

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

«اهل بیت»

۱

دکتر آیه طواق آخوند گلشاهی



ناشر: احسان

سوره فاتحه

سوره فاتحه: سوره فاتحه هفت آیه و مکی است و بعد از سوره مدثر نازل شده است و نیز گفته‌اند از بهر آنکه جبرئیل علیه السلام دوبار به آن فرو آمد یکبار به مکه و یکبار به مدینه پس این سوره هم مکی و هم مدنی است. در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. در بیان فضیلت سوره‌ی «حمد» گفته‌اند: در خبر است که شب معراج مصطفی صلی الله علیه و آله را گفتند یا احمد پیغامبران را خطیبی کن به لغت خویش یعنی به لغت عرب که بر همه‌ی لغت‌ها شرف دارد و بر ایشان بخوان سوره الحمد و خاتمه سوره البقره، این دو کنز است که ترا دادم از کنزهای عرش خویش، پیش از تو کس را نداده‌ام مگر آدم را و ابراهیم علیه السلام را. در باب سوره فاتحه در تفسیر طبری چنین آمده است. این سوره را فاتحه الکتاب و ام الکتاب و سبع المثانی گویند. فاتحه الکتاب از بهر آن گویند که همه‌ی قرآن با این سوره گشاده شود و در اول باید این سوره را خواند و در تمام نمازها باید این سوره را بخوانند و نیز گفته‌اند که بزرگترین نام‌های خدای تعالی در این سوره است. ام الکتاب از بهر آن خوانند که مادر همه‌ی قرآن این سوره است. سبع المثانی از بهر آن گویند که این سوره هفت آیه است هفت آیه‌ای که در هر رکعت نماز تکرار می‌شوند. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَتَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ...»

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ② الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ③ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ ④ وَإِلَيْكَ نَرْجِعُ ⑤ أَفِيدْنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ① صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ⑥

به نام خداوند بخشنده مهربان، ستایش خدای را که پروردگار جهانیانست، بخشنده و مهربانست، فرمانروای روز جزاست، خدایا ترا می‌پرستیم و از تو یاری می‌خواهیم، تو ما را به راه راست هدایت فرمای، راه کسانی که موهبتشان داده‌ای نه راه کسانی که به آنان خشم فرمودی و نه راه گمراهان.

^۱ - تفسیر ابن کثیر ج اول ص ۱۲ چاپ: دارالکتب العلمیه - تفسیر المراغی جزء اول ص ۲۳.

بِسْمِ اللَّهِ: گفته اند که اسم از سمت گرفته شده است و سمت به معنی داغ و نشان است. و گویندهی بسم الله دارنده آن داغ و نشان است. این نظریه کوفیان است که اسم را از «سمه» مأخوذ می دانند که اصل آن از «وسم» می باشد. اما بصیرین اسم را از «سمو» مأخوذ می دانند که بنا بر تخفیف «واو» را حذف کرده اند. و «سمو» به معنی بلندی است. در باره ی الله گفته اند از وکله مشتق است یا از آله، و الله اسم علم و مخصوص برای ذات اقدس الهی است که دارای تمام کمالات است و از هر عیب و نقصی پاک و مبرا است. همه ی سوره های قرآن کریم به جز سوره «توبه» با بسم الله آغاز می گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستوراتش از مبدأ حق و از مظهر رحمت است.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ: بسیار بخشنده و مهربان است. بخشاینده و مهربان به بقاء محافظت از آفات و این در حقیقت مخصوص الله است. هر چه جلال و هیبت است در نام الله است و هر چه در نعمت و تربیت است در نام رحمن و هر چه در رحمت و مغفرت است در نام رحیم تا جائیکه گفتن آن به لفظ آسان باشد و ثواب آن فراوان و رأفت و رحمت الله بر وی بی کران. اما حکمت در اینکه ابتدا با الله شروع شد و سپس با رحمن و سپس با رحیم آنست که خدای جل و جلاله این ترتیب بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حالت اول آفرینش پس پرورش پس آموزش، چنان است که الله تعالی گفت: اول بقدرت خود بیافریدم پس به نعمت خود پروریدم و سپس به رحمت خود بیماریدم. پس صفت رحمانیت خداوند بر عموم بندگانش اعم از مسلمان و کافر در دنیاست یعنی در این دنیا به آنان روزی می دهد و صفت رحیمیت او برای بندگان خاصش در آخرت است که ایشان را به صفت رحیمیت خود می آموزد. شیخ سعدی گفت:

ای کریمی که از خزانه ی غیب گیر و ترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمن این نظر داری
الرحمن و الرحیم هر دو از رحمت است.

هر دو کلمه صیغه ی مبالغه است، اما در رحمن نسبت به رحیم مبالغه بیشتر است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

الْحَمْدُ: مبتدا مرفوع، لله: جار و مجرور خبر - رب: نعت - العالمین: مضاف الیه
الْحَمْدُ به معنی مدح و ستایش و شکر است، هر ثنایی و هر سپاسی که از ازل تا ابد موجود هست و خواهد بود یعنی صفت سرمدی، هنگی به تمام و کمال مخصوص الله است آن ستایشی که برای کردگار روزی رسان و یکتا در نام و نشان، آن خداوندی که ناچسته بیابند، و نایافته بشناسند و نادیده دوست دارند.

نظامی گنجوی گفت:

ای زازل بوده و نابوده ما وی به ابد بوده و فرسوده ما

لله یعنی ذات واجب الوجود است و این لفظ جامع و معجزه است بدین جهت لفظ الله را بر کسی غیر از او نمی توان اطلاق کرد یا نامید و بدان که حمد بر دو وجه است. یکی بر دیدار نعمت، دیگر بر دیدار منعم، آنچه بر دیدار نعمت است، شکر نعمت وی به طاعت وی بکار بردن و شکر وی را میان در بستن تا اینکه امروز در نعمت بیفزاید و فردا به بهشت رساند. خداوند جل جلاله فرمود: اگر به آنچه که به شما دادم شکر کنید، نعمت و نیکی بیفزایم، و اگر ناسپاسی کنید نعمتتان بگردانم و عذاب من سخت است. مولانا گفت:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفایت بیرون کند

شیخ خواجه عبدالله انصاری گفت: هر نعمت که در او شکر نیست، لذت این جهانی است، و هر شدت و محنت که در او صبر نیست، زبان جاودانی است؛ و هر طاعت که در او علم و اخلاص نیست، به یاد دادن زندگانی است.

اما آنکس که حمد وی بر دیدار منعم باشد ایتان جوانمردان اند که هر احلی از عشق را گذرانده اند تا از خود فانی گشته اند یعنی فقط بکتا را شنیدند از هر چه شنیدند، و بکتا را دیدند از هر چه دیدند، و به بکتا رسیدند، ذکر حق شنیدند، چراغ آشنایی دیدند، و به روز نخستین رسیدند، اجابت لطف دیدند. مختموقلی افراغی گفت:

بیا لطفت تما اظهار ای دوست دلم را رام کن یک بار ای دوست
بده توفیق وصلت پار دیگر گناهم را بخش این بار ای دوست

الحمد در نزد صوفیه، اظهار کمال محمود است و کمال او صفاتش و افعالش و آثارش می باشد. الشیخ داود القیصری گفت:

الحمد قولی و فعلی و خالی است. اما قولی: آن حمدی است به زبان. و اما فعلی: انجام اعمال بدنی از طریق عبادات و خیرات به جهت توجه الله تعالی همچنانکه حمد و ستایش به زبان بر انسان واجب است. ستایش کل عضو بر او واجب است. و اما الحالی: آن چیزی است که بحسب روح و قلب و رسیدن به کمالات علمی و عملی و اخلاق پسندیده و نیک حاصل می شود. یعنی آنکه در جهت مقصود حرکت می کند. زبان حالش سپاسگزاری است. در غزلیات مولانا آمده است:

سلی روان اندر وله، سلی دگر کم کرده ره الحمد لله گوید آن، و این: آه و لاجول و لا

و دیگر اینکه شکر کردن خدای تعالی را به جهت ارسال حضرت رسول ﷺ این سرور کاینات و مفضل موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه ای دور زمان محمد مصطفی ﷺ است.

شَفِيعٌ مُطَاعٌ نَبِيٌّ كَرِيمٌ قَسِيمٌ جَسِيمٌ نَسِيمٌ وَسِيمٌ

و روایت درست از جانب پیغمبر ما ﷺ که فرمود: امتاتی من خواهم داشت که اکنون داریم بر مسلمانی ثابت قدم باشند و از دین محافظت کنند و بر طبق شریعت من روند، مزد آنان هفتاد بار زیاده باشد که اکنون مرا دیده باشند و محبت من دریافته باشند، به جهت آنکه در این وقت جبرئیل از آسمان می آید و وحی می آورد و دل من و یاران بدان شاد می شود، و در آن زمانه از این هیچ نبینند و بدست ایشان حجتی نباشد بجز سیاه و سپیدی که از من روایت کنند و بدان بگردند و ایمان آرند و بر جاده شریعت من بروند.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان؟

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان؟

بَلَّغَ الْعُلَى بِكَمَالِهِ كَشَفَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

حَسَنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَ آله

رب العالمین به معنی تربیت و اصلاح است، آفریننده و پرورنده و تربیت کننده اوست، آن مبدی که پروردگار جهانیان و روزی رسان و پرورش دهنده دل انسان است. از ابوهیره رضی الله عنه نقل است که: براستی خدای تعالی خلق را چهارگانه آفرید گروه فرشتگان، گروه شیاطین و گروه جن و انس تا تیک روشن گردد که همه افراد عالم آفریده حضرت الهی است و تربیت کننده و سازنده کارهای عالمیان اوست از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن. خداوند انسان را از روزی تربیت می کند که در رحم مادر از یک قطره نطفه می بندد و سپس تبدیل به گوشت پاره و نهایتاً دارای اعضاء می گردد و به صورت یک انسان کامل به دنیا می آورد و برای رشد و بالندگی او از شیر مادر خدا می رساند و در طول زندگی روزی رسان اوست.

روزی خود می برند پشه و عنقا

قسمت خود می خورند منعم و دزویش

و نیز حاجت و نیاز آنان را برآورده می سازد

درین چاهی به زیر صخره‌ی صمّا

حاجت موری به علم غیب بداند

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

الرَّحْمَنُ نَعْتٌ - الرَّحِيمُ نَعْتٌ

دو نام از نامهای بزرگ خدای عز و جل است، رحمن است بخشنده‌ی وجود بار دیگر در آخرت بعد از قنای جهانیان، رحیم است بخشاینده‌ای دیگر بار به رأفت و رحمت. رحمن است که در دنیا رزق می دهد و رحیم است که در آخرت بر آنها آموزش می کند.

چنان بهن خوان کرم گسترده که سیمرخ در قاف قسمت خورد
 مُرید به مشاهده‌ی او رسد و مراد به معاینه او البته برای رسیدن به مشاهده و معاینه‌ی او نخست باید
 از قید و بند دنیا آزاد بود و حرص و آزمندی را از دل زدود.
 سنایی غزنوی در قصیده‌ای گوید:

چه مانی بهر مرداری چو ز اغان اندرین پستی
 قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر برین بالا
 گر از آتش همی ترسی به مال کس مشو غره
 که اینجا صورتش مار است و آنجا شکش از درها
 بین باری که هر ساعت از این پیروزه گون خیمه
 چه بازها بیرون آرد همی این پیر خوش سیما
 تو پنداری که بر باری است این میدان چون مینو
 تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون مینا
 به طاعت جامه‌ای تو کن ز بهر آنجهان ورنه
 چو مرگ این جامه بستاند تو غریبان مانی و رسوا

مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ

مَلِكِ: نعت - یوم: مضاف الیه و مضاف - الدین: مضاف الیه

در روز قیامت صاحب روز جزا، قاضی روز حساب تا در دادن و گرفتن نامهای بشدگان غلط و خطا
 نشود و جزا دهنده به راستی در روز پاداش، در روز قیامت حکم او حق است. ملک الله پایندار و پیر
 دوام است با امروز و فردا هرگز پسر نیاید و زوال نپذیرد. در هر دو عالم همه چیز و هیچکس از
 ملک و سلطنت وی بیرون نیست و کسی را چون ملک وی ملک نیست روزی که جز اقدس کبریائی
 دیگری هیچ گونه سلطنت و اقتدار نیست امروز رب العالمین و فردا مالک یوم الدین است.
 کیست درین دیوگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

إِنَّا لَنَسُبُّكَ وَإِنَّا لَنَسْتَعِيبُكَ

إِنَّا لَنَسُبُّكَ: مفعول به مقدم - نَسَبُّكَ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - إِنَّا لَنَسُبُّكَ: مفعول به مقدم - نَسْتَعِيبُكَ: فعل
 مضارع - فاعل (نحن)

تنها ترا می پرستیم و بس زیرا که غیر تو کسی مستحق عبادت نیست و تنها از تو یاری می جوئیم.
 تکرار ضمیر اِنَّا دلالت بر آن دارد که هر چه با قصد قربت به عبودیت روی آورده و پیش برود باز
 برای قرب دیگر باید کمک جوید و باز در خواست نماید. مولانا گفت:

همچنانک ایاک تعبّد در حنین از بلا از غیر تو لا تستمین

گفته‌اند ایاک تعبّد توحید محض است که خداوندی الله را سزاوار است، معبود بی همتا اوست که یگانه و یکتاست و ایاک تستمین اشارت است به معرفت عارفان و اصل آن توحید، و ماده این معرفت آنست که حق جل و جلاله را به هستی و یکتایی بشناسی.

صانع و مکرم و توانا اوست واحد و کامران نه چون ما اوست

و نیز در این آیه کریمه معنای قصر (حصر) وجود دارد.

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ

أَهْدِنَا: فعل امر - (نا) مفعول به - فاعل انت الصِّرَاطُ: مفعول به ثانی - الْمُسْتَقِيمَ: نعمت

در این آیه کریمه معنای دوام وجود دارد، می‌گوید، ما را راه نما به راهی که راه انبیاء و اولیاء است در اقوال و احوال و اخلاق که آن راه بین افراط و تفریط است، یا ثابت دار ما را به راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت مصطفی ﷺ در آن است و ثابت قدم بودن در دین با زبان و با عمل و با قلب صورت گیرد و این سه مکمل استقامت یک شخص مخلص است.

صراط مستقیم یعنی هدایت، راهنمایی با مهر و محبت و صلاح است پس صراط مستقیم خود مطلوب است و چون کسی در این راه افتاد بسوی مقصودش پیش می‌برد و نگرانی و اضطرابش از میان می‌رود و راه راهرو را بسوی خود می‌کشد. گرچه صراط مستقیم در معنای راه است ولی برای رسیدن به مقصود می‌باشد و در هر قدمی مطلوب و کمال و نور و بصیرتی بیابد شعاعها از هر سو راهرو را فرا می‌گیرد و دلش پر از شور و شوق می‌گردد و از هر جاذبه‌ای رها می‌شود و سراز پا نمی‌شناسد تا آنجا که از هر چه غیر انوار عظمت و قدرت است منصرف می‌شود.

از برای چاره‌ی این خوفها آمد اندر هر نمازی اهدنا

در نهایت صراط مستقیم کوتاهترین راه در رسیدن به مقصود است. مولانا در مثنوی گفته:

سروران مکه در حرب رسول بودشان قربان بامید قبول
بهر این مؤمن همی گوید ز بیم در نماز اهدنا الصراط المستقیم

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

صِرَاطَ: بدل منصوب، الَّذِينَ: مضاف الیه - أَنْعَمْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - غَيْرِ: بدل^۱ - الْمَغْضُوبِ:

مضاف الیه - الضَّالِّينَ: معطوف -

یعنی راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای نه راه کسانی که مورد خشم و غضب قرار گرفته‌اند، یهودیان و نه راه گمراهان یعنی مسیحیان که در مقام و منزلت عیسی علیه السلام زیاده روی کرده و گمراه شده‌اند.

^۱ - جمله‌ی غیر المغضوب علیهم و ... بدل است از «الذین انعمت علیهم»

کسانی که به نعمت پروردگار نایل شده‌اند چهار طبقه می‌باشند. پیغمبران، صدیقین، شهداء، صالحین. یعنی انعام داده شده بر آنان که به نعمت نبوت و رسالت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت آنها که اهل قرباند و به کمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و به جمال نعمت باطن که اطلاع به دقائق اسرار حقیقت است آنان را معزز و مکرم ساخته.

اکنون سوره حمد را با عبارتی چند و به لطیفه ای از لطایف دین از کشف الاسرار میبیدی به اتمام می‌رسانیم:

بدانک این سوره را مفتاح الجنه گویند، کلید بهشت، از آنک درهای بهشت هشت است. تا آن هشت قسم تحصیل نکنی و به آن معتقد نباشی این درها به روی تو گشاده نشود و سوره الحمد مشتمل است بر آن هشت قسم که کلیدهای بهشت است یکی از آن ذکر ذات خداوند جل جلاله (الحمد لله رب العالمین) دوم ذکر صفات (الرحمن الرحیم)، سوم ذکر معاد (مالک یوم الدین)، چهارم ذکر افعال (یاک نعبد) پنجم ذکر تزکیه نفس از آفات (اهدنا الصراط المستقیم)، ششم تحلیه نفس بخیرات، و این تحلیه و آن تزکیه هر دو بیان صراط مستقیم است، هفتم ذکر احوال دوستان و رضاء خداوند در حق ایشان (صراط الذین انعمت علیهم)، هشتم ذکر احوال بیگانهگان و غضب خداوند بر ایشان (غیر المغضوب علیهم و لا الضالین)، این هشت قسم از اقسام علوم به دلایل اخبار و آثار هر یکی دری است از درهای بهشت جمله در این سوره موجود است پس هر آنکس که این سوره با خلاص بر خواند در هشت بهشت بر وی گشاده شود. امروز بهشت عرفان و فردا بهشت رضوان در جوار رحمان.

لازم به ذکر است که پس از خواندن و قرائت سوره الحمد (فاتحه) به جهت سنت و به پیروی از حضرت رسول ﷺ باید آمین گفت زیرا که مصطفی ﷺ چنین می‌کرد. در خبر است از مصطفی ﷺ چون امام فاتحه الکتاب تمام کند در نماز شما بگوئید آمین که فرشتگان همچنین می‌گویند و هر که بر این افتد آمین وی با آمین گفتن فرشتگان گناهان وی آمرزیده شود. احناف و مالکی‌ها بر این نظراند که آهسته گفتن آمین از بلند گفتن آن بهتر است. اما حنبلی‌ها و شافعی‌ها بر این نظراند که آمین در نمازهای سنی آهسته و در نمازهای جهن بلند گفته شود. و کسانی که به امام اقتدا کرده‌اند نیز به همراه امام آمین بگویند.

در حدیث شریف صحیح البخاری

از ابو سعید بن معلی رضی الله عنه روایت است که گفت: در مسجد نماز می‌خواندم که پیغمبر خدا ﷺ مرا صدا کردند، جواب ندادم، بعد از آن رفته و گفتم: یا رسول الله! وقتی که مرا صدا کردید در نماز بودم، فرمودند: « مگر خداوند نگفته است که دعوت خدا و رسول او را قبول کنید، هنگامیکه شما را جهت زنده ساختن دلهای شما می‌خواند؟ » بعد از آن برانیم گفتند: برای تو سوره‌ای خواهم آموخت که با عظمت‌ترین سوره‌های قرآن است، فرمودند: او این سوره، سوره ای (الحمد لله رب العالمین) است، و این همان سوره‌ای است که دارای هفت آیت بوده، و در هر رکعت نماز تکرار می‌گردد، و این همان قرآن عظیمی است که بر من نازل گردیده است.

سوره بقره

سوره «البقره» دوست و هشتاد و شش آیه جز یک آیه و اتقوا يوماً
 تُرجعون فيه الى الله آیه ۲۸۱ که در مکه نازل شده همه آیه‌های آن مدنی
 است و طولانی‌ترین سوره قرآن است. در این سوره آیات منسوخ زیاده
 است که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد. علت نامگذاری این سوره
 به سبب برداشتن داستان «بقره» یعنی گاوی که خدای تعالی بپی
 اسرائیل را بر کشتن آن واداشت بقره نامیده شده است.

بدان که سوره بقره را قسطاط القرآن^۱ گویند از جهت زیادی احکام و امثال
 که در آن است و هر کس در زمان وحی این سوره و سوره آل عمران را
 می‌خواند در میان قوم محترم بود. در فضیلت این سوره آورده‌اند که:

از سهل بن سعد روایت شده است که مصطفی ﷺ فرمودند: هر خانه‌ای که
 در آن سوره بقره بخوانند سه شبانه روز شیطان از آن خانه بگریزد.

عبدالله بن مسعود گفت: شیطان در کویری از کویهای مدینه به عمر خطاب
 رسید و با وی بر او یخت عمر او را بر زمین زد و گفت تو را می‌برم تا
 بچه‌ها تو را سوار شوند و با تو بازی کنند شیطان گفت:

دعنی حتی اخبرک بشیء یعجبک: مرا رها کن تا تو را به چیزی خیر دهم
 که از شنیدن آن تعجب کنی. عمر دست از وی برداشت، آنکه گفت یا عمر
 بدانک شیطان هر گاه از سوره بقره چیزی بشنود از شنیدن آن بگذارد و
 از او بگریزد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای بیگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الم

الف، لام، میم:

حروف مقطعه اسرار قرآن است، و معنای اصلی آن به سادگی دست نمی‌دهد بلکه آزی است بین
 خدای تعالی و پیغمبر وی ﷺ که به جهت حکمت و مصلحت معنای آن روشن نشده است. و گفته‌اند
 که معنی آن انا الله اعلم، یعنی منم خدایی دانایم. این از معجزه‌های قرآن است چون که قرآن کلام الله است و
 با کلام بشر هیچ گونه شباهتی ندارد.

زمنخسری می گوید: حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن وارد نگردیدم تا مبارزه طلبی و همآوردن خواهی قرآن بلیغ تر و جدی تر باشد، همانگونه که هدف از تکرار داستان های قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است.

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

این کتاب است که شکئی در آن نیست، برای پرهیزگاران (ترسندگان) راهنماست. (۲)

ذَٰلِكَ: مبتداً محلاً مرفوع - الْكِتَابُ: بدل - لَا: النافية للجنس - رَبِّ: اسم النافية للجنس فِيهِ: جار و مجرور، خیر النافية للجنس - خیر ذلک محذوف

عبارت « ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ » برای بزرگداشت مقام آمده است، می گویند:

آن کتابی است کامل که هیچ شک و تردیدی در آن نیست زیرا که قرآن کلام الهی است و مندرجات آن همه راست و درست است و درستی آن از روی دلیل و برهان مشخص می شود اگر کمترین تأملی و تفکری در آن رود از ریب و شک باز آید و داند که شبهه را در آن راه نیست.

در تفسیر روح البیان در عظمت این کتاب آمده است. زمانی که خداوند متعال تورات را به موسی عليه السلام نازل کرد آن کتاب هزار سوره بود هر سوره هزار آیه، موسی عليه السلام گفت: پروردگارا! چه کسی طاقت خواندن این کتاب را داده و آن را حفظ کند پس خدای تعالی فرمود برآستی من کسانی بزرگتر از این نازل کردم موسی عليه السلام گفت: پروردگارا! بر چه کسی نازل کردی. خدای تعالی فرمود: برخاتم النبیین. موسی عليه السلام گفت: امتش آنرا چگونه می خوانند در حالیکه عمرشان کوتاه است. خداوند فرمود: برآستی من بر آنها آسان خواهم کرد تا اینکه آنرا بخوانند ابوذر غفاری از مصطفی صلى الله عليه وآله پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر است؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیه الكرسي،

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

هُدًى: خیر قانی و یا حال است از ضمیر مجرور در «فیه» - الْمُتَّقِينَ: جار و مجرور

این قسمت از آیه کریمه برای رساندن تفهیم (بزرگ نمودن) آمده است، می گویند:

دلالت کننده و راه نماینده برای پرهیزگاران است. یعنی این کتاب راه می نماید بندگان را که از خداوند می ترسند نه آن کسانی که از فرمان الهی سرباز می زنند و دلشان از ترس خدا خالی است که آنان نه در فکر طاعت اند و نه از ارتکاب گناه بیم دارند قرآن برای ایمان آورندگان و پرهیزگاران نماینده هدایت و ارشاد است و تنها همین گروه اند که از قرآن نفع می برند و اوصاف این گروه (مؤمنان) را می توان در سه صفت زیر بیان کرد.

۱- مؤمنان دارای صفت ایمان هستند ایشان امور غیبی را که قرآن از آن خیر داده است تصدیق می کنند یعنی روز رستاخیز و بعث و نشر را حتمی و قطعی می دانند.

۲- دومین صفت این است که آنچه بر آنان از واجبات و فرایض است مانند نماز و روزه و زکات خیرات یا خشوع و خضوع قلب انجام می دهند.

۳- به همه کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان می آورند و هر آنچه که غیر از الله باشند روی برمی گردانند و فقط به خدای یکتا و به طاعت و عبادت او می پردازند اینان همان مقرران درگاه الهی اند سعادت دنیوی و اخروی و رحمت و بخشش الهی بر آنان است.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲۰۷﴾

کسانیکه نادیده را باور دارند. و نماز را به گونه‌ی شایسته بر پا دارند و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق کنند. (۲۰۷)

الَّذِينَ: بدل - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّلَاةَ: مفعول به - مِمَّا: جار و مجرور - رَزَقْنَاهُمْ: فعل ماضی -

نَا: فاعل - هُمْ: مفعول به - يُنْفِقُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل.

می گوید: کسانیکه از صدق عقیده به آنچه که نادیده‌اند و از درک عقل و فهم و حواس پنهانست می گزینند و بدان ایمان می آورند و انرا از امور یقین می شناسند مانند: خداوند، دوزخ، بهشت، فرشتگان، قیامت و امثال آن؛ خدای تعالی را نادیده دوست می دارند و به یکتایی وی اقرار می دهند و به وسالت و نبوت مصطفی ﷺ گواهی می دهند و بیعت و حشر را تصدیق می دارند. بنابراین کسانیکه به امور غیب متکبرانند از هدایت بی بهره‌اند و در قیامت عذابی دردناک بر آنان است.

و دیگر بریا داشتن نماز پنجگانه است با تمام شرایط و آداب و ارکان آن. چونکه در انجام فرایض قیام بدن جاللی است که هر یک از اعضاء و وظیفه‌ای که در بنا داشتن بدن در نماز دارند انجام دهند.

و بدانکه که از ارکان دین پس از توحید و نبوت و ایمان در روز رستاخیز هیچ چیز شریف‌تر از نماز نیست. در قرآن ذکر توحید و نماز بسیار آمده است. چنانکه گفت: لَالِهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي - وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي - وَ أَقِمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

مصطفی ﷺ فرمود: الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ. نماز ستون دین است. چون چادر دین بر ستون نماز پایدار است.

هدف از ارکان و محدود و شرائط نماز ادای اصلی و حقیقی آن است مانند تکبیر افتتاح، قیام، رکوع، سجود، قعد و هر آن چیزی که از فرایض واجبات و سنیهای آن است خدای تعالی در حق اداکنندگان اصلی و حقیقی نماز چنین فرموده است: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ. به تحقیق رستگار شدند کسانیکه در نمازهایشان فروتنانند. بعد از ایمان و تصدیق امور غیب و برپاداشتن نماز پنجگانه؛ از آنچه که خدای تعالی از مال به عنوان روزی بخشیده است بر اهل خیانواده و عیال و اقرباء و همسایگان و مستحقان نفقه می کنند.

روزاقی در اینجا گفته‌اند که نصابهای زکات است، نصاب شتر و گاو و گوسفند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و سپس خیرات و صدقات است از آنچه که گفته شد می‌توان بطور خلاصه چنین بیان کرد.

۱- آنچه متعلق به دل است، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ

۲- آنچه متعلق به بدن است، وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

۳- آنچه متعلق به مال است، وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۱﴾

و آن کسانی که به آنچه بر تو از آسمان فرود آورده شده یعنی قرآن باور می‌دارند و به آنچه پیش از تو از کتب آسمانی بر پیغمبران پیشین فرود آمده ایمان می‌آورند و به روز رستاخیز یقین دارند. (۴)

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ

وَالَّذِينَ: معطوف - أُنزِلَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل.

عبدالله مسعود گفت: این آیت در شأن مؤمنین اهل کتاب فرود آمده است می‌گوید: ای پیغمبر ﷺ! مؤمنان کسانی‌اند بدانچه که بسوی تو از قرآن فرستاده شده است ایمان می‌آورند و نیز به آنچه که پیش از تو بر پیغمبران پیشین هر چه از کتب و صحف، تورات و انجیل و زبور فرود آمده بر خلاف معاندین اهل کتاب که به برخی ایمان دارند و به برخی ایمان ندارند ایمان می‌آورند هر چند نزول کتب مذکور از لحاظ زمان مقدم است اما مؤمنانی که به پیامبر اسلام ﷺ و به رسالت او ایمان آورده‌اند باید هم قرآن و هم به کتب پیامبران پیشین ایمان بیاورند چون حکم آیاتشان باقی و روشن است.

و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

هُم: مبتدأ - يُوقِنُونَ: خبر

و همچنین به سرائی دیگر که دارالجزاست ایمان می‌آورند و بی‌شک بر وقوع آن یقین پیدا می‌کنند. یقین بر سه قسم است.

۱- علمی که با عیان و مشاهده حاصل می‌شود که به آن «حق الیقین» می‌گویند.

۲- علمی که با اختیار حاصل می‌شود که به آن «علم الیقین» می‌گویند.

۳- علمی که با دلالت حاصل می‌شود که به آن «عین الیقین» می‌گویند.

و ایمان بر دو قسم است: اول راه دین و وسیله‌های روشن در آن را بشناسند. قسم دیگر از خود بی‌خاستن و به راه دین رفتن.

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًىٰ مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۲﴾

آنها که هدایت و رهمود پروردگار خویش را دریافت کرده‌اند قطعاً رستگاران‌اند. (۵)

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ

أُولَئِكَ ، مبتدا - عَلَىٰ هُدًى ، جار و مجرور، خیر

هر دو گروه اهل ایمان که گفته ایم در این دنیا هدایت یافته هستند و در آخرت نیز تمام آرزوهایشان برآورده می شود چون قرآن در همه ی اعمال و در همه ی احوال پیشوا و راهنمای آنهاست، پس لازمه ی رسیدن به آرزوی هر دو جهان داشتن هر دو قسم ایمان است یعنی شناختن راه دین و طلب وسیله حق تعالی و از خود بر خاستن و خود را فراموش کردن، از اینجا معلوم می شود کسانی که از موهبت ایمان بهره ای ندارند و از اعمال نیک محروم اند و قرآن را سر لوحه زندگی و پیشوای روش زندگی خود قرار نمی دهند هر دو دنیای خود را تپاه کرده اند، در این آیه کریمه زیادی بیان و توضیح برای شنونده وجود دارد.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

أُولَئِكَ ، مبتدا - هُمُ ، ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ ، خیر

آنانکه ایمانی قوی دارند از هر چه از عذاب آخرت است، ایمن و آسوده می شوند و به درجات ثواب آخرت نائل می گردند و از ناز و نعمت بهشت جاودان بهره مند می شوند، بیت:

چو ایشان را طریق راستکاری است سرای راستکاری دستکاری است

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۶﴾

بی گمان کسانی که به کفر خو کرده اند تفاوتشان نکند، بیمشان دهی یا ندهی ایمان نیاورند. (۶)

سَوَاءٌ : خبر مقدم - ءَأَنذَرْتَهُمْ : به تاویل مصدر مبتدا مؤخر

گفته اند این آیه و آیه بعدی در شأن رؤسای یهود و امثالشان، از جمله حنی بن اخطب و کعب بن الاشرف نازل گردیده است آنانکه از روی عناد کفر ورزیدند و نور ایمان را به ظلمت شرک پوشانیدند و برای همیشه از دولت ایمان محروم ماندند اینان کفر عظیم نمودند و کفر مطلق بر آنان افتاد که عقل و زیرکی و هوشیاری و دور اندیشی خود را با داشتن کفر مطلق نادیده گرفتند و قابل هدایت نیستند و یکتایی خداوند و رسالت پیغمبر را انکار کردند چون ابو جهل، ابولهب و ولید ابن المغیره و احبار اليهود و غیره چه آنها را انداز کنی و بترسی و چه بترسی یکسان است، یعنی چه بترسی و چه بترسی ایمان نمی آورند که بر دل آنها هوا و هوس غلبه کرده است گفتن سخنانی از وعده به بهشت و وعده به دوزخ و ترساندن به عذاب شدید برای آنها یکسان است چونکه قلبهایشان به سوی عالم غیب به جهت خلوت دنیا و به پیروی از هواهای نفسانی بسته شده است در این آیه کریمه استنهام در معنای تسویه بکار رفته است همچنانکه خداوند تعالی فرمود:

۶- گروه اول بر مؤمنانی اطلاق می گردد که به غیب ایمان آورده و اقامه ی نماز کرده و در راه خدا اتفاق می نمایند و «الذین یؤمنون بالغیب» و گروه دوم بر مؤمنان اهل کتاب اطلاق می گردد یعنی کسانی که از اهل کتاب به رسالت حضرت محمد (ص) و قرآن ایمان آوردند، «والذین یؤمنون بما أنزل».

(أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها)

حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۷﴾
خدا بر قلبهایشان مهر زده و بر گوشهایشان و چشمهایشان پرده ای هست و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست. (۷)

حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ

حَتَمَ: فعل ماضی - اللَّهُ: فاعل

نخداوند بر دل‌های ایشان مهر نهاد یعنی مهر بر دل کافران نهاد تا سخن حق را ندانند و توحید و آشنائی در آن داخل نشود و شرک و نفاق از آن بیرون نیاید و نظیر این در قرآن بسیار است.

«وَوَطِّعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَمَا لَا يَعْلَمُونَ» توبه/۹۲

«وَوَطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَمَا لَا يَسْمَعُونَ» اعراف/۱۰۰

«وَوَطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَمَا لَا يَفْقَهُونَ» توبه/۸۷

وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً

وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ: جار و مجرور خیر مقدم - هم: مضاف الیه - غِشْوَةً: مبتدا مؤخر

بر گوشهایشان مهر نهاد که همچون کران سخن حق را نشنوند یعنی چون کافر گشتند از پذیرفتن حق سر باز زدند. الله بر دل ایشان مهر نهاد و چشم و گوش از آنها باز گرفت تا اینکه ایمان نیارند یعنی نمی توانند ایمان بیاورند. مولانا گفت:

هست بر سماع و بصر مهر خدا در حجب پس صورت است و پس صدا

و دیگر اینکه از قبل علم و اراده الله این بود که ایشان هرگز ایمان نیابند و نگروند پس به

نالامدی ایشان حکم کرد. چنانکه خدای تعالی فرمود: «أَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ

الدَّعَاءَ... روم / ۵۲» و كانوا لا يستطيعون سماعاً بخشی از آیه ۱۰۱ سوره کهف و

دیده‌ی ایشان نیز در حجاب غفلت و پوشش کفر فرو رفت تا حق را ندیدند چنانکه گفت: وَعَلَى

أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰقِلُونَ. نحل/۱۰۸

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و لهم عذاب عظیم در قرآن در چند جا آمده، یکی در آیه فوق و دیگری در بخشی از آیه ۱۷۶ آل عمران

يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

این دو آیه از برای متناقضان آمده است.

و در بخشی از آیه ۶۰ سوره نحل: فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
این آیه در حق مشرکان قریش است.

و در بخشی از آیه ۲۳ سوره نور: لَعْنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
برای قذافه (تهمت) عایشه صدیقه آمده است.

مِنَ النَّاسِ مَن يَتَوَلَّىٰ أَمَمًا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿۸﴾

در میان مردمان بعضی می گویند ما به خدا و دنیای دیگر یعنی روز رستاخیز ایمان داریم و حال آنکه
ایمان ندارند. (۸)

وَمِنَ النَّاسِ جَارٌ وَ مَجْرورٌ خَبرِ مَقْدَمٍ - مَن: مبتدا مؤخر

الف و لام در الناس برای جنس و الناس اسم جمع برای انسان است و فعل ماضی آن «اتس» یعنی خوی
گرفت یا به حرکت و اضطراب در آمد. چونکه انسان بر خلاف حیوانات، خوی انس و الفت دارد. و
از آدمیان کسانی هستند که می گویند به خدا گرویدیم البته وصف ظاهر این گروه تنها تظاهر به زبان
است که هیچگونه عملی در رفتار و کردارشان مشاهده نمی شود چونکه ایمان قلبی خود بخود در
عمل ظهور می کند و هم آنان به ظاهر می گویند به روز قیامت ایمان آوردیم و حال آنکه ایشان
گرویدگان و راست گویان نبودند زیرا مؤمن حقیقی عملش گواه است و اصل، داشتن ایمان قلبی و باطنی
است. ادعا کردن، ایمان حقیقی را تکمیل نمی کند. از این آیه دو مطلب اساسی فهمیده می شود. یکی
آنکه ایمان حقیقت باطنی و قلبی است که باید در عمل ظاهر شود، اظهار ایمان کسی را در صف مؤمنین
قرار نمی دهد. دوم آنکه اساس دین ایمان به خدا و آخرت است.

ما درون را بتگرمیم و حال را نی برون را بتگرمیم و قال را

جماعتی از مصطفی ﷺ در باره‌ی عمل پرسیدند و گفتند: ایّ الأعمال افضل؟ کدام اعمال برتر است -
قال الايمان بالله، جواب داد ایمان به خدا که این عمل است.
قيل ثم ماذا؟ گفته شد دیگر کدام بهتر است؟ قال ثم الجهاد في سبيل الله، گفت دیگر جهاد در راه
خدا؛ قيل ثم ماذا؟ گفته شد دیگر کدام بهتر است؟ قال ثم حج مبروراً؟ گفت حج مبرور.
علی بن ابیطالب ؓ گفت: سألت النبي ﷺ عن الايمان ما هو؟ علی ابن ابی طالب ؓ گفت: از پیغمبر ﷺ
در باره‌ی ایمان سوال کردم گفتیم آن چیست؟ گفت معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان و
عبادات است.

يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ ءَامَسُوا وَمَا يُخَدِّعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۹﴾

اینان به نظرشان خداوند و مؤمنان را فریب می دهند در حالیکه جز خودشان را فریب نمی دهند ولی
نمی فهمند. (۹)

يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ ءَامَسُوا

يُخَادِعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به.

«بخادعون» فعل مضارع از باب مضاعفه و در معنای اشتراک است. بگمان خود بخدا را و آنرا که ایمان آورده‌اند فریب می‌دهند بلکه فریب ایشان به حضرت الهی تأثیری ندارد. خداوند دانای راز و عالم غیب است. سعدی گفت:

بر احوال نابوده علمش بصیر به اسرار ناگفته لطفش خبیر

و نیز به گمان خود فریب می‌دهند رسول ﷺ و صحابه او ﷺ را زیرا که منافقان به ایشان از روی خدعه و تیرنگ و تظاهر اظهار ایمان می‌کردند که این کار مسلمانان را متأثر نمی‌سازد بلکه حيله و فریب منافقان را بیشتر برملا می‌کند.

برو این دام را در جای دیگر نه که عصارا بلند است آشیانه

خداوند در تعظیم رسول خدا ﷺ فرمود: هر که رسول مرا اذیت نماید مثل این است که مرا اذیت نماید و نیز در مقام شایخ او فرمود: لولاک لما خلقت الافلاک: اگر تو نبودى هر آینه افلاک را نمی‌آفریدم. سعدی در بوستان گفت:

ترا غز لولاک تمکین بس است ثنای تو طه و پس بس است

وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

يَخْدَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - انفس: مفعول به.

و فریب نمی‌رسانند مگر خودشان را می‌فریبند چونکه وبال آن فریب به خودشان باز می‌گردد و نمی‌دانند که چنین است.

و گفته‌اند منافقان از بهر آن بنا مسلمانان نفاق می‌کردند و خود را بر ایشان می‌آراستند تا اسرار مسلمانان بدانند و با کافران یکی شوند الله تعالی وبال آن به ایشان در رسائید و مؤمنان را خبیر داد تا نعمت دنیا و صحبت مؤمنان بر ایشان تیره و تار گردید و در عقبی به عذاب جاوید گرفتار آمدند. مولانا در مثنوی گفت:

همچو شه نادان و غافل بد وزیر پنجه می‌زد با قدیم ناگزیر

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا يُكْذِبُونَ ﴿١٠﴾

در دلهایشان مرضی است، خدا مرضشان افزون کند و به جهت تکذیبشان و انکارشان عذاب دردناک و الم انگیز دارند. (۱۰)

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا

فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خیر مقدم - مَرَضٌ: مبتدا مؤخر - زَادَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به -

لفظ الله: فاعل - مَرَضًا: مفعول به ثانی

در دلهایشان بیماری نفاق و نفرت دین و حسد و عناد با مسلمانان بود پس زیاده کرد خدای تعالی بر ایشان بیماری را یعنی هر لحظه قرآن فرو می آید شک و شبه ایشان می افزاید و کینه و حسد ایشان روی به زیادی می نهد هر چند شوکت اسلام پیشرفت و پیروزیهای پی در پی مسلمانان بیشتر می شد بیماری دل ایشان افزونتر می گشت.

شیخ سعدی گفت:

جراحی را که ایزد بر فرزند
هر آنکس بف کند ریشش بسوزد

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَلَهُمْ جَارٌ وَ مَجْرورِ خَبَرِ مُقَدِّم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

برای آنهاست عذابی دردناک که به کذب دعوی اسلامیت داشتند و می گفتند «أَمْنَا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» که شرح آن قبلاً رفت پس این عذاب الیم نه فقط به خاطر دروغگویی آنهاست بلکه جزای نفاق ایشان است که بگمان خود خدای تعالی را فریب می دادند و با پیغمبر ﷺ و صحابه ﷺ ستیز می کردند.

مولانا گفت:

انبیا با دشمنان بر می تنند
کین جراحی را که هست او نور کار
پس ملائک رب سلم می زنند
از برف دمه‌های دزدان دور دار

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿۱۱﴾

هنگامیکه به منافقان گویند در زمین فساد و تباهی نکنید گویند: ما فقط اصلاحگرانیم. (۱۱)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ

یعنی مسلمانان به این منافقین گفتند، در زمین فساد نکنید این صفات مخصوص مردم منافق است که خود را مصلح می دانند یا آنکه اینها خود مقصد و منشاء هر فسادند.

چون تباهکاری منافقان آن بود که دلهای آدمهای ضعیف ایمان را تحریک می کردند و مردمان را از غزا و جهاد در راه خدا دل میگرداندند و زمانی که به ایشان گویند فساد کنید جواب دهند که ما مصلحانیم یعنی می خواهیم که مؤمنان را و اهل کتاب را صلح دهیم.

کسی را که پندار در سر بود
ز علمش ملال آید از وعظ تنگ
مهندار هرگز که حق بشنود
حقایق بیازان نروید ز سنگ

زمانیکه از طرف مؤمنین بطریق اعرابه معروف و نهی از منکر از جهت نصیحت و از جهت ارشاد گفتند در روی زمین فساد نکنید هدف این است که ایمان بیاورند همانطوریکه مردم مسلمان ایمان بیاوردند، از روی نادانی جواب دادند ایمان می آوریم اما ایمان آوردنشان به مانند ایمان آوردن جاهلان است.

شیخ سعدی گفت:

بند گفتن با جهول خوابناک

تخم افکندن بود در شوره خاک

قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُضِلُّوهُمْ

ما: های کافه - نَحْنُ: مبتدا - مُضِلُّوهُمْ: خبر

که ما کار خود را بطاعت و خیر به صلاح آرندگانیم زمانیکه مؤمنان آنها را از اجزای مفاسدشان باز می داشتند می گفتند ما خواهان اصلاحیم و می خواهیم مانند روزگار پیشین اتحاد و یگانگی در میان مردم برقرار شود و مخالفتی که از دین جدید به میان آمده مرتفع گردد این سخن منافقان بود که مردم مادی و هوا پرست همیشه چنین گویند.

شیخ سعدی در گلستان گفت:

دشمن چو از همه حیاتی فرو ماند سلسله‌ی دولتی بچنانند، پس آنکه بدوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند.

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿۱۲﴾

آگاه باشید و بدانید که آنها خودشان، تباهاکارانند اما نمی فهمند. (۱۲)

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ

آلَا: حرف تشبیه است و اصلش - لا بود که بر سر آن الف استفهام آمده - هم: اسم ان - هُم: ضمیر

فصل - الْمُفْسِدُونَ: خیر ان

ای شونندگان بدانید و آگاه باشید به درستی که منافقان، ایشان تباهاکاران و فتنه انگیزان اند و اما شما نمی دانید، اینها که با اوهام جاهلیت خود خوی گرفته اند و جز فساد خود چیزی را درک نمی کنند و حقیقت صلاح و فساد را نمی فهمند، و نمی توانند بفهمند و در فکر فهمیدن هم نیستند. این جزیر طبری می گوید: «منافقان به جهت نافرمانی پروردگارشان و تباها ساختن فرایض او در دین وی شک و شبهه ایجاد می کنند و با دشمنان خدا و رسولش هم پیمان شده در روی زمین به فساد ادامه می دهند.

وَإِذ قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ

وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿۱۳﴾

و چون به آنها گفته شود شما نیز ایمان بیاورید، چنانکه دیگران ایمان آورده اند، پاسخ می دهند و می گویند آیا ما نیز مانند کم خردان ایمان بیاوریم؟ بدانید که آنها، خودشان سخت کم خردند، اما نمی دانند. (۱۳)

وَإِذ قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ

و زمانیکه به این منافقان گفتند پیغمبر و پیغام او را بر است دارید و استوار گیرید و بدو بگروید چنانکه آدمیان از مهاجران و انصار و صدیقان، صحابه و مؤمنان اهل کتاب گرویدند گفتند: انؤمن؟ استفهام است به معنی انکار و جحد یعنی - لا تؤمن - آیا ما ایمان بیاوریم؟ یعنی ایمان نمی آوریم. چون خدا پرستی و اطاعت از دین را چیزی زاید می پنداشتند و هر گاه مجبور می شدند تنها به زبان ادعای اسلامیت می نمودند.

مولانا گفت:

حرص تو چون آتش است اندر جهان باز کرده هر زیانه صد دهان

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ

بدانید ای مؤمنان بدرستی که منافقان، ایشان جاهلان و بیخردان و نادانانند که حق نپذیرفتند و نافرمانی کردند، نظر بر عاقبت ندارند و از فکر آخرت غافل اند آنها برای مصالح و اغراض فنا پذیر این جهان از اندیشه‌ی آخرت باز مانده‌اند چه نادانند کسانی که نعمت جاودان را از دست می دهند و چیزهای فانی و فرومایه را اختیار می کنند زیرا که دانش منافقان بحدی کوتاه و محدود است که چنین حقیقت آشکار و روشن را درک نمی کنند و در خواب غفلت فرو رفته‌اند.

عجب دارم از خواب آن سنگدل که خلقی بخشبند زو تنگدل

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا بِكُ شَيْطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ

مُتَشَبِّهُونَ ﴿۱۴﴾

و وقتی که با اهل ایمان برخورد کنند گویند ما ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خود تنها شوند و خلوت کنند گویند هر آینه ما یا شمائیم جز این نیست که ما مؤمنان را به با دشمنان گرفته‌ایم. (۱۴)

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا

و زمانیکه اهل تفاق، آن کسانی را که ایمان آورده‌اند با صحابه رضی الله عنهم ملاقات کنند گویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما، در سبب نزول این آیت آمده که عبدالله بن ابی و پیروان او روزی صدیق رضی الله عنه و فاروق رضی الله عنه و علی رضی الله عنه را دیدند و از روی خوش آمدگویی هر یک از آنها را مدحها گفتند مرتضی رضی الله عنه گفت یا ابن ابی از خدا بترس و نفاق مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را به ما نسبت می فرمائی حال آنکه ما همچون شما مؤمن و مصدق ایم حق سبحانه، خبر داد که ایشان چون مؤمنان را ببینند گویند که ما ایمان داریم چنانچه شما دارید.

وَإِذَا خَلَوْا بِكُ شَيْطِينِهِمْ

منافقان چون به سوی شیاطین خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند باز گردند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور شوند. صفت منافقان است که اگر سخن بگویند دروغ می گویند و اگر وعده کنند خلاف کنند و در امانت خیانت ورزند.

قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ

(نا) اسم ان - مَعَكُمْ: خبر ان

گویند از روی صدق و راستی بذرستی که «إِنَّا مَعَكُمْ» و علی دینکم «ما یا شمالیم ویر دین ائین شعا»

إِنَّمَا عَنَّا مُسْتَهْزِئُونَ

عَنَّا: مبتدا - مُسْتَهْزِئُونَ: خبر

می گویند در همه حال جز این نیست که ما مؤمنان را مسخره کنند گالیم
نظامی گنجوی گفت:

هر که داد خیره نداند داد آدمی صورت و دیو نهاد

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۵﴾

خداوند مسخر منافقین را (در روز قیامت) با بردن به دوزخ تلافی می کند و در طغیانشان میکشاند تا کور دل و حیران بمانند. (۱۵)

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

لفظ الله: مبتدا - يَسْتَهْزِئُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله در محل رفع خبر

خداوند پاداش دهنده‌ی جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان است.

خداوند ایشان را در روز رستاخیز رسوا می نماید و آنان را رها ساخته تا کور کورانه به سرکشی خود ادامه دهند، و از راه حق منحرف گردند و در گراف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر باقی بمانند چونکه در قیامت جزا و عقوبت ایشان صعب تر و سخت تر است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت بِحُرَّتِهِمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿۱۶﴾

آنان کسانی هستند که ضلالت را بهدایت خریدند پس تجارتشان سود نکرد و راه هدایت نیافتند. (۱۶)

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

در این آیه کریمه ضمت تناسب^۱ (مراعات النظیر) وجود دارد. و نیز در این آیه استعاره‌ی مرشحه^۲

وجود دارد یعنی صفاتی یا تصریح کلامی سازگار با «مستعار منه» باشد و گوینده جانب «مستعار منه» را

بگیرد می گویند آنان کسانی هستند دارای این صفت که از روی نادانی گمراهی را به هدایت و راه

^۱ - آن وقتی است که برخی از واژه‌های کلام اجزایی از یک کل باشند و بین آنها ارتباط و تناسب باشد مانند کلمات اشرفی - الضلالة - هدی بین آنها تناسب وجود دارد. مثال فارسی

این خوشا دامن خجرا و گریبان چاک

دل از مندرسه و صحبت سنج است ملول

^۲ - در لغت به معنی عازیت گرفتن است اما در اصطلاح معانی و بیان استعمال لفظی است در غیر معنی اصلی به علاقه مشابهتی که بین معنی اصلی و معنی غیر حقیقی یا بودن قرینه‌ای که مانع از اراده‌ی معنی اصلی کلمه گردد.

یافتگی، کفر را به ایمان و شک را به یقین و جهل را به علم و نفاق را به اخلاص و هلاک را به نجات و دوزخ را به بهشت و بدعت را به سنت عوض و بدل کردند.

کسی که دنیا بر عقیبی اختیار کند باصطلاح به او می گویند عقیبی دنیا بفروخت اگر چه آنجا خرید و فروش نیست چون حق بتندگان خدا و سزای ایشان آنست که خدای را عبادت کنند و معرفت وی حاصل کنند که ایشان را بر آن آفریده اند.

فَمَا رِيحَتْ يَحْتَرُّهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

رِيحَتْ: فعل ماضی - تجارت: فاعل

می گویند به این بازرگانی که کردند و این بدل که پسندیدند پیروز نیامدند و سودی نگردید بلکه در این تجارت و معامله زیان و ضرر دیدند که زیان و ضررشان هم قابل حیران نیست سفیان ثوری گفت:

«كُلُّكُمْ تاجرٌ فَلْيَنْظُرْ امرؤٌ مَا تجارته» هر کسی از شما بازرگانی کند به خود بنگرد که به چه بازرگانی می کند ایشان از تجارتشان خسراں دیده اند چونکه این منافقان فساد پیشه و سر در گم و روی گردان از ایمان و اعتماد صحیح می باشند اما قرآن مجید انسان را به بازرگانی سودمند راه می نماید و دلیل هدایت آن است که شما را از عذاب الیم نجات می دهد این منافقان بد خویشان تنها اقراار شیاهی را کافی و سودمند پنداشتند تا اینکه تصور غلطشان ایشان را به این تبااهی و افتضاح کشاند آنان هر چه کشیدند از دست خود کشیدند. شیخ سعدی گفت:

بد خوی در دست دشمن گرفتار است که هر کجا رود از جنگ عقوبت او خلاص نیاید.

اگر از دست بلا بر فلک رود به خوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَرَكَهُمْ فِي

ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ ﴿۱۷﴾

حکایت آنها مانند حکایت کسی است که آتشی را به زحمت بیفروخت و همینکه اطراف وی را روشن ساخت، خداوند نورش بگیرد و آتش را خاموش گرداند و ایشان را در تاریکیها رهانشان سازد که دیدن نتواند. (۱۷)

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا

مثل: مبتدا - كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

مَثَلُهُمْ: مثل، به معنی صفت و وضع حال، الَّذِي موصول وصله آن اسْتَوْقَدَ است.

اسْتَوْقَدَ: فعل ماضی - نَارًا: مفعول به.

مَثَلِ اِيشَانِ يَا صِفَتِ اِيشَانِ، مَثَل و صِفَتِ اَن كَسِي اَسْت كِه دَر شَبِ تَارِيكِ اِبْرَنَاكِ دَر پِيَايَانِ اَتَشِي بَرَا فِرْوَزْدِ تَا اَيْنَكِه رَاهِ يَابَدِ وَ بِيِينِنْدِ تَا جَايِ قَرَارِ مَقْرُورِ كَنْدِ وَ اَز چَنگَالِ حَيَوَانَاتِ دَر نَدِه وَ يَاغِيَانِ وَ دَشْمَنَانِ اَيْمَنِ كَرْدِه.

امام راضی می گوید: « در اینجا تشبیه در نهایت درستی جلوه گر است، زیرا مناققان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را بانفاق و دشمنی خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه ور شدند چرا که هیچ سرگردانی بزرگتر از سرگردانی در دین نیست» در این بخش از آیه کریمه به معنای اثبات حکمی از مشبه به برای مشبه و اظهار مشکل‌ترین مطلب به صورت تشبیه در قالب روشن‌ترین عبارات آورده است. (برای توضیح به ذیل آیه ۵ سوره جمعه جلد ۷)

فَلَمَّا اَضَاعَتْ مَا حَوَّلَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَزَكَّاهُمْ فِی ظُلْمَتٍ لَا يَبْصُرُونَ

لَمَّا: مفعول فيه - اَضَاعَتْ: فعل ماضی - (هی) قاعِل - مَّا: مفعول به - حَوَّلَ: مفعول فيه

پس آن هنگامیکه آتش پیرامون آتش افروزنده را روشن گردانید خداوند آن را خاموش ساخت و آنها دیگر نتوانستند اطراف خود را ببینند و در ظلمت شب در میان صحرا متحیر ایستادند.

قول ابن عباس و قتاده و مقاتل و سدی آن است که این آیت در شأن مناققان فرو آمده و عده‌ای میگویند در شأن جهودان است چون نبوت بنی اسرائیل منقطع شد و بدست عرب افتاد جهودان در تورات خواندند که پیغامبر آخر الزمان محمد ﷺ خواهد بود پس از دیار شام برخاستند تا به مدینه آمدند مردی بود با این جهودان او را عبدالله بن اهبان می گفتند ایشان را پند می داد و نصیحت می کرد و نعم مصطفی ﷺ و سیرت و اخلاق وی چنانکه در تورات دیده بریشان می خواند وی می گفت امیدوارم که بروزگار او در رسم و او را در یابم و بوی ایمان آورم اگر به روزگار او برسم چه خوب است و آلا زینهار که قدر وی بدانید و ارزش وی بشناسید و رسالت وی بجان و دل قبول کنید و قدم از جاده‌ی شریعت وی بیرون نگذارید، جهودان این نصیحت قبول کردند و تصدیق مصطفی ﷺ در دل می داشتند و در امید این روشنائی روزگار می گذرانند تا بوقت بعثت مصطفی ﷺ و تحقیق نبوت و رسالت وی، پس جهودان چون بعیان بدیدند آنچه می شنیدند و از کتب می خواندند با وجود آن بدان کافر شدند و در ظلمت کفر بعاندند پس رب العالمین ایشان را این مثل زد. بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطقی (خاموش) گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند پس چگونه از کفر باز آیند در حالیکه رب العالمین به شقاوت ایشان حکم کرده و گفته ان الذین حقت عليهم كلمة ربك

لَا يُؤْمِنُونَ. یونس/ ۹۶

شیخ سعدی گفت:

وگرنه تو هم چشم پوشیده‌ای
که انگشت بر حرف صنمش نهی
که سر جز به طاعت فرود آوری

توگر شکر کردی که با دیده‌ای
بس آشتگی باشد و ابلهی،
نزید ترا چنین سروری،

صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ ﴿۱۸﴾

آنان همچون کران و لالان و کوران اند و از ضلالت باز نیایند. (۱۸)

صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَرْجِعُونَ

(صُمُّ: خبر اولی - بِكُمْ: خبر ثانی - عُمِّي: خبر ثالث، مبتداً محذوف. صُمُّ به معنی کران و مفرد آن «أَصْمٌ» است - بِكُمْ: به معنی لالان و مفرد آن «أَبْكَمٌ» است - عُمِّي: به معنی کوران و مفرد آن «أَعْمَى» است.) می گویند، ایشان از شنیدن سخنان حق و قرآن کران اند و از خواندن قرآن گنگان اند و حرف راست را نمی گویند و از دیدن رسول ﷺ و معجزات و دلایل روشن او کوران اند و حق را نمی بینند. آنان هر چند به گوش ظاهر می شنوند و به زبان ظاهر می گویند و به چشم ظاهر می بینند اما در گوش و در زبان و در چشم او بی اثر است یعنی حق را با گوش جان نمی شنوند و با زبان گویا نمی گویند و با چشم دل نمی بینند. این آیه کریمه به منظور آگاه ساختن از اینکه یا ترک آن پاک گردند آمده است. شیخ سعدی گفت:

زبان بریده بکنجی نشسته صُمُّ بِكُمْ به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

پس ایشان از این صفات باز نگردند و با این اوصاف می میرند و با این اوصاف در روز رستاخیز محشور می شوند. این صفت منافقان است که در شب تاریک و ظلمانی از بیم شمشیر مسلمانان فریاد مسلمانان سر می دهند. یعنی دروغ می گویند چنانچه در حدیث شریف در صحیح البخاری و مسلم آمده: عن ابی هریره رضی الله عنه، عن النبی ﷺ قال: (آیه المنافق ثلاث: اذا حدث كذب، و اذا وعد أخلف، و اذا أوتمن خان)، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «علامات شخص منافق سه چیز است: چون سخن گوید دروغ می گوید، و چون وعده بدهد وعده خلافی می کند، و چون امانتی برایش داده شود خیانت می کند».

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ

الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾

یا مثل ایشان همچون بارانی سخت و توفنده که از آسمان ریزد گرفتار آمده باشند که در میان ظلمات رعد و برق بوده باشد که از نهیب صاعقه ها و بیم مرگ، انگشتان خویش در گوشها کنند و خداوند بر کافران احاطه دارد. (۱۹)

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ

فِيهِ: جار و مجزور خبر مقدم - ظُلُمَاتٌ: مبتدا مؤخر

صَيْبٍ: به معنی باران تند، رگبار - و سماء، اسم جنس است به معنی آسمان

این صفت دیگر منافقان است چون کسانی می باشند که در شب ترسناک و تاریک ابرهای تیره و غلیظ آسمان را پوشانده باشند و در اثنای باریدن آن باران (در آن ابر) از تراکم و تیرگی شب تاریکیها

باشد و رعد و آواز صعب از آن ابر شنیده شود و برق و روشنی از آن درخشش گردد. مراد از رعد نداها و بانگهای تکان دهنده قرآن است.

آورده اند که رسول خدا ﷺ گفت: در مدینه آواز رعد آمد آوازی بسیار بلند و هولناک شنیده شد، از جبرئیل الطاهر^۱ پرسیدم که چه می گوید؟

جبرئیل الطاهر^۲ گفت: من از میع (ایر) پرسیدم که در کجا باران بریزی؟ میع گفت: زمینی در حضر موت آنرا بیمیم بخوانند به من فرموده اند که باران در آنجا ریزم و نیز رسول خدا ﷺ فرمود:

هر که بانگ رعد بشنود خدای را یاد کند که لاگران را از آن گزند نرسد^۳ و مصطفی ﷺ خود هر گاه که آواز رعد و صاعقه می شنید می گفت:

اللَّهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِقَضَبِكَ، وَلَا تَهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ، وَ عَافِنَا قَبْلَ ذَلِكَ^۴

پروردگارا! ما را به غضب مکنش، و ما را با عذاب هلاک مکن، و پیش از آن ما را به سلامت دار.

يَجْعَلُونَ أَسْمِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ

يَجْعَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - حَذَرَ: مفعول لاجله منصوب - الْمَوْتِ: مضاف الیه مجرور

اهل این باران یعنی آن قوم از بیم آن رعد غریب و برق با فروغ و خیره کننده و هولناک که به هر جا رسند می سوزانند انگشتان خود را در گوش فرو کنند تا صدای آن صاعقه های هولناک پدیدشان نرسد.

طبری از ابن عباس و ابن مسعود^۵ در باره ی سبب نزول این آیه روایت کرده است که: دو تن از متفقان مدینه از نزد رسول اکرم ﷺ گریخته به سوی سرزمین مشرکین می شتافتند، که در میان راه بارانی

که خدای تعالی وصف آن را در آیه ذکر کرده آنان را فرا گرفت، بارانی پس از رعد و برق شدید و پس از صاعقه بود، چنانکه هر گاه صاعقه فرود می آمد، آنان از ترس اینکه میاد صاعقه به گوشه ایشان در

آمده و هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشه ایشان فرو می بردند، اما چون برق می درخشید، در روشنائی آن اندک راهی می رفتند، ولی اگر برق نمی درخشید، راه نمی دیدند و در جای خود بی حرکت

میخکوب می شدند، پس آن هنگام که در این بلوای ظلمانی گرفتار آمدند، گفتند: ای کاش می توانستیم این ظلمت شب را به صبح آوریم، و نزد محمد ﷺ رفته و دستهایمان را در دستشان گذاریم و با ایشان

بیعت کنیم، آن دو تن شب تاریک را پشت سز گذاشتند و به نزد آن حضرت به مدینه شتافتند و اسلام آوردند خداوند جل جلاله این دو تن را مثلی زد برای متفقانی که در مدینه بودند، چون به آنان هر گاه

سخنی و بلایی می رسید انگشتان خود را به گوشه ها فرو می بردند چنانکه دو تن منافق در هنگام صاعقه چنین می کردند. اما آن هنگام که در پناه اسلام به مال و به عنیمت و پیروزی می رسیدند به راه

حق روان می شدند و می گفتند که دین محمد ﷺ حق است. و آنگاه که اموال و اولاد ایشان بر اثر بلا و

^۱ - إذا سمعتم الرعد فادكروا الله فإنه لا يصيب ذكراً

^۲ - رواه الترمذی و التجاری فی الادب

مصیبت نابود می شد می گفتند: این همه بدبختی از نحس دین محمد ﷺ است. آری قرآن سرشار از خیر و برکت است و آیاتی که نزول آن از سوی حق تعالی دلالت است. همانند بازان، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجت ها و دلیل های درخشان، همانند برق است.

وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ

لفظ الله: مبتدا - مُحِيطٌ: خبر، اسم فاعل از باب افعال

و حق تعالی به کسانی که نگر و پیده اند و ایمان نیاورده اند و منافق هستند آگاه و داناست، و نیز بر افعال و اقوال ایشان احاطه کننده است و منجارات و مکافات آنان بر وجهی که باید و شاید بر ایشان خواهد رسانید. منافقان از هر طرف در کشاکش و اضطراب و هراس گرفتار می باشند و پنا وجود این می خواهند با تدابیر بیهوده مثل انگشت در گوش کردن از خویشتن محافظت کنند غافل از اینکه قدرت خداوند تعالی از هر طرف بر آن ها مستولیست آنان از عذاب در دناک هرگز نجات نخواهند یافت.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْرَافٌ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۰﴾

نزدیک باشد که برق روشنی چشمان را ببرد، آنها هر گاه روشنی بیابند در آن روشنی راه روند و چون تاریک شود بایستند و اگر خدا می خواست، گوش ها و چشمانشان را از میان می برد، یعنی کرو کور می گردانده برآستی که خدای بر همه چیز قادر و تواناست. (۲۰)

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ

الْبَرْقُ: اسم کاد - يَخْطَفُ: فعل مضارع - هو (فاعل)، جمله خبر کاد به معنی می رباید - ابصار: مفعول به نزدیک باشد که روشنی برق چشمانی آنان را برآید چون آنان در گمراهی و اندیشه های تاریک خویش مبتلا و سرگردانند آنان زمانیکه غلبه ی فروغ اسلام و ظهور معجزات را می نگرند آگاه می شوند و ظاهراً به صراط مستقیم می گرایند و زمانیکه تکلیف دنیوی بر آنان غلبه کرد بر کفر خویش استوار می مانند. مولانا گفت:

نور باقی را همه ابصار دان

برق خود را یخطف ابصار دان

كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْرَافٌ فِيهِ

هر گاه که برق بدرخشید و آن درخشش راه را روشن کرد ایشان در آن روشنی بروند

فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا

و چون دوباره راه بر ایشان تاریک گردد بواسطه از بین رفتن نور برق همانجا بایستند و متحیر گردند و مانند کسانی می مانند که در امواج ظلمت و باران سخت برق بناید قدمی بردارند و باز ایستند همچنان

است. چون یلاها و مصیبتها روی بدیشان نهد، و اموال و املاک ایشان نیست شود، متحیر می نشینند و می گویند چه بد دینی و نا مبارک است دین محمد ﷺ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. در نهایت، نفاق ممکن است راه کوتاه مدت را بر صاحبش روشن گرداند اما این امر چون برقی جهنده زود گذر است و مداوم و پایدار نیست.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ

چنانکه خداوند نور امید آنان را به باد می دهد، نور چشم و گوش اینها را نیز از میان می برد و نمی توانند از آن بهره مند گردند و اگر خدای تعالی خواست قدرت سمع و بصر ایشان را هر آئینه با آواز رعد می برد. دیده های ایشان را بدرخشیدن برقی تاریک می گرداند.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

بدرستی که خداوند بر همه چیز تواناست. حق تعالی در این تمثیل تشبیه می کند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریبند رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در میان آن ظلمت راه جاده بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد و راه آشکار گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق رفته باشد و تاریکی رو نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بیاران تشبیه فرمود که سبب حیات قلوب است و ظلمات آن چیزهایی است که منافقان تکلیف شرعی و جهاد را ترک کنند، ترس از رعد و برق و تهدید صاعقه ها و وعید اهل کفر و نفاق از برای منافقان بود که به ظاهر اسلام قبول کرده بودند چون هر گاه احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل می شد خوف بر ایشان غالب می گشت که میباید حکم الهی به قتل ایشان صادر شود بدینجهت گوش از شنیدن قرآن می بستند.

و هر گاه که کثرت مال و حصول غنایم برایشان آشکار می گشت دین اسلام را می پسندیدند و چون مجاهدات و ریاضات به خیال ایشان می رسید در سلوک جادهی دین متوقف می شدند و دین اسلام را سبب بدبختی و بلا می دانستند.

مولانا گفت:

بهنگام راحت متابع شوند بوقت مشقت منازع شوند
چو دولت درآید همه چاکرند بنکبت زهر دشمنی بدترند

يَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۲۱﴾

ای مردم! پروردگار خویش را پرستید آنکه شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند بیافرید شاید که پرهیزگار شوید. (۲۱)

ای: متادا- ها: حرف تنبیه- النَّاسُ: بدل

ای مردمان! پروردگار خود را بپرستید چونکه سزاوار پرستش اوست خداوندی که با قدرت کامل خود شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد و نیز کسانی را که قبل از شما بودند بیافرید تا شاید شما بوسیله آن پرستش و عبادت از پرهیزگاران باشید.

علقمه بن مرثد شاگرد عبدالله بن مسعود که از ائمه و ثقات تابعین بود گفت: هر چه در قرآن یا آیه‌ها النَّاسُ باشد خطاب به اهل مکه است، و هر چه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا باشد خطاب به اهل مدینه است، چونکه در آن وقت مکه دارالشُرک و مدینه دارالایمان بود، ابن عباس گفت: یَا أَيُّهَا النَّاسُ - اینجا دو فرقه است، مؤمنان و کافران. به مؤمنان می‌گویند بر ایمان و طاعت داری پاینده باشید، و قدم در جاده‌ی اسلام و سنت استوار دارید، و از آن بر مگردید و به کافران می‌گویند: الله را بپرستید و به یگانی وی اقرار دهید و او را اطاعت دار باشید، که مستحق عبادت و طاعت فقط اوست. پس نعمت او از دو وجه واجب بود یکی اینکه شما را از عدم بیافرید. خداوندی که از نبود، بود آورد و از نیست هست کند.

و نیز کسانی را که پیش از شما بودند گروه گروه بیافرید، جهانداران و جهانیان گواهی می‌دهند و می‌دانند که آفریننده‌ی ایشان کیست گویند که الله - پس پرسیده شود حال که می‌دانید و اقرار می‌دهید که آفریدگار شما و پیشینیان اوست پس چرا بتان می‌پرستید؟ و بتان صاحب چنین قدرتی هستند که شما آنرا معبود خویش ساخته‌اید؟ دیگر برای گفتن پاسخی ندارند که قانع کننده باشد. وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ پندی بلیغ برای انسانهایی است که بدانند آفریدگار و میراننده و هلاک کننده اوست، چنانکه گذشتگان را هلاک کرد ایشان را نیز هلاک گرداند، و این اندیشه اگر به‌مراه توفیق باشد به آنان سود دارد که به ایمان در آیند و بگروند و به رحمت وی امیدوار باشند و از عقوبت وی بترسند و غیر از خدا معبودی را نپرستند.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

آن خداوند که برای شما زمینی را گسترده و آسمان را بر افراشت و از آسمان آبی فرود آورد و با آن انواع میوه‌ها برای روزی شما پدید کرد پس شما که دانائید کسی را مثل و مانند او قرار ندهید. (۲۲)

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً

جَعَلَ: فعل ماضی- (هو) فاعل- الْأَرْضَ: مفعول به- فِرَاشًا: حال- بِنَاءً: حال

آن خداوندی که به حکمت بالغه خود برای نفع و فایده‌ی شما زمین را همچون بساطی باز گسترده که آرامش و راحتی شما در آن است و آسمان را در بالاسر شما بر افراشته است.

در تفسیر انوار القرآن ابن کثیر می گوید: «امام رازی (رح) از امام مالک (رح) نقل کرده است. که او در پاسخ به سوال هارون الرشید از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمه‌ها بر یگانگی باری تعالی استدلال کرده»

همچنان نقل است برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه (رح) در باره‌ی وجود حق تعالی سوال کردند، او به آنان گفت، «اجازه بدهید تا در باره‌ی کاری که هم اکنون به من خبرش را داده‌اند بیندیشم، آنگاه پاسخ شما را می‌دهم ... به من گفتند: کشتی‌ای سنگین بار که حامل انواع کالاهای تجارتنی است، بی هیچ نگهبان و ناخدایی می‌آید و می‌رود و امواج دریاها را می‌شکافد؛ آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می‌گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی‌آید» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ آفریننده‌ای ندارند؟! همان بود که آن گروه درماندند و به حق برگشته به دست آن امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی (رح) در باره‌ی وجود آفریدگار سوال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می‌بینید طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشگل خارج می‌شود و آهوک از آن می‌خورد، از آن مشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است.» از امام احمد حنبل (رح) نیز نقل است که در پاسخ به سوالی راجع به وجود آفریدگار فرمود: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است.» منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می‌آید.

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ

أَنْزَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - مَاءً: مفعول به

و فرو فرستاد از ابر آسمان آب پرفایده‌ای یعنی باران.

«باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده»

پس آن هنگام که آب باران با خاک آمیخته شد از زمین انواع میوه‌ها و نباتات بیرون آورد و بوسیله‌ی آن روزی شما را فراهم ساخت.

فراش باد صبارا گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه‌ی ابر بهاری را فرموده تا نباتات در مهد زمین پیروزد. در جای دیگر قرآن آمده است.

«وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّىٰ» طه/ ۵۳

الله تعالی زمین را مبارک خواند یعنی برکت در آن قرار داد و جای کمبه را مبارک خواند و صخره بیت المقدس و وادی مدین جای موسی مبارک خواند.

در قرآن در آیه ۶ سوره النباء آمده است.

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» ما این زمین را چون بستری باز گسترده‌یم و آرامگاه شما قرار دادیم. و آسمان بیافریدیم و آنرا بقدرت خود بی ستون نگاهداشت. خداوند می‌فرماید این همه آفریدیم برای شما آفریدیم و برای شما روزی ساختیم خود می‌خورید و ستوران و چهارپایان را علف می‌دهید.

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

تَجْعَلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - أَنْدَادًا: مفعول به

پس نگیرید مر خدای را همتا و انبازان و حال آنکه شما می‌دانید که او را مثلی و مانندی نیست. شایسته هم نیست که مثلی و مانندی داشته باشد هیچکس غیر از او بر آفریدن مخلوقات و به ظهور آوردن موجودات قادر نیست. زهی جهل و بی‌خردیست خدای قدیر و متعال را گذاشتن و یثانی را که هیچ سود و زبانی نتوانند برسانند معبود و مولای خویش قرار دادن حال آنکه شما خود می‌دانید که ذات منزّه او را نظیر و همثایی نیست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم کدام گناه از همه‌ی گناهان بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه برای خداوند همثایی قرار دهی در حالیکه او تو را خلق کرده است»، گفتم: براستی این گناه بزرگی است، و گفتم: بعد از آن کدام گناه بزرگ است؟ فرمودند: «اینکه فرزندی را از ترس اینکه مبادا با توفان بخورد، به قتل برسانی»، گفتم: بعد از آن کدام گناه بزرگتر است؟ فرمودند: «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی».

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۳﴾

و اگر از آنچه بر بنده‌ی خویش نازل کرده‌ایم در شک هستید پس سوره‌ای هم‌اندازه آن را بیاورید و گواهان خود را (از بزرگان و فصحاء) غیر از خدا بخوانید اگر راستگو و درستکارید. (۲۳)

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ

تم: اسم کان - فِي رَيْبٍ: جار و مجرور خبر کان

چون کافران گفتند: ما در گمان و در شوق دلیم از آنچه ما را به آن می‌خوانی و به آن دعوت می‌کنی، رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد هر چند که جای گمان و تردید و شور و دل‌نیست. از آنچه بر بنده‌ی خویش این قرآن را سوره سوره و آیت آیت فرو فرستادیم تا دل توبه‌ی قرآن بر جای داریم و به وسیله آن نیرو دهیم این قرآن را پراکنده بر بنده‌ای که محمد صلی الله علیه و آله است فرستادیم همچون تورات موسی بیکبار فرو فرستادیم زیرا که حوصله بنی اسرائیل طاقت گشش آن نداشت و قدر آن ندانستند به بهائی اندک بفروختند. الله گفت:

«لِيُشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»

فَاتُوا سُورَةً مِّن مِّثْلِهِ

پس بیاورید شما که اهل فصاحت و بلاغت و زیرکی هستید کلامی که در فصاحت و جزالت و اختیار از امور غیب باشد مانند این قرآن:

در این آیه کریمه امر در معنای تمجیز (عاجز و ناتوان کردن مخاطب) بکار رفته است و در جای دیگر بدون «من» آمده است و «من» زیاده است. «قُلْ فَاتُوا سُورَةَ مِثْلِهِ»

گفت اگر نتوانید کتابی بیاورید مثل آن، پس ده سوره بیاورید. و گفت اگر ده سوره نتوانید یک سوره بیاورید «فَاتُوا بِسُورَةِ مِثْلِهِ» آنکه گفت اگر یک سوره نتوانید حدیثی مانند این بیاورید «فَاتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ» ابن عباس رضی الله عنه در معنای آیه می گوید از خدایان باطل خود در این کار پشتیبانی خواهید ولی نخواهید توانست بمانند آن بیاورید. حال که شما با این همه فصاحت و بلاغت از آوردن سوره‌ی کوچکی بمانند سوره‌ی قرآن عاجز شدید بدانید که قرآن کلام خدایت نه گفته‌ی بنده، این آیه بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز دلیل است. مولانا گفت:

گفت اگر آسان نماید این شو
جنیان و انسیان و اهل کار
این چنین یک سوره گوی سخت رو
گو یکی آیت از این آسان بیار

وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و اگر قدرت و توانایی معارضه ندارید حاضران مخالف خود را از شعرا و خطبای غیر از خدای تعالی بخوانید. یعنی آن خدایانرا که به معبودی گرفته‌اید «اصنام» می‌گوئید که فردا ما را گواهان و شفیعان اید ایشانرا خدایان می‌خوانید و می‌پرستید بدور دارید حال زمان آن است که قدرت و توان خود را ثابت کنید و به خدای یگانه بگروید اگر از راست گویان باشید.
شیخ سعدی گفت:

کنوت که چشم است اشکی بیار
کنون بابت عذر تقصیر گفت
ز داندگان بشنو امروز قول
غنیمت شمار این گرامی نفس
زبان در دهان است عذری بیار
نه چون نفس ناطق ز گفتن بخت
که فردا نکیرت بپرسد به هول
که بی مرغ قیمت ندارد نفس
که فرصت عزیز است و الوقت سیف
مکن عمر ضایع به افسوس و حیف

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَئِن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۲۴﴾

و اگر نتوانستید که چنین کنید و هرگز نخواهید توانست (از پس معارضه بر نخواهید آمد) پس از آتشی که هیزمش مردم و سنگ است و برای کافران مهیا شده است بترسید (۲۴)

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَئِن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ

و این جمله «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا» برای میدان دادن به منکرین آمده است، چون جمله‌ی شرطیه احتمال وقوع و عدم وقوع دارد. و جمله‌ی قاطع بعد از آن «وَلَنْ تَفْعَلُوا» رفع احتمال می‌کند در این بخش از آیه کریمه عبارات و الفاظ متعدد با تعبیر کوتاه فعل به قصد اختصار در قالب کنایه آمده است و اگر نتوانستید همچنین معارضه‌ای نکنید و هرگز هم نخواهید توانست پس لازم است که با انجام کارهای نیکو و دوری از بدیها خود را از آتش دوزخ که سوزنده‌ی آن انسان و سنگ «اصنام» است، بدور دارید، آتشی که برای شکنجه‌ی کافران آماده شده است و ممتاز از سایر آتشفاست که حرارت آن صعب تر است و هیزم آن مردم است و بوی آن ناخوش‌تر.
مولانا در مثنوی گفت:

فانفوا النار التي اوقدتم انکم فی المعصیہ اذیدتم

أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

این آتش برای ناکر و بدگان آماده شده است اگر کسی گوید که در دوزخ جز کافران داخل نشوند جواب آنست که این آیت دلالت می‌کند که کافران در دوزخ شوند اما دلالت نمی‌کند که غیر کافران در آن داخل نشوند.

این همچنان است در حق بهشت گفت: «أَعَدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» با اینحال بهشت مخصوص متقیان و پرهیزکاران باشد اگر چنین باشد پس چرا اطفال و دیوانگان در بهشت می‌شوند و از تقوی در ایشان چیزی دیده نمی‌شود. آری منافقان و کفار ان مستحق آتش جهنم اند به دلیل اینکه به حجت خدا تسلیم نمی‌شوند، و علی رغم شکست در میدان دلیل و منطق، باز هم ثبوت آن حضرت ﷺ و معجزه‌شان را انکار می‌کنند، و هر کس از آتش جهنم بترسد، عناد و سرکشی را رها کند و به حق بگراید و بدو تسلیم شود در هر دو دنیا رستگار می‌شود.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَنُؤُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاعٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۵﴾

به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، نویدشان ده اینکه ایشان راست بهشت‌هایی که در زیر درختان آن رودهایی جاری است و چون روزی دهند آنها را از میوه‌های بهشت، روزی آماده، مؤمنین گویند این مانند آن میوه‌هایی است که قبلاً در دنیا روزی ما شده بود و همانند آن بدهندشان، در آنجا همسران پاکیزه دارند و خودشان در آن جاودان‌اند. (۲۵)

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
لَهُمْ : جار و مجرور خبر آن - جَنَّاتٍ : اسم آن

ای محمد ﷺ به کسانی که به توفیق حق، به خدا و به رسول ﷺ و قرآن ایمان آوردند و کارهای شایسته و نیکو انجام دادند و نمازهای فریضه گزار شدند و روزه‌ی ماه رمضان داشتند و زکات از مال بیرون کردند، و نوافل عبادات چنانکه توانستند بجای آوردند مژده بده که ایشان را در آخرت باغهای بهشتی است که در آن همه نوع میوه‌ها باشد و در زیر درختان آن نهرهایی از آب و شیر و خمر و عسل جاری است هر جا که بهشتی بود بر بام کوشکها و منظره‌ها جویهای روان پیش خود بینند جنت در لفت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درخت‌های انبوه خویش می پوشاند. حافظ گفت:

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوهی جنات تجری تحتها الا بهار داشت
در باب عملوا الصلح گفته‌اند:

عثمان بن عفان گفت: عمل صالح اخلاص است.

معاذ بن جبل گفت: عمل صالح آنست که چهار چیز در وی موجود باشد، علم، نیت، صبر و اخلاص. سهل تستری گفت: عمل صالح هر آنچه که موافق سنت است و اعمال بدعت که در تحت آیت نیاشد آن عمل موافق سنت نیست.

كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ رِزْقًا

رُزِقُوا: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل (و) - رُزِقًا: مفعول به

هر گاه به بهشتیان از آن درختان از هر نوع روزی داده شوند گویند:

قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ

هَذَا: مبتدا - الَّذِي: خبر

این آن میوه است که ما را یکبار دادند، از بهر آنکه برنگ و صورت یکسان باشند و به طبع مختلف، بهشتی یک سیب از درخت بچینند برنگ سیب بود، چون در دهان نهند طعم همه میوه‌ها دارد و این نهایت لطف است و غایت حکمت.

وَأَقْوَامٌ يَتَسَبَّهْنَ

وَأَقْوَامٌ: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - مُتَسَبِّهْنَ: حال منصوب

و بیاورند پیش مؤمنان از میوه‌ی بهشت، آن میوه‌هایی که پیش وی آرند همه به یکدیگر مانند به نیکویی و پاکی و بی عیبی به مانند میوه‌های دنیا هر رنگی که خواهی در آن میوه بینی و هر طعمی و بوئی که خواهی در آن یابی رنگها همه نیکو و بویها همه خوش و طعمها همه شیرین، و آنکه هر میوه‌ای صورتی نیکو دارد و آوازی خوش و نعمه‌ای لطیف از وی روان.

وَلَهُمْ فِيهَا أَنْزُلٌ مَطَهَّرَةٌ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا

مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿۲۶﴾

براستی خداوند شرم ندارد از اینکه به پشه‌ی کوچکی و کمتر از آن مثالی زند اما کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که این درست است و از طرف پروردگارشان است و اما کسانی که کفر ورزیدند گویند خدا از این مثل چه منظور داشت این نوع مثل بسیاری را سرگردان و گمراه می‌سازد و بسیاری را به سوی حق هدایت می‌کند و اما خداوند جز گروه بدکاران را بدان گمراه نمی‌کند. (۲۶)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا

مَثَلًا : مفعول به - مَّا : نعت - بَعُوضَةً : بدل

يَسْتَحْيِي : از حیاء به معنی منفعل شدن انسان از بدی، فعل مضارع - فاعل (هو)

بَعُوضَةً : به معنی پشه‌ی ریز، بدل

در این آیه به کافرانی که در آیه ماقبل بمعارضه پرداخته بودند جواب داده است، زمانی که کافران نتوانستند سوره‌ی کوچکی مثل این آیه بیاورند بر آنها ثابت گردید که قرآن کلام و حکم الهی است. گفتند بدرستی که خدای تعالی شرم نکند و پاک ندارد از آنکه بیان کند مثلی به هر چه باشد و برای هر که باشد. آورده‌اند که یهودیان زنبور غسل و مورچه و عنکبوت و پشه که در قرآن ذکر شده بود به تمسخر گرفتند و گفتند که این سخنها چگونه به سخن خدای تعالی ماند و گفتند درست است که ما از مقابله با قرآن عاجزیم به دلیل دیگری آنرا به اثبات می‌رسانیم که قرآن کلام بشر است زیرا که بزرگان در گفتار خود از ذکر چیزهای پست و فرومایه خودداری می‌نمایند خدا که از همه بزرگان برتر و بزرگتر است چگونه در کلام خود چیزهای پست همچون زنبور و عنکبوت و پشه ذکر می‌کند. خدای تعالی جواب این مخالفت را به این صورت داده است که هر گاه خداوند چون پشه یا از آن بزرگتر مگس و عنکبوت را در کلام خود ذکر کند اینست که در پشه بدان کوچکی عجائب و لطائف و وضعیتی بیش از پیل بدان بزرگی وجود دارد. از آنکه عمرش اندک است همیشه دنیا از او پراست و هر چه از اعضاء برای پیل هست از قوایم و خرطوم و دیگر اعضاء همه در پشه وجود دارد بلکه زیاده هم هست. پشه دارای دو دم و دو پیر است و دست و پای بسیار دارد، و پیل و شیر و نهنگ و مار و کژدم ازو گریزان اند و او را پارسا و پرهیزگار خوانند که در نجاست نیفتد چنانکه مگس افتد، و غذای وی در پوست آدمها نهاده‌اند خرطومی دارد سر آن نیز به پوست آدمی فرو برد و خون کشد و تاگرسته است زندگی می‌یابد چون سیر شود در حال بمیرد. چونکه هیچ چیز در آفرینش خدا از حکمت خالی نیست که در آفرینش عنکبوت و پشه خالی باشد.

خداوند، نمود طغی را به پشه هلاک کرد.

از غزلیات مولانا:

آه، دیدی که چه کرده است مرا آن تقصیر؟ آنچه پشه به دماغ و سر نمرود نکرد
در جای دیگر از غزلیات مولانا:

آری چو در رسد مدد نصرت خدا نمرود را برآید از پشه ای دمار
در کلیله و دمنه آمده است خداوندی که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد، جباری که نیش پشه
را تیغ قهر دشمنان گردانید.
پس خداوند فرمود که من شرمنه نکتم از مثل زدن به پشه ای یا کم از پشه ای چون دانم که برای مؤمنان
در آن پندی است و زیادی بصیرت.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ

الَّذِينَ : مبتدا - فَيَعْلَمُونَ : فعل مضارع - (و)فاعل، جمله در محل رفع خبر

پس آن کسانی که ایمان آورده اند و دانسته اند که قرآن کلام حق است پس یقین می دانند پدروستی که آن
ضرب المثل از طرف پروردگار ایشان درست و راست است. پس رب العالمین خبر داد. این دریافت
برای دانایان و زیرکان است می گوید مؤمنان و گرویدگان راست می شنوند و به شایستگی می بینند و
بر ایمان بیفزایند و بیمار دلان عیب می جویند و شور دل بیفزایند. و برای خداوند شایسته است که به
بندگان مثل زند و برای بندگان شایسته نیست که به الله مثل زنند چنانکه گفت فلا تضربوا الله الامثال

نحل / ۷۴

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

أَرَادَ : فعل ماضی - لفظ الله : فاعل - مَثَلًا : تمیز منصوب

و اما کسانی پیمانی را که قبلاً با خدا بسته اند می شکنند و حق را می پوشانند آنان بیودان و مشرکین اند
پس از روی جدال و عناد یا از راه طعن و سرزنش می گویند هدف خداوند از اینکه گفت « بهذا مثلاً »
از روی مثل، چیست؟ آیا کافران نمی دانند که حق تعالی به عدل خویش با آن مثل بسیاری از کافران و
منافقان که در آن تامل نکنند و حکمت آنرا در نیابند گمراه می گرداند. مولانا گفت:

ریشخندی کرده اند آن منکران بر مثلها و بیان ذاکران

يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا

يُضِلُّ : فعل مضارع - (هو) فاعل - كَثِيرًا : مفعول به

گمراه می گرداند بسیاری از منافقان و کافران را زیرا که به آن ضرب المثل تأمل نمی کنند و از آن
عبرت نمی گیرند.

وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا

بسیاری از مؤمنان را که در آن تفکر می کنند با همان ضرب المثل راه می نمایند و هدایت می یابند.

وَمَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ إِلَّا الْفَلْسِفِينَ

يُغْنِي: فعل مضارع - فاعل (هو) - الْفَلْسِفِينَ: مفعول به

و خداوند بدان مثل که زده است راه می نماید مگر بیرون رفتگان از مقام و فرمانبرداری وی. اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عز و جل می باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می روند، اطلاق می شود بنابراین، اصطلاح « فاسق » شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه کار هر دو اطلاق می شود، اما مراد این آیهی کریمه از « فاسقین »، کافراند نه مؤمنان. به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می فرماید:

الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

آن کسانی که پیمان خدا را که قبلاً با خدا بسته اند می شکنند، و آنچه را که خدا دستور داده است به آن (صله رحم) که ایشان قطع می کنند و ارتباط را می گسندند و در زمین فساد و تباهی می کنند، آنان خودشان زیانکاران اند. (۲۷)

الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ

میثاق، به معنی عهد و پیمان، میثاق بر وزن مفعال است از وثوق و اصلش مؤثاق بوده. و او ساکن ما قبل مکسور قلب به (ی) شده میثاق، آنچه که یک چیز بوسیله آن محکم ساخته می شود بطوری که شکستن آن مشکل باشد.

- ایشان که پیمان الله را به حیله و خیانت می شکنند و عهدی که الله از ایشان گرفت در تورات و در زبور بر زبان موسی و داود به وفای آن بر نیامدند. و آن عهد و پیمانی که در تورات با بنی اسرائیل بسته است بر متابعت پیغمبر ﷺ آخر الزمان پس اینان فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاق است و بدین قول فاسقان کفار و منافقان باشند گویند میثاق آنست که روز میثاق رب العزه ایشان را از کف آدم بیرون آورد و گفت الست بربکم؟ قالوا بلی در قرآن بسیار آمده است که به عهد خود وفا کنید و از عهد پیمانها بر آئید که چون عهد با خالق نذر باشد و توبه و عهد با مخلوق شرطها و عقدها که در معاملات میان ایشان رود و وعدهها که به یکدیگر دهند.

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

و می برند این بی وفایان و عهد شکنان آنچه الله فرمود. بدان چیز که به آن پیبوندند یعنی « صله رحم » کافران خوشی پیغمبر را به دشمنی می بریدند « فان قریشاً قطعوا رحم النبی ﷺ بالمعاداة معه ». این پیوندهائی را که خدا دستور داده است استوار باشند قطع کرده اند شامل پیوند دوستی، پیوند

خویشاوندی و قبیله عرب با پیغمبر ﷺ قطع دوستی کردند و یهود نیز قطع رحم می کردند چونکه میان آن حضرت و یهود نیز خویشی وجود داشت به جهت اخوت اسمعیل و اسحاق و نشانه‌ی دیگر فاسقان، فساد روی زمین است و همین گروه فساد می کنند در زمین به مخالفت با حق و متابعت با نفس، و تبهکاری ایشان آن بود که غامهی مردم را از اسلام باز می داشتند، آدمهای ضعیف مسلمان را در شک می افکندند و دلها را می شوزانیدند و سخن چینی می کردند تا حضرت پیغمبر ﷺ و دین فرخنده‌ی اسلام در نگاه مردمان پست و بی ارزش شود.

أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

أُولَئِكَ، میشدند - هُمُ، ضمیر فصل - الْخٰسِرُونَ، خیر

ایشان بر حسب اعمال زشت خویش از زیانکاران در دنیا و در آخرت اند، چه زبانی بالاتر از این که انسان تمام سرمایه‌های مادی و معنوی خود را در راه فنا و نیستی و بدبختی وسیله روزی خود به کار برسد!

بنابراین، قسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت، چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۸﴾

شما که بی جان بودید و خدا جانتان داد و بار دیگر می میراند و بار جانتان می دهد و باز بسوی او می روید پس چگونه منکر او می شوید؟ (۲۸)

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَكُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ

كَيْفَ: حال - این خطاب یا جهودان و مشرکان عرب است هر چند که آن مشرکان به صانع و آفریدگار معترف بودند و ایمان داشتند اما نبوت مصطفی ﷺ را منکر بودند و دیگر اینکه از این سخن «کیف تکفرون» دو مخرج است. یکی معنای «تعجب»، که این کافران با توجه به اینکه حجت بر ایشان روشن و ثابت است نمی گروند.

دوم: در معنای «توبیح» و ملامت است. گفت ای پیغمبر این کافران را ملامت کنید و بگوئید که چگونه به خداوند نمی گروند در حالیکه نشانه‌های هستی و یکتایی و دانایی و توانایی خدا برای شما آشکار است؟ آنکه نشانه‌های روشن بر شمرد و گفت: در حالیکه شما مردگان بودید یعنی جسمی که آبرای حیات نبود چون نطفه و علقه پس آن نطفه و خون بسته یک پاره گوشت گردید، پس زنده گردانید شما را، پس از آن روح دمیده شد نخست در رحم مادر بزندگی نایل شدید و بعداً بزندگانی درین جهان رستگار شدید.

ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس بپیراند شما را در وقت جدایی اجل یعنی مرگ فرا می‌رسد.
شیخ سعدی گفت:

دگراره به کتم عدم در برد / وز آنجا به صحرای مجشر برد

سپس برای مجازات بنوی او باز گردانده می‌شوید، از قبرها برمی‌خیزید و در پیشگاه اقدس الهی برای عرض حساب و کتاب می‌ایستید از سید پیغمبران خطاب است. هر که زندگی و عذاب قبر را منکر است ضال و گمراه و مبتدع است.

این عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده‌اید، و این خود، یک مرگ است، آن گاه شما را آفرید و زنده گردانید، و این حیات است، باز شما را می‌پیراند و به گورهایتان می‌رود، و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند، پس این حیات دیگری است، بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است»

آیه کریمه (۴۰) از سوره «غافر» نیز مؤید این معنی است. «قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا اَنْتَئِنَّا اَنْتَئِنَّا كُنْتُمْ بِرُؤُوسِ دُكَّانٍ اِنَّا رَاوْا بَارِئَةً وَاوْا بَارِئَةً وَاوْا بَارِئَةً»

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اَسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ

سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۴۱﴾

اوست که هر چه در زمین هست (از موجودات) یکسره برای شما آفرید، سپس آسمان پرداخت و از آن هفت آسمان منظم ترتیب داد، او به همه چیز دانا و شنواست. (۲۹)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا

هُوَ مبتدا - الَّذِي: خبر - خَلَقَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - جَمِيعًا: حال منصوب

آن خدایی است که به قدرت خود هر چه در زمین است همه را برای انتفاع آدمی و غیر آدمی بیافرید. آن چیزهایی که در زمین است همه‌ی آن از قبیل کوهها، معادن، خواهر، چشمه‌ها و رودها و نباتات و حیوانات ناطق و صامت، پرنده و چرتنده، گوما و سرما بیافرید. این همه نعمت برای شما آفریده شده که به شمردن آن طاقت ندارید چنانکه فرمود و اَنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تَحْصُوْهَا. و آنرا از بهر دو چیز آفریدم یکی آنکه به نعمت من دنیا بسزای برید و روزگار می‌رانید و منفعت می‌گیرید دیگر آنکه منعم را به آن می‌شناسید و از صنع او به وحدانیت صانع دلیل می‌گیرید و شکر گزار و سپاسدار باشید.
شیخ سعدی گفت:

از دست و زبان که برآید	کز عهده شکرش بدر آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش	کسی نتواند که به جای آورد

ثُمَّ اَسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ

و لفظ « استوی » در نه جای قرآن آمده است. دو تای آن به « الی » پیوسته است و هفت تای دیگر به « علی »

و استوای : به سه معنی مشهور است :

اول به معنی : استقرار - دوم به معنی : راست شدن از کجی و راستگی - سوم به معنی : علو - پس از آفرینش زمین به سوی آفرینش آسمان قصد کرد. هفت آسمان منظم را بدون کاستی و کجی و بدون خلل بیافرید تا از آن هر گونه منفعت شما تأمین گردد.

ابن عباس گفت :

اول زمین را به دو روز بیافرید یعنی یکشنبه و دوشنبه سپس آسمانها را راست کرد به دو روز سه شنبه و چهارشنبه .

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وَهُوَ : مبتدا - عَلِيمٌ : خبر

و او بر همه چیز نیک داناست یعنی می داند که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید. خدای تعالی فرمود من خداوندی که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین بیافریدم و هر چه در آنست از حرکات و سکنات جانوران تا آن مورچه که در زیر زمین است و در خود بچیند می دانم، همان که اعمال و ضمایر شما نیز می دانم.

در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما

حاجت موری به علم غیب بداند

و نیز شاعر گفت :

اگر چندی دست و پایند و زور

مهیبا کند روزی مار و مور

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَجْعَلْ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ

فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿۳۰﴾
یاد آر آنگاه چون پروردگارت بفرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می گمارم. فرشتگان گفتند آیا در زمین مخلوقی بدید می کنی که تباهی کند و خونها بریزد! و حال آنکه ما ترا پیاکی می ستائیم و ترا تقدیس گویاتیم. خداوند فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. (۳۰)

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً

و یباد آور ای محمد ﷺ زمانی که پروردگار تو به تمام فرشتگان با جمعی که ساکنان زمین بودند و این اشارت به خلق آدم است که رب العالمین به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم تا به آبادانی زمین بپردازد و آن انسان است فرشتگان گفتند:

قَالُوْۤا اَجْعَلْ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ

آیا در زمین مخلوقی می آفرینی که در روی زمین فساد کند و خونها بریزد.

مولانا گفت:

مشورت می‌رفت در ایجاد خلق
چون ملاتک مانع آن می‌شدند
جانشان در بحر قدرت یا به خلق
بر ملاتک خفیه خنک می‌زدند
خداوند تعالی فرمود:

« اَنْی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً » برستی من در زمین جانشینی می‌آفرینم. « نجم الدین رازی » در کتاب مرصاد العباد، در کیفیت آفرینش حضرت آدم علیه السلام چنین آورده است: خداوند به فرشتگان گفت: که من از آب و گل آدم می‌سازم.

این را به خودی خود می‌سازم بی واسطه که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد. پس جبرئیل را بفرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیار جبرئیل علیه السلام برفت خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: ای جبرئیل چه می‌کسی؟ گفت: ترا به حضرت می‌برم که از تو خلیفتی می‌آفریند. خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلال حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم، و تاب آن نیارم من نهایت بعد اختیار کرده‌ام تا از قهر الوهیت ایمن باشم که قربت را خطر بسیار است نزدیکان را بیش بود حیرانی. گایشان دانند سیاست سلطانی.

جبرئیل علیه السلام چون ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت گفت: خداوندا تو داناتری، خاک تن در نمی‌دهد، میکائیل را فرمود: برو. او برفت همچنین سوگند بر داد، اسرافیل را فرمود: تو برو همچنین سوگند برداد، بازگشت. حق تعالی عزرائیل را خطاب کرد تو برو، اگر به میل و رغبت و اختیار نیاید به آگراه و اجبار برگیر و بیار.

عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی زمین گرفت و بیاورد خداوند آن خاک را میان مکه و طائف فرو کرد.

مولانا گفت:

گفت یزدان زود عزرائیل را
آن ضعیف زال ظالم را بیاب
رفت عزرائیل سرهنگ قضا
خاک بر قانون نقیر آغاز کرد
دل همی سوزد مرا بر لایه‌ها
بر نقیر تو جگر می‌سوزم
بنده فرمانم نیارم ترک کرد
من ندانم خیر الا خیر او
ساحرانه در ریود از خاکندان
برد تا حق تربیت بی رای را
عشق حالی دو اسبه می‌آمد، تند و سریع.

که بین آن خاک پر تخمیل را
مشت خاکی هین بیاور با شتاب
سوی کوره خاک بهر اقتضا
داد سوگندش بسی سوگند خورد
سینه‌ام پر خون شد از شور آب‌ها
لیک حق لطفی همی آموزم
امر او کز بحر انگیزید گرد
هم و بکم و عمی من از غیر او
خاک مشغول سخن چون بی خودان
تا بکنیب آن گویزان پای را

خاک آدم هنوز نایبخته بود / عشق آمده بود و در دل آویخته بود
این باده چو شیر خواره بودم، خوردم / نی نی، می و شیر یا هم آمیخته بود

چنگلی ملائکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر مانده که آیا این چه سر است که خاک
ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال منزلت و خواری به حضرت
عزت و کبریائی چندین ناز و تعزز می کند.

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملائکه فرو می گفت:

« شما چه دانید که ما را با این مثنی خاک از ازل تا ابد کارها در پیش است »

درد دل خسته دردمندان دانند / نی خوش متشان و خیره خندان دانند
از سر قلندری تو گر محرومی / سرئی است در آن شیوه که رندان دانند

پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گل کرد و به بد قدرت از گل دل کرد، و در
دل چندین شور و فتنه حاصل کرد.

جمله ملاء اعلی کروی و روحانی در آن حالت متعجب وار می نگریستند که حضرت جلالت به
خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانه روز تصرف می کرد. در مخزن الاسرار نظامی گنجوی
آمیده است:

علم آدم صفت پاک او / خمیر طینه شرف خاک او

حدیث قدسی: خَمْرُ طِینَةِ آدَمَ بَیْدِی اَرْبَعِیْن صَبَاحاً.

در بعضی روایات آن است که چهل شب در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت
دستکاری قدرت می رفت، و به روایتی دیگر چهل سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر
لحظه از خزاین مکنون غیب گوهری دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد او تعبیه می کردند.
از غزلیات مولانا:

ای نیست کرده هست را، بشو سلام مست را

مستی که هر دو دست را پایند دامت می کند

آن کوز خاک ابدان کنه، مردود را کیوان کند

ای خاک کن! وی دود دل! بنگر کدامت می کند

چون توبت به دل رسید گل آدم را از ملاحظه بهشت بیابورند، و به آب حیات ابدی پسرشتند.

با آن نگار کار من آن روز افتاد / کا دم میان مکه و طائف فتاده بود

^۱ - تمکات اربعین الیه، جسداً ملقاً... این کتبیرج اول ص ۷۸
^۲ - بنا به روایتی، فکان جسداً فی طین اربعین سنة، این کتبیرج اول ص ۷۸

هیچکس را از ملائکه مقرب در آن واقعه محرم نمی ساختند. هر چند که ملائکه در آدم نفوس می کردند^۱ نمی دانستند که این چه مجموعه‌ای است. تا ابلیس یکبارگی گرد او طواف می کرد و بدان یک چشم اعورانه بدو در من نگرست دهان آدم گشاده دید گفت: باشد که این مشکل را گره گشایی یافتم، تا من بدین سوراخ فرو روم بینم چه جایی است؛ چون فرو رفت و گرد آدم برآمد. در آنجا نموداری از آن دید. سر را بر مثال آسمان یافت و تن را بر مثال زمین و چنانکه در عالم کبری چهار فصل بود بهار و خریف و تابستان و زمستان، در آدم چهار طبع بود: حرارت و برودت و رطوبت و بیوست^۲ در چهار چیز تمییه: صفرا و سودا و بلغم و خون و در هر یک حکمت‌های بسیار است.

چون ابلیس گرد جمله‌ی قالب آدم بر آمد هر چیزی را که بدیده از او اثری باز دانست که چیست؛ اما چون به دل رسید هر چند کوشید که راهی یابد تا در اندرون دل در رود^۳ هیچ راه نیافت. با خود گفت: هر چه دیدم سهل بود کار مشکل اینجاست. اگر برای ما وقتی آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود (دل). زمانی که ابلیس را در دل آدم بار ندادند^۴، دست رد بر رویش باز نهادند.

آن بود دل که وقت پیچاپیچ جز خدای اندرو نیابی هیچ

ناگاه از حضرت عزت و جلال، این خبر در عالم فرشتگان دادند که «أَنْتِ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» مولانا گفت:

پس خلیفه ساخت صاحب سینه	تا بود شاهی را آئینه
پس صفای بی حدودش داد او	و آنکه از ظلمت ضدش بنهاد او
دو علم بر ساخت اسپد و سیاه	آن یکی آدم دگر ابلیس راه
در میان آن دولشگر گناه زفت	چالش و پیگار آنچه رفت رفت

قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ

أَتَجْعَلُ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مَنْ: مفعول به

گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند، آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی از او در زمین صادر گردد. و بریزد خون مثل خود را بغیر حق؟ که آدم نه خون ریخت و نه تبهکاری کرد بلکه فرزندان کردند.

آورده‌اند که چون روح به قالب آدم درآمد، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت، روح نازنین که چندین هزار سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود، از آن وحشت‌ها نیک متوحش گشت.

^۱ - ذرک و دانستن
^۲ - خشکی
^۳ - داخل شود
^۴ - اجازه ورود

آهی سرد بر کشید گفتند: ما ترا از بهر این آه فرستاده‌ایم! بخار آه به بام دماغ او برآمد. در حال عطسه‌ای بر آدم افتاد، حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فراخنای عالم صورت پدید روشنی آفتاب مشاهده کرد. گفت: الحمد لله خطاب عزت در رسید که، یرحمک ربک. ذوق خطاب به جانش رسید، اندک سکوتی در وی پدید آمد. خواستی تا قفسن قالب بشکنند، و لباس آب و گل بر خود پاره کنند.

آن بلبل مجوس که نامش جان است دستش به شکستن قفس می نرسد!

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «هنگامیکه خداوند متعال آدم را خلق کرد، طولش شصت ذرع بود، بعد از آن برایش گفت: رفته و به آن گروه ملائکه سلام بده! و گوش کن که جواب سلام ترا چه می‌گویند؟ و چیزیکه می‌گویند! مورد پسند تو و ذریه تو خواهد بود. آدم الصلوات رفته و بر ملائکه سلام داده و گفت: السلام علیکم، آنها گفتند: السلام علیک و رحمیه الله، و آنها (رحمه الله) را زیاد کردند، و هر کسی که به بهشت داخل شود، به شکل اولی آدم داخل خواهد شد. خطاب می‌رسد که «ای آدم! در بهشت رو، و ساکن بنشین، و چنانکه خواهی می‌خورد و می‌خسب، و با هر که خواهی انس بگیر»

حاشا که دلم از تو جدا داند شد یا با کس دیگر آشنا داند شد
از مهر تو بگسلد که را دارد دوست وز کوی تو بگذرد کجا داند شد

چون وحشت آدم هیچ کم نمی‌شد، و با کسی انس نمی‌گرفت، هم از نفس او حوا را بیافرید و در کنار او نهاد تا با هم جنس خویش انس گیرد.^۱

آدم چون در جمال حوا نگرست، بر تو جمال حق دید، بر مشاهده‌ی حوا ظاهر شده، که «کل جمیل من جمیل الله» ذوق آن جمال باز یافت. گفت:

وَمِنْ نَسِیْحٍ بِمَحْمَدِكَ وَنَقْدِيسُ لَكَ

وَمِنْ مَبْتَدَا - نَسِیْحٌ : فعل مضارع - (نحن) فاعل، جمله در محل رفع خبر

و حال آنکه ما به پاکی یاد می‌کنیم تو را به امر تو، که موجب حمد و ستایش است و تو را از هر ناشایستگی به پاکی ذکر می‌کنیم

«در کشف الاسرار میدی آمده است» :

^۱ - در مورد خلقت حواء؛ برخی از علما و مفسرین معتقدند که حوا از ضلع چپ آدم آفریده شده است، بنایه ظاهر آیه «... و خلق منها زوجها» و «... جعل منها زوجها لیسکن الیها» و حدیثی که از طریق ابن هریره رضی الله عنه در صحیحین آمده است: «... فانهم خلقوا من ضلع اعرج» و یا «... فان المیزه خلقت من ضلع اعرج» و برخی دیگر از علماء و مفسرین از جمله ابو مسلم اصفهانی و استاد احمد مصطفی مراغی - صاحب تفسیر المراغی، معتقدند که حوا از ضلع آدم آفریده نشده بلکه او نیز همچون آدم از خاک آفریده شده است و در این باره می‌گویند: منظور از آیه «... منها» از جنس آن است یعنی جفت آدم از جنس آن (از خاک) خلق گردیده است مثل قوله تعالی: «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها» روم / ۲۱- و در مورد حدیثی که در صحیحین آمده می‌گویند: حدیث از باب تمثیل است مثل قوله تعالی: «خلق الانسان من عجل»

«تسبیح» در لغت عرب تنزیه است چیزی را نزه و بی عیب خواندن و تقدیس تطهیرات، پاک داشتن در دالش و پاک گفتن از یاد. و تسبیح و تقدیس دو نام است خدای را عزوجل، سُبْحٌ و قُدُّوسٌ. فرشتگان همه در این فکرافتادند چه حکمت است که خداوند متعال با وجود اینکه ما فرمانبردار و مطیع او هستیم، انسان را خلیفه روی زمین می‌گرداند که در میان ایشان مردمان مفسد و خونریز پدید می‌آید. الله تعالی ایشان را جواب داد.

قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

(ی) اسم ان-أَعْلَمُ: فعل مضارع- فاعل (انا). جمله در محل رفع خبر ان. بدرستی که من می‌دانم در آفرینش این خلیفه حکمتهاست از آنچه که شما نمی‌دانید، به راستی شما که نظارگاناید نظاره همی‌کنید، شما را با خزاین اسرار الهیت ما چه کار؟ در ازل حکم چنان کردیم که چراغ حقایق معرفت در سینه‌ی آدم خاکی روشن گردانیم، و منشور ولایت خاکی به دست او دهیم، و پرچم ممالک زمین در قلب لشکر او نصب کنیم شما که مقریان مملکت‌اید پیش تخت دولت آدم چاکر وار صف برکشید. و به او تسلیم شوید.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾

و خدا نام همه چیزها را به آدم آموخت پس از آن، چیزها را بر فرشتگان عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویند مرا از نام اینها خبر دهید. (۳۱)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ

وَعَلَّمَ: فعل ماضی دو مفعولی - آدَمَ: مفعول به - الْأَسْمَاءَ: مفعول به ثانی - كُلَّ: توکید

خداوند اسمهایی از مخلوقات پست تر و برتر، حقایق، خواص، سود و زیان بی‌وسیله سخن بر ضمیر آدم القاء کرد.

چنانچه در مثنوی مولانا آمده که:

بوالبشر کو علم الاسماء بگفت صد هزاران علمش اندر هر رگت

ابن عباس گفت: خداوند کاسه‌ی بزرگ و کاسه‌ی کوچک را به آدم آموخت.

ربیع گفت: نامهای فرشتگان در وی آموخت.

ابن زید گفت: نامهای ذریت آدم و لغتها که در آن فرزند آدم سخن می‌گویند به عربی و پارسی و عبرانی و سریانی و غیر آن آموخت.

ضحاک گفت: بیابان و درختان و زمین و آسمان و مانند آن به آدم آموخت.

مقاتل گفت: جانوران و جمادات را همه بر آدم آموخت.

این رازی بود میان وی و میان حق که فرشتگان بر آن اطلاع نداشتند: مولانا گفت:

اسم هر چیزی خیال کان چیز هست
 اسم هر چیزی بر ما ظاهرش
 چشم آدم چون بنور پاک دید
 این چنین آدم که نامش می‌برم
 تا بیابان جان او را داد دست
 اسم هر چیزی بر خالق سرش
 جان و سر نامها گشتش پدید
 گریستیم تا قیامت قاصرم

پس آن مسمیات و اشخاص را بر فرشتگان عرض کرد و در میان ایشان عقلا بودند از ملائکه و انس و جن و شیاطین از بهر آن «عرضهم» گفت:

این زید گفت: - رب العالمین فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون آورد و بر فرشتگان گفت:

فَقَالَ أَنبِيُّنِي يَا سَمَاءَ هَؤُلَاءِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

پس مرا خبر کنید که نامهای ایشان چیست؟ اگر شما راست گویان اید، که از شما عالم تر کس نیافریدم، این امر را تعجیز گویند، الله تعالی خواست تا عجز ایشان برایشان پیدا شود در شناخت نامها آنچه به چشم سر می‌بیند، تا از علم آنچه ندیدند و در آنچه غیب است بهتر آنست که عاجز باشند.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ ﴿۳۲﴾

فرشتگان گفتند ترا تنزیه می‌کنیم و تو پاک و منزّه هستی ما چیزی جز آنچه به ما آموخته ای نمی‌دانیم، که دانای فرزانه تویی. (۳۲)

«سبحان» اسم مصدر، مفعول مطلق منصوب.

پس فرشتگان به زبان عجز و عذرخواهی گفتند ترا از همه‌ی عیبها تنزیه و پاک می‌دانیم و ما را دانش نیست مگر آنچه تو به ما آموختی؟

چون ملایک گوی لا عِلْمَ لَنَا
 تا بگیرد دست تو عَلَّمْتَنَا

شیخ سعدی گفت:

مرا صورتی بر نیاید ز دست، که نقشش معلم ز بالا نیست

حافظ گفت:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد از دل گفت همان می‌گویم

اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ

ک: اسم ان - اَنْتَ: ضمیر فصل - الْعَلِيْمُ: خبر ان - الْحَكِيْمُ: خبر ان ثانی

دانای بحقیقت تویی، که بن معلم دانی و در دانش من همتایی و خداوندی را سزایی، تو می‌دانی که چه کسی برای خلافت شایسته است؟ و پندار ما جمله خطاست و ما توانائی جانشینی خدا را در زمین و

^۱ - منظور این است که ضمیر «هم» در «عرضهم» راجع به مسمیات است و تذکیر آن به اعتبار تغلیب عقلا بر غیر عقلا می‌باشد. نزد برخی از مفسرین مخرج ضمیر «هم» اسماء است و در این صورت تذکیر ضمیر به اعتبار مسمیات می‌نماند.

استعداد اشتغال به امور مادی را نداریم و معتقدیم که آدم موجودی شایسته‌تر از ماست و تو توانا و حکیم هستی.

قَالَ يٰۤاٰدَمُ اٰتَيْنٰهُمُ الْاَسْمَاءَ فَلَمَّا اٰتٰهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ ﴿۳۳﴾

گفت: ای آدم! فرشتگان را از نام چیزها آگاه کن و چون از نام آنها آگاهشان کرد گفت: مگر به شما نگفتم که من آنچه در آسمانها و زمین نهفته است و آنچه را آشکار کردید و آنچه را نهان می‌داشتید می‌دانم. (۳۳)

ای آدم! خبر ده این ملائکه را به نامهای آنها که حاضرند.

فَلَمَّا اٰتٰهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ

پس آن دم که آدم ملائکه را خبر داد به نامهای مسمیات خدای تعالی از راه عناب و سرزنش گفت:

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ

(ای) اسم آن - اَعْلَمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر آن - غَيْبٌ: مفعول به

آیا برای شما نگفتم برآستی من غیب آسمان و زمین و آنچه در آن پوشیده است می‌دانم.

وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ

وَاَعْلَمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - مَا: مفعول به

آنچه را که از گفتار ظاهر می‌کنید می‌دانم و آنچه را که پنهان است از احوال آدم و ذریت و سر خلافت ایشان و معصیت و طاعت ایشان است می‌دانم. مولانا گفت:

آدم انبیاهم باسما درس گو شرح کن اسرار حق را مو به مو

در این قصه باز نموده شده که فضل علم برتر از فضل عبادت است.

مصطفی ﷺ فرمود: «فضل العلم خیر من فضل العبادة»

وگفته‌اند یکی آنست که مقام علم نبوت است و علما بجای پیغمبرانند و پیغمبر ﷺ فرمود: «العلماء ورثة الانبياء»

وجه دیگر آن است که عمل لازم است و علم متعدی است نفع آن و الزام آن به دیگران تعدی کند، راست همچون چراغ است که خود روشن است و دیگران را روشن دارد.

وجه سوم آنست که عمل بی علم سود ندهد، وجه چهارم آنست که عمل از ماست و علم از خدائست. مولانا گفت:

خاتم فلک سلیمانست علم جمله عالم صورت جانست علم

ولكن لا يد للعباد مع العلم فان العلم بمنزلة الشجرة والعبادة بمنزلة الثمرة؛ واما عبادت بهمهراه علم لازم است پس علم بمنزله درخت است و عبادت بمنزله میوه.
پیر هرات گفت:

طالب علم عزیز است، و طالب مال ذلیل است. علم بر سر تاج است، و جهل بر گردن غل.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۳۴﴾
و به فرشتگان گفتیم: «به آدم سجده کنید! همه سجده کردند مگر ابلیس که سرپیچید و بزرگی کرد و از جمله کافران شد. (۳۴)»

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

اسْجُدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - إِبْلِيسَ: مستثنی

زمانیکه خلافت بر آدم علیه السلام مسلم گردید فرشتگان مامور شدند تا بسوی او سجده نمایند و او را قبله ی سجود خود قرار دهند پس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل. وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را «ابلیس» لقب نهاد یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد و گفت: «أَبْلِيسَ» گفت من بهترم از او که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی است که نورانی ظلمانی را چگونه سجده کند دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجده کنم؟ حق تعالی فرمود:

« قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَأَنْكَرَ رَجِيمٌ وَ أَنْ عَلِيكَ لعنتي الي يوم الدين »

یعنی فرمود از این بیرون رو بدرستی که تو از رانندگانی و لعنت من بر توست تا روز قیامت. از عمر بن عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد اسرافیل بود.
مولانا گفت:

اسجد و الادم ندا آمد همی کادمید و خویش بیندش دمی

أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ

أَبَىٰ: فعل ماضی - (هو) فاعل - وَاسْتَكْبَرَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

پس ابلیس از سجده آدم سر باز زد و تکبر و گردن کشی کرد.

وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ

و ابلیس در علم خدا از کافرین بود. در علت نافرمانی ابلیس آورده اند ابلیس از جن بود و در میان جنیان غایب و پارسا بود و همیشه در هوای خلافت زمین بود، با خلیفت آدم مایوس شد و حسد در دل وی قرار گرفت و ملعون جاوید شد.

سهل عبدالله تستری گفت: «أعوذُ بالله منك، گفت یا سهل! «ان كنتَ تَعُوذُ بِاللَّهِ مِنِّي فَأِنِّي بِاللَّهِ مِنِ اللَّهِ».

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شیطان نزد شما آمده و می گوید: این چیز را کی خلق کرده است؟ و باز آن چیز را کی خلق کرده است؟ و باز آن چیز را کی خلق کرده است؟ تا جایی می رسد که می پرسد خدا را کی خلق کرده است؟ [اوسوسه شخص] چون به این امر رسید، بخدا پناه بسته و بسنده نماید».

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

و گفتیم ای آدم! تو و همسرت در بهشت آرام بگیرید، و از آن به فراوانی، از هر جا خواهید، بخورید و نزدیک این درخت مشوید که از ستکاران می شوید. (۳۵)

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا

يَتَّكِدُمْ: مفادا- اسْكُنْ: فعل امر- (انت)فاعل- أَنْتَ: توکید

این آیه کریمه برای نقش بستن معنی آن در ذهن شنونده آمده است، و گفتیم از محض کرم که ای آدم تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت ساکن شو. در کشف الاسرار آمده است که:

قصه‌ی آیت آنست که مفسران گفتند- آدم - در بهشت مونس هم جنس خویش نداشت مستوحش می شد، خواب بر وی افتاد بخفت - رب العالمین - از استخوان پهلوی وی از جانب چپ آن یک زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از هیچ خبر نداشت، و هیچ رنج به وی نرسید که اگر به وی رنج می رسید مهربان نمی بود. زمانیکه آدم بیدار شد زنی را دید بر بالین وی تشسته سخت با جمال و بانیکویی، از او پرسید که تو کیستی؟ گفت- من هم جفت توام، مرا بدان آفرینند تا تورا مونس باشم و به من آرام گیری. ملائکه به جهت آزمایش علم آدم پرسیدند. یا آدم! ماهذه این چیست؟ گفت زنی. گفتند نام وی چیست؟ گفت حوا گفتند چرا «حوا» نام اوست. گفت- لانها خلقت من حی- چونکه از موجود زنده ای خلق شده است.

و بخورید از بهشت یعنی میوه های آن را هر جا که خواهید و عیشی فراخ و خوش بخرید می کنید درین بهشت، «و هی الفردوس وسط الجنة و اعلاها»
بی حساب هرچه خواهید و در هر جا که خواهید می خورید.

وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

و نزدیک مگردید به این درخت یعنی شجره‌ی انگور یا انجیر و مشهورتر گندم است. پس اگر بدین درخت نزدیک شوید از ستمکاران به ارتکاب نافرمانی باشید که آن درخت علم بود هر که از آن بخوردی چیزها بدانستی و میوه‌های گوناگون در آن بود.

سعید بن جبیر گفت: درخت انگور بود.

ابن عباس و جماعتی گویند: گندم بود.

بنا به اعتقاد مسیحیت درخت سیب بود.

اما نظر اکثر علماء اسلام بر آنست که گندم بود.

مولانا گفت:

هر کجا دانه بدیدی الخدر تا نبندد دام بر تو بال و پر
چونکه دیدی دانه بگریز ای حمام ورته چون خوردی در افتادی به دام

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي
الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

پس شیطان آدم و حوا را به لغزش افکند و از آن درخت خوردند و بدین نافرمانی هر دو را از آن نعمت که بودند بیرونشان کرد و گفتیم: چنین، که برخی از شما دشمن یکدیگرید و گفتیم همگی به زمین فرود آیدند که تا روز مرگ در زمین قرار بگیرید و بهره‌مند شوید. (۳۶)

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ

فَأَزَلَّهُمَا : فعل ماضی - هما: مفعول به - الشَّيْطَانُ : فاعل

آن شیطان آدم و حوا را بلغزانید و آدم و حوا را وسوسه کرد پس خدای تعالی آدم و حوا را از آنچه در نعمت و کرامت بودند بیرون کرد قَوْلُ سَوْسٍ لَهُمُ الشَّيْطَانُ دَبُو در دل ایشان داد، بر اندیشه‌ی ایشان ایستاد تا ایشان را با نروز آورد به آنچه از عورت‌های ایشان پوشیده شده بود آشکار شد.

ابن اسحاق گفت: اولین خبیله شیطان آن بود که نوحه و زاری را شروع کرد و بر آدم و حوا می‌گریست ایشان گفتند چرا می‌گریی؟

گفت بر شما می‌گردم که بمیرید و از چنین ناز و نعیم و از چندین نعمت و کرامت بیفتید. ابلیس آنچه از درخت نهی شده گرفته بود اول به حوا داد و حوا از آن بخورد آنگه حوا به آدم داد و گفت: من خوردم و زیان نکرد پس چون آدم بخورد عورت ایشان پیدا شد هر دو را عقوبت رسید.

زمانیکه عورت ایشان پیدا شد، آدم شرمساز شد، در میان درختان گریخت. رب العالمین ندا کرد گفت آیا شما را از این درخت نهی نکرده بودم بلکه نصیحت کردم که شیطان دشمن شماست ایمن می‌باشد. آدم و حوا خروش بر آوردند و بگریستند.

وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ

بَعْضٌ مِّثْلًا - عَدُوٌّ: خَیْرٌ

و به آدم و حوا و ابلیس گفتیم که همه از بهشت به دنیا فرو روید برخی از شما برخی را دشمن باشید.
مولانا در مثنوی گفت:

چون بامرا هبطو بندای شدند / حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند

در دنیا شما دشمن یکدیگرید، دشمنی ابلیس به آدم و فرزندان از آنست که بوی جسد برد او را سجد نکرد و دشمنی آدم و فرزندان به ابلیس از آنست که ابلیس به الله کافر شد و نافرمانی کرد.

وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتْعٌ إِلَىٰ حِينٍ

حین «به معنی روزگار، در اینجا مراد قیامت است.» برای شما و ذریت شماست در زمینی قرار گیرید و از آن بهره‌مند شوید تا فرا رسیدن اجل و بسر آمدن عمرها چون شما در دنیا جاودان نمی‌باشید عاقبت شما باز گاه ماست و به ما باز گردانده می‌شوید.

فَلَقَّحْ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۳۷﴾

و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را ببخشید و توبه او را پذیرفت وی بخشنده و رحیم است. (۳۷)

فَلَقَّحْ: فعل ماضی - آدَمُ: فاعل - كَلِمَاتٍ: مفعول به

وقتی که حضرت آدم عتاب خدا را شنید، از بهشت به ندامت برآمد و بگریستن مشغول شد پس آدم از پروردگار خویش سخنی چند فرا گرفت که آن سخن بقول مشهور این است:

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

پروردگارا ما بر نفس خود ظلم کردیم، اگر تو ما را نیاموزی و رحیم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.
حق تعالی این کلمات را به وی القاء نمود و چون آدم این مناجات بر خواند پس خدای تعالی قبول فرمود و توبه او را پذیرفت.

نظامی گنجوی گفت:

چون دلش از توبه لطافت گرفت / ملک زمین را به خلافت گرفت

إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

ه: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - التَّوَّابُ: خبر آن - الرَّحِيمُ: خبر آن ثانی

^۱ - الامور بالهبط آدم و زوجه و ابلیس، و موالها نور عن ابن عباس و مجاهد و کثیر من السلف «البراعی جزء اول ص ۹۲» دلیل آیه آنچه که از ابن عباس و مجاهد و بسیاری از علمای سلف روایت شده این است که مورد خطاب در اینجا آدم، حوا و ابلیس می‌باشند.

بدرستی که حق تعالی توبه دهنده بندگان و بر توبه کنندگان مهربان است. توبه به معنای بازگشت است. اگر با الهی متعدی شود به معنای بازگشت از گناه و اگر با علی متعدی شود چون این آیه، معنای آن پذیرفتن توبه است.

مختومقلی فراغی گفت:

به هنگام سحر از خواب برخیز ز بهر خالق خود ناله برگیر
نما توبه به درگاه الهی که ایزد هم نماید عفو تقصیر

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَا۟تِيَنَّكُمْ مِّنۡيْ هُدًى فَمَنۡ يَّبۡعِ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُوْنَ ﴿۳۸﴾

گفتیم: همگی از آنجا به زمین فرود آید (آدم و حوا و شیطان) تا آنکه از سوی من راهنمایی به سوی شما آید پس هر کسی پیروی کند راهنمای مرا هرگز در دنیا و آخرت بینساک و اندوهمگین نخواهد گشت. (۳۸)

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا

اهْبِطُوا: فعل امر - (و) فاعل - جمیعاً: حال

گفتم ما، دیگر بار فرو روید یعنی در کيفر این نمرزش از پیشگاه خدا به آدم و حوا حکم شد که از بهشت بیرون بروید همگی شما و با فرزندان خویش در زمین ساکن شوید.

فَاِذَا يَا۟تِيَنَّكُمْ مِّنۡيْ هُدًى فَمَنۡ يَّبۡعِ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ

من: مبتدا - يَّبۡعِ: فعل ماضی - فاعل (هو) - هُدَاىَ: مفعول به، جمله در محل رفع خبر

پس اگر بیاید به شما از نزد من دلالتی و بیانی به فرستادن پیغمبران و نازل کردن کتابها پس هر که پیروی کند و در پی روده دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی از آمدن سختی ها و رنجها بر ایشان نیست اگر رسول مرا پیروی کردند ایشان اندوهناک و غمگین نشوند. کسانی که هدایت ما را عمل نمی کنند از این مسئله خوف ندارند که این هدایت حق نیست که یا شیطان در آن غلط اندازی و فریب نموده است و از این جهت هم محزون نمی شوند که جنت از دست پدر ما خارج شده است، زیرا زود باشد که بهشت به صاحبان هدایت رسد و اگر این خوف و حزن در امور آخرت باشد تفسیر آیت چنین است که در روز قیامت صاحبان هدایت را هیچ خوفی و حزنی نباشد و درین هیچ شکی نیست.

در نهایه الارب فی فنون الادب آمده که، فرشته ای پیش حوا که در جده کنار دریا نشسته بود آمد توبه او گفت جامه ات را بپوش و به سوی حرم برو و برای او پیراهن و سرپوشی از جامه های بهشت آورد، و از او کناره گرفت تا جامه اش را پوشید و روسری بر سر افکند و به سوی مکه رفت و روز جمعته ای از ماه محرم از جانب شرق وارد حرم شد و فرشته به او دستور داد که بر کوه مروء بنشیند و آن کبوه از این جهت که زن بر آن نشست مروء نامیده شد. و هب می گوید خوا هفت روز پیش از آدم وارد حرم شد

آدم از باختر مکه و خوا از خاور آن وارد شدند. آدم به سوی کوه صفا رفت و چون آن کوه فریاد برداشت که ای صفا! خوش آمدی صفا! نام گرفت. آنکه خداوند به آدم وحی فرستاد که: «امروز سرزمین مکه و اطراف آن را حرم قرار دادم» و تا روز قیامت حرم مورد حرمت است. آدم از کوه صفا به سوی او فرود آمد و یکدیگر را دیدند و هر یک از دینار دیگری شاد شد. آدم از صفا و خوا از مرزوه سعی کردند. همچنین تلبیه می‌گفتند تا ماه ذی الحجه فرا رسید جبرئیل فرو آمد و اعمال حج را به آدم آموخت و دستور داد هفت بار گرد خانه طواف کند و چون طواف کرد جبرئیل گفت: بس است اکنون از احرام بیرون آمدی و آدم پیش خوا رفت و شب جمعه با او در آمیخت و خوا همان دم باردار شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٩﴾

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمرده‌اند، اهل جهنم‌اند و خودشان، در آن جاودان‌اند. (۳۹)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

وَالَّذِينَ: مبتدا - أُولَٰئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر، أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ: جمله خبر الّذین

و آنانکه حق را پوشیدند یعنی ایمان نیاوردند، پوشاندن حق بر دو نوع است:

یکی کفران نعمت است دیگر، سر باز زدن از توحید.

و دلایل وحدانیت ما را با دروغ داشتند و قرآن را باور نکردند بدانند که قرآن دلیل جامع و کاملی است. اینان یاران آتش دوزخ‌اند.

هُم فِيهَا خَالِدُونَ

هُم: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

آن گروه اهل آتش‌اند ایشان در آتش جاویدان مانندگان‌اند. ایشان را هرگز از آن رهایی نه، و از آن بیرون آمدن نه. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَمَّا أَهْلُ النَّارِ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُهَا فَلَا يَمُوتُونَ فِيهَا وَلَا يَحْيَوْنَ، وَلَكِنْ أَقْوَامًا أَصَابَتْهُمُ النَّارُ يَخْطَأُهَا هُمْ فَأَمَاتَتْهُمْ أَمَاتَةٌ حَتَّىٰ إِذَا صَارُوا فَحْمًا أُذِنَ فِي الشَّفَاعَةِ» «اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخ‌اند - نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به وسیله‌ی گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا این که چون به زغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می‌شود».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِيْ اَوْفٍ يَّعْهَدِكُمْ فَرِيْضَتِيْ فَاَرْهَبُوْنَ ﴿٤٠﴾

ای پسران اسرائیل! نعمت مرا که بشما ارزانی داشتم یاد آرید و به پیمان من وفا کنید، تا به پیمان شما وفا کنم و از شکستن پیمان من بر حذر باشید و بترسید. (۴۰)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوا بِعَهْدِيْ اَوْفٍ يَّعْهَدِكُمْ

« نعمت » مفرد و در معنا جمع است

با عوض کردن مطلب در این آیه خداوند خطاب به بنی اسرائیل در شکستن پیمانشان می‌گوید: « اسرائیل » نام یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است، معنی لغوی اسرائیل بنده خداست پس بنی اسرائیل همان اسباط (گروه) دوازده‌گانه‌ای هستند که ذات و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند ایشان را بر خواند آنکه نعمت خود در یاد ایشان داد و گفت: ای فرزندان یعقوب نعمتهای مرا یاد کنید که از فضل خود بر پدران و پیشینیان شما اتمام کردم و نیکوئی در حق پدران همان نیکویی بجای اولاد که فخر و مباحات پدران ایشان را نیز حاصل است.

رب العالمین آن نواختها و نیکوئیها با پدران اسرائیل کرده است در یاد ایشان می‌دهد و می‌گوید اذکرُوا یاد دارید و فراموش نکنید آن نواخت‌ها که به پدران شما کردم، هم از ایشان به آنان، پیغامبران فرستادم و به ایشان کتاب دادم و از بهر ایشان دریا شکافتم تا آنان را از دشمن برهانیدم، این همه نعمت و شرف به پدران شما دادم و شرف پدران شما شرف پسران باشد اکنون به شکر آن چیرا فرستاده من مصطفی صلی الله علیه و آله را بر است ندارید و او را اطاعت‌داری نکنید پس از آنکه آن عهد با من کرده‌اید.

مولانا گفت:

گوش نه اوفوا بعهدی گوش دار تا که اوف عهدکم آید زیاد

وَإِنِّي فَأَرْهَبُونَ

وَإِنِّي: مفعول به مقدم - فَأَرْهَبُونَ: فعل امر - واو فاعل، (ن) وقایه - رهبة به معنای شدت ترس، و مخصوصاً از من در نقض و شکستن عهد و پیمان از عذاب من بترسید و وفا کنید به پیمان من که در شأن پیغمبر امی یا شما بسته‌ام، حق سیخانه و تعالی در تورات آنحضرت صلی الله علیه و سلم را به پیغمبر امی تعریف کرده تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای و فاداری شما رسانم و بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان چون رب العالمین از اهل تورات پیمان گرفت که فرستاده مرا محمد صلی الله علیه و آله بر است دارید، و استواری و راستگویی و پیغام‌رسانی وی را پنهان مدارید، بنی اسرائیل این اقرار پذیرفته بودند ولی به آن استوار نماندند، نیت هایشان بد شد، رشوت بستانیدند، حقایق را غیر صحیح وانمودند، و از اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله سرباز زدند، و در تورات هر جا ذکر حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود تحریف کردند و از این جهت گمراه شدند.

وَمَا آمَنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ، وَلَا تَشْرُوا بِإِيَّتِي ثَمَنًا قَلِيلًا

وَإِنِّي فَأَنْتَوْنَ ﴿۴۱﴾

به قرآنی که نازل کرده‌ام ایمان آورید در حالی که آن قرآن کتابی را که نزد شماست یعنی تورات راست می‌شمارد، و نخستین منکران و کافران به آن باشید و آیه‌های مرا به بهای ناچیز بفروشید و از قهر و غضب من بترسید. (۴۱)

وَمَا يَسْتَوُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوْلَىٰ كَافِرٍ بِهِ

أَنْزَلْتُ: فعل ماضی - ت: فاعل - مُصَدِّقًا: حال منصوب - (و) اسم کان - أَوْلَىٰ: خبر کان منصوب و ایمان آورید به آنچه فرو فرستاده‌ام از قرآن در حالیکه آن فرو فرستاده یعنی قرآن موافق و مطابق در اصول است از توحید و وعده و وعید و تصدیق کننده‌ی چیزی است که در پیش شماست یعنی تورات و اول گروه ناکر ویدگان باشید و آن کتاب آسمانی و توحید و عبادت خدا و عدالت در میان مردم است.

وَلَا تَشْرَوْا بِتَابِي تَبْنَا قَلِيلًا

وَلَا تَشْرَوْا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - تَبْنَا: مفعول به - قَلِيلًا: نعت، شرام در اینجا به معنی فروش است.

و آیه های کتاب مرا که تورات است به بهای اندک بدل مکنید و مفروشید. مخاطب علمای یهودند که بهدایا و صلوات کعب بن اشرف و اعتنال او آیات تورات را تحریف می کردند و امر محمد ﷺ را می پوشیدند. این را سه معنی گفته اند -

یکی آن است که می گوید - دنیا را بدین مخرید و خدای عزوجل در قرآن جایها ذم کرده است ایشان را که دنیا بر دین اختیار کردند. معنی دیگر آن است که کعب اشرف و اصحاب او که علماء جهودان بودند نعت مصطفی ﷺ که در تورات خوانده بودند پنهان می داشتند و از مهتران خویش که جنگ می کردند بدان سب رشوتها می گرفتند و می ترسیدند که اگر بیان نعت محمد ﷺ کنند آن رشوتها از ایشان فایت شود.

سه دیگر معنی آنست که ابوالعالیه گفت: لَا تَأْخُذُوا عَلَيْهِ اجْرًا

چون مسلمانی را دین حق بیاموزید بدان مزه مگیرید.

وَأَيُّ قَاتِلُونَ

و خاصه از من بفر و ختن کتاب ربانی به حطام دنیای فانی برسید و از عذاب من بپرهیزید.

مصطفی ﷺ گفت: اصل تقوی پرهیزگاری است، و جای متقیان بهشت باقی و نعیم جاودانی است.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكُفُّوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۲﴾

شما که دانائید حق را به باطل می آمیزید و حق را پنهان مدارید در حالیکه به حقانیت آن واقف هستید. (۴۲)

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَكُفُّوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تَلْبِسُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - الْحَقَّ: مفعول به

و سخن حق و راست را که در تورات از صفات پیغمبر ﷺ آمده، به ناحق که شما به دست خود می نویسد می آمیزید: شیخ سعدی گفت:

از آنجمله دامن بیفشاند و گفت:

حق از بهر باطل، نشاید نهفت

مولانا گفت:

بود در الجبل نام مصطفی
بود ذکر حلیها و شکل او
آن سر پیغمبران بحر صفا
بود ذکر عز و صوم و اکل او

و گفته اند این خطاب با منافقان است که بظاهر کلمه شهادت می گفتند و در دل کفر می داشتند که باطل بود و نیز گفته اند این خطاب با جهودان است. و میوشانید حق را که صفت (نعت) مصطفی ﷺ است و شما می دانید که این همان پیغمبر است که نعت او می پوشانید و حال آنکه می دانید پیغمبری او راست است البته حق در معنای مختلف آمده است.

۱- به معنی الله ۲- قرآن ۳- اسلام ۴- عدل ۵- توحید ۶- صدق و...

وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۱۳﴾

و نماز برپا دارید و زکات بدهید و با رکوع کنندگان رکوع کنید. (۴۳)

وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ

وَأَقِمْوْا: فعل امر - (و)فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به

نماز را برپای دارید، با مسلمانان بران وجه که ایشان می گذارند و به رکوع و سجود بروید فروتانه کرنش برید و خم شوید بهمراه خاشعان در برابر امر او خشوع کنید، چون نماز شمار مسلمانان است و شفاء بیماران، و سبب گشایش کارها حلیفه بن یمان گفت: هر گاه که رسول خدای را کاری سخت پیش می آمد در نماز می شد و آن کار بر وی آسان می گشت «مصطفی ﷺ» «ابوهریره» را دید که از درد شکم می نالید و به روی در افتاده بود گفت: فَصَلُّ فَإِنَّ فِي الصَّلَاةِ شِفَاءً پس نماز بخوان بدرستی که در نماز شفائی است. و نیز نماز را در معنای رکوع گرفتند تا اینکه یهود را از نماز قبلیشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند. و زکات بدهید از مال بطریق اهل اسلام، زکوه در نماز پیوست و در قرآن هر جای که ذکر نماز کرد ذکر زکوه در آن پیوست. بویکر صدیق گفت: آنکه که قتال اهل رده در گرفت و الله که آنچه را در هم پیوست من آن را از هم باز نمی کنم و جدا نمی گردانم، یعنی نماز و زکوه - اندر نماز عبادت حق است و اندر زکات خُلق با خلق است. معنی زکات افزون است یعنی هر مالی که زکات از آن بیرون کنند بیفزاید، و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی نماز جماعت مصطفی ﷺ گفت: یک نماز جماعت چنانست که بیست و پنج نماز به تنها، بروایتی بیست و هفت.

مولانا گفت:

آن یکی می رفت در مسجد درون
گشت پرسیان کین جماعت را چه بود
آن یکی گفتش که پیغمبر نماز
تو کجا در می روی ای مرد خام
مردم از مسجد همی آمد بیرون
که ز مسجد می بیرون آیند زود
با جماعت کرد و فارغ شد ز راز
چونکه پیغمبر بدادست السلام

گفت آه و دود از آن آه شد برون
شب بخواب اندر بگفتش هتافی
آه او می داد از دل یوی خون
که خریدی آب حیوان و شفی
حرمت این اختیار و این دخول
شد نماز جمله خلاق قبول

أَتَامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ نَتْلُونَ أَلْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾

شما که کتاب آسمانی می خوانید! چگونه مردم را به نیکی فرمان می دهید و خودتان را از یاد می برید آیا نمی فهمید؟ (۴۴)

أَتَامُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ نَتْلُونَ أَلْكِتَابَ

وَأَنْتُمْ: مبتدا- نَتْلُونَ: فعل مضارع- (و) فاعل- أَلْكِتَابَ: مفعول به- جمله خبر.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ی یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود، می گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد- یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله- پایدار باش زیرا بر حق است. بدین گونه مردم را به پابندی به اسلام دستور می دادند، اما خود را فراموش می کردند. علما گفته اند: هر چند خطاب به یهود است، مراد عامه ی مردم است. می گوید: آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید که از گناهان دست بردارند در حالیکه خود را فراموش می کنید و خودتان بدان عمل نمی کنید؟ حال آنکه شما کتاب می خوانید و تورات را در اختیار دارید و در آن تهدید خداوند را درباره ی آنکه کردارش مخالف گفتار است، مطالعه می کنید. مولانا گفت:

مردی خود را رها کرده است او
مردی بیگانه را جوید ز تو
ای زبان که جمله را ناصح بدی
توبت تو گشت از چه تن زدی؟!

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا در نمی یابید و عقل ندارید تا شما را از این کردار زشت باز دارد؟ به نماز کردن و زکوة دادن و دین محمد صلی الله علیه و آله گرفتن می فرمائید و خود عمل نمی کنید. شیخ سعدی گفت:

عالم آنکس بسود که بسد نکند
عالم تیرهیز کار کور مشعل دار است،
نیایده هر که عمر در باخت
چیزی نخرید و زری نداشت

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿۴۵﴾

از صبر و نماز کمک جویند و آن بسی سنگین است مگر برای فروتنان و خشوع پیشگان. (۴۵)

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ

وَأَسْتَعِينُوا: فعل امر- (و) فاعل

و یاری خواهید از خدای تعالی به شکیبایی در ادای طاعت یا روزه داشتن و بادای نماز فریاض، بدرستی نمازی که بطریق مسلمانان باشد هر آینه بزرگ و دشوار و گران است مگر بر خشوع کنندگان و آرام گرفتگان بر طاعت که مومنانند چون عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان به پرستش حق مُرتاض گشته و در مقابل ریاضات و پاکی نفس عطاها و بخششها از افاضات حق بر ایشان رسیده مجاهد گفت:

این صبر به معنی صوم است و خطاب با جهودان است، قرطبی می‌گوید از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود.

رب العالمین ایشان را به روزه و نماز فرمود. روزه بدان فرمود تا حرص و شره ببرد، و نماز بدان فرمود تا کبر ببرد و خشوع آرد.

بعضی مفسران گفتند: این خطاب با مسلمانان است، می‌گوید شما که مسلمانان آید و بهشت نجاودانه و رضای حق می‌طلبید. بر اداء طاعت و باز ایستادن از معصیت شکیبایا باشید.
مولانا گفت:

هر نیی زو بر آورده برات استمینوا منه صبراً و صلوات

وَرَاتَهَا لَكِبْرَةً إِلَّا عَلَى الْخَشِيِّينَ

ها، اسم آن - ل، مزحلقه - کبیره: خیر آن.

این طاعت شغلی بزرگ است و کاری بس سنگین، مگر بر ترسندگان و مومنان برآستی و درستی. خشوع بیمی است با هوشیاری، خاطر را از حرمت پر کند و اخلاق را تهذیب نماید، و اطراف را ادب کند.

بیت:

جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک و خدمت آسان شود

و در آثار بیارند علی علیه السلام در بعضی از آن حریمهای وی تیری به وی رسید چنانکه پیکان در استخوان وی بماند جهد بسیار کردند جدا نشد گفتند تا گوشت و پوست بر ندارند و استخوان نشکنند این پیکان جدا نشود، بزرگان و فرزندان وی گفتند اگر چنین است صبر باید کرد تا در نماز شود. چون در نماز و مناجات شود گویا اینکه از این جهان بی‌خبر است. صبر کردند تا از فرائض و سنن فارغ شد و به نوافل و فضائل نماز شروع کرد. مرد معالج آمد و گوشت بر گرفت و استخوان وی بشکست و پیکان بیرون گرفت و علی علیه السلام گفت درد من آسان تر است. گفت اندر آن ساعت که من به مناجات الله باشم اگر جهان زیر و زبر شود یا تیغ و سنان در من زنند از لذت مناجات الله از درد تن بی‌خبر باشم و این بس عجیب نیست نمونه‌ی آن را شما از زنان مصر که چون زلیخا را بدوستی یوسف ملامت کردند دیدید که در جای خود خواهد آمد.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۵۶﴾

آنانکه یقین دارند پروردگار خویش را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می گردند. (۴۶)

الَّذِينَ يُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ

هم: اسم ان - مُلَاقُوا: خیران

ظن را دو معنی است - هم یقین و هم شک. و در قرآن ظن زیاد آمده است پس در صفت فروتنان می فرماید. آنست که نماز باری گران سنگ است بر آنکس که بهرستاخیز ایمان ندارد و به دیدار الله امید ندارد و از رسیدن بر الله و حساب و کتاب بیم ندارد اما قومی که بهرستاخیز و ثواب و عقاب و الله ایمان دارند طاعت و عبادت بر ایشان گران نیاید، و یقین دارند که به درگاه الهی و به جزای پروردگار خویش می رسند و بندستی که این نیز می دانند که ایشان به سوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن باز گردندگاند. یعنی در نماز قرب خدا بوده و گویا آنرا ملاقات با خدای تعالی می دانند و یا اینکه در روز حشر برای حساب و کتاب با خدای تعالی روبرو می شوند. پسر هرات در حق دیدار با خدا گوید:

از دیدار شناخت او افزایش، لیکن دیدار به قدرت شناخت آید.

از عارف در جهان نشان نیست، زبانی از معرفت نشان دهد که در او جان نیست، الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است، الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

يٰۤاَيُّهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۴۷﴾

ای پسران اسرائیل! یاد کنید نعمت های مرا که به شما ارزانی داشتم و اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم. (۴۷)

يٰۤاَيُّهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ

اَذْكُرُوا: فعل امر - (و) فاعل - نِعْمَتِي: مفعول به

ای بنی اسرائیل! (فرزندان یعقوب)، به یاد آورید نعمت مرا که بر شما ارزانی داشتم، و اینکه من شما را از انواع نعمتها برتری دادم. اشارت است بلطف و کرم حق بر بندگان و مهربانی وی برایشان، منت می نهد برایشان که منم خداوند کریم و سپاس دارنده. اینست که به بنی اسرائیل گفت اَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ای فرزندان اسرائیل شکر نعمت من بگزارید و حق نعمت من بر خود بشناسید تا مستحق زیاده گردید و نیکنام و بهروز شوید، بسا فرق هاست میان بنی اسرائیل و میان این امت - ایشان را گفت اَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ و این امت را گفت اَذْكُرُونِي ایشان را گفت نعمت من فراموش نکنید و این امت را گفت مرا فراموش نکنید.

بیت:

گر ناله کند سیاهکاری باشد

در بر آن راکه چون تو یاری باشد

و برآستی برتری داده‌ام اجداد شما را و فضل نهادم بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند فضیلت و نعمت افزوتان بخشیدم که افتخار آبا و اجداد مایه افتخار فرزندان است. مراد آنانکه اهل کتاب بوده و در کفر و ضلالت پسر می‌بردند و بت پرست شده بودند.

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْرِي فِيهَا نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

و از آن روز، که کس بکار کس نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و هیچ فریاد رسی در آن روز نخواهد بود بترسید. (۴۸)

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْرِي فِيهَا نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

وَأَتَقُوا؛ فعل امر - (و) فاعل - يَوْمًا؛ مفعول به - يُقْبَلُ؛ فعل مضارع مجهول - شَفَعَةٌ؛ تائب فاعل و بترسید از روزی که در آن به حساب همگان رسیدگی می‌شود و از دست کسی بر کس دیگر کاری ساخته نیست یعنی مقربین بارگاه الهی نمی‌توانند کافران و دشمنان خدا را در روز حق‌گذاری از مکافات کفایت کنند و از او میانجیگری برای کافران پذیرفته نمی‌گردد. جهودان می‌گفتند، پدران ما پیغامبران بودند ایشان از بهر ما شفاعت کنند، رب العالمین ایشان را نومید کرد و گفت: هیچ کس از برای کافران در روز رستاخیز شفعی نپذیرند. و ایشان را بر الله یاری ندهند چنانکه ایشان را شفعی نیست، روز رستاخیز ایشان را یاری دهنده نیست. معنی آنست که هیچ شفاعت نپذیرند مگر شفاعت که به دستور حق تعالی بود چنانکه گفت: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ. و مصطفی ﷺ را مقام شفاعت است و او را دستوری داده‌اند، برای شفاعت در اینجاست شفاعتی را که اهل سنت بدان قایلند انکار نباید کرد. پیر هرات گفت: در آن محلت که سنت پای گیرد، بدعت زهره ندارد که جای گیرد. سنی باش که با ایمان در خاک شوی، راه مبتدعان مرو که زود هلاک شوی.

وَإِذْ جَعَلْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سَوَاءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

ای بنی اسرائیل! بیاد آورید آن زمانی را که از ستم فرعون و فرعونیان نجات دادیم. از دست آنانکه بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند پسرانتان را می‌کشیدند و زنان‌تان را نگاه می‌داشتند و این سختی و بلا امتحانی بزرگ از جانب پروردگارتان بود. (۴۹)

وَإِذْ جَعَلْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُم سَوَاءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ

يَسْؤُمُونَكُمْ: یعنی بر سرتان می آورند (می رسانند)، فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - سؤء: مفعول به ثانی

و یاد کنید ای بنی اسرائیل زمانیکه شما را مراد اجدادتان را از دست فرعون و فرعونیان برهانیدم، منت بر فرزندانان نهاد زیرا که حصول اولاد سبب آباء و اجداد باشد و رهاییدن ایشان از که بوده از اتباع و متعلقان فرعون و کسان وی برهانیدم و کسان وی قبطیان بودند که برای فرعون کار می کردند و بنی اسرائیل را به سخره می گرفتند و فرعون بقوت ایشان بنی اسرائیل را می رنجانید.

و فرعون نامی است از ملوک عمالقه چنانکه ملک روم را قیصر گویند و ملک پارس را کسری گویند ملک مصر را عمالقه فرعون می گفتند.

و نام فرعون، موسی و ولیدین مصعب بن ریان بن ثروان و کنیت وی ابوالعباس قبطی بود، می گوید، فرعون و فرعونیان شما را سخت عذاب می کردند یا می چشاندند بشما سخت ترین و بدترین عذاب را در برابر واگذاری کاری، ابن اسحق گفت: برای هر فرقه ای از ایشان کاری پدید کرد قومی را بنا و عمارت، قومی را کشاورزی و زراعت، قومی را چون مردگان در خدمت خود گذاشت، و کسی که حرفه ای نداشت به شغلی نگماشت چیزی بر وی نهاد، در باب سوء العذاب گفته اند: آنست که به سبب خوابی که فرعون دیده بود متحیران گفته بودند در تعبیر آن خواب که در میان بنی اسرائیل پسر می نمودند شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بر دست او بود، و سبب آن بود که فرعون را بخواب نمودند که آتشی از سوی بیت المقدس در مصر می افتاد و جمله قبطیان و خانه های ایشانرا می سوخت، و بنی اسرائیل را نمی سوخت.

فرعون جادوان و کاهنان را بر خواند و قصه بگفت ایشان گفتند در بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو در دست وی بود پس فرعون بفرمود تا پسران ایشانرا می کشتند و زنان را زنده می گذاشتند و کارهای صعب به ایشان می فرمودند، صد سال در دنیا درین بلا و سخت بودند، رب العالمین گفت:

وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاةٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

وَفِي ذَٰلِكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - بَلَاةٌ: مبتدا مؤخر

در این کشتار پسران و به خدمت گماردن دختران و زنان شما محنتی و آزمایشی بود برای شما از طرف پروردگار شما این است بلائی و فتنه ای عظیم که به شما از ایشان بود که من شما را از این فتنه ها و بلاها برهانیدم.

و همچنین بنی اسرائیل چندین سال درین بلا گرفتار بودند و رنج و الم فرعون می کشیدند و صعب تر ازین بلا نباشد که پسران خود را بدست خود بکشند و بر شکم زنان، مردان نامحرم دستها بمالند، حاصل کلام آنکه مادر موسی روزی نان می پخت ناگاه بدرد زادن افتاد در ساعت فرزندی بوجود آمد چون ماه تابان با ملاحظت تمام چنانچه چشم از نور او خیره می گشت در این حالت ناگاه موکلان

فرعون در رسیدند خاتون (نام مادر موسی، زن عمران) در ماند و ندانست که چه حیلۀ سازد اندیشه ها می کرد و می گریست و هیچ چاره در خاطرش نیامد ناگاه از گوشۀ خانه آوازی شنید.
ای مادر موسی کودک را شیر بنده و اگر ترس از گشته شدن او داری کودک را در رود نیل انداز و متوسل و غم مخور وی را سلامت بتورسانیم و او را از جمله پیغمبران مرسل گردانیم مادر موسی این بشارت شنیده شاد گشت و بطلب درودگری رفت چون از خانه بیرون رفت جبرئیل بر مثال درودگری رفت گفت صندوق می توانی ساخت؟ گفت موجب خواهش دل بسازم پس بخانه آورده صندوقی ساخته بیرون رفت مادر موسی در آن صندوق جای نشستن موسی نیکو کرد پس او را شیر داد و در پارچه حزیر پیچیده در صندوق نهاد و قفل بر زد. مولانا گفت:

باز وحی آمد که در آبش فکن	روی در امید دار و مؤمکن
در فکن در نیلش و کن اعتمید	من ترا با وی رسانم رو سپید
از جنون میگشت هر جا بد چنین	از حیل آن کور چشم دور بین
کان یکی در یاست بی غور و کران	جمله دریاها چو سیلی پیش آن
چه خرابست میکند نفس لعین	دور می اندازدت سخت این قرین
آشت را هیزم فرعون نیست	ورنه چون فرعون او شعله ز نیست

فی الجملة مادر موسی صندوق را در رود نیل انداخت و خواهر موسی بدینال صندوقچه می رفت که چه می شود و به فرمان خدای تعالی صندوقچه بالای آب می رفت تا از آن نهری که بجانب سرای فرعون می رفت روان شده به کوشک فرعون رسید و نزدیک پنجره های آهنی شد مادر موسی دختر را وصیت کرده بود که در پی صندوق چنان برود تا هیچکس نداند که پیروی صندوق می کند چون صندوق به پنجره آهنی درآمد و جبرئیل آنرا بسوی فرعون روان کرد بحوضی که در میان خانه او بود رسید فرعون لعین با آسیه خاتون (رض) بر تخت نشسته بود پس آسیه خاتون برفت و ببیند چه چیز است چندان جهد کرد نتوانست سر صندوق را بگشاید آنگاه آسیه خاتون بدل بسم الله الرحمن الرحیم گفت در حال صندوق بگشاد و کودکی دید تا آن چون ماه شب چهارده آسیه خاتون گفت این روشنایی چشم من و تو خواهند بود خدای تعالی در سوره ی قصص آیه ۹ می فرماید:

وَقَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكِ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ،
یعنی زن فرعون (آسیه) گفت: این فرزند را مکش که ما را فرزند نیست او را بجای فرزند داریم و آنان نمی دانند.

پس فرعون رضا داد، او را در کنار گرفت و مهر و محبتش زیاده گشت در حال فرمود که دایه بیارید تا این کودک را شیر دهد خواهر موسی در آنجا حاضر بود گفت من شما را دایه ای نشان دهم او را بیاورید. خواهرش نزدیک مادر رفت که از بهر شیر دادن برادرم دایه طلب می کنند مادر موسی پیش رفت و کودک را در کنار گرفت در ساعت شیر بخورد و خوشحال گشت.

از غزلیات مولانا:

همچو موسی کم خوریم از دایه شیر / زآنکه مست شیر و پستان توایم

هامان پلید، وزیر فرعون، آنجا ایستاده بود همه احوال مشاهده می کرد گفت ای زن مگر این کودک فرزند توست مادر موسی گفت این فرزند من نیست و لیکن شیر من او را خوش آمده است فرعون گفت هر ماه این دایه را دو بست دینار بدهند چون مدتی بر آمد روزی موسی زیش فرعون گرفت و از دست دیگر مثنی سخت بر دهن او زد.

فرعون لعین در خشم شد گفت این کودک را بکشید در حال آسیه خاتون پیش آمد این کار کودکانه است که او را می کشی تو همه کودکان بنی اسرائیل را کشته ای، هامان دو طشت یکی را پر از آتش و دیگری را پر از یاقوت کرده بیاورد و پیش موسی نهاد و گفت اگر در آتش دست نهاد تا بدانم که کودک دیگر است و الا همان کودک خواهد بود، موسی خواست که یاقوت را بگیرد جبرئیل علیه السلام در حال دست موسی گرفته بسوی آتش گردانید چون پاره آتش بر گرفت و در دهان نهاد زبانش سوخت. روزی آسیه خاتون (رض) سر را شانه می کرد شانه از دست وی بیفتاد گفت یا رب فرعون را نگو سار گردان، فرعون بشنید گفت ای آسیه! مگر به موسی و هارون ایمان آورده ای؟ گفت درین هیچ شکی نیست من بخدای تعالی ایمان آورده مسلمان شده ایمان خود را پنهان داشتم فرعون گفت تو از خدای موسی برگرد تا خانه ی زرین بتو دهم گفت خدای تعالی ما را در بهشت خانه زرین بنا کرده است. فرعون لعین گفت ترا عذاب کنم گفت هر چه خواهی بکن هرگز من از دین موسی بر نگردم فرعون لعین گفت تا جامه ها از تن وی بیرون کنند و هر چهار دست و پای او به سیخ آهنی بر زمین دوزند همچنان کردند چون محنت درد به دل آسیه رسید فرعون لعین گفت ای زن از دین موسی برگرد تا از عذاب من برهی آسیه گفت ترا با تن من کار است یا دل من نیست. فرعون پلید فرمود تا گردون آهنی آورده بروش بپزند همچنان کردند حق تعالی حجاب از چشم آسیه خاتون برداشت تا در بهشت نگرست پس فرشته سببی از بهشت آورد تا جان آسیه بدان سبب شد از دنیا رحلت کرد. موسی و هارون علیهما السلام فرعون را دعوت می کردند اما هیچ فایده ای نیخشید.

فرعون گفت بگذارید مرا که من موسی را بکشم. موسی خواست که از سرای فرعون بدر رود که قبطیان قصد موسی کردند که بگیرند و بکشند به فرمان خدای تعالی آن شیران که بیرون سرای آن پلید بسته بودند قصد قبطیان کرده همه را بدریدند. خبر به فرعون بردند فرعون گفت همه از شومی موسی است. با وجود تبلیغ اینها و کشیدن رنج و بلا ایمان نیاوردند لذا آمد بنا موسی علیه السلام بنی اسرائیل را از مصر بتاریکی شب بیز چنانکه کسی قبطی ازین معنی آگاه نشود و باید که بلب دریا مقام کنی تا از دریا بگذرانیم و فرعون را بهمراه قومش غرق سازیم و شما را از شر ایشان برهانیم.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْتُكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَظَرُونَ ﴿۵۰﴾

آن هنگام را بیاد آورید که دریا را برای شما از هم بشکافتیم و نجاتتان دادیم و فرعونیان را غرق کردیم و شما می نگرستید. (۵۰)

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَمَجَّيْتُمْ كُمْ وَأَعْرَفْنَا إِلَٰهَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ

أَعْرَفْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - إِلَٰهَ: مفعول به - فِرْعَوْنَ: مضاف الیه - وَأَنْتُمْ: مبتدا - نَنْظُرُونَ: فعل و فاعل، جمله در محل رفع خبر

و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگام را که بشکافتیم به سبب نجات شما دریای قلزم را و تیکه از فرعون می‌گریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما، پس برهانبیم شما را از آن لشکر و به آب غرق کردیم کسان فرعون را و می‌نگریستید بدریا که چگونه شکافته می‌شد یا به فرعونیان نگاه می‌کردید که چگونه غرق می‌گشتند.

این منتهی دیگر است و نعمتی دیگر که الله تعالی در یاد ایشان می‌دهد. الله تعالی به موسی وحی فرستاد که یا موسی این بتدگان بر آفر و ختنند همه شب تا قبطیان را گمان افتاد که ایشان به خانه‌های ساکن نشسته‌اند موسی به فرمان خداوند عزوجل از مصر بیرون شد و با وی ششصد هزار مرد جنگی و بیست هزار بود که سن ایشان بین ۲۰ تا ۶۰ بود، چون بیرون آمدند راه نبردند متحیر فرو ماندند، تا ایشان را به قبر یوسف نشان دادند، پس فرعون بدانتست که ایشان از مصر بیرون شدند. فرعون و قبطیان با لشکری انبوه بیرون آمدند و جمعی عظیم بودند و هامان (نام وزیر فرعون) در مقدمه ی ایشان، تا به موسی و بنی اسرائیل نزدیک شدند. پس لشکر موسی چون به کنار دریا رسیدند، در پیش دریا را دیدند و در پس دشمنان را، فریاد بر آوردند که یا موسی پیش از آمدن تو ما بدست ایشان رنج و کوفته بودیم و پس از آمدن تو همچنان، موسی گفت: چه دانید، باشد که خداوند شما آن دارنده و پرورنده ی شما دشمن شما را هلاک گرداند. چون دشمن نزدیک تر رسید و ایشان همچنان متحیر مانده گفتند یا موسی اینک ما را دریافتند، چون در ماندگی بنی اسرائیل بغایت رسید الله تعالی وحی فرستاد به موسی که آن اضرب بعصاک البحره عصا در دریا زن موسی عصا در دریا زد در حال، دوازده راه در آن بریده شد آشکارا، برای عبور بنی اسرائیلیان پس الله تعالی باد را فرمود و آفتاب را تا بر قعر دریا تافت و خشک کرد. مولانا در مثنوی گفت:

ورنه کی کردی بیک چو بی هشر موسی فرعون را زیر و زیر

غزلیات مولانا:

گلهای زرد و سرخ بین، آشوب و بزدا برد بین در قعر دریا گزد بین، موسی عمرانی است این و گفته‌اند که چون فرعون بکناره ی دریا رسید و آن راهی بریده دید در قعر بحر، کسان خود را گفت دریا از هیبت من شکافته شد فرو روید بدنبال ایشان گویند اسب فرعون از دریا بناز زمیند و داخل آب نمی‌رقت تا جبرئیل فرود آمد بر مادیانی نشسته و آن مادیان از پیش فرعون بدریا در کشید اسب فرعون از پی آن دور رفت، و جمله ی لشکر از پی وی در شدند، فرعون در هنگام غرق شدن گفت: ایمان آورده‌ام بخدا و رسول او و من از جمله ی مسلمانانم چون لفظ ایمان بر زبان آورد جبرئیل مثنی گلی در

دعایش نهاده و گفت ای ملعون اکنون عذاب خدای تعالی بتو رسیده لهذا ایسان می آوری سودی ندارد. پس به فرمان خداوند عزوجل دریا بهم باز افتاد و جمله هلاک شدند. غزلیات مولانا:

آتش فرعون بکش ز آب بحر مفرش نمرد به آتش سپار

پس از آنکه غرق شدند الله تعالی دریا را فرمود تا موج زد و جسد فرعون را بیرون افکند و بنی اسرائیل در وی می نگرستند. پس فرعون را با قوم و لشکرش در آب غرق کردیم در حال که نگاه می کردند و یکی از قوم ادعا کرده بود که اگر خدای تعالی ما را تقرب دهد ما ریش فرعون را زمام (افسار) اسب سازیم آن روز برکناره دریا فرعون لعین را با ریش سزخ مزده یافت ریشش برید و زمام اسب ساخت. نقل است که این روز روز عاشورا بود، در حدیث شریف است از ابن عباس روایت شده که رسول خدا آن هنگام به مدینه آمدند دیدند یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند، پس از آنان پرسیدند این چه روزی است که شما به مناسبت آن روزه می گیرید؟ یهودیان گفتند این روزی است که خدای تعالی بنی اسرائیل را از دست دشمنان نجات داد و موسی آن روز را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمود: روز نهم و دهم هر دو روز را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید.

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۵۱﴾

و یاد آورید آن هنگام که با موسی چهل شب وعده کردیم و پس از او گوساله پرستیدند و در حالیکه ستمکار بودید. (۵۱)

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً

وَعَدْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - أَرْبَعِينَ: مفعول به ثانی - لَيْلَةً: تمیز

و یاد کنید آن را که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب وعده آمدن موسی بجانب طور، می گوید وعده نهادم و وقت تعیین کردم به موسی بر کوه طور به مدت چهل شب تا برای شما تورات بستاند این چهل شب به قول اکثر مفسران تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذیحجه بوده است. چهل شب گفت اما چهل روز مراد است بعد از اینکه از مصر بیرون آمدند. دریا را باز گذاشته و دشمن به آب گشته، موسی را گفتند:

« ما آتینا بکتاب کما وَعَدْنَا »

کتاب خدا را که وعده دادی برای ما نیاوردی، موسی گفت - از این پس تا چهل روز برای شما کتاب آرم که خداوند عزوجل مرا این وعده نهاد موسی، هازون را بجای خود بر بنی اسرائیل گذاشت موسی به هازون گفت خلیفه‌ی من باش و از این پس در قوم من کارها را ان و نیکی کن و مهربان باش و دلها را مراعات کن.

موسی این بگفت و ایشانرا چهل روز وعده داد و به ميعاد حق شتافت بنی اسرائیل وعده‌ی خلاف کردند شبانروزی بدو روزی می شمردند و پس از غیبت موسی به بیست شبانروز غاصی شدند و گوساله سامری را بخدای گرفتند.

از غزلیات مولانا:

صد جام بنوشیدم، صد گونه بجوشیدم
گوساله‌ی زرین را آن قوم پرستیده
این است رب العالمین گفت:

ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ

اَخَذْتُمْ: فعل ماضی - تم؛ فاعل - الْعِجْلَ؛ مفعول به - (و) حالیه - وَأَنْتُمْ: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر
پس از آن، گوساله پرستی پیش گرفته اید، گوساله ای که سامری آن را ساخته بود و معبودتان کرده بود
و در حالیکه بر خود ستمگر شده بودید. حافظ گفت:

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر
حافظ از جان طلبد غمزه مستانه‌ی یار
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد
خانه از غیر بپرداز و بهیل تا ببرد

چون شما پس از رفتن موسی به طور برای خدا شریک و انباز ساختید و گوساله را بخدایی گرفتید
بدینجهت شما ستمکارانید. موسی به آنان گفت:

گفت موسی با یکی مست خیال
گرد از دریا بسر آوردم عیان
ز آسمان چل سال کاسه و خوان رسید
چوب شد در دست من نر اژدها
بانگ زد گوساله از جادویی
سامری خود که باشد ای سگان
پیش گاوی سجده کردی از خری
گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت
چون نبود بوجهل از اصحاب درد
آینه دل صاف بایسد تا در او
کای بد اندیش از شقاوت و ز ضلال
تا رهیدید از شر فرعونیان
وز دعایم جسوی از سنگی دوید
آب خون شد بر عدوی ناسزا
سجده کردی که خدای من تویی
که خدائی بر ترا شد در جهان
گشت عقلت صید سحر سامری
کاحمقان را این همه رغبت شکفت
دید صد شق القمر باور نکرد
واشناسی صورت زشت و نکو

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۵۲﴾

آنگاه از شما در گذشتیم (پس از آن که توبه کردید ما شما را آمرزیدیم) شاید سپاسگزاری کنید.
(۵۲)

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله در محل رفع خبر لعل
پس از شما در گذشتیم و بعد از آن توبه کردید و شما را آمرزیدیم پس از آنکه چنین عملی منکر از
شما صادر شده شاید شما بر خداوند شکر گزار باشید به جهت غفو و فضل خدا، یعنی با وجود اینکه

شما مرتکب شرک جلی شدید ما گذشت کردیم و توبه‌ی شما را اجابت کردیم و بسان آن فرعون در هلاک شما تعجیل ننمودیم، جرایم آل فرعون نسبت به شما خفیف بود ولی ایشان را هلاک ساختیم تا شکر کنید و قدر احسان ما را بشناسید.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۵۳﴾

و یاد آورید آن هنگام را که برای یافتن هدایت شما به موسی کتاب و فرقان عطا کردیم شاید هدایت یابید. (۵۳)

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى: مفعول به - کتاب مفعول به ثانی

و نیز یاد کنید آنرا که به موسی از کتاب تورات و فرقان دادیم، حجتی جدا کننده میان حق و باطل تا مگر شما بوسیله‌ی آن کتاب حجت یابید. گفته‌اند - فرقان اینجا اتفاق البحر است و بر دشمنان نصرت، فرقان اینجا قرآن است. و ممکن است که هدف از فرقان در اینجا معجزات باشد که میان حق و باطل و راستگو و دروغگو جدایی پدید می‌آورد.

یعنی به موسی کتاب دادیم (تورات) و محمد را فرقان (قرآن) بخشیدیم. و زود باشد که گویی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. هدایت ایشانرا خواهد که در عهد رسول ما بودند، و هدایت یافتن ایشان به تورات از راه توحید و اصول دین بودند نه از راه فروع، و در اصول توحید کتابهای حق یکسان و برابرند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتَوَبُوا إِلَيَّ يَا رَبِّكُمْ

فَأَقْبَلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۵۴﴾

و موسی بقوم خود گفت: ای قوم! شما با گوساله پرستی بخویش ستم کردید که گوساله پرستی اختیار کردید بخالتی خود باز آید و خودتان را بکشید که این نزد خالقان، برای شما بهتر است. پس خدا بر شما ببخشد که او بخشنده و رحیم است. (۵۴)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فَتَوَبُوا إِلَيَّ

يَا رَبِّكُمْ فَأَقْبَلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

ذَلِكَ: مبتدا - خیر: خبر

و یاد آورید آنرا که گفت موسی برای قوم خود ای قوم من! بدرستی که شما بر نفس‌های خود ستم کردید برای اینکه گوساله را بخدایی گرفتید.

قصه: در قوم بنی اسرائیل زرگری بود سامری نام چون موسی هارون را به نیابت خود گذاشته با هفتاد کس روی به کوه طور نهاد. در آن زمان فرصتی بدست آورده سامری بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت امروز بیست روز شده که موسی هفتاد پیری را که به رفاقت خود پرده است خدای موسی الطاهر بمن

خبر داد که آنها هلاک شدند اگر می خواهید تا خدای موسی را بشما بنمایم تا احوال ایشان به شما بگوید. گفتند: روا بود.

بقول: در وقت غرق شدن فرعون سامری جوان بود سواری را دید که بر اسب خنک نشسته چون اسب وی قدم برداشتی یک مشت گل از زیر سم اسب جبرئیل بر گرفت و نگاه داشت تا آن زمانی که گوساله ساخت و به بنی اسرائیل گفت که بیائید خدای را سجده کنید، همه در پی او افتادند نزدیک گوساله رسیدند سامری آن مشت گل در دهن گوساله انداخت تا به صدا در آمد. چون بنی اسرائیل آواز شنیدند سامری گفت: اینک خدای شما و خدای موسی قوم بنی اسرائیل این معنی پستندیدند و اکثر آیه گوساله سجده کردند و آنرا پرستیدند پس موسی با هفتاد پیر از کوه طور بازگشت و تورات آورد قوم خویش را دید که گوساله پرست شده و کافر گشته اند. عظیم دلنگ شد و به قوم خود گفت: قولہ تعالیٰ **بِسْمَا خَلَقْتُمُوہِی مِنْ بَعْدِی: بَدَ اَسْت** که بعد از من گوساله را بخدای گرفتید موسی تورات انداخته ریش هارون برگرفت هارون گفت ای پسر ما در من مرا بگذار من بی گناهم حرف مرا نمی شنیدند و فرمان من نمی بردند، بلکه نزدیک بود مرا بکشند. موسی گفت آن گوساله که ساخته است؟ گفت: سامری.

موسی سامری را بخواند و تهدید کرد و گفت این گوساله را به چه معنی ساخته ای جواب داد یک مشت از خاک زیر سم اسب جبرئیل **الْقَبْلَ** بر گرفتم و نگاه داشتم چون در دهن گوساله انداختم دیدم به صدا آمد. موسی فریاد بر آورد. و گفت الهی چه کسی این گوساله را به صدا در آوردند آمد یا موسی او را من به صدا در آوردم. موسی فریاد بر آورد و گفت: پس کار نیست و به گنهکاران فرمود که شما خود را بدست خویشان بکشید این کشته شدن شما در نزد خداوند بهتر از زندگانی این دنیا است. توبه کنید و از معصیت بطاعت باز گردید و از کرده پشیمان شوید، و از آفریدگار عذری نیاز خواهید گفتند یا موسی به مجرد عذر کار ما راست شود یا نه؟ موسی گفت: نه که شما مرتد گشتید بدانک گوساله را معبود گرفتید و حکم مرتد قتل است.

که شما خود را به دست خویش بکشید بلکه می گوید یکدیگر را بکشید - گفته اند ظلمش و تاریکی در ایشان بیجید چنانکه یکدیگر را نمی دیدند و نمی شناختند و هر یکی را یعنی در دست نهادند و فرمان آمد که یکدیگر را بکشید.

اِنَّہٗ ہُوَ التَّوَابُ الرَّحِیْمُ

ب: اسم آن - هُوَ: ضمیر فصل - التَّوَابُ: خیر آن - الرَّحِیْمُ: خیر آن ثانی

پس خدا توبه ی شما پذیرفت بدستیکه او پذیرنده ی توبه از غاصبان است و بر توبه کاران مهربان.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ﴿۵۵﴾
 و بخاطر آرید وقتی را که گفتید: ای موسی ما به تو ایمان نمی آوریم و ترا باور نمی کنیم تا خدا را آشکارا ببینیم پس صاعقه آسمانی شما را بگرفت در حالیکه می نگریستید. (۵۵)

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
 حَتَّىٰ نَرَىٰ: مضارع منصوب - (نحن) فاعل - لفظ الله: مفعول به - جَهْرَةً: مفعول مطلق

یاد آرید هنگامی را که به موسی گفتید که ما باور نمی کنیم که تو می گویی که این کلام خداست تا زمانی که خدا را آشکارا به چشم ببینیم موسی هفتاد مرد از ایشان را برگزید و ایشانرا روزه و طهارت و غسل فرمود و پاکي جامعه، پس ایشان را به طور بزرگ مفسران گفته اند که موسی از طور بازار آمد و بر قوم خویش به پرستیدن گوساله خشمناک شد و با برادر و با سامری سخن درشت گفت، موسی سوگند یاد کرد که آن گوساله را پاره پاره کرده به دریا اندازد در آن وقت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا موسی فلان گیاه بیار و آتش در وی زن تا این گوساله بسوخت و بر روی آب به پراکند، پس موسی بیارمید و خشم وی باز نشست.

گفتند یا موسی: نُرِيدُ أَنْ نَسْمَعَ كَلَامَ رَبِّنَا - خواهیم تا سخن خداوند خویش بشنویم. موسی گفت بر جای خود می باشید تا میخ (ابر) در کوه گیرد و نداء حق شنوید آنکه نزدیک شوید و بسجود در افتید پس موسی به کوه برآمد و حجابی پیدا شد میان ایشان و میان موسی تا موسی را نبینند، که موسی هر آنکه که با حق سخن می گفت توری بر وی می تافت که هیچکس از آدمیان طاقت نداشت که در وی نگاه کند. چون خداوند عزوجل با موسی به سخن گفتن شد گرد ایشان به سجود افتادند، و کلام حق بشنودند و از حق شنیدند که گفت:

أَنَا اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْحَيُّ الْقَيُّومُ ایشان گفتند یا موسی تا خدای عزوجل را با چشم نبینیم به تو ایمان نیاریم. در آن حال ایشان را صاعقه بگرفت. چنانکه الله تعالی گفت:
 گفته اند صاعقه در این آیت بانگ جبرئیل علیه السلام بود که بر ایشان زد بفرمان حق زلزله در زمین افتاد و ایشان جان بدادند. و شما می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان پیامد و چون آن قوم شنیدند بیکبار بمردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و می گفت خداوند با بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشان را زنده گردانید.

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ تُشْكُرُونَ ﴿۵۶﴾

آنگاه شما را پس از مرگتان، برانگیختیم شاید سپاس دازید. (۵۶)

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ تُشْكُرُونَ

بَعَثْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به

پس از مرگ نفس سرکش شما را برانگیختیم و بیداری بخشیدیم یعنی بعد از آنکه شما را به صاعقه میرانیده بودیم تا باشد که شما حق را سپاسداری کنید.

وَمَا ظَلَمْنَا عَلَيْكُمُ الْقَتَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلًّا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۵۷﴾

و ابر را سایبان شما کردیم و در بالای سرتان نگه داشتیم و ترنجبین و مرغ بریان برای شما فرستادیم، از چیزهای پاکیزه که روزتان کرده‌ایم بخورید، آنان بما ستم نکردند بلکه بخودشان ستم میکردند. (۵۷)

وَمَا ظَلَمْنَا عَلَيْكُمُ الْقَتَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ

وَمَا ظَلَمْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقَتَامَ: مفعول به

و به باد آورید چون سایبان ساختیم برای شما از ابر تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در صحرا مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو فرستادیم بر شما در بیابان ترنجبین (نام گیاه دارویی) یعنی بعد از غرق فرعون به فرمان پروردگار بنی اسرائیل از مصر رهسپار شام شدند و چون غله تمام می شد مِنْ (ترنجبین) و سَلْوَى (مرغ بریان) جهت طعامشان فرود می آمد. چون صبح می شد هر کس بقدر احتیاج از آن بر می داشت، و مردم در ظلمت شب آنها گرفته کباب می کردند. روزگار درازی خوراک بنی اسرائیل مِنْ و سلوی بود. از غزلیات مولانا:

خوان چو رسید از آسمان دست بشوی و هم دهان تا که نیاید از کفت بوی پیاز و گندنا
گفتند پس از آنکه رب العالمین آن قوم را به کوه طور زنده گردانید، و توبه‌ی ایشان که گوساله، پرستیدند قبول کرد، ایشان را فرمود که بزمین مقدسه روید، زمین قدس و فلسطین و اریحا است. پس موسی بر ایشان خشم گرفت و دلتنگ شد از سردلتنگی بریشان دعای بد کرد. رب العالمین زمین بریشان تا چهل سال حرام ساخت.

كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ

كُلُّوا: فعل امر - (و) فاعل

از این غذای گوارا و لطیف بخورید و به آن قناعت کنید و به روز دیگر ذخیره منهد و بجای آن چیزی تمنا ننمائید یعنی از این میوه‌ها و طعامهای وی هر جا که خواهید و هر چه خواهید خوردنی گوارا بخورید.

وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

(و) اسم کان - يَظْلِمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

ظلم اول این بود که ذخیره کردند چندانکه گوشت تعفن کرد ثانیاً در عوض مِنْ و سلوی، تره و عدس و پیاز تمنا کردند ثالثاً: ظلم بزرگتر از همه گوساله پرستی بود. به کیفر این تجاوزات دچار مصیبت‌ها

شدند. یعنی ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی و لیکن از روی نافرمانی بر نفسهای خود ستم کردند و به رزاقی حق اعتماد نموده به ذخیره می کوشیدند. مولانا گفت:

دشمن خود بوده اند آن منکران زخم خود می زدند ایشان چنان

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكُمْ حِينَ تَقُومُونَ ۝۵۸

و یاد آورید آن هنگام که گفتیم باین دهکده در آید و از هر جای آن خواهید بی زحمت که برای شما آماده شده بفروانی بخورید و سجده کنان از در در آید و بگوئید خدایا گناهانمان را ببامرز (خطبه گفتن) تا خطاهای شما را ببخشایم و به پاداش نیکوکاران خواهیم افزود. (۵۸)

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ

ادْخُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - هَذِهِ: مفعول فیه - الْقَرْيَةَ: بدل

و به ایشان گفتیم در روید در این شهر یعنی بیت المقدس بقول مجاهد و قتاده و ربیع و سدی، اما جماعتی دیگر گفتند از مفسران که اریحا بود.

و فراخ می خورید و باسانی هر جا که خواهید عیش خوش می کنید که شما را در آن حساب و تبعات نیست. و این آنکه بود که از صحرا بیرون آمدند فرمود ایشانرا تا در شهر روند پشت خم داده، چنانکه:

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: «چون برای بنی اسرائیل گفته شد که: (بدروازه سجده کنان داخل گردیده و بگوئید که گناه ما را عفو کن) آنها خزیده بسر رانهای خود داخل گردیده و آنچه را که برای شان امر شده بود تبدیل نمودند، و بموض کلمه‌ی (حطه) که به معنی: عفو گناه است (حبه) گفتند، یعنی: دانه‌ای است در موی».

حطَّ عَنَّا ذُنُوبَنَا. فرونه از ما گناهان ما را، خداوند عذوجل می فرماید: شما آمرزش خواهید تا ما گناهان شما بسجود و دعا ببامرزیم و نافرمانیها در گذاریم.

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكُمْ حِينَ تَقُومُونَ

وَسَبِّحْ: فعل مستقبل - (تسبح) فاعل - الْمُنْحَسِنِينَ: مفعول به

و زود باشد که زیاده کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان. و هر که در نیکوکاری بیفزاید وی را در نیکوئی بیفزائیم، و هر که در صدق نیت و تعظیم فرمان بیفزاید وی را در نیکویی پاداش و در بزرگی نواخت بیفزائیم.

قَبَدَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۵۹﴾

و کسانی که ستم کردند، سخنی جز آنچه دستور داشتند، بجای آن آوردند و آن را تبدیل و تفسیر نمودند پس ما نیز به آنهایی که ستم کردند، به سبب کارهای ناروا که می کردند، از آسمان عذابی سخت نازل گردیم. (۵۹)

قَبَدَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

قَوْلًا : مفعول به - غَيْرَ : نعت - الَّذِي : مضاف الیه

پس بگردانیدند از روی استهزاء آنانکه ستم کردند بر خود تبدیل و تغییر متقاربانند - اما تغییر بجائی استعمال کنند بر غالب احوال که صفات چیزی بگردد و اصل آن چیز بر جای خود بود. و تبدیل بیشتر آنجا استعمال کنند که چیزی به جای چیز دیگر گرفته شود. یعنی آن سخن را که مأمور بودند بگفتن آن بجز آنچه گفته شده بود گفتند و سخن را تبدیل کردند چون این کلمه بگردانیدند و نافرمانی کردند عذابی از آسمان بیامد و در ایشان افتاد، و به قولی هفتاد هزار از ایشان هلاک شدند و گفته اند که ایشان را طاعون بگرفت، یعنی مرگ ساعتی، تا در یک ساعت چندین هزار بمردند.

پس ما بر ایشان که ستمکاری کردند به جهت تغییر قول، عذابی و عقوبتی سخت فرستادیم، آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گماشته شد که به یک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و به قولی هفتاد هزار.

وَإِذْ أَسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۶۰﴾

و چون موسی برای قوم خویش آب می خواست، گفتیم: عصای خود باین سنگ زن و دوازده چشمه از آن بشکافت که هر گروهی آبخور گاه خویش بدانست، از روزی خدا بخورید و بنوشید و در زمین به تباهکاری برنخیزید. (۶۰)

وَإِذْ أَسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ

أَسْتَسْقَىٰ: به معنی آب خواست، فعل ماضی - مُوسَىٰ: فاعل - اضْرِبْ: فعل امر - (انت) فاعل و بیاد آورید زمانیکه موسی از برای قوم خود آب خواست بعد از خوردن مَن (ترنجبین، نام گیاه دارویی)

و سلوی (پرنده بلند چین)، این عباس و قتاده گفت قوم موسی آنکه که در زندان اصحرا بماندند و تشنه شدند گفتند یا موسی بیابان بی آب است و ما تشنه، تدبیر چیست؟ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ مُوسَىٰ، پس

خداوند به موسی وحی فرمود که **فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ**

که عصای بر سنگ زن گفته اند. عصای موسی شاخ بود از مورد بهشت، مورد که آدم یا خود از بهشت آورده بود و پس از آدم بیغمیر آن به میراث بردند تا به شعیب بیغامیر رسید و شعیب به موسی داد و طول آن ده گز و سر آن دو شاخ بود، پس به موسی گفتیم: عصای خویش بر سنگ زن تا چشمه های آب از آن روان شود و آن سنگ چهار سوی بود چون عصای بر آن زد هر سویی سه جوی روان گشت. از غزلیات مولانا:

صخرة موسی گوزو چشمه روان گشت چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره و خار دل من

ایشان که رب العالمین گفت:

فَأَنْفَجَرْتُمْ مِيَاهَ اثْنَيْ عَشَرَ عَيْنًا

فَأَنْفَجَرْتُمْ: فعل ماضی - **اثْنَيْ عَشَرَ**: فاعل - **عَيْنًا**: تمیز منصوب

انفجرت: از فجر الماء باب انفعل برای پذیرش اثر، به معنی آب راه باز گرد و جاری شد.

پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه به غده اسباط (قبیله ها) جمع بسط، چون پش اسرائیل به دوازده قبیله منقسم و تعداد نفوس قبیله ها مختلف بود از آب چشمه بیاشامیدند و هر قبیله ای می دانست که جوی ایشان کدام است.

مولانا گفت:

ز آسمان جل ساله کاسه و خوان رسید
وز دعایم جوی سنگی بر دوید

قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ

عَلِمَ: فعل ماضی - **كُلُّ**: فاعل - **مَشْرَبَهُمْ**: مفعول به

پدرستی که دانست هر یکی از آدمیان یعنی از قبیله ها آب خود را بخورند از من و سلوی و از آب چشمه بیاشامید از روزی که خدای تعالی از من و سلوی بی رنج و تعب تشما داده بخورید و از خدا در مگذرید.

تراشه زیرجا

در خججه ای زیبا

هدف بیان معجزه حضرت موسی علیه السلام و انموده کردن ناسپاسی و ناشکری قوم بنی اسرائیل است. لذا سنگ خاصی مدنظر نبود و در حقیقت «سفر الخروج» از تورات از آن به نام «صخره... سنگ، یاد شده است. و در مورد حجم و شکل سنگ در تفسیر المصالح جزء ۹، آیه (۱۰) آن (اضرب بعصاک الحجر...) (اعراف/ ۱۶۰) این عبارات به چشم می خورد. در تفسیر المصالح جزء اول ذیل آیه (فقلنا اضرب بعصاک الحجر...) بقره/ ۶۰ آمده است. «حجرا من اصحار الصحراء قال الحسن لم یکن حجرا مینا»

كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعَثُّوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

تَعَثُّوا: فعل مضارع - (و) فاعل - مُفْسِدِينَ: حال

و بخورید و خوش بیاشامید و شکر این نعمت هستی و روزی بی رنج را بکنید و اندر زمین تباهکاری مکنید و گزاف کار مپاشید.

زناده بر سبیل طعن گفتند که چه صورت بنده و کدام عقل دریابد که سنگی بدان کوچکی و وزنش بدان مختصری زیاده از وزن آن آب بیرون دهد و جویها روان شود. جواب ایشان آنست که این از معجزات است و معجزات کارهای خارق العاده است. و هم از این باب است که مصطفی ﷺ به غزایی بود (در جنگی) و ایشان را آب نرسید و از سر انگشتان رسول خدا جویهای آب روان گشت، چندانکه هزار و چهارصد کس از آن سیراب گشتند.

وَإِذْ قُلْنَا يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ هُمْلُوا قَدْ أَخْرَجْنَاكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا نَعْمٌ وَإِنَّ فِيهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
بِقِلْبِهِمْ وَرَأَىٰ فِيهَا مُنَادٍ يَدْعُهُمْ فَبَصَلُوهَا فَإِنَّهَا خَاصَّةٌ بِاللَّذِينَ هُمْلُوا
وَالَّذِينَ هُمْلُوا قَدْ أَخْرَجْنَاكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا نَعْمٌ وَإِنَّ فِيهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
وَالَّذِينَ هُمْلُوا قَدْ أَخْرَجْنَاكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا نَعْمٌ وَإِنَّ فِيهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
وَالَّذِينَ هُمْلُوا قَدْ أَخْرَجْنَاكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا نَعْمٌ وَإِنَّ فِيهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و یاد آورید وقتی که به موسی اعتراض کردید و گفتید: ای موسی! ما بیک خوراک ساختن نمی توانیم صبر کنیم پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی رویاند، سبزی و خیار و گندم و عدس و پیاز، برای ما بیرون آرد. گفت: چگونه هست تر را با بهتر عوض می کنید، شهری فرود آید تا این چیزها که خواستید نیاید و به سبب این کبر و سرمستی و غرور ذلت و مسکنت بر آنها مقرر شد و بغضب خدا مبتلا شدند، زیرا آیه های خدا را انکار می کردند و پیغمبران را بناروا می کشیدند، چونکه نافرمان شده بودند و تعدی می کردند. (۶۱)

وَإِذْ قُلْنَا يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ هُمْلُوا قَدْ أَخْرَجْنَاكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَمِنْهَا نَعْمٌ وَإِنَّ فِيهَا لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
بِقِلْبِهِمْ وَرَأَىٰ فِيهَا مُنَادٍ يَدْعُهُمْ فَبَصَلُوهَا فَإِنَّهَا خَاصَّةٌ بِاللَّذِينَ هُمْلُوا

بقل: سبزیجات - قناء: خیار - قوم: سیر - بصل: پیاز

و یاد آورید آن را که گفتید ای موسی ما هرگز تنها بر یک طعام صبر نتوانیم کرد.

یعنی من و سلوی، هر چند دو طعام بود اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند.

حسن بصری گفت: قومی بر زیگران بودند از اهل گندنا (تره) و پیاز و حبوب، ایشانرا به من و سلوی فرو گرفتند، نان خواری و مرغ بریانی و ترنجبین، بسی بر نیامد که آن طباع ایشان ایشانرا بر آن داشت

تا آرزوی آن غذاهای رزی کردند پس بخوان از برای پروردگارت و از او در خواه تا بگذردت خود از آن چیزی که آن را می رویاند برای ما بیرون آرد.

چه حق سبحانه تعالی بحقیقت می رویاند از سبزه ها و تره های زمینی و از خیار و بادرنگ آن و از گندم یا سیر آن و عدس آن و پیاز آن و خداوند خود را بخوان که اینها را از بهر ملاز زمین بیرون آرد. مولانا در مثنوی گفت:

در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند گو سیر و عدس
منقطع شد نان و خوان از آسمان
ماند زنج روح و بیل و داسنان

قَالَ أَتَشْتَدُّ لَوْ كَ الَّذِي هُوَ أَذَقَ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ

أَتَشْتَدُّ لَوْ كَ - فعل مضارع - (و) فاعل - الَّذِي - مفعول به - هُوَ - مبتدا - أَذَقَ - خبر، به معنی
ناچیز و پست

آیا بدل می کنید آن چیزی را بحسب واقع فروتر و پست تر است چون سیر و پیاز به آن چیزی که فی نفس الامر آن نیکوتر و بهتر است یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین می کنید، موسی گفت:

أَهْمِلُوا مَضْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَأْسًا لَكُمْ

لَكُمْ - خبر ان مقدم - مَأْسًا - اسم ان مؤخر

در شهری فرود آید که آنچه می خواهید در شهر بایسد گفتند کدام شهر یا موسی؟ گفت: الاض
المُعَدَّسَةُ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

جماعتی مضران گفتند: ایشان را به مضر فرعون فرستادند.

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ

وَضُرِبَتْ - فعل ماضی مجهول - الذِّلَّةُ - نایب فاعل

و لازم گشت بر ایشان به جزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت خواری و فرومایگی، به جزیه دادن و دیگر آنچه که بر ایشان وضع کرده شد.

وَبَاءُ وَيَعْصِبُ مِنَ اللَّهِ

وَبَاءُ - فعل ماضی - (و) فاعل

و به سبب این غرور و سرمستی گرفتار خواری و تنگدستی شدند و در خور خشم خدا گردیدند این همه بدان علت بود که آیات خدا را باور نداشتند. این خواری و بیچارگی و خشم خدایی هر ایشان را و

^۱ غذای بد و ناپاک و فاسد

^۲ - برخی از مفسرین گفته اند شهر خاصی مد نظر نبوده است - یعنی آنچه شما می خواهید در هر شهری فراوان است - اما مضمون موسی آن است که این نیکو و بسکندر مضر است الاضار... فالمراد من جزء اول ص ۱۳۷

باز گشتند از خدا یعنی سزاوار خشم خدای شدند. اینجا یک خشم گفت و جای دیگر دو خشم بنابراین با وجود ثروت و توانگری بنوا ماندند و از عظمت و عزتی که خداوند به آنها ارزانی داشته بود بر نیامده بخشم و غضبش گرفتار گردیدند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ

ذَلِكَ: مبتدا - هم اسم آن - (و) اسم کان - يَكْفُرُونَ: فعل مضارع و فاعل، جمله خبر کان - جمله کانوا بکفرون خبر ذلک

خشم و لعنت خداوند بر ایشان بآنست که پیغامبران را استوار نمی گرفتند و حجت توحید و علامات نبوت که بر زبان موسی و عیسی و محمد ﷺ فرستادند به آیت های تورات کافر می شدند و پیغمبران را چون زکریا و یحیی بناحق و ناواجب می کشتند یعنی به گمان ایشان چیزی که موجب قتل باشد از انبیاء صادر نشده بود.

روایت کرده اند که جهودان چندین پیغمبر را بکشتند و چندین زاهدان بر خاستند تا امر به معروف کنند و ایشانرا از آن قتل ها و منکرات باز دارند و در آخر روز ایشان را نیز بکشتند.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ قَتَلَهُ نَبِيٌّ، أَوْ قَتَلَ نَبِيًّا، وَآمَانَ ضَلَاكَةً، وَمُمَثِّلٌ مِنَ الْمُتَمَثِّلِينَ سَخِطَ تَرْتِينَ مَرْدَمٍ أَوْ رُؤْيِ عَذَابٍ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است»

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

ذَلِكَ: مبتدا - عَصَوْا: خبر

آن کفر که می آوردند و آن قتل که می کردند از شومی نافرمانی و تباهاکاری ایشان بود و از اندازه در گذشتن ایشان، قتل ایشان بر آن بود که به فرمان خدای تعالی عاصی شدند و به برگشت عصیان از حد فرمان او تجاوز می کردند، یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آئینه ی دل بیشتر می نشیند. مولانا گفت:

هر گناه زنگی است بر سر آه دل دل شود زین زنگها خوار و خجل
چون زیارت گشت دل را تیرگی نفس دون را بیش گردد خیرگی

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ مِنَ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾

کسانی که مؤمن اند و کسانی که یهودی و نصرانی و صابئی اند هر کدام بخدا و دنیای دیگر معتقد باشند و کارهای شایسته کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین شوند. (۶۲)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالصَّالِحِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

هَادُوا: یهود شدند، پیروان موسی علیه السلام نصاری: مسیحیان، پیروان کیش عیسی علیه السلام صابئین: جمع صابی به معنی بیرون رفت و آئین خود را ترک کرد، مثل ستاره پرستان و خورشید پرستان.
هر که ایمان آورد به اخلاص از این طوایف بخدا و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت و متعلقات آن بدرستی آنانکه از روی نفاق گرویدند و بزبان اقرار کردند و آنانکه به یهودیت در آمدند و نرسایان و آنها که از دینی به دینی گرایش پیدا کردند یعنی از هر دینی چیزی که خوشش می آمد می گرفتند یا ملائکه می پرستیدند و زبور می خواندند و روی به کعبه آورده نماز می گزاردند و گفته اند صابیان، زنده اند یا ستاره پرستان. محققاً هر مسلمان که از دل پاک و اعتماد درست و راست بغیب ایمان دارند و پیغام پیغمبران را پذیرفته اند پاداششان نزد خداوند محفوظ است.

قوم موسی که بر دین موسی درست آمدند و تغییر و تبدیل نکردند و در انتظار بعثت مصطفی صلی الله علیه و آله نشستند، به وی ایمان داشتند. و همچنین قوم عیسی که بر دین عیسی بودند و در حق عیسی غلو نکردند، و به محمد صلی الله علیه و آله ایمان داشتند و برین اعتقاد از دنیا بیرون شدند و صائبان همچنین در وقت استقامت کار دین خویش، آنکه گفت هر که از اینان برین اعتقاد و ایمان بماند، و توفیق ثبات و لزوم ایمان پاید و به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد و وی را استوار گیرد و به نبوت وی گواهی دهد، تا بر آن بمیرد.
ایشان به ثواب ایمان خویش برسند پس مرایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگارشان.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر - هُمْ: مبتدا - يَحْزَنُونَ: فعل مضارع - (و)فاعل، جمله در محل رفع خبر

و ترسی نیست بر ایشان در روز حشر بوم یخاف الناس، و آن روز که خلق همه در بیم و هراس باشند ایشان بی بیم و ترس باشند و اندوهگین نشوند و در وقت مجازات برای ایشان از جدایی دنیا و همت های این جهان پس از آنکه نعیم آخرت یافتند هیچ اندوهی نباشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَالطُّورِ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ

تَتَّقُونَ ﴿۱۳﴾

و یاد آورید آن هنگامی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالا سر شما بردیم، کتابی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و تورات و مندرجات آنرا بخاطر آرید، شاید پرهیزکاری کنید. (۶۳)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَالطُّورِ

أَخَذْنَا: فعل ماضی - (نا)فاعل - مِيثَاقَكُمْ: مفعول به

و یاد کنید آن را که از شما پیمان شما را به متابعت موسی و عمل با احکام تورات گرفتیم، بنی اسرائیل بعد از نزول تورات شروع به تمرد و سرکشی نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما گردن نمی نهیم، حق تعالی کوهی را از کوه‌های فلسطین که آن را طور می گفتند که آن کوه منسوب بود به طور بن اسمعیل فرمان داد تا سر ایشان بایستاد و چون گریز گاهی ندیدند بر وی در افتاده متحیر شدند.
حق تعالی گفت:

خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ يَاقَوْمِ وَادْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَنَ كُمْ تَنَقُّونَ

خُذُوا: فعل امر - (و) فاعل - مَا: مفعول به

فر بگیرید از آنچه عطا کردیم به شما از احکام شریعت، می گوید بگیریید و بپذیرید آنچه بر شما فریضه کردیم از احکام دین بجدی و جهدی تمام و آنرا کار بند شوید و پیوسته یاد کنید آنچه دروست از ثواب و عقاب و آنچه در کتابست از وعد و وعید و ترغیب و ترهیب و آنرا بخوانید و یاد گیرید و بدان کار کنید و از آن غافل مباشید باشد که شما از ناشایستها بپرهیزید تا مگر از هلاک دنیا و عذاب عقبی برهید. قوم موسی چون آن کوه بر سر خود دیدند بترسیدند و از بیم و ترس قبول کردند و به سجده در افتادند، و در آن حال که سجود می کردند در کوه می نگر بستند که بر بالا سر ایشان بود از اینجاست که جهودان سجود بیک نیمه روی کنند، پس رب العالمین آن کوه از سر ایشان باز برد.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۴﴾
پس از آن عهد و میثاق از حق روی گردان شدید و پشت بگردید و اگر کرم و رحمت خدا شامل شما نبود یعنی شما برای توبه مهلت نمی داد هر آینه از زیانکاران شده بودید. (۶۴)

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

تَوَلَّيْتُمْ: روی گردانید

شما از فرمان من بعد از اینکه عهد بستید و از شما پیمان و عهد گرفتیم که طاعت دار باشید روی برگردانید و دیگر بار فرمان ما بگذاشتید و نقض عهد کردید.

فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فَضْلٌ: مبتدا - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر

پس اگر فضل و بخشایش و رحمت خدای تعالی بر شما نمی بود از هالکان و زیانکاران بودید و از سعادت اخروی باز می ماندید.

در قرآن ذکر رحمت فراوان است و کل آن به این معنی باز گردد یکی به معنی اسلام است - از بهر آنکه بنده با اسلام بر رحمت خدای تعالی میرسد هم در دنیا و هم در عقبی. دیگری به معنی رزق است. و نام رحمن جل جلاله ازینجاست یعنی که روزی دهندهی جهانیان است، نوم به معنی شفقت است، چهارم به معنی لطف است، پنجم به معنی عضو و مغضرت است، ششم به معنی بهشت است. هفتم

رحمت گفت و مراد به آن رسول خدا ﷺ است، هشتم رحمت است به معنی باران، نهم رحمت است به معنی قرآن، دهم رحمت است به معنی نعمت.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿۶۵﴾

آنها را که از شما در روز شنبه تعدی کردند (از حدود الهی) خوب شناختید، پس به ایشان گفتیم به بوزینگان رانده شده تبدیل شوید. (۶۵)

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

اعْتَدَوْا: تجاوز کردند - السَّبْتِ: شنبه - (و) در کُونُوا: اسم کان - قِرَدَةً: یعنی میمون، خیرگان -

خَاسِئِينَ: رانده شدگان، نعت

بنی اسرائیل به حکم تورات مأمور بودند که ایام شنبه را به عبادت اختصاص دهند در آن روز صید ماهی نکنند آنها به حبشه در شهر ایلیا در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشان بر آن روز مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی می گرفتند و آن قوم اهل ایله بودند از شهرهای قدیمی شام که از مدینه مصطفی به شام روند. داود دعای بد بر ایشان کرد و گفت بار خدایا این بتدگان تو فرمان به کار نبستند، و پیمان تو بشکستند، ایشان را نشانی کن میان خلق خود بر صفتی که دیگران بدان عبرت گیرند. گفته اند این خطاب با آن جهودان است که در عهد رسول خدا بودند. می گوید شما احوال پدران و گذشتگان خود را خوب می دانید که نافرمانی کردند و از اندازه در گذشتند پس از آنکه به ایشان گفته بود. لا تغدوا فی السبوت.

پس ما به ایشان گفتیم که چون خلاف امر کردید پس بوزینگان بیاشید یعنی بوزینگان گردید خوار و بی سخن و نومید و دور از رحمت خداوند عزوجل، که تمامی این قصه انشاء الله در سوره اعراف ذکر خواهد شد. در این آیه کریمه امر در معنای (مخاطب را مسخره و متقاعد کردن) بکار رفته است، می گوید: روزی از روزها آن قوم که اهل صلاح بودند از خانه های خود بیرون آمدند و ایشان که اهل فساد بودند از جانب خویش دروازه باز نهاده بودند. مردی بر سر دیوار گماردند به ایشان می نگریست، همه ی بوزینگان را دید که در یکدیگر می افتادند. در تفسیر گفته اند در تفسیر هر چه جوانان بودند کیان شدند (بوزینگان) و هر چه پیران بودند خنازیر شدند (خوک ها)^۲

فَعَمَلْنَهَا تَكْلًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۶۶﴾

و این عقوبت را عبرت معاصران و آیندگان و تند پرهیزکاران کردیم. (۶۶)

فَعَمَلْنَهَا تَكْلًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ

^۱ - این قول تشابه رحمة الله، است.

^۲ - از نظر مجاهد رحمه الله، مسخ معنوی بوده است، ولی از نظر جمهور علماء مسخ صوری بوده است. «قلوبهم» ... و ذهب جمهور العلماء الى انهم مسخت صورهم فصارت صور القرده ... المراد في جزء اول ص ۱۳۹ ذیل آیه.

تَكْفُلًا : به معنی بند پای، عبرت و پند و اندرز، مفعول به ثانی

می گوید آن عقوبت و مسخ را در آن شهر از جهت عبرت بیان کردیم تا هر که آنرا بشنود یا ببیند از چنین کاری که عقوبتش این است از انجام آن بعد از عبرت گیری پرهیزد یعنی پس ما گردانیدیم آن عقوبت را عذابی که پند کننده و پند دهنده باشد بر آن کسانی را که پیش ایشان حاضر بودند و آن واقعه را دیده اند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است.

لَا تَرْكَبُوا أَمَا إِنْ تَكَبَّتِ الْيَهُودُ فَسَتَحْلُوا مَحَارِمَ اللَّهِ بِأَدْنَى الْحَيْلِ

شما اعمال یهود را مرتکب نشوید که ایشان محارم الهی را با کمترین نیرنگ ها حلال می شمارند. و آنهایی را که پس ایشان آیند یعنی آیندگان و قصه ی ایشان شنوند و آنانی که بعداً آمدند و پیدا شدند، می گوید آن عقوبت را کردیم تا گناهان ایشان را عقوبت باشد و پسینیان را عبرت، مفسران گفتند مردی در بنی اسرائیل درویش بود و عموزاده توانگر داشت به میراث عموزاده خود شتافت، به شب رفت و وی را بکشت و کشته را در میان (قبیله دیگر) بیفکند. بامداد آن سبط (قبیله) یک کشته ی بیگانه ای دیدند بر در خویش، و قبیله این مرد توانگر را نیافتند، جستند و بر در بیگانگان در حالت کشته یافتند، خصومت در گرفت اینان گفتند که مرد خود را بر در شما کشته می یابیم، و ایشان گفتند که کشته ی خویش بدر خانه ی ما آوردید و بر ما آلودید، دست سلاح زدند و روی به جنگ آوردند، آخر گفتند که وحی پیوسته است و پیغامبر بر جای است، به پیش وی رویم، بر موسی آمدند و قصه بر وی عرضه کردند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بقرَةً قَالُوا أَنْتَجِدُنا هزواً قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

و چون موسی بقوم خویش گفت: (آن هنگامی که قاتل شناخته نمی شد و کشتار بالا می گرفت) خدا به شما فرمان می دهد که گاوی را سر ببرید، گفتند: مگر ما را مسخره می کنی، موسی گفت به خدا پناه می برم که سخن به تمسخر گویم چونکه این کار نادانان است. (۶۷)

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بقرَةً

لفظ **اللَّهِ**: اسم ان - **يَأْمُرُكُمْ**: فعل مضارع - فاعل (هو)، کم: مفعول به - جمله خبر ان

و یاد کنید آنرا که موسی به قوم خویش گفت: که در میان خود عامیل بن سلیمان را کشته یافته بودند و می خواستند که قاتل او معلوم گردد موسی گفت: حکم خدای تعالی آنست که بسمل کنید (بکشید) و زبان گاو بر آن مقتول بزنید تا مرده زنده شود و بگوید قاتل او کیست؟

عبدالله بن عباس رضی الله عنه گوید خداوند بدانجهت به کشتن گاو فرمود که آن قوم گاو می پرستیدند و حق تعالی خواست که ایشان معبود خویش بکشند تا بدانند که کشته شده خدایی را نشاید. موسی ایشان را خبر کرد و گفت: خدای تعالی می فرماید که گاوی را بکشید تا اینکه نشانی از قاتل خود خواهید یافت. مولانا گفت:

چون قتل از گاو موسی ای ثقات
همچو من از کیمیا شد زر ساو

... تا زخم لخت با هم من حیات
زنده شد کشته ز زخم دم گاو

قَالُوا اَلْتَّخَذْنَا هُرُوًا

لَتَّخَذْنَا: فعل مضارع - (نا) مفعول به - (انت) فاعل - هُرُوًا: مفعول به ثانی

قوم موسی گفتند آیا موسی ما را مسخره می کند زیرا که ما می پرسیم که عاملی را که کشته است؟ و او می گوید گاوی بکشید. موسی گفت: پناه می گیرم به خدا از آنکه باشم من از نادانان و مسخره کنندگان چون حکمت آن فرمان را ندانستند موسی پیغمبر را از مسخره کنندگان شمردند تا اینکه پیغمبر گفت:

قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ

این سخريت کار جاهلان است و من از اینکه کار جاهلان کنم به خدا پناه می برم. مفسران گفتند این آنکه بود که هنوز در مصر بودند و دریا ناگذشته، و غرق فرعون و کسان او ندیده.

از غزلیات مولانا

متگر به هر گدایی، که تو خاص از آن مایی

مفروش خویش ارزان، که تو بس گرانبهایی

به عصا شکاف دریا، که تو موسی زمانی

بدران قبای مه را که ز نور مصطفی بی

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يٰٰمُوسٰى قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ اِنَّمَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ

ذٰلِكَ فَاَفْعَلُوْا مَا تُؤْمَرُوْنَ ﴿۶۸﴾

قوم به موسی گفتند: برای ما از پروردگار خود بخواب تا ما روشن کند: گاو چگونه است و خصوصیات آن چیست؟ گفت: خدا گوید: گاو بیست، نه سالخورده و نه خردسال، میانه این دو حال، پس آنچه را فرمان یافته اید کار بندید. (۶۸)

قَالُوا اَدْعُ لَنَا رَبَّكَ يٰٰمُوسٰى

اَدْعُ: فعل امر - (انت) فاعل - رَبَّ: مفعول به - مَا: مبتدا - هٰی: خبر

گفتند ای موسی از پروردگار خود بخواب و سؤال کن تا بیان کند برای ما که آن گاو چیست؟ و چند ساله است، علت سؤال آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که انواع گاوها این صفت را داشته باشند که گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست که فی الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفات او می پرسیدند.

القصة: شخصی از جمله صالحان بود پسری طفل داشت و یک گوساله روزی در بیشه بود و گوساله را به خدا سپرد و گفت یا رب العالمین گوساله را از بهر خویش بتو سپردم تا جوان شود او را به پسر من

رسانی پس از آن از دنیا رفت و گوساله بزرگ و با قوت گشت چنانکه کسی نتوانست آنرا بگیرد چون آن طفل بزرگ شد بغایت نیکوکار و پارسا بود و فرمانبرداری مادر خویش می کرد. وهب مبنه گفت: در بنی اسرائیل جوانی بود مادر داشت و آن مادر را بردل و گوش می نواخت و دوست می داشت. و کسب وی آن بود که هر روز پشته‌ی هیزم می آورد و در بازار می فروخت، ثلثی از بهای آن هیزم به صدقه می داد، و ثلثی خود بکار می برد، و ثلثی به مادر می داد. چون شب می رسید آن جوان شب را به سه قسم تقسیم می کرد یک قسم از برای نماز و یک قسم از برای خواب و یک قسم بر بالین مادر می نشست و به وی تسبیح و تکبیر و تهلیل تلقین می کرد، که مادر از قیام شب عاجز بود. روزگاری برین وضعیت می بودند روزی مادرش گفت که پدرت در فلان صحرا از بهر تو گوساله بخدا سپرده است به آن بیابان برو و خدای ابراهیم و اسمعیل و اسحاق صلوه الله علیهم اجمعین را بخوان تا آن گاو را به تو باز دهد و نشان آن گاو آن است که چون آن گاو را ببینی پنداری که شعاع آفتاب است رَبِّ الْعَالَمِينَ خواست که آن جوان را بی نیاز کند و برکت آن پسر و نیکی بر وی رساند.

پس از آن، پسر بدان پیشه رفت و گفت خداوند آن گاو را که پدر من به تو سپرده است مرا بازده به حکم خدای تعالی در حال گاو پیش آمد چون گاو را پیش مادر برد. مادر گفت: ای پسر تو درویشی و هیچ مال نداری گاو را بفروش گفت: بچه قیمت بفروشم گفت: سه دینار پس گاو را به بازار برد خدای تعالی فرشته را فرستاد تا آن جوان را به قیمت گاو آگاه کند. فرشته گفت که گاو را به چه قیمت می فروشی؟ گفت: به سه دینار می فروشم گفت: به شش دینار بفروش گفت مادر من شرط سه دینار کرده است اگر دینار به وزن گاو بدهی بی حکم مادر خود نفروشم باز پیش مادر آمد و گفت بهای گاو شش دینار می شود و باز همان فرشته آمد و گفت من دوازده دینار می دهم گفت بی مشورت مادر نفروشم. باز پیش مادر آمد و گفت که دوازده دینار می شود. مادر گفت ای پسر مگر آن مرد فرشته است می آید ترا قیمت گاو باز نماید باز در بازار آمده دید همان مرد ایستاده است گفت این گاو را بفروش پیش مادر خود بگو که این گاو را نگاهدار که موسی بن عمران بیاید و به سبب زنده کردن مرد که در بنی اسرائیل کشته شده این گاو را بخرد.

گفتند یا موسی! از خداوند خویش پیرس که صفت آن گاو چیست؟ یعنی در زاد چگونه است؟ ایشان را جواب آمد که:

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ

ها: اسم آن - بقره: خبر آن - فارص: نعت

گفت گاو میانه سالی است نه نوزادی نارسیده و نه پیری شکسته. میان پیری و جوانی است. دیگر باره پرسیدند که چه گاوی است؟ آیا چرنده است یا کارکننده؟ که این گاوان مشابهت زیادی با هم دارند.

ایشان را جواب آید که آن گاو کار کننده نیست که زمین شکافت یا آب کشد دست و پای درست دارد و خلقت نیکو دارد.

فَاعْمَلُوا مَا تُمْرُونَ

پس شما به آنچه که امر کرده شده‌اید فرمان برید و انجام دهید. یعنی گاو را بکشید.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعِ لَوْثُهَا

تَسْرُ النَّظِيرِينَ ﴿٦٩﴾

گفتند: برای ما از پروردگار خویش بخواه تا بما روشن کند: گاو چه رنگست؟ گفت: خدا گوید: که آن گاوی زرد پر رنگ است که رنگش بینندگان را شادمان کند. (۶۹)

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا

ما: مبتدا - لَوْثُهَا: خبر

گفتند بار دیگر از پروردگار خود برای ما آنچه ذکر شده است از پیری و جوانی آن گاو بخوان تا آشکار و روشن شود که رنگ آن گاو چیست؟ جواب آمد: هیچ عیبی در آن نیست و رنگ آن کاملاً زرد است.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ

ها: اسم آن - بَقْرَةٌ: خبر آن - صَفْرَاءُ: نعت

گفت موسی که خداوند می فرماید: آن گاوی است زرد در غایت زردی.

فَاقْعِ لَوْثُهَا تَسْرُ النَّظِيرِينَ

فَاقْعِ: خبر مقدم - لون: مبتدا مؤخر

چنانکه از دیدن آن چشم ناظرین خیره می ماند.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقْرَ تَشْبَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٠﴾

باز گفتند: برای ما از پروردگار خویش بخواه، تا بما روشن کند: گاو چگونه است که گاوان چنین بسا مشتبه شده‌اند و ما (گاه رفع اشتباه شود) اگر خدا بخواهد هدایت شویم. (۷۰)

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ

دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما خداوند خود را تا آشکار کند برای ما که آن گاو کار کننده است یا در صحرا چرنده؟

إِنَّ الْبَقْرَ تَشْبَهُ عَلَيْنَا

الْبَقْرَ: اسم آن - تَشْبَهُ: فعل ماضی مبنی، فاعل آن (هو)، جمله خبر آن

وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ

بدرستی که گاو برای ما مشتبه شده است چونکه گاو میانه سال و زرد رنگ بسیار اند.

(فا) اسم ان - لَمُهْتَدُونَ: خیر ان

و بدرستی که اگر خدا خواهد ما با این گاو از جمله راه یافتگان باشیم و از حضرت رسالت پناه علیه صلوه والسلام نقل شده است که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نمی گفتند هرگز آن گاو را نمی یافتند.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْمَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِبَهَ فِيهَا قَالُوا

الْفَنِّ جِنَّتٍ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۱﴾

موسی گفت: خداوند می فرماید: که آن گاوی است نه رام که زمین شخم کند و کشت آب دهد، از هر عیبی پاک و رنگش یکدست و نشاندار نیست. گفتند: اینک حق را آشکار کردی پس گاو را سر بریدند هر چند می خواستند این کار را نکنند. (۷۱)

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْمَرْثَ

ذَلُولٌ: از ذلت، خواری، رام کرده شده تُثِيرُ: از اثاره، به معنی برانگیختن الْمَرْثَ: آماده کردن زمین برای کشت.

موسی گفت که خداوند می فرماید آن گاوی است نه رام و نه نرم کرده شده که زمین را بشوراند و نه گاوی است که آب برای کشتزار کشد.

مُسَلَّمَةٌ لَا شِبَهَ فِيهَا

شِبَهَ: خال، از وشی، هر رنگی که غیر از رنگ بدن باشد، اسم لای نفی جنس - فِيهَا: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

از هندی گاوها رها کرده شده، و بسر خود چرامی کند، بی عیب است، و به تمام خلقت، نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زرد وی باشد.

چون بنی اسرائیل در آن این نشانها شنیدند.

قَالُوا الْفَنِّ جِنَّتٍ بِالْحَقِّ

گفتند: اکنون که این صفتها راست و درست روشن بیان کردی. پس آن گاوی است که نام آن هبه که بدست جوان پر هیزکاری که مادر را خدمت می کرد بود القبه بنی اسرائیل آن گاو را بخردند با آنکه پوست او را پر زر کنند یعنی به قیمت پر شدن پوست گاو از زر هم باشد خریدند.

فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ

فَذَبْحُوهَا: فعل ماضی - (و) فاعل - (ها) مفعول به

موسی آمد و آن گاو را بدان صفت یافت پس گاو را کشته پوست او را پیر از زر کرده بدان پسر زن و پسرش داده زبان گاو را بریده بر آن مرده زدند آن کشته در حال زنده شد و برخاست چنانچه از رگهای کشته خون ریختن گرفت و با آواز فصیح گفت که مرا مردم دیه (ده) نکشته اند بلکه برادر زاده من بطمع میراث مال کشته است این گفت و بیفتاد و بمرد موسی فرمود که تا آن برادر زاده را «قصاص» کردند و مالش بدرویشان قسمت کرده دادند و مردم دیه ها (روستاها) ایمن شدند.

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَآذَرْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۲﴾

و بیاد آورید وقتی که کسی را کشته بودید و در بازه ی آن کشمکش می کردید و (همدیگر را در کشتن آن کس متهم می کردید) خداوند آنچه را نهان می داشتید آشکار کرد. (۷۲)

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَآذَرْتُمْ فِيهَا

هر چند که این آیت در نظم قرآن با آخر قصه گفت اما در معنی اول قصه است که تا آن شخص کشته نشد قصه ی گاو نرفت. یاد کنید آن را که بکشید یکی را که نام او عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او. می گوید: شما در حق یک کشته خصومت در گرفتید و از خلق پنهان می داشتید و خدای عزوجل، آن سر آشکارا کرد و کشنده آن را پیدا کرد، تا اینکه امروز در میان خلق رسوا شده و در آخرت به حسب اعمالش پاداش داده خواهد شد.

وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

لفظ الله: مبتدا - مخْرِجٌ: خبر

و خدای تعالی ظاهر کننده آن قتل به ناحق است که شما آن را پنهان داشتید و این دلیل است که هر که در سر عملی کند خیر یا شر، طاعت یا معصیت رب العالمین آن عمل آشکارا کند و پنهان فرو نگذارد. از اینجا گفت:

فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَالْمُؤْمِنِ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۳﴾

پس گفتیم: پاره ای از گاو را بکشته زنید، خدا مردگان را چنین زنده می کند و نشانه های قدرت خویش به شما می نمایاند شاید به عقل آید (حقیقت آنچه را که پنهان کرده بودند دریابید). (۷۳)

فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا

گفتیم مقداری از آن گاو را به کشته بزیند به قول ضحاک. مقداری از زبان آن گاو را بر وی زدند. عکرمه و کلبی گفتند: از آن گاو مقداری بر وی زدند. مولانا گفت:

برجهید آن کشته ز آستینش زجا در خطاب اضربه به بعضها

رب العالمین گفت:

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَالْمُؤْمِنِ

يُحْيِي: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْمَوْتَى: مفعول به

همچنانکه خداوند این مرده را زنده گردانید پس زنده می گرداند در روز رستاخیر همه‌ی مردگان را این آیت دلیل بر مشرکان عرب است که اصل بعث را منکرند.
مولانا گفت:

گل آنجهانی است، نکتجد درین جهان	در عالم خیال چه کتجد خیال گل
زنده کنند و باز پر و بال نو دهند	هر چند بر کنید شما پر و بال گل
مانند چار مرغ خلیل، از پی فنا	در دعوت بهار بسین امثال گل

یعنی انسان نسبت به قیامت همانند گل است، که گل وقتی پرپر شد، باز دوباره گلبرگ در می آورد، پس آدمی اگر به علت مرگ جسدش نابود شود دوباره به قدرت خداوند زنده بر می خیزد و مرغان حضرت ابراهیم خلیل هر چند پس از ذبح شدن و مخلوط شدن گوشتهایشان آن هنگام که مرغان را خوانده بود همگی دوباره زنده شده، دلیل دیگری بر بعث خواهد بود در حدیث شریف آمده است که ابوزین عقیلی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: خداوند جل و جلاله چگونه مردگان را زنده می گرداند؟ فرمودند: **أَمَّا مَرْرَتٌ بَوَادٍ مَّحَلٌّ ثُمَّ مَرْرَتٌ بِهٖ حُضْرًا** آیا به وادی خشک و بی آب و علف گذر نکردی که دیگر بار آن را در وقت سبزه زار بودنش و زنده شدنش بعد از پژمردنش دیده باشی؟

وَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

کم: اسم لعل - تَعْقِلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبر لعل

و می نماید بشما خطاب به آن جماعت است که در مجلس زنده شدن عامیل حاضر بودند و نیز شایسته است که منکران زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله که روز قیامت را انکار می کردند بنمایند و حجت‌های قدرت خود را در زنده کردن نشان دهند شاید که شما فکر کنید و دریابید او قادر است برای زنده کردن جانی بعد از مرگش هر لحظه ای که بخواهد این دلیل است که هر کسی در پنهانی عملی انجام دهد چه خوب چه بد، طاعت یا معصیت، رب العالمین آن عمل آشکارا کند و فرو نگذارد.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُوقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا

اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۷۶﴾

پس از این، دل‌هایتان سخت شد که چون سنگ یا سخت تر بود، که بعضی سنگها جویها از آن بشکافند و بعضی از آنها می شکافند و آب از آن برون آید و بعضی از آنها از ترس خدا فرو افتد و خدا از آنچه می کنید، غافل نیست. (۷۶)

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً

قَسَتْ: سخت شده، سخت تاریک، فعل ماضی - قَلَوْنَكُمْ: فاعل - هُنَّ: مبتدا - كَالْحِجَارَةِ: جار و مجرور خیر

این خطاب به جهودان است. رب العالمین می‌گوید پس از آنکه آیات قدرت ما دیدید و لطائف حکمت و عجایب صنعت در زنده گردانیدن مرده و در آوردن آب از سنگ و جاری کردن آنرا دیدید پس باید دل سنگ را در آسیای درد و رنج سرمه کرد. از غزلیات مولانا:

صخره‌ی موسی گرزو چشمه روان گشت چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره و خارا دل من

پس از رؤیت این همه عجایب دیگر باره دل‌های شما سخت شد کلیبی گفت: پس از آنکه مرده پیش چشم زنده شد شما نپذیرفتید، و قسوه در دل آن است که رحمت و رقت و تواضع در آن نگیرد، و بنا کارهای پست‌دیده و انواع خیر نرم نشود. پس آن دل‌هایی که شما راست (دل‌های جهودان) در سختی و درشتی بمانند سنگ است بلکه در قساوت و غلظت از سنگ سخت تر است چرا که از سنگ آب آید و اگر چه آب در آن فرو نرود، و از دل سخت نه اجابت آید و نه پند در آن شود. مولانا گفت:

نمشان شد بل اشد قسوه

آنچنان دها که بدشان ما و من

مرزا حبیب خراسانی گفت:

سنگ دل را سرمه کن در آسیای درد و رنج

دیده را زین سرمه بینا کن، کمال این است و پس

دل چو سنگ خاره شد ای پور عمران با عصا

چشمه‌ها زین سنگ خارا کن، کمال این است و پس

پند من بشنو بجز با نفس شوم بد سرشت

با همه عالم مدارا کن، کمال این است و پس

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ أَلْأَنْهَارُ

بِنِ الْحِجَارَةِ: جار و مجرور خبر آن مقدم - ما: اسم آن مؤخر و بدرستی که بعضی از آن سنگ‌هاست که هر آینه از آن رودهای بزرگی جاری می‌شود و از دل تخته سنگ‌های کوهستان با آنهمه سختی نهرها می‌جوشد و بیرون می‌ریزد.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ

مِنْهَا: جار و مجرور خبر آن مقدم - ما: اسم آن مقدم

و از آن جهت است که بعضی از سنگهایی که در جهان پراکنده است می شکافتد و آب از آن بیرون می آید، و از آن چشمه‌ها می‌رود و از بعضی دیگر هر گاه که بشکافتد می‌توان از آب آن خورد.

وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ

و به تحقیق سنگ‌ها از ترس خدای تعالی از بلندی به پستی فرو می‌آید و به هامون می‌افتند، آن رفتن جوهرها از آن سنگ و چکیدن آب از آن، و آمدن آن از بالا به هامون، همه از ترس خداوند جل جلاله است.

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ما- ب: حرف جز زائد- غافل: خبر ما

ای یهود! خداوند به آنچه که شما می‌کنید و یا آشکار می‌سازید غافل نیست، همه را می‌داند و شما را با آن جزا دهد و فرو نگذارد.

أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ

بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۵﴾

چگونه طمع دارید که یهودان بشما بگویند با اینکه گروهی از آنها بودند که گفتار خدا را می‌شنیدند و آن را پس از فهمیدنش دگرگون می‌کردند و به طبع و خواست خودشان تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند. (۷۵)

أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ

بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

أَفَنظَمُونَ: امیدوارند- فَرِيقٌ: گروه، دسته- عَقَلُوهُ: آن را فهمیدند

در سبب نزول این آیه می‌گویند: این آیه در حق هفتاد کس از یهودیانی نازل شد که موسی عليه السلام آنها را برگزید و با خود به کوه طور برد و سخنان خدا را با موسی شنیدند و سپس بعضی از آنها وقتی که به میان قوم خویش بازگشتند آن را تکذیب کردند می‌گویند آیا امیدوارید ای مومنان اینکه جهودان تصدیق کنند و استوار دارند مر شما را در آنچه می‌گویید از نعت پیغمبر ص و حقیقت دین اسلام و حال آنکه گروهی از گذشتگان ایشان که بی‌واسطه می‌شنیدند سخن خدا را بر کوه طور ایمان نیاوردند و نگریدند یعنی ای مومنان طمع مدارید که ایشان ایمان آرند و شما را استوار گیرند.

و مفسران گفتند: این آن زمان بود که مصطفی ص به مدینه رفت، و جهودان مدینه را به دین اسلام دعوت کرد. و به اسلام آوردن جهودان طمع بست. رب العزه بایشان این آیت فرستاد که طمع مدارید باسلام ایشان، که ایشان از نسل قومی‌اند که در عهد موسی کلام ما در کوه طور شنیدند. یعنی آن هفتاد مرد که موسی ایشانرا با خود برده بود کلام ما را بشنیدند اما زمانیکه به قوم خود رفتند قومی از ایشان کلام حق را تبدیل و تحریف کردند و آنچه حق نگفته بود در آن افزودند.

بعضی از مفسران در تعبیر این آیه گفته‌اند که خدای تعالی به مصطفی ﷺ و مؤمنان گفت چرا در ایمان ایشان طمع بسته‌اید و حال ایشان آن است که در تورات کلام ما شنیدند پس حکم تورات را بگردانیدند یعنی آن هنگام که به میان قوم خود آمدند گروهی از ایشان پس از دانستن و فهمیدن سخن حق را بگردانیدند و تحریف نمودند.

آورده‌اند که روزی حضرت رسول ﷺ فرمود که جهودان بعد از این به مدینه نیایند که از آمدن ایشان به مدینه فتنه ظاهر می‌شود. بعضی از منافقان یهود اول روز به مدینه می‌آمدند و می‌گفتند که همچون شما مسلمانیم اما در آخرین روز برگشته به یاران خود می‌پیوستند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَنُحَدِّثُوكُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُم لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۷۶﴾

و چون با مؤمنان دیدار کنند می‌گویند: ایمان آورده‌ایم و هنگامیکه با همدیگر به خلوت شوند می‌گویند با مسلمانان از آنچه خدا به شما بیان کرده گفتگو می‌کنید و از آن سخن می‌رانید؟ تا روز رستاخیز در پیشگاه پروردگار بر شما حجت گیرند؟ (و بر علیه بودن استدلال کنند) چرا نمی‌اندیشید؟ (۷۶)

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا

لَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و زمانی که جهودان ملاقات کنند آنان را که ایمان آورده‌اند از اصحاب رسول خدا گویند ما نیز گرویدگانیم

وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَنُحَدِّثُوكُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُم لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ

خَلَا: فعل ماضی - بَعْضُهُمْ: فاعل - أَنُحَدِّثُوكُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - هم: مفعول به

و در خلوت زمانی که به یکدیگر رسند بعضی از بزرگان به برخی از کوچکتران برسند به ایشان از تورات سخن می‌گویند. در تورات آمده است که حضرت محمد پیغمبر است و بعثت او در تورات مذکور است آن بزرگان جهودان که به دیگران دشمن بودند گفتند که چرا ایشانرا از تورات خیر می‌کنند که محمد رسول خدا است از آن خیرها که خداوند به تو در تورات داد رؤسای ایشان از آن آگاهی یافتند خیر دهندگان را سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد ﷺ خیر می‌دهید تا با شما بستیزند و آن را بر شما حجت گیرند با آنچه دانسته باشند نزه پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

لَا تَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

آیا در نمی یابید که بزرگان جهودان ایشان سخن من تحریف می کنند و از جای خود می یگردانند ایشان شما را بر است نذارند و استوار نگیرند. پس چرا درک نمی کنید این مقدار که رازهای خود را با دشمن در میان نباید نهاد. سعدی گفت:

رازی که در نهران نباید گفت در انجمن نشاید گفت.

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرْسُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۷﴾

مگر نمی دانند که خدا آنچه را آشکار می کنند و آنچه را نهران می دارند می داند؟ (۷۷)

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرْسُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

لفظ **اللَّهِ**: اسم ان - **يَعْلَمُ**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان - **مَا**: مفعول به - **مَا**: معطوف
آیا جهودان نمی دانند که بدرستی خداوند پنهان و آشکار را به تمامی می داند. حضرت حق می تواند که تمام دلایل کتاب آنها را بر مسلمانان آشکار سازد و به تحقیق خدا می داند آنچه پنهان می دارند از عداوت رسول و اصحاب او و آنچه آشکار می کنند از روی نفاق دوستی پیغمبر ﷺ و صحابه ﷺ را. پس بدانید که حق سبحانه تعالی دانای آشکار و نهران است.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾

و بعضی از آنها امی و بیسوادی هستند که از کتاب تورات جز (خرافات و دروغهایی که بر آنها بافته اند) با آرزوهایشان سازگار است نمی دانند و تنها به پندارهای خویش دل بسته اند. (۷۸)

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ

أُمِّيُونَ: کسانی که نمی توانند بخوانند و بنویسند (بیسوادان) - مبتدا مؤخر - **لَا يَعْلَمُونَ**: فعل

مضارع - (و) فاعل، جمله خبر - **الْكِتَابَ**: منظور کتاب تورات است، مفعول به **أَمَانِيَّ**: از ریشه (منی) جمع **أَمْنِيَّة** به معنی آرزوهای ناروا، مستثنی.

و از جهودان عده ای هستند که تورات را نمی توانند بنویسند و نمی توانند بخوانند و نمی دانند و نمی شناسند که در راه چه چیز است مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوا و هوس ایشان باشد یا وعده های دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت مخصوص آنان است و اجداد ایشان بر آنان شفاعت خواهند کرد. و آنان کسانی هستند که گمان می کنند و یقین نمی دانند. یعنی از جهودان قومی اند که از تورات و تلاوت و قراءه ندانند و نیز احکام شرعی و امور دینی که در آنست ندانند.

قَوْلِيلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُءُوسُهُمْ فَمَنَّا

قَلِيلًا قَوْلِيلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ آيَاتِهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ﴿۷۹﴾

وای بر آنها که مکتوبی با دستهای خود نویسند (یعنی چیزی به نام کتاب تورات از پیش خود بنویسند) و سپس گویند: این از نزد خداست تا آنرا به بهای ناچیز دنیا فروختند. وای بر آنها از آنچه با دستهایشان نوشته و وای بر آنها از آنچه بدست می آورند و کسب می کنند. (۷۹)

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ وَيَأْتِيهِمْ

این آیت نیز در حق یهودان نازل شده است که بنا به قول ابن عباس اوصاف و شمایل و صفت و نعمت رسول الله ﷺ را که در تورات آمده بود تغییر دادند.

پس عذاب و اندوه بر آنان راست که ایشان کتاب را با دست خود می نویسند.

گفته اند ویل آواز دادن کافر است و زاری کردن ایشان در آن عذاب سخت و عقوبت سختی که بایشان می رسد.

مفسران گفتند که علماء جهودان از مهتران خویش که دشمنان رسول خدا ﷺ بودند در مقابل اخذ رشوت صفت و نعمت مصطفی ﷺ تغییر می دادند و عموم مردم را با دروغهایی که می ساختند از رسول خدا ﷺ برمی گردانیدند.

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَ شَيْءٌ بِهِ ثُمَّ قَلِيلًا

هَذَا: مبتدا - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خبر

پس می گویند این نوشته از نزد خداست و چرا چنین می کنند چونکه به بهای اندک آن تحریف شده را بفروشند. بخاطر رشوتی که از تحریف آن می گرفتند. و حال آنکه وصف و نعمت مصطفی ﷺ در تورات چنان بود که: حسن الوجه جعد الشعر كحل العين و ... یعنی مردی نیکو روی، جعد موی، سیاه چشم گندم گون، میانه قد، ایشان آن صفت را بگردانیدند و گفتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ارزق چشم، سفید پوست و اویزان موی یک چشم و این صفت دجال باشد. و عامه ای ایشان که تورات نداشتند چون این بشنیدند گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست چونکه در وی این صفتها نیست.

فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ

ویل، وای بر، مرگ بر... وای بر ایشان اینان کسانی باشند که سخنان موافق مثل خود برای عوام می ساختند و آنرا به حضرت خداوند نسبت می دادند. وای بر آن کسانی که آنچه بدست خویش از تغییر و تبدیل در نعمت وی در انکار نبوت و رسالت وی می نویسند. و دیگر باره وای بر ایشان از آن چیزی که کسب می کنند از رشوت و خوردن حرام - گفته اند که « یکسبون ». یعنی هر آن چیزی را که تا بقیامت بآنچه نوشتند و گفتند گناه آن بایشان باز گردد.

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّكَارُ إِلَّا أَنْتَا مَا مَعْدُودَةٌ فَلْأَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ

اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ نَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ ﴿۸۰﴾

می گویند: آتش جز چند روزی گریبانگیر ما نخواهد بود. بگو: مگر از خدا وعده ای گرفته اید خدا هرگز خلاف وعده خویش عمل نمی کند یا درباره خدا آنچه نمی دانید می گویند؟! (۸۰)

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً

لَنْ تَمَسَّنَا: هرگز به ما نمی‌رسد: در سبب نزول این آیت گفته‌اند که یهودان می‌گفتند که عمر دنیا هفت هزار سال است و ما فقط هفت بار یعنی در برابر هر هزار سال یک‌بار در آتش دوزخ عذاب می‌کشیم. می‌گویند: آتش جز چند روز معدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد هر چند که ما گناهکار باشیم یعنی یهود به گمان خود گفتند آتش دوزخ فقط به مدت چند روز به ما می‌رسد که گفته‌اند آن هفت روز است و هر روزی در مقابله هزار سال که معادل هفت هزار سال عمر دنیا است و یا چهل روز که همان تعداد روزی که قوم موسی گوساله پرستیده‌اند، خداوند عزوجل سوگند یاد کرده است که ایشان را عذاب کند، چون آن چهل روز عذاب کرد سوگند وی راست شد. از آن پس از دوزخ بیرون آئیم و قومی دیگر بجای ما به دوزخ روند و اشارت به مصطفی ﷺ و یاران او کردند- یعنی شما بجای ما به آتش دوزخ می‌نشینید. پس رب العزه ایشان را دروغ زن خواند و گفت:

قُلْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ يَتُوبُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

بگو آیا از جانب خدا عهد و پیمان گرفته‌اید که شما را بیش از آنچه که می‌گوئید عذاب نخواهد کرد. یعنی ای محمد ﷺ به ایشان بگوی آیا به آنچه می‌گوئید با خدا عهد و پیمانی دارید؟ اگر دارید الله عهد خود نشکند، پس ایشان را بار دیگر دروغ زن خواند و گفت شما برخدای تعالی چیزی می‌گوئید که آنرا نمی‌دانید. پس خلاف نکند خدا وعده‌ی خود را بلکه شما می‌گوئید و اقرار می‌کنید بر خدا آنچه می‌دانید. اعتقاد به برتری نژاد ملت یهود، و این که آنها تافته‌ای جدا بافته‌اند، گنهکار ایشان فقط چند روزی کیفر و مجازات می‌بینند. سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است این امتیاز طلبی با هیچ منطقی سازگار نیست. به هر حال آیه‌ی فوق، این پندار غلط را ابطال می‌کند و می‌گوید این گفتار شما از دو حال خارج نیست. یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا درین زمینه گرفته باشید- که نگرفته‌اید- و یا دروغ و تهمت به خدا می‌بندید!

بِكُلِّ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ ﴿۸۱﴾

[نه چنین است] بلکه هر که کار بدی کند و گناهش براو چیره شود چنین کس اهل جهنم‌اند که خودشان در آن آتش به عذاب جاودانند. (۸۱)

بِكُلِّ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

بِكُلِّ: حرف جواب - مَنْ: مبتدا جازم - كَسَبَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - وَأَحَاطَتْ:

فعل ماضی - خَطِيئَتُهُ: فاعل و مرفوع

آنکه ایشان را جواب داد. **پلی مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً أَيْنَ لِي بِهِ عَذَابٌ أَلِيمٌ** یعنی آری و برای تصدیق و تثبیت این حقیقت و رفع آن تو هم است. می گوید هر که بدی کند یعنی شرک آرد گرداگرد او را گناه او فراگیرد و آن گناه به او غالب می شود تا بر کفر بمیرد. ایشان در دوزخ شوند و در آن جاودان بمانند.
از عبدالله بن مسعود روایت شد است که:

إِيَّكُمْ وَمُحَقَّرَاتُ الذُّنُوبِ، فَأَنْهَنُ يَجْتَمِعُنَ عَلَى الرَّجُلِ حَتَّى يَهْلِكُنَّهُ؛

از گناهان کوچک بترسید و از آن بپرهیزید زیرا که آن گناهان کوچک جمع می شوند سرانجام باعث هلاکت مردم می شوند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ مبتدا - خَالِدُونَ : خبر

پس آن گروه مشرکان اهل دوزخ ساکنان آنند و در آن آتش جاویدان بمانند. اتفاق بر این است که بخدمت و طاعت از بنده حکم کفر بر نخیزد، همچنین بفسق و معصیت از بنده حکم ایمان بر نخیزد. پس معلوم شد که سئئه خطیئه در این آیت به معنی کفر و شرک است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۸۶﴾

و آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند ایشان بهشتیانند و در آن جاودان خواهند ماند. (۸۶)

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

عَمِلُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّالِحَاتِ : مفعول به منصوب به کسره - أُولَٰئِكَ : مبتدا - أَصْحَابُ : خبر

و کسانی که ایمان آورده اند و کردار پسندیده و افعال شایسته انجام داده اند اینان اهل بهشت اند و مستحق آن هستند.

یعنی: **مَقِيمُونَ الْجَنَّةِ لَا يَمُوتُونَ وَلَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا أَبَدًا**

به فارسی چنین باشد: اقامت کنندگان در بهشت نمی میرند و از آن هرگز خارج نمی شوند:

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ : مبتدا - خَالِدُونَ : خبر

ایشان در بهشت جاودان اند و از نعمت های دائمی آن بهره مند می شوند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ

تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۸۷﴾

و یاد آرید آن زمانی را که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز خدای یکتا را نپرستید و با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و تنگدستان نیکی کنید و با مردم نکر گویند، نماز پهای دارید و زکات مال خود بدهید آنگاه برگشتید و پشت کردید و آن عهد شکستید جز آنکه کی از شما، (شما از عهد خدا برگشتید و روی گردان شدید). (۸۳)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ

أَخَذْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِيثَاقٌ: مفعول به

و آن زمان که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم.

(وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا)

خداوند از هر بسطی (قبیله) نقیبی یعنی سرپرست قومی برگزید موسی با وی بیعت کرد و با وی آن عهد و پیمان بست که همدیگر را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون نکنند و گفت جز خدای را عبادت نکنید و غیر او را پرستید که شایسته پرستش فقط اوست.

وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آتُوا زَكَاةً وَأَقِيمُوا

الزَّكَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ

و به والدین نیکویی کنید (پدر و مادر)، در خیر است رضاء الله فی رضاء الوالدین رضایت و خشنودی خدای تعالی در رضای والدین است. مصطفی ﷺ گفت: نیکی کردن با والدین بهتر از نماز و روزه و حج و عمره و غزاه است و گفت چه زیان دارد اگر کسی صدقه دهد و بمزد پدر و مادر دهد تا ایشانرا ثواب باشد و از ثواب وی چیزی نکاهند. از ابن مسعود روایت شده است که از حضرت رسول ﷺ سؤال کردم که کدامین کار بهتر است؟ فرمود: نماز به موقع بر پاداشتن، سؤال کردم بعد از آن کدامین عمل؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم بعد از آن کدام بهتر است؟ فرمود: جهاد در راه خدا و نیکی و احسان به خویشاوندان.

مردی پیش مصطفی ﷺ رفت و گفت: یا رسول الله من گناهی عظیم کرده‌ام مرا توبه هست یا نه؟ مصطفی ﷺ گفت: مادر داری؟ گفت: نه، گفت: خواهر مادر داری؟ گفت: دارم، گفت: برو با وی نیکی کن. شیخ سعدی گفت:

ز رحمت نگرده تھی دست باز	بر آرد تهیدستهای نیاز
که نومید گردد بر آورده دست	مهندار از آن در که هرگز نیست
دگر شرمسارم مکن پیش کس	مرا شرمساری ز روی تو بس
همین نکته بس عذر تقصیر ما	چه بر خیزد از دست تدبیر ما؟

و دیگر ایشان را سفارش کردیم به نیکویی کردن خویشان و نزدیکان. در خبر است که - هر که عمر دراز خواهد و روزی فراخ با خویشاوندان نیکوئی کند.

شیخ سعدی گفت:

نخواهی که باشی پراکنده دل
پریشان کن امروز گنجینه چست
پراکنسد گانرا از خاطر مهل
که فردا کلیدش نه در دست تست

و نیز ایشانرا وصیت کرد در آن عهد و پیمان به نواختن یتیمان و مسکینان و بیچارگان. یتیم پدر مرده از آدمیان نابالغ است. و از جانوران یتیم آنست که مادر ندارد. معنی یتیم افراد است و یتیمی جمع آن است. شیخ سعدی گفت:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش
یتیم ار بگریه، که بازش خرده
مده بوسه بر روی فرزند خویش
وگر خشم گیرد، که بارش برده
الا تا نگریه، که عرش عظیم
بلرزد همی چون بگریه یتیم

و نیز خداوند کمک به مسکین و بیچارگان را سفارش کرده است که در حد توان و بضاعت از یتویان و بیچارگان دستگیری نمود چه داند کسی که فردا چه پیش آید:
سعدی گفت:

نه ایشان به خمت نگه داشتند
بسه دستم نقتضاد مال پدر،
به حسرت بمرند و بگذاشتند
که بعد از من افتد به دست پسر
همان به که امروز مردم خورند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان
زر و نعمت اکنون بده، کان تست
زر و نعمت اکنون بده، کان تست
به دنیا توانی که عقبی خری
بخور جان من، ورنه حسرت بری

و دیگر سفارش کرده است که با عامه مردم به نیکویی سخن بگویند، یعنی با مردم چنان سخن گویند که دوست دارید با شما چنان سخن گویند.
حکیم نظامی گنجوی گفت:

قافیه ستجان که سخن برکشند
بلبل عرش اند سخن پروزان
ملک دو عالم به سخن درکشند
بناز چه مانند بدین دیگران
شهد سخن را منگس افشان مکن
چون سخنت شهد شد از زبان مکن

نماز را بر پا دارند به همراه شروط آن و زکات را بدهید بر وجهی که حکم کرده شده است. زکات را دو معنی گفته اند یکی باکی و پاکیزگی که بنده مؤمن مال خود را به زکات دادن پاکیزه گردانند و معنی دیگر زکات زیاده است. یعنی هر چند از مال زکات بدهی زیاده گردد، گرچه به ظاهر کم می شود، آنچنان زیادتى و برکتى در مال پیدا آید، مانند آن که درختى را به بیبرایند از وی شاخه های نیم خشک ببرند. پظاهر تقضان نماید لکن درخت به آن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید در ادای زکات. هم در این جهان برکت رسد و هم در آن جهان رحمت.

مَنْ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ

تَوَلَّيْتُمْ: پشت کردید و روی گردانیدید، فعل ماضی - تم: فاعل - قَلِيلًا: مستثنی - مُعْرِضُونَ: روی گردان شدیده، وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ: جمله حالیه است (مبتدا، خبر).

پس امروز شما بعد از این عهد و پیمان روی بگردانیدید و از عهد و پیمان برگشتید و فرمان تورات بگذاشتید مگر اندکی از شما که فرمان بجای آوردید و به نبوت مصطفی ﷺ اقرار دادید آنان کسانی هستند که بر دینشان ثابت قدم و در ایمان به خدا و روششان پایرجا و استوار بود. همچون عبدالله بن سلام و یارانش که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿۸۴﴾

و یاد آورید آن زمانی را که از شما پیمان گرفتیم که خون‌های خویش نریزید و همدیگر را از خانه و کاشانه خویش بیرون نکنید و شما این پیمان را پذیرفتید و شما خود بر آن گواه می باشید. (۸۴)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

لَا تَسْفِكُونَ: نمی‌ریزید، فعل مضارع - (و) فاعل - دِمَاءُ: جمع دم، خونها، مفعول به - (و) واو حالیه، وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ: جمله حالیه، (مبتدا و خبر).

و نیز آن را به یاد آورید که از گذشتگان شما عهد و پیمان گرفتیم که خون‌های نزدیکان خود را نریزید. یعنی خون هم کیشان و هم دینان خود را نریزید. در جای دیگر آمده است و لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ و دیگر اینکه کسی را مکشید که شما را به قصاص بکشند.

و نزدیکان و کسان و هم دینان و هم کیشان را با ستم از خانه‌هایشان بیرون نکنید تا مجبور شوند خانه و کاشانه خود را ترک کنند. پس شما آن عهد را که حق است پذیرفتید. گفته اند که آن قوم که عهد با آن قوم رفته بود آنان فرمان را پذیرفتند ولی فرزندان آنها نافرمانی و اعراض نمودند و عهد و پیمان را بشکستند و ...

شما ای قوم یهود مدینه شاهد هستید که آیا و اجداد شما این عهد را با خدا بسته‌اند و بدان اقرار کرده‌اند و عواقب آن را خواهند دید در این آیه کریمه به منظور مبالغه در خواستن آمده تا بر سرعت فرمانبری مخاطب را آگاه گرداند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَقْتُلُوهُمْ وَهِيَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوْا مِنْ بَعْضِ الْكُتُبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ مَا جَاءَ مِنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ

إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا

تَعْمَلُونَ ﴿۸۵﴾

پس از آن عهد و پیمان باز شما به خوی گذشته خود می‌باشید و خون یکدیگر را می‌ریزید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌کنید و بر ضد آنها به نادرستی و دشمنی، همپشتی می‌کنید و اگر اسیران شما شوند از آنها فدیه می‌طلبید، در صورتیکه بیرون کردنتان برای شما روا نبود! آیا به قسمتی از ثورات ایمان می‌آورید و قسمتی را انکار می‌کنید؟ هر که از شما چنین کند، سزای او در زندگی دنیا جز خواری نیست و روز رستاخیز به عذابی سخت‌تر برگشت داده می‌شوید و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست. (۸۵)

ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ مِنْهَا مَكْرَهُم مِّن دِيَارِهِمْ

أَنْتُمْ، مبتدا - هَٰؤُلَاءِ، بدل - تَقْتُلُونَ، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

پس شما که فرزندان ایمان بشکستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کنید و در تعدی و ظلم همپشتی می‌کنید.

تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

چونکه یهود مدینه سه دسته بودند: بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع با هم سخت دشمنی داشتند. مشرکان هم در مدینه دو دسته بودند اوس و خزرج این دو گروه هم با یکدیگر دشمنی داشتند. بنی قریظه با اوس و بنی نظیر و بنی قینقاع با خزرج عهد و پیمان بسته بودند هر گاه یکی غالب می‌شد پس از غلبه در خراب کردن منازل جماعت مغلوب و شکست خورده می‌کوشیدند و خانه و کاشانه او را خراب می‌کردند تا از خانه و مال می‌افتادند.

و قتل بسیاری می‌کردند و اسیران می‌گرفتند. اما اگر از یهود کسی اسیر می‌گردید همه آنها اتفاق می‌کردند: با کینک و اعانه یکدیگر اسیر را می‌خریدند و نجات می‌دادند اینست که رب العالمین گفت:

وَإِنْ يَأْتُوكُمُ اسْتَرَىٰ تَقْلُدُواهُم وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ

يَأْتُوكُم، فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - اسْتَرَىٰ، حال

و اگر اسیران بنی اسرائیل بدست شما بیفتند ایشان را به اسیری دیگر بدل می‌کنید (فدیه می‌دهید) و حال آنکه بیرون ساختن آنها از نجس - بر شما حرام بود در اینجا تقدیم و تاخر جمله است. یعنی: «تظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ، وَ إِنْ يَأْتُوكُمُ اسْتَرَىٰ تَقْلُدُواهُم».

گفت: افرونی می‌جوئید و بیدادگری می‌کنید چونکه با یکدیگر هم پست بودید تا مظلومان را از خانه‌های خود بیفکنید، و حرام است بر شما که چنین کنید و حرام کرده‌ام بر شما بیرون ساختن هم نوعان شما را « وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ»

أَفْتَوْمُنُونِ بِبَعْضِ الْكُتُبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ

به بعضی از احکام کتاب تورات ایمان می‌آورید یعنی به فدیّه بدل کردن اسیران و به بعضی کافر می‌شوید یعنی به قتل و اخراج و تظاهر. آیا دستورات فردی را به جان و دل می‌پذیرید و به آن رفتار می‌کنید ولی دستورات کلی و عهد و پیمانهای حیات بخش را نادیده می‌گیرید و ترک می‌کنید؟ آیا برای اسیران خود فدیّه می‌دهید و همانها را بدست خود می‌کشید و بیرون می‌رانید؟ از نظر قرآن باطل و عمل نکردن به اینگونه دستورات کفر است.

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

جَزَاءُ: مبتدا، خِزْيٌ: خبر

پس کسی که همچنین عهد شکنی کند از یهودان مکافاتش جز خواری و رسوایی در زندگی این دنیا نیست که قتل بنی قریظه و آوارگی بنی نظیر پاداش این نافرمانی است. آن هنگام که بنی قریظه را کشتند و فرزندان ایشان به بردگی بردند، و بنی نظیر را از خان و مان خویش آواره کردند و به شام افکندند و مسلمانان به جای ایشان نشستند، این همان عذاب دنیا است.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ

و در قیامت نیز سوی سخت‌ترین عذاب برگردانده می‌شوند همان عذاب دوزخ و آتش جهنم است که شدت و دوام آن عذاب از نشانه‌های آن است. و در جای دیگر گفت:

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

عَمَّا: مفعول، جار و مجرور، تَعْمَلُونَ: فعل مضارع و او فاعل

و خدای تعالی به آنچه که پیمان شکنان می‌کنند حکیم و بیناست و از آن غافل نیست. این خطاب هر چند با بنو قریظه و بنو نظیر است اما از روی وعید عموم را در بر می‌گیرد. یعنی گروهی از مردم که آیات قرآن را تکذیب می‌کنند و رسول خدا را انکار می‌کنند چه یهود و چه غیر یهود شامل است بلکه موعودشان روز قیامت است و روز قیامت مصیبت‌بارتر و تلخ‌تر است.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۸۱﴾

اینان همان کسانی هستند که آخرت را به متاع (دو روزه) دنیا فروخته‌اند پس در آخرت از عذاب آنان کم نشود و ایشال یاری کرده نخواهند شد. (۸۶)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

این گروه کسانی‌اند که از روی بی‌خردی و به خواست و اراده خود زندگی این دنیای ذلت بار و جانسوز و عذاب انگیز را به زندگی برتر و بهشت دل‌انگیز و نعمت جاودانی آن دنیا بدل کرده‌اند چه دلیل و خاکسار است کسی که دنیا گیرد و عقبی دهد. احق مردا که دل در این دنیا بندد که نیک ستاند زشت باز پس گیرد. شیخ سعدی گفت:

به پرهیزکار و نه دانشورند همین بس که دنیا به دین می‌خرند

فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

هَمْ. مبتداء، يُنصَرُونَ، خبر (فعل مضارع و واو فاعل)

پس عذاب آخرت و دنیا از ایشان نقصان نمی یابد (کم کرده نمی شوند) و ایشان در دنیا به دفع آفات و بلاها و سختی ها یاری داده نمی شوند و در محشر به تخفیف عقوبت کمک کرده نمی شوند

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا كَذِبْتُمْ

وَفَرِّقُوا كَذِبْتُمْ

ماهر آینه این کتاب را به موسی دادیم و از پس او یسعیا را فرستادیم و به عیسی پسر مریم نشانه ها و حاجت ها دادیم و او را به روح القدس (جبرئیل) قوت و نیرو بخشیدیم چرا هر وقت پیغمبری با تعلیماتی که دلهایتان دوست نداشت از طرف خدا به سوی شما آمده است کفار می کنید و گروهی را دروغگو می خوانید و گروهی را به قتل می رسانید؟ (۸۷)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْكِتَابَ
وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

آتَيْنَا: فعل و فاعل، عِيسَى: مفعول به، ابْن: بدل، مَرْيَمَ: عطف بیان، الْكِتَابَ: مفعول به ثانی

ای گروه یهودیان آن زمان را به یاد آورید که بدرستی ما به موسی کتاب تورات دادیم آن کتابی که مجموعه دستورات و قوانین یا اصول در آن ثابت است که مانند قوانین کلی جهان غیر متغیر می باشد و به دنبال او در آوردیم یعنی پس از موسی فرستادگانی چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام را پیغمبری دادیم به عیسی که فرزند مریم بود نشانه های روشن و معجزات آشکار چون اختیار از غیب و زنده کردن مرده و بینا کردن نابینای مادر زاده بخشیدیم حافظ گفت:

فیض روح القدس از بساز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفته اند که روح جبرئیل است و قدس خداوند عز و جل، و عیسی را هم به این معنی روح الله خوانند. شعبی گفت: عیسی بر جبرئیل رسید گفت: السلام علیک یا روح القدس جبرئیل گفت: و علیک یا روح الله.

مفسران گفتند این هر دو نام یک معنی اند و این اضافه بر سبیل تخصیص و تکریم است و گفته اند تأیید عیسی به جبرئیل آن بود که عیسی نیرو گرفت به جان پاک از دهن جبرئیل که در تحریم دمیده و بی پدر از مادر در وجود آمد. مولانا گفت:

دیدم مریم صورتی بس جان فزا / جان فزایی دل ربایی در خلا
پیش او بر رسیت از روی زمین / چون مه و خورشید آن روح الامین

لرزه بر اعضای مریم افتاد
 صورتی که یوسف از دیدی عیان
 گشت بیخود مریم و در بیخودی
 زانک عادت کرده بود آن پاک جیب
 چونک مریم مضطرب شد یک زمان
 من چو صبح صادق صادق از نور رب
 همین مگولا حول عمران زاده‌ام
 تو همی گیری پناه از من بحق
 کو برهنه بود و ترسید از فساد
 دست از حیرت بریدی چو زنان
 گفت بجهنم در پناه ایسزوی
 در هزیمت رخت بردن سوی غیب
 همچنانک بر زمین آن ماهیان
 که نگردد گرد روزم هیچ شب
 که زلاحول این طرف افتاده‌ام
 من نگاریده پناهم در سبق

أَفَلَمَّا جَاءَ كُمْ رَسُولٌ مِّمَّا لَا تَهْوَىٰ أُنفُسُكُمْ أَنتَكِبْتُمْ

جاءَ كُمْ: فعل ماضی - كم: مفعول به - رسول: فاعل
 آیا هر گاه از سوی ما به شما فرستاده‌ای با معجزه‌های روشن و آشکار آمد نفسهای شما آنان را دوست
 نداشتند و سخن آنان موافق میل و ادعای شما نبودند.

فَقَرَّبْنَا كَذَّبْتُمْ

قرَّبْنَا: مفعول به مقدم - كذبتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل
 گروهی از شما پیغمبران را تکذیب کردید و دروغ زن خواندید چون محمد ﷺ و عیسی ﷺ و
 گردنکشی کردید و به وی ایمان نیاوردید.

وَقَرَّبْنَا نَقَلْتُمْ

و عده‌ای از پیغمبران مثل یحیی و زکریا و ... را کشید.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾

آن گروه از روی استهزاء به پیغمبران گفتند دل‌های ما فهم کردن نتواند چنین نیست بلکه خدا به سبب
 انکارشان و کفرشان نفرین نموده و از این رو اندکی ایمان می‌آورند. (۸۸)

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ

قلوب: مبتدا - غُلْفٌ: خیر

و می‌گفتند دل‌های ما در غلاف است یعنی دل‌های ما حضرت محمد ﷺ را به عنوان پیغمبر نمی‌پذیرند و با
 این سخن پیغمبر ما محمد ﷺ را از ایمان آوردن به قرآن و پیروی از آن حضرت نا امید می‌کردند
 خداوند سخنان ایشان را رد می‌کند و می‌گوید و آنان دروغ‌گویان‌اند.

بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ

فَقَلِيلًا: مفعول مطلق، مَّا: مای زاید، يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

و خداوند ایشان را به علت کفرشان مورد لعنت قرار داده و از رحمت خود دور کرده است و به جهت ایمان نیاوردنشان به یغیبر عز کمک و لطف خود را از ایشان باز گرفته است. آنان دین حق را بپذیرفتند و به دولت ایمان مشرف نشدند فقط عده کمی از ایشان ایمان آوردند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۸۹﴾

و چون کتاب آسمانی یعنی قرآن از نزد خدا به سوی ایشان آمد که توراتشان را تصدیق می کرد و از پیش کافران بدان پیروزی می جستند (و منتظر آمدن او بودند) وقتی آنچه می شناختند پیامد، منکر آن شدند، لعنت خدا بر منکران باد. (۸۹)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ

وَلَمَّا: مفعول فيه - جَاءَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - كِتَابٌ: فاعل

و اکنون کتابی از نزد خداوند آمده است (قرآن) کتابی که زنده کننده و حیات بخش است کتابی که بر سر از عقول و افکار بشری است، کتابی که موافق و تصدیق کننده تورات و انجیل است که تصدیق کننده اصول دین خداوند یعنی توحید، نبوت و قیامت است.

وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

(و) اسم کان: طلب فتح و پیروزی کردند، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان در سبب نزول این آیه گفته اند: قبل از اسلام هنگامی که یهود از مشرکین شکست می خوردند از خدا درخواست می کردند که بار الهی! پیامبر آخر الزمان را بزودی مبعوث فرما تا به پاری وی بر مشرکین غلبه نمایم. بنابراین استفتاح به معنی استنصار است و حال آنکه پیش از نزول این کتاب و در وقت فروماندگی خواستار بعثت پیامبر آخر الزمان بودند تا به پاری وی یستاینند و بر مشرکین فتح و نصرت یابند یعنی هر گاه که کفار عرب قصد یهود می کردند کار بر آنها سخت می شد می گفتند بار خدایا از منو می خواهیم که رسول آخر الزمان را مبعوث فرمایی تا بر مشرکان عرب که کفر ورزیدند و نگریدند نصرت و پیروزی حاصل نمایم: در اینجا فتح بر دو قسم است.

یکی آن است که الله تعالی بنده را در کار دین نصرت دهد و هدایت و راه آسایش بر وی گشاده شود، قسمتی دیگر فتح دنیوی است که الله تعالی بنده را نصرت می هد در کار تا راه آسایش بر وی گشاده شود. پس رب العالمین گفت:

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ

پس آن زمان آن کسی که شناخته بودند بدیشان یغیبر عز آمد یعنی محمد ص که او کافر شدند زیرا که گمان ایشان آن بود که یغیبر از بنی اسرائیل خواهد بود و بدین جهت بنی اسرائیل بر وی کافر شدند و ایمان نیاوردند.

قَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ

قَلَعْنَهُ: مبتدا - عَلَى الْكَافِرِينَ: جار و مجرور خبر

پس لعنت خدا بر کافران و ناکر و بدگان باد که عناد ورزیدند و نپذیرفتند آن شناخت و دانش که ایشان را بود، هیچ سود نداشت. جهودان معرفت و دانش داشتند چون عنایت به ایشان نبود آن معرفت و نیال ایشان گردید.

يَسْمَا أَسْرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًا أَنْ يُزِيلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءَهُ وَبِعَضِّ عَلَى عَضِّ وَاللَّكْفِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩٠﴾

معامله‌ی بدی با خود کردند که به نعمت قرآن که لطف خدا بود از روی حسد بدان کافر شدند (و کفرشان به جهت دشمنی به خاطر آن بود که) خداوند از روی فضل و رحمت بر هر کس از بدنگان که بخواهد و حتی نازل می‌کند پس خشم خدا یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت و کافران عذاب خفت انگیز دارند. (۹۰)

يَسْمَا أَسْرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِيًا أَنْ يُزِيلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

يَسْمَا: چه زشت است، بَعِيًا: فساد، در اینجا مراد حسد است «ما» در یسما: تميز است.

به بد چیزی خود را فروختند و ثواب آن از دست دادند به خاطر نفسهای خود به آنچه خدای تعالی فرموده است. از روی حسد به آن یعنی قرآن کافر شدند چون به آنچه که خدای تعالی فرو فرستاده است حسودی می‌کردند.

مولانا گفت:

چون کنی برین حسد مکر و حسد

خاک شو مردان حق را زیر پا

زان حسد دل را میاهیا رسد

خاک بر سر کن حسد را همچو ما

و خدا فضل و کرم (نبوت و رسالت) خود را به آن کسی دهنده که خود خواهد و سزاوار و لایق آن باشد و معنی یعنی حسد است تا در دل است آن را حسد گویند و چون آشکار شود و از دل بیرون آید آن را یعنی گویند حسد بر این داشتند که نباید بیغمیری غیر از سلسله اسرا قبلان باشد آنها چنین قبل بنی حد و اراده حکیمانه خداوند را محدود پنداشتند.

شیخ سعدی گفت: حسود از نعمت حق بخیل است و بنده‌ی بی‌گناه را دشمن می‌دارد:

الا تا نخواهی بلا بر حسود

چه حاجت که با وی کنی دشمنی

که آن بخت برگشته خود در بلاست

که او را چنین دشمنی در قفاست

ابلیس حسود بود لاجرم عبادت چندین هزار ساله او نتوانست او را از لعنت بیرون آورد و لغزش آدم از غفلت بود نه از روی حسد پس توبه‌ی وی مورد قبول حق تعالی گردید و کار وی آسان شد.

فَبَاءَهُ وَبِعَضِّ عَلَى عَضِّ

فَبَاءَهُ: فعل ماضی - (و) فاعل

پس جهودان بخشم از خدا باز گشتند و یا شایسته‌ی خشمی شدند حشم اول آنست که قرآن را نپذیرفتند و به محمد ﷺ کافر شدند و دیگر آنکه به عیسی کافر شدند. ثالثاً به مقتضای حسد و عناد خلاف پیغمبر ﷺ راه رفتند و از راه راست منحرف شدند.

وَاللَّكْفَرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ

وَاللَّكْفَرِينَ: جار و مجرور، خیر مقدم، عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، مُّهِينٌ: نعت، به معنی ذلت دهنده (خواری).

و عذاب خوار کننده برای کافران است تا بدانی که عذاب یکتا پرستان به جهت ادب کردن و یاکی نفس از گناه است نه به خاطر توهین، و عذاب مهین مخصوص کافران است که در دوزخ جاویدان بمانند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَوَمَّنْ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيكفرون بِمَا وَرَأَهُ.

وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تقتلون أنبياءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۹۱﴾
و چون به قوم یهود گفتند به قرآنی که خدای تعالی فرو فرستاده است ایمان آورید، می گفتند: ما بر آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده ایمان می آوریم و به آنچه جز آنست کافر می شویم و در حالیکه قرآن تصدیق کننده همان چیزی است که نزد آنان است (یعنی کتابشان تورات) بگو اگر مؤمن بودید (و به تورات ایمان دارید) پس چرا پیغمبران خدا را پیش از این می کشید؟ (۹۱)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَوَمَّنْ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيكفرون بِمَا وَرَأَهُ.

زمانیکه به یهودان و به جهودان گویند که به آنچه که خدا از انجیل عیسی و قرآن که به محمد ﷺ فرو فرستاده است ایمان بیاورید ایشان گویند ما می گرویم به آنچه که به ما فرو فرستاده شده است یعنی به تورات می گرویم نه به کتاب دیگر بدانچه جز کتاب ایشان یعنی تورات است کافر می شویم.

وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ

وَهُوَ: مبتدا - الْحَقُّ: خبر - مُصَدِّقًا: حال

و حال آنکه کتاب یعنی انجیل و قرآن حق و راست و درست است با آنکه قرآن حق و تصدیق کننده کتابهای پیشین بود به آن کافر شدند و آن را نپذیرفتند.

قُلْ فَلِمَ تقتلون أنبياءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ

بگو ای محمد! در جواب آن که می گویند به تورات ایمان داریم پس اگر مؤمن هستید چرا پیغمبران خود را می کشید؟ مفسران گفتند هر چند که ایشان قتل پیغمبران نکرده بودند لکن پدران ایشان کرده بودند و ایشان بدان رضای دادند و می پسندیدند، پدران خود را بدان جهت دشمن نمی گرفتند و اعمال گذشتگان خود را قبول می کردند و آن را باور داشتند.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ ۖ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿۹۲﴾
 وهر آینه موسی برای شما حجت‌ها و معجزات روشن و آشکاری آورد پس از آن شما گوساله پرستیدید و ستمگر شدید. (۹۲)

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ ۖ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ
 أَخَذْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - الْعِجْلَ: مفعول به - وَأَنْتُمْ: مبتدا - ظَالِمُونَ: خبر

و به تحقیق موسی پیغام‌های راست و نشانه‌های درستی و معجزات روشن به شما آورد؛ معجزاتی از قبیل عصا، پد بیضاء، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، جاری کردن چشمه‌ها، من و سلوی، یاز پس از رفتن موسی علیه‌السلام به طور گوساله را بخدایی برگزیدید و با این کار بر نفسهای خود ستم کردید. به هر حال موسی پیغام حق گزارد و نشانه‌های روشن باز نمود اما آنان آن وعده‌ای را که به خدای تعالی داده بودند خلاف کردند و گوساله پرست شدند. چه علت گوساله را پرستیدند یا توجه به اینکه در کتاب تورات شما را از شرک بر حذر داشته بودم این ستمی عظیم است که شما بر نفس‌های خود می‌کنید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خَدُّوْا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا
 قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ يَسْكَا
 يَا مُرْكُكُمْ بِهِ ۖ إِيْمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۹۳﴾

و به یاد آرید آن زمان را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای شما بردیم، آنچه را به شما داده‌ایم محکم بگیرید و بشنوید به زبان گفتند: شنیدیم ولی در عمل به کار نداشتیم، به سبب کفرشان دل به گوساله باختند، بگو: ایمانتان شما را به انجام بدترین چیز دستور می‌دهد اگر شما مؤمن هستید. (۹۳)

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ

وَرَفَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - فوق: مفعول فیه - الطُّورَ: مفعول به

در سبب نزول این آیت، ابن جریر طبری می‌آورد، یهودیان گفتند: جز ما کسی دیگر وارد بهشت نمی‌شود پس رب العالمین این آیت فرستاد می‌گوید: آن هنگام ادعا می‌کردند به پیغمبران قبله‌ی خود و به دستورات آنان پای بند هستند پس چرا پیغمبران خدا را کشتید و چرا گوساله پرستی کردید و کوه طور را بر بالا سر شما همچون سایه‌بان نگاه داشتیم. منظور آن کوهی است منسوب به طور بن اسماعیل از کوه‌های فلسطین. پس چرا با آن پیمانی که به صورت بالا بردن کوه از آنها گرفته شده در همان حال شما چنین انگاشتید که کوه طور بر سرتان فرو می‌ریزد. رب العالمین کوهی را فرمود تا از بیخ برآورد بر بالا سر ایشان معلق بایستاد.

خَدُّوْا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا

خَدُّوْا: فعل امر - (و) فاعل.

آنچه به شما از تورات داده‌ایم با عزم درست و محکم بپذیرید و از آن فرمان برید.

قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا

به ظاهر گفتند: ما شنیدیم و قبول کردیم و حال آنکه در باطن پیغام نشنیدید و در نیافتید و به آن عمل نکردید و نافرمانی کردید.

وَأَشْرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ

وَأَشْرُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و نوشانیده شدند یعنی قرار داده شدند در دل‌های ایشان دوستی گوساله به جهت کفر و انکار ایشان. سعید خبیر گفت: دوستی گوساله آنجائی در دل‌های ایشان جای گرفته و رخنه کرده بود که آن گوساله را با سوهان بسودند و سپس به دریا افکندند ایشان در آن آب افتادند و بسیار از آن خوردند تا زوی‌هایشان زرد گشت به جهت کفر و انکارشان.

قُلْ بِشَكْمَا يَا مُرُكُّم بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

بگو ای محمد (ص) که شما می‌گویید به تورات و موسی ایمان آورده‌ایم آن ایمان شما به تورات و به موسی شما را به بد چیزی امر می‌کند که به قرآن و به محمد ﷺ کافر شدید اگر شما گرویدگان به خدا هستید چون مومن حقیقی ایمانش او را به کفر و انتمی دارد و جهودان با این همه رسوایی گفتند که بهشت جایگاه اصلی ماست حق تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۴﴾

بگو اگر راست می‌گویید و از همه مردم، نزد خدا، برای آخرت خاص شماست، پس آرزوی مرگ کنید اگر از راستگویان هستید. (۹۴)

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان - الدار: اسم کان - خالصة: حال

در سبب نزول این آیت ابن جریر طبری از ابی العالیه روایت می‌کند یهود می‌گفتند که هرگز کسی دیگر به جز ما به بهشت داخل نمی‌شود، پس خدای بزرگ این آیهی مبارکه را نازل کرد. ای محمد ﷺ در جواب ادعای ایشان بگو اگر به گمان شما خانه آخرت و ناز و نعمت بهشت مخصوص شماست نه غیر دیگران، پس در آرزوی مرگ باشید اگر شما راست می‌گویید. از آنکه بهشت خاصه از آن شماست چونکه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید و آرزوی مرگ نشانه‌های آرزوی دیدار خداست.

^۱ - منظور آنست که علاقه‌ای محکم و خلی ناپذیری میان آنان و گوساله حامری برقرار شده بود و تار و پود بدن آنان را فرا گرفته بود به نحویکه گویا دل‌های خود را با دوستی گوساله آبیاری نموده.

پس هر که آرزویند باشد مشتاق تر خواهد بود چون رسیدن دوست به دوست است، آن کیست که به مرگ شادان نبود؛ هر که وصال حق جوید و قرب وی خواهد. ناچار است او بار محنت بکشد و شربت اندوه بچشد. همچنانکه آسیه را چهار میخ کردند، و در چشم وی میخ آهنی فرو بردند. و او در آن تعدیب می‌خندید و شادمانی می‌کرد. این چنان است که گویند.

هر جا که مراد دلبر آمد یک خار به از هزار خرماست

بشر حافی گفت: در بازار بغداد می‌گذشتم یکی را هزار تازیانه زدند که آه نکرد، آنکه او را به حبس بردند، بدنال وی رفتم پرسیدم که این زخم از بهر چه بود، گفت: از آنکه شیفته‌ی عشقم، گفتم چرا زاری نکردی تا تخفیف می‌کردند؟ گفت: از آنکه معشوقم به نظاره بود به مشاهده‌ی معشوق چنان مستغرق بودم که پروای زاریدن نداشتم.

در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند می‌مردند و جایگاه اصلی خود را در دوزخ مشاهده می‌کردند.

وَلَنْ يَسْتَمَوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ آلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۹۵﴾

ولی هرگز آن راه به سبب اعمالی که کرده‌اند (آنچه که دستهایشان پیش فرستاده است) آرزوی مرگ نکند و خداوند از حال ستمگران آگاه است. (۹۵)

وَلَنْ يَسْتَمَوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ آلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر

و جهودان هرگز مرگ را آرزو نکنند به آنچه پیش فرستاده است دستهایی از قتل انبیاء و تغییر نعمت مصطفی صلی الله علیه و آله و ...

خدای تعالی به ستمکاران و دروغ‌گویان داناست. اینان یعنی یهودیان و سایر کافران که ایمانی به مبدأ و معاد ندارند حریص مال و زینت دنیا هستند تا آنجا که دوست دارند تا هزار سال زندگی کنند و آرزوی مرگ نکنند. از اینجا گفته‌اند: مرگ را حتی قومی است و آفت قومی، قومی را خوشبختی و سعادت است و قومی را رنج و محنت، قومی را بلا و قیامت، و قومی را شفا و سلامت، ملک الموت (عزرائیل) بر رابعه عدوی رسید، رابعه گفت: تو کیستی؟ گفت من هادم اللذاتم موتم الاطفالم مرمل الازواجم یعنی نابود کننده‌ی خوشبهایم، یتیم کننده‌ی کودکانم، و بیوه کننده‌ی همسرانم رابعه گفت: ای جوانمرد چرا از خود همه خصلتهای بد نشان می‌دهی و از آن خصلت‌های نیک هیچ نمی‌گویی، گفت: آن چیست؟ رابعه گفت: و انت موصل الحبيب الی الحبيب و تو وصل کننده دوست به دوست هستی.

وَلَنَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ

وَمَا هُوَ بِمُرْحِرِحِهِ، مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾

هر آینه یهودان را، از همه مردم حتی مشرکان، بر زندگی حریص‌تر خواهی یافت، یکیشان دوست دارد هزار سال عمر کند و عمر هزار ساله او را از عذاب دور نکند و خدا به اعمالشان بیناست. (۹۶)

وَلَسَجِدَتُّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ

وَلَسَجِدَتُّهُمْ: فعل مضارع - (ن) توكيد - هم: مفعول به - (انت) فاعل - أَحْرَصَ: مفعول به ثاني
و هر آینه شما جهودان را حریص ترین مردان بر زندگانی دنیا می یابید حتی طمع کارتر از مشرکان چون
که به زندگی دوباره آخرت و بهشت و دوزخ آن ایمان ندارند.
شیخ سعدی گفت:

حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.

حریص و جهانسوز و سرکش مباش
به گردون کشید آتش هولناک،
ز خاک آفریدندت، آتش مباش
به بیچارگی تن بینداخت خاک

وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

و از آن کسانی که شرک آورده اند یعنی كفار عرب که مراد اینجا مشرکان مجوس اند مباش زیرا که
هیچکس به یای دنیا دوستی آنها نیست.

يَوْمَ أَخَذْتُم مِّنْ دُونِهَا مِيثَاقَهُمْ لَنُلْزِمَنَّكُمْ بِهِ بِعَهْدِكُمْ أَنْ تُبَدِّلُوهُ

يَوْمَ: فعل مضارع - أَخَذْتُم: فاعل

دوست می دارد یکی از ایشان یعنی از یهودیان که ای کاش هزار سال بر وی عمر داده شود.

وَمَا هُوَ بِمُزَحِّجٍ بِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

هُوَ: اسم ما - مُزَحِّجٍ: جار و مجرور خبر ما - مزحج: به معنی دورکننده - اللَّهُ: مبتدا - بَصِيرٌ: خبر
و زیادی عمر او را از عذاب رها نمی کند و عذاب را دفع نمی کند و خداوند به آنچه که می گویند و عمل
می کنند آگاه و داناست و هر که را به مقتضای اعمالش پاداش و مجازات می کند. روزی عمر خطاب به
آفریدگار و به کتاب ایشان سوگند خورد و به جهودان گفت. راستش را بگویند آیا هیچ می دانید که
محمد ﷺ رسول حق است؟ ایشان گفتند اکنون تو که سوگند خوردی می گوئیم محمد ﷺ رسول حق است.
عمر گفت: پس شما از هلاک شوندگانید یا اینکه می دانید وی رسول حق است نمی گویند. به رسالت
وی ایمان نمی آورید. سپس گفت: آخر چه کسی شما را از پیروی دین محمد ﷺ باز می دارد. ایشان گفتند
که صاحب وی جبرئیل است و جبرئیل دشمن ماست. و محمد را بر سر ما دارد و پدران ما را عذاب و
صواعق رسانید. دوست ما میکائیل است. خازن رحمت و باران و نبات و نعمت.

عمر گفت در نزد حضرت عزت جبرئیل و میکائیل دارای منزلت و قربت است چگونه دشمن یکدیگر
باشید اگر کسی دشمن جبرئیل باشد پس براستی او دشمن میکائیل است و بر عکس عمر این سخن
بگفت و پیش مصطفی آمد تا آنچه رفت باز گوید. رب العالمین پیش از آمدن عمر بر وفق قول عمر این
آیت فرستاد. و خداوند به آنچه که می گویند و عمل می کنید آگاه و داناست. و هر که را به مقتضای
اعمالش پاداش و مجازات می کند.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۹۷﴾

ای پیامبر بگو هر که دشمن جبرئیل است (در حقیقت دشمن خداست) زیرا که او به فرمان خدا قرآن را به قلب تو نازل کرده است فرآنی که کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است. (۹۷)

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

در سبب نزول این آیه آورده‌اند که یهود به پیغامبر اکرم ﷺ می‌گفتند: به ما بگو رفیق تو کیست؟ تا از او پیروی کنیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: آورنده‌ی وحی برای من جبرئیل است. گفتند او فرشته‌ای است که خبرهای جنگ و کشتار را می‌آورد، و او دشمن ماست و اگر می‌گفتی میکائیل است از تو پیروی می‌کردیم، چرا که میکائیل باران رحمت الهی فرود می‌آورد این بود که خداوند این آیه مبارکه را نازل کرد. ای محمد ﷺ هر که برای جبرئیل دشمن باشد به او بگو که در خشم بمیرد خدا برای کسی دشمن است که با آنان دشمنی می‌ورزد. پس به درستی که او به فرمان خدا بر دل تو قرآن را فرو می‌آورد این مبدأ الهام بخش و فرود آورنده‌ی وحی که به زبان عبرانی یا سریانی به عنوان جبرئیل به آن اشاره شده به حسب خواست و اراده‌ی حکیمانه‌ی خداوند و به اذن وی صورت می‌گیرد. در حالیکه قرآن تصدیق کننده است برای چیزهایی که پیش از وی نازل شده است و حالا در دست ایشان است از کتب نازل شده، مثل تورات و زبور و قرآن هدایت کننده و مؤده دهنده برای مؤمنین و گرویدگان است یعنی آن قرآن را جبرئیل به مصطفی آورد که آرامش روح است و بشارت دهنده‌ی مؤمنان به ناز و نعمت بی‌کران بهشت.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ﴿۹۸﴾
و هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل باشد پس هر آینه خدا نیز دشمن کافران است. (۹۸)

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

مَنْ: مبتدا- لِلَّهِ: جارو مجرور- عَدُوًّا: خبر- لِقَوْلِ اللَّهِ: اسم ان- عَدُوٌّ: خبر ان
هر که دشمن خدا باشد و فرستادگان و فرشتگان او را یعنی دو فرشته مقرب جبرئیل و میکائیل را دشمن بداند به تحقیق خدای تعالی دشمن آن کافران است که دشمن ملائکه و فرستاده‌ی او هستند. جبرئیل به زبان عبرانی یا سریانی به معنی عبدالله است یعنی بنده‌ی خدا و همچنین میکائیل و اسرافیل هم بنده خداوند عزوجل و وجه تأویل آیت آن است که هر که جبرئیل را دشمن است میکائیل را هم دشمن است، که هر دو مأمورند و هر که پیغام رساننده را دشمن است، پیغام را نیز دشمن است، و هر

که پیغام را دشمن است پیغام ده را دشمن است. بهترین فرشتگان مقرب چهاراند: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل.

جبرئیل علیه السلام وحی الهی را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را به صورت خویش دید. در حدیث شریف قدسی آمده است که:

مَنْ عَادَى لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِيْ بِالْحَرْبِ.

هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند، قطعاً با من اعلان جنگ کرده است.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿۹۹﴾

ما آیه‌های واضح بتو نازل کرده‌ایم که جز بدکاران منکر آن نمی‌شوند. (۹۹)

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ

در سبب نزول این آیت آورده‌اند که عبدالله بن صوری‌ا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گفت: ای پیغمبر چیزی برای ما نیاورده‌ای که آن را بشناسیم منظور معجزه‌ی روشن، این بود که خداوند عزوجل این آیت نازل فرمود: و هر آینه ما نشانه‌های روشن و آیت‌های درست و راست به سوی تو فرستادیم یعنی قرآن.

وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ

کافر نمی‌شوند به این آیت‌ها مگر فاسقان و بیرون رفتگان از فرمان خدا یعنی جهودان که از شریعت موسی بیرون شدند، و علت آنکه به محمد صلی الله علیه و آله کافر شدند برای این است که ایمان آوردن به محمد صلی الله علیه و آله و پذیرفتن دین وی از شریعت‌های موسی بود چون نپذیرفتند به ناچار از شریعت موسی بیرون رفتند.

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۰﴾

چرا هر وقت جهودان پیمانی بستند، گروهی از ایشان آن را پشت سر افکندند بلکه بیشترشان نمی‌گرویدند. (۱۰۰)

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ

عَاهَدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - عَاهَدًا: مفعول مطلق

هر گاه که جهودان عهد و پیمانی بستند گروهی از ایشان آن عهد را شکستند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

اکثر: مبتدا - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

بلکه بسیاری از ایشان آن عهد را بشکستند و به تورات نگرویدند ابن عباس گفت. سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی به جهودان گفت: که خدای تعالی از شما عهد و پیمان گرفت که قرآن و دین مرا بپذیرید و شرع حنیفی و دین اسلام و صفت مرا که پیغمبر هستم پنهان نکنید. پس مالک بن الضیف آن سخن را انکار کرد و گفت خدا هیچ عهد و پیمانی از ما در باره محمد صلی الله علیه و آله نگرفت. پس رب العالمین آیت فوق را در حق آنان فرستاد.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ قَوْمٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُم لَّا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۱﴾

و چون از نزد خدا پیغمبری بدیشان فرستاده شد که برآستی کتاب آنها را گواهی می‌داد و تصدیق می‌کرد، گروهی از اهل کتاب، چنانکه گویی دانا نیستند (چونکه کتاب خدا را پشت سر افکندند). (۱۰۱)

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ قَوْمٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
بَدَّ: فعل ماضی - قَوْمٌ: فاعل - أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - الْكِتَابَ: مفعول به بَدَّ
آن هنگامی که از طرف خدا فرستاده‌ای آمد محمد ﷺ، و کتاب آنان را تصدیق می‌کرد یعنی کتاب
تورات را که کتاب خود بنی اسرائیلیان است علمای جهودان آن کتاب را پس پشت انداختند و به آن
عمل نکردند و به مصطفی ﷺ و قرآن کافر شدند. یعنی همان کسانی که نبوت بنور وحی چشمانشان
روشن شده بود و عزت خود را با کتاب و آئین خدایی یافته بودند آن زمان که پیغمبری به سویشان آمد
تا اینکه پایه‌ی دعوت و کتب گذشتگان را استوار گردانند.

كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُم لَّا يَعْلَمُونَ

و به سبب حسادت و کینه‌ورزی با شخص پیغمبر خاتم الانبیاء و روش او، قرآن را و یا تورات را پشت سر افکندند گویا اینکه نمی‌دانند که آن کلام الله است و محمد رسول خدا ﷺ است.

وَاتَّبِعُوا مَا تَنَلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَنُ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ
كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هُنُوتَ وَمُرُوتَ وَمَا
يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَقِّ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ
بَيْنَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَرَوْحِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا
يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ
وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۲﴾

و پیروی کردند سخنانی را که شیطانان به روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند و هرگز سلیمان کفر
نورزید، ولی شیاطین همه کافر شدند و سحر و جادو به مردم یاد می‌دادند، و آنچه به آن دو فرشته
هاروت و ماروت در شهر بابل فروز آورده شد، با آنکه این دو ملک (به زمین آمدند) کسی را تعلیم
نمی‌دادند مگر بدو می‌گفتند ما وسیله امتحانیم برای شما پس تو به کفر مگرای! از دو فرشته چیزهایی
می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند، هر چند نمی‌توانستند به وسیله‌ی آن
بدون فرمان خدا به کسی زیان برسانند. چیزهایی تعلیم گرفتند که زیانشان می‌زد و سودشان نمی‌داد
یهودان به تحقیق می‌دانند که هر که خریدار جادو شود، از جهان دیگر بهره‌ای نخواهد داشت. اگر
می‌دانستند، چیزی که دل‌های خویش بگرو آنها نهاده‌اند بسیار بد است. (۱۰۲)

وَاتَّبِعُوا مَا تَنَلُّوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ

سُلَيْمَانَ: مضاف الیه مجرور به فتحه

و یهودان پیروی کردند آن چیزی را که شیاطین در زمان پادشاه سلیمان می خواندند یعنی آن گروه نادانان از شیطان جادویی آموختند و کتاب خدا را در پشت سر افکندند، اوهام و نوشته های سحر و طلسمات و جادوگری را ترویج می کردند اساس و قدرت ملک سلیمان را که بر پایه ایمان و حکمت عدل پیغمبری، استوار شده بود سست و بی پایه می کردند مقصود از شیاطین آدمیان دیوسپرت است. در عهد سلیمان شعبه های آمیخته به نیرنگ نوشته بودند و در میان ایشان اوباش و جهال شایع شده بود سلیمان بر آن حال واقف شد فرمود تا آن نوشته ها را بیاورند، و در صندوقی نهاده قفل کرده در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان شیاطین آن را از زیر تخت وی بیرون آورده و انموده کردند که سلیمان به آن سحر و شعبده ها پادشاهی می کرد و بعد از آن یهودیان سلیمان را به سحر نسبت می دادند و گفتند که این علم سلیمان است و کتاب وی، هر چه از مردان نیک در بنی اسرائیل بودند آن را از شیاطین نپذیرفتند و هر چه بد مردان بودند و مفسدان آن را قبول کردند و بیاموختند و بدان عمل کردند رب العالمین سلیمان را از آن سحر مبرا کرد و نجات داد و عذری بر زبان مصطفی بنهاد و گفت:

وَمَا كَفَرُ سُلَيْمَانٌ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ

الشَّيَاطِينُ: اسم لَنِكْرٍ - كَفَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر لَنِكْرٍ

و هرگز سلیمان جادویی نکرد و اما شیاطین در زمان او کافر شدند و مردمان را سحر و جادویی می آموختند و یهودان آن چیز را که فرو فرستاده شده است از سحر بر دو فرشته هاروت و ماروت متابعت و پیروی می کردند و از کتاب خدا روی می گرداندند قَالَ النَّبِيُّ ﷺ خَدَّ السَّاحِرُ ضَرْبَةً بِالسِّفِّ یعنی خد شرعی جادوگر زدن شمشیر است.

وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَرُوتَ وَمَرُوتَ

هَرُوتَ: عطف بیان، وَمَرُوتَ: معطوف

و دیگر اینکه یهودان از آن چیزی که فرو فرستاده شده است از سحر بر دو فرشته در شهر بابل به نام های هاروت و ماروت متابعت کرده اند و پیروی از تورات را ترک کردند و اما در باره هاروت و ماروت آنچه مشخص است آنست که «هاروت و ماروت» دو فرشته ای بودند که خداوند آنها را به زمین فرستاد تا در مورد سحر و جادو مردم را آگاه سازند؛ چون در سرزمین «بابل» جادوگری رواج فراوان داشت و برخی از مفسدین جادو را به پیامبران نسبت می دادند و این شبهه را ایجاد می کردند که میان معجزه و جادو فرقی نیست. بنابراین خداوند دو فرشته مذکور را به صورت انسان به زمین فرستاد تا راه ابطال سحر و جادو و عوامل آن را به مردم بیاموزد تا فرق میان معجزه و سحر بر مردم آشکار گردد. آنها به مردم هشدارهای لازم را می دادند و اظهار می داشتند که سحر فتنه ای بیش نیست و در آن هیچ نفعی برای شما وجود ندارد. عقیده داشت و عمل کردن به آن منجر به کفر می گردد، مبادا از آن

سوء استفاده نمایند که منجر به هلاکت خواهد شد. در معارف قرآن آمده که: آنچه را که یهودیان پیروی از کتاب الله از چنان سحری و جادویی پیروی می‌کردند که شیاطین یعنی جن‌های خبیث آن را در عهد سلطنت حضرت سلیمان می‌خواندند و آنچه بعضی نادان می‌پندارند که حضرت سلیمان سحر کرده است. العیاذ بالله سلیمان (ع) سحر نورزیده بلکه یقیناً شیاطین سخنان کفر آمیز می‌گفتند و سحر می‌کردند بلکه آنان از یک طرف خود سحر می‌کردند و از طرف دیگر به دیگران سحر تعلیم می‌دادند و این کار هنوز هم همچون ارشاد در بین یهود باقی است که از آن پیروی می‌کنند پس برای بیان کفر آمیز بودن سحر و ساحری بود که خداوند عزوجل دو فرشته که در شهر (بابل) سکونت داشتند به نام هاروت و ماروت به خاطر حکمت خاصی نازل کرد و آن دو به کسی سحر تعلیم نمی‌دادند بلکه می‌گفتند وجود ما یک نوع آزمایش خدایی است که چه کسی از زبان ما به سحر مبتلا شده در دام می‌افتد و کدام شخص نجات می‌یابد. پس بعضی مردم از آن دو فرشته این نوع سحر را می‌آموختند که به وسیله آن بین مردم و همسرش جدایی می‌افکنند اما نباید از این امر کسی به این وهم و خوف گرفتار باشد که ساحرها هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد زیرا یقیناً این مردم (ساحر) بوسیله این (سحر) نمی‌توانند به اندازه‌ی ذره‌ای به کسی ضرر برسانند مگر به امر مقدر خداوند و با تحصیل چنین سحر چیزهایی می‌آموزند که بنا به گناه بودنش ضرر به خودشان می‌رسانند پس یهود نیز با پیروی از سحر در ضرر بسیار بزرگی واقع شده‌اند. کاش ذره‌ای عقل خود را بکار می‌بردند و به جای کفر و عمل بد، ایمان و تقوا را بر می‌گزیدند که پاداش آن نزد خداوند بیشتر و بهتر بود.

وَمَا يَعْلَمَانِ مِنَ أَحَدٍ حَقٌّ يَقُولَ إِنَّمَا نَحْنُ قِسْمَةٌ فَلَا تَكْفُرْ

نَحْنُ: مبتدا - قِسْمَةٌ: خبر

و این دو فرشته به هیچکس نمی‌آموزند در آن وقت که به ایشان برود. تا اینکه پیش از آموختن اعلام می‌کردند و می‌گفتند ما قسّمه خلیفیم پس با عقیده و عمل به آن کافر شو که هلاک شوی فلا تکفر معنی آنست بدان عقیده مدار و عمل مکن که چون عمل کنی. پس به عمل کافر شوی. گویا نظر قرآن همان توجه به منشأ دیگر اوهام گمراه کننده‌ای است که از بابل مرکز کلدی قدیم و آن سرزمین تمدن اسرار آمیز به وسیله‌ی برخی که این اسرار را از میان دیوارهای محدود ساحران و کاهنان بیرون آوردند. در میان ملل بخصوص یهود منتشر گردید، یهود هم به نوبه‌ی خود به هر جا پراکنده شدند این اوهام را با خود برده و پراکندند.

فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ

فَيَتَعَلَّمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

چیزی از آن دو ملک (هاروت و ماروت) می‌آموزند که با آن میان مرد و زن جدائی افکنند. زیرا سحر، در افکندن حب و بغض در دلها، یک جا گرد آوردن و متفرق ساختن و دور و نزدیک گردانیدن تأثیری است.

زیرا تأثیر آن آنست که تخیلی در ذهن مرد و زن نسبت به دیگری ایجاد می‌کند که سبب رشت جلوه دادن یکی بر دیگری می‌شود که نهایتاً اسباب جدایی را به همراه دارد.

وَمَا هُمْ بِصَاحِبِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

هُم : اسم ما - بِصَاحِبِينَ : جار و مجرور خبر ما

و این جادوان نتوانند کس را آسیبی رسانند مگر به خواست خدا. اشاره به سوء استفاده مردمی در این تعلیمات، و جدایی میان زن و شوهر و کار پست آنها و قطع رابطه و اختلال در زندگی خانواده است. وضع عقلی و روحی این مردم پست (یهود، یا بابلی‌ها) را بیاد می‌آورد که به جای فراگیری دانش‌های مفید و سودمند در پیشرفت زندگی و نیرومند شدن عقلا و خواهی آدمی، چیزهایی را فرا می‌گرفتند که سودی نداشت و زیان آور هم بود. و این جادوان نتوانند به کسی آسیب و زیان برسانند مگر به خواست خدای عزوجل.

وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ

و می‌آموزند آنچه به ایشان زیان رسانند و سودمند نباشد. که جویندگان و خریداران این چیزها از زندگی برتریکه قدرت و عزت و کمال در برداشته باشد بهره‌ای ندارند و پیوسته به پستی و در یوزگی و زبونی بسر می‌برند.

اینگونه تیره‌بختان چگونه طالع سعد دیگران را می‌کشایند؟ و چگونه مردم از آنها چنین انتظاری دارند.

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ

من: مبتدا - لَهُ: جار و مجرور خبر

و هر آینه یهود نیک دانستند هر که سحر بیاموزد و کار بندد در آن دنیا از نیکی بهره‌ای برای او نیست و از خیر آن جهانی بی بهره است. علاوه بر این آنچه از اینها پوشیده است زیانهای معنوی و از بین رفتن سرمایه‌های نفسانی است.

وَلَيْسَ مَا شَكَّرُوا بِهِ أَنفُسَهُمْ

وَلَيْسَ : ل: جواب - بئس: فعل ذم - مَا: تمیز - (هو) ناعل

بد چیزی است آنکه بدان نفس‌های خود را فروختند که کتاب خدای عزوجل بگذاشتند و اختیار سحر کردند اگر به جای پیروی از سحر ساحران از هدایت پیغمبران پیروی می‌کردند و بنور ایمان خردها را می‌فروختند و با تقوی، زندگی خود را سامان می‌دادند از طرف خدا و از هر سو خیرات به آنها روی می‌آورد.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر بودند ایشان که بدانند زبان این سود را - لکن ندانند - اگر به جای پیروی از سحر ساحران از هدایت پیغمبران پیروی می‌کردند سودشان بیش از آن بود که به خیال خود از این باطل‌های پست و خرافه انتظار داشتند. به نظر ابوحنیفه و مالک و احمد مجازات ساحر کشتن است زیرا در حدیث شریف آمده است: «حد الساحر ضربه بالسيف» یعنی حد ساحر، کشتن وی بوسیله شمشیر است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

اگر ایمان آورده و پرهیزگار شده بودید، پاداشی که از پیش خدا می‌یافتید، بهتر بود، اگر بدانستند. (۱۰۳)

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ

وَلَوْ: حرف شرط، ل در لَمَثُوبَةٌ، جواب شرط، مَثُوبَةٌ، مبتداء، خَيْرٌ، خبر

و اگر این جهودان به محمد ﷺ بگروند و قرآن را برآستی بپذیرند، و از دین گروهی و جادویی پرهیزند اگر بدانند و لکن نمی‌دانند هر آینه پاداش از نزد خدا از گرفتن رشوت که برکتمان نعمت پیغمبر می‌گرفتند بهتر است.

لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

اگر می‌دانستید و لکن نمی‌دانید و با این کار جاهلانه خود نعمت حضرت رسول را کتمان کردند و از پاداش خوب نزد خداوند محروم ماندند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ

عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۰۴﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (آن هنگام که از پیغمبر خود برای حفظ قرآن رعایمان کن می‌گوئید) به پیغمبر نگوئید راعنا، (یعنی رعایمان کن) (که یهود تحریف به ناسزا کنند) بلکه گوئید ما را بنگرا و گوش فرا دارید که کافران عذابی الم انگیز دارند. (۱۰۴)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا

ای: مناداء، الَّذِينَ: بدل، رَاعِنَا: فعل امر مبنی به حذف حرف عله - (نا) مفعول به - فاعل (انت).

ای کسانی که گرویده‌اید لفظ راعنا (یعنی رعایمان کن را) در وقت صحبت با محمد ﷺ می‌گوئید زیرا که یهود گفتار شما را دستاویز قرار می‌دهد.

و قضیه آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنکه که پیش حضرت رسول ﷺ می‌رفتند و می‌گفتند - راعنا یا رسول الله - و یهودان می‌آمدند همان جمله را می‌گفتند و در زبان ایشان این کلمه بدگویی و سرزنش و دشنام دادن بود.

و جهودان چون این جمله را از مسلمانان شنیدند بسیار شاد گشتند و با خود گفتند چه خوب است که ما این جمله را به زبان خویش می‌گوئیم و ایشان نمی‌دانند حق تعالی بدان جهت فرمود که این کلمه

مگویند بلکه به جای آن واژه‌های هم معنی دیگری را بکار ببرید تا یهودان و مشرکان نتوانند از آن سوء استفاده کنند.

بگویند یعنی به سوی ما بنگرید و بشنوید، آنکه جهودان و منافقان را تهدید کرد.

وَاللَّكَفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ایشان راست عذاب در سبک و سهولت، عذابی که هرگز منقطع نشود و به آخر نرسد و هر روز بیفزاید.

و در حدیث شریف در صحیح البخاری

از نعمان بن بشیر رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «آسان‌ترین عذاب اهل دوزخ عذاب کسی است که در کف پایش دو پارچه‌ی آتش گذاشته می‌شود که از اثر آن آتش معززش مانند دیگر می‌جوشد».

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ

مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۱۰۵﴾

کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از پروردگارتان، چیزی به شما نازل شود و شما از رحمت خدا بهره‌مند شوید اما خدا هر که را خواهد خواص رحمت خویش کند که خدا کریمی و فضلی بزرگ دارد. (۱۰۵)

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ

مِنْ رَبِّكُمْ

يُوَدُّ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

در سبب نزول آیت آورده‌اند که:

دوست ندارند از اهل کتاب یعنی یهودان و مشرکان که بر شما از آسمان پیغام آیند و سعی خواستند که فرو فرستاده شود بر شما از نزد پروردگار شما هیچ نیگویی، وحی و قرآن که جامع همه چیز است و دوست نداشتند که نبوت به آل اسمعیل منتقل شود و ادعا داشتند که پیغمبری به ولید مغیره و یا نعیم نقضی برسد.

وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ

لفظ الله: مبتدا - يَخْتَصُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند هر که را می‌خواهد به رحمت خود (نبوت و وحی خود) اختصاص می‌دهد و خداوند صاحب فضل و کرم بزرگ است بر هر که خواست او را نبوت داده است این را بدان جهت کند تا اهل کتاب (یهودان) بدانند که ایشان بر هیچ چیز پادشاه نیستند.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ **اللَّهِ**، مبتدا - **ذُو** : خبر

خداوند عزوجل به فضل و عنایت خود پیغمبر آخر الزمان را از مردمان امی برگزید.

شیخ سعدی گفت:

یتیمی که نسا کرده قرآن درست کتبخانه چند ملت پشت
حافظ گویند

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت بنمزه مسئله آموز صد مدرس شد

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۶﴾
هیچ آیه ای را نسخ یا محو نکنیم، مگر بهتر از آن یا مانند آن یاریم، مگر نمی دانی که خدا به همه چیز تواناست؟ (۱۰۶)

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّهَا أَوْ مِثْلَهَا

هر چه از آیت قرآن بر وفق مصالح مردم و اقتضای زمان منسوخ می گردانیم آن را فراموش می گردانیم و از دلها می بریم و آیت بهتری از آن آیت منسوخ را می آوریم یا مانند آن آیه ای که نسخ کرده ایم می آوریم که در سود و پاداش رعایت مصلحت مردم باشد. چون تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه گفته اند که سبب نزول این آیات آن بود که جهودان و مشرکان اعتراض کردند و عیب گرفتند و سرزنش کردند. در نسخه های قرآن گفتند اگر فرمان قبلی (آیه قبلی) حق بود و پسندیده پس چرا منسوخ شود اگر باطل بود و ناپسندیده پس مردم را بر آن داشتن چه معنی داشت؟ پس این سخن، سخن محمد ﷺ است. چون کافران این سخن گفتند رب العزه، آیت فوق را فرستاد. مولانا گفت:

رمز نسخ آیه او نسمها	نأت خیراً در عقب می دان مها
هر شریعت را که حق منسوخ کرد	او کار بر دو عوض آورد ورد
اندرین شهر حوادث میراوست	در ممالک مالک تدبیر اوست
آنکه داند دوخت او داند درید	هر چه او بفروخت نیکوتر خرید

أَلَمْ تَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ **اللَّهِ**، اسم ان - **قَدِيرٌ** : خبر ان

جهودان می گفتند که نسخ کردن پشیمانی است و بر خدایی خداوند روا نیست نسخ کردن آیه ای، خداوند خطاب به جهودان و مشرکان می فرماید. که در آیت اول عیبی بود نه در آیت دوم خداوند بر همه چیز قادر است. و اوست حاکم مختار، هر چه مناسب و اقتضای زمان باشد فرمان می دهد و آیت می فرستد.

۱ - مجازاً کسی که در کودکی درس نخوانده و خواندن و نوشتن را بلد نباشد.

أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۷﴾

مگر نمی‌دانستی که ملک آسمانها و زمین خاص خدای بکتابت و جز خدا دوست و یاور نیست. (تفسیر بقره، ۱۷)

أَلَمْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خیر مقدم، مُلْكُ: مبتدا مؤخر

آیا نمی‌دانستی که براستی پادشاهی آسمانها و زمین او راست پس هر چه خواهد می‌تواند، و هر حکمی خواهد می‌راند، و تغییر و تبدیل و نسخ آیات و احکام چنانکه بخواهد می‌کند، و کسی را بی‌روی اغراض نه؛ یعنی قدرت و مالکیت الهی به تمام مخلوقات شامل است و بر بندگان خویش به حد کافی عنایت و رحمت است.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر

و برای شما غیر از خدا دوستی نیست که از او به شما نفی و یاری برسد و یا از شما ضرر و زیان را دفع کند، و در جای دیگر می‌فرماید: وَكَيْ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَيْ بِاللَّهِ نَصِيرًا

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ

بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿۱۸﴾

آیا می‌خواهید شما نیز از پیغمبر خود سوال کنید چنانکه سابقاً از موسی سوال می‌شده، هر که کفر را با ایمان عوض کند محققاً میانه راه گم کرده است. (۱۸)

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ

سَأَلَ: فعل ماضی مجهول - مُوسَى: نایب فاعل تقدیراً مرفوع

آیا می‌خواهید اینکه سوال کنید از پیغمبر خود چنانکه جهودان از موسی به سرزشتی سوال می‌کردند و آن این بود که جهودان از مصطفی خواستند که برای ما کتابی بیاورد به زبان عبرانی همچنانکه به زبان عربی کتابی آوردی. حق تعالی فرمود که شما از محمد ﷺ از روی سرزشتی آن می‌خواهید که پدران شما از موسی می‌خواستند. ضحایه (وض) به مسلمانان هشدار می‌دهد که شما مانند یهود از پیامبر خواست‌های نابخوابی نداشته باشید و اندیشه بد بر دل راه ندهید که مبادا از جاده شریعت منحرف گردید.

وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

ضَلَّ: فعل ماضی - (هو) فاعل سَوَاءَ: مفعول به

و هر که کفر به ایمان بدل کند پس هر آینه از راه راست گمراه گشته است. یعنی پس از آن که دلایل نبوت پیغمبر آشکار گردید هر که اقتراح کند و تعنت کند کافر است، اینچنین کسی از راه راست بیفتاده و منحرف شده و راه راست و مستقیم را گم کرده است.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

بسیاری از اهل کتاب، با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده، به سبب حسدی که بدل گرفته‌اند، دوست دارند، شما را پس از ایمان آوردنتان، به کفر باز برند، پس ببخشید و چشم ببوشید تا خدا فرمان خویش (به جنگ یا صلح) بپارد که خدا به همه چیز قادر و تواناست. (۱۰۹)

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا
وَدَّ: فعل ماضی مبنی به فتحه ظاهری به معنی دوست داشت، آرزو کرد. - كَثِيرٌ: فاعل - كَفَّارًا: حال است.

در سبب نزول این آیه ابن عباس (رض) می‌گوید: این آیه که در باره‌ی جمعی از یهودیان نازل شد که بعد از غزوه احد - برای مسلمانان گفتند: آیا ندیدید که بر سر شما چه آمده پس اگر شما بر حق بودید، شکست نمی‌خوردید. پس برای شما بهتر است که به دین ما درآئید!

دوست می‌دارند بسیاری از اهل تورات چون فحاض بن عازور او زید بن قیس که دانشمندان ایشان بودند و امثال او از اینکه شما را باز گردانند مراد حدیفه بن یمان (رض) و عمار بن یاسر (رض) است که فحاض و دوستان او حدیفه و عمار را دعوت به یهودیت می‌کردند حق سبحانه تعالی فرمود که یهود می‌خواهند که شما را پس از آنکه ایمان آوردید به دین یهودیت باز گردانند.

آنان گفتند می‌بینید که در واقعه احد به شما چه رسید و شما را چگونه شکست دادیم اگر دین شما بر حق بود اینچنین شکست نمی‌خوردید پس به دین ما بازگردید که برای شما دین ما بهتر و شایسته‌تر است. عمار ایشان را جواب داد و گفت: شکستن پیمان و برگشتن از دین تان را چگونه می‌بینید؟ گفتند کاری پس مشکل و سخت است. عمار گفت: با محمد ﷺ عهد بستیم که تا زنده‌ام از دین وی برنگردم حدیفه نیز گفت: خدا پروردگار من است و محمد ﷺ پیغمبر ماست و اسلام دین ماست و قرآن پیشوای ماست و کعبه قبله ماست.

پس عمار و حدیفه پیش مصطفی باز آمدند و آنچه رفت باز گفتند. مصطفی گفت: اصبتما الخیر و اقلحتما - پیروز آمدید، و به نیکی رسیدید.

حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ

^۱ - خواننده شود از کسی که مطلبی یا کاری تازه، تفریحی و دوشی خود به‌دین آورد.

^۲ - خواری و مشقت کسی را بخواهد و قصد از او و سخت گیری داشته باشد.

آرزوی جهودان و خواست ایشان آنست که چگونه شما را از راه حق باز گردانند و دوباره در حلقه کافران جای دهند. این آن است که به شما حسد می‌برند حسدی که ایشان را بدان نفرمودند بلکه از دل خویش و نهاد خویش و طبع خویش بر آوردند و حال آنکه بر جهودان آشکار است که دین شما، کتاب شما، پیغمبر شما، همه راست و صادق است.

فَاعْتَبُوا وَاَصْفَحُوا حَقَّ يَأْتِي اللَّهُ بِأَمْرِهِ

وَأَصْفَحُوا: ببخشید و سرزنش نکنید، فعل امر - (و) فاعل

پس ای مسلمانان تا هنگامی که حکم ما نرسد سخنان یهود را تحمل کنید و دست از کشتار بکشید و از ایشان روی بگردانید تا فرمان ما قرا رسد، شما از ناتوانی خود در فکر مباحثید خداوند به قدرت کامل خود به شما پیروزی می‌دهد و یهود را خوار و ذلیل می‌سازد و فرمان آن بود که عزوجل گفت: قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

بدرستی که حق تعالی به همه چیز از تعذیب و انتقام قادر و تواناست.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ نَّحْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۰﴾

و نماز به پا دارید و زکات بدهید بدانید که هر چه از پیش برای خویش فرستید، نزد خدا بیابید که خدا به کارهای شما بیناست. (۱۱۰)

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

و نماز را به پای دارید و زکات مال را بدهید آن چیزی را که از مال نفقه می‌کنید و صدقه می‌دهید پاداش آن در آن دنیا نزد پروردگار بیابید.

وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ نَّحْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ

نَّحْدُوهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - : مفعول به

در این آیه کریمه صنعت مساوات بکار رفته است، می‌گوید:

آنچه از مال از قبل بفرستید (از راه صدقات و نفقات و انواع خیرات) ثواب و پاداش آن را در نزد خدا می‌یابید.

در خیر است که چون کسی بمیرد مردمان گویند - ما خَلْفٌ؟ چه مالی از او باقی ماند؟ فرشتگان گویند

ما قَدَمٌ؟ چه چیزی از قبل فرستاد؟

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ **اللَّهُ** : اسم ان - **بَصِيرٌ** : خیر ان

به درستی که خدای تعالی به آنچه که شما از خیرات و صدقات و نفقات می‌کنید آگاه و بیناست هر چند این خیرات و صدقات در نظر ناچیز آید و از چشمها پنهان شود، از دید خداوند پنهان نمی‌شود چه با خیرات بسیار اندک در نزد خداوند پاداش بسیاری خواهد داشت.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا

بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۱۱﴾

یهودان گویند هرگز کسی داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که یهودی یا نصرانی باشد، این آرزوی آنهاست، بگو اگر راست می‌گویند برهان خویش بیاورید. (۱۱۱)

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا

هُودًا : یهودیان، پیروان موسی، جمع هائد به معنی توبه کننده.

نَصْرِيًّا : مسیحیان، پیروان عیسی، جمع نصران و نصرانه.

و جهودان (ترسایان) گفتند هرگز کسی داخل جنت نمی‌شود مگر یهود.

و نصرانیان (مسیحیان) می‌گفتند، کسی به بهشت نمی‌رود مگر نصرانی.

تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ

تِلْكَ : مبتدا - **أَمَانِيُّهُمْ** : آرزوها، آرزوهای نادرست، جمع امنیه، خیر

این ادعا از هر دو طرف (جهودان و نصرانیان) آرزوهای باطله و شهوة‌های فاسده ایشان است این‌ها جز آرزوهای خود ساخته‌ای نیستند و منشاء اینگونه آرزوها انگیزه‌های نفسانی شخصی و قوی آنان است.

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

هَاتُوا : فعل امر - (و) فاعل - **بُرْهَانَكُمْ** : مفعول به

ای محمد ﷺ به ایشان بگو دلیل خودتان را در مقابل این ادعا بیاورید اگر از راست گویان در قول خود هستید یعنی اگر دلیلی بر داخل شدن بهشت برای خودتان دارید بیاورید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾

[چنین نیست] بلکه هر کس که بجان تسلیم خدا گردید و نیکو کار گشت، پاداش او پیش پروردگار اوست، نه یمی دارند و نه عمگین شوند. (۱۱۲)

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ

مَنْ : مبتدا - **أَسْلَمَ** : فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - **وَجْهَهُ** : مفعول به

چنین نیست که آنها می‌گویند بلکه هر که برای طاعت و بندگی خدا خود را تسلیم کرد و در کردار و گفتار و در زندگی و روزگار خود نیکوکار در آید پس برای آنکس است پاداش اعمال خود از نزد پروردگارش.

مقاتل گفت: اسلام به معنی اخلاص است و وجه به معنی عمل می‌گویند آن کس به بهشت می‌رود که اخلاص در اعمال به جای آورد و اخلاص معرفت در حقیقت است و معرفت در حقیقت حاصل نمی‌شود مگر به تزکیه ظاهر یعنی شریعت و تزکیه درون یعنی طریقت. پیر هرات گفت: شریعت را تنی شمر، و طریقت را دل، و حقیقت را جان

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر - هُمْ: مبتدا - يَحْزَنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر و هیچ ترسی بر ایشان از جهت فوت پاداش در آن دنیا نزد پروردگارشان نیست و ایشان از جهت زوال آن پاداش اندوهناک نباشند.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۱۳۳﴾

یهودان گویند: نصاری چیزی نیستند و نصاری گویند: یهودان چیزی نیستند، ایشان کتاب خدا می‌خوانند و کسانی هم که هیچ چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند پس خداوند روز رستاخیز، میان آنها در باره چیزی که در آن اختلاف کرده‌اند، داوری می‌کند. (۱۳۳)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ

الْيَهُودُ، اسم ليس - عَلَىٰ شَيْءٍ: جار و مجرور خبر ليس

در سبب نزول این آیه گفته‌اند این آیه در باره یهود مدینه و نصاری نجران آمده است که بزرگان و علماء یهودیان به مسیحیان می‌گفتند شما چیزی نیستید و با این جمله به عیسی و به انجیل کفر می‌ورزیدند و مسیحیان هم به یهودیان می‌گفتند شما چیزی نیستید و با این جمله به موسی و تورات کافر می‌شدند این بود که خدای تعالی این آیت نازل کرد: جهودان (یهودان) به گروه ترسایان (مسیحیان) گفتند ایشان دارای حق و حقیقتی نبوده و بهره‌ای از دین حق ندارند و ترسایان (مسیحیان) می‌گویند که گروه جهودان دارای حق و حقیقتی نبوده و بهره‌ای از دین حق ندارند جای شگفتی است که این دو گروه همانگونه که با اسلام دشمنی داشتند با یکدیگر نیز دشمنی دارند.

وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ

هُمْ: مبتدا - يَتْلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر - الْكِتَابَ: مفعول به

در حالیکه هر دو گروه کتاب می خوانند و به گمان خود به کتابهای آسمانی استدلال می جویند. جهودان از تورات می دانند که ترسایان بر باطل اند که برای خدا زن و فرزند قائل اند و ترسایان از انجیل می دانند که جهودان بر هیچ نیستند که به عیسی نمی گروند و در قبله به یکدیگر مخالف اند.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مِثْلَ: مفعول به

همچنین که این جاهلان می گویند مراد در اینجا مشرکان عرب و بت پرستان یعنی همچنانکه یهود و نصاری همدیگر را گمراه می خوانند و به یکدیگر دشمنی می ورزند. بت پرستان و مشرکان عرب نیز غیر از خود تمام صاحبان مذاهب را گمراه و بی دین می شمارند. اینها در این دنیا چیزی ندارند که بگویند و در آن دنیا حاصل اعمال خود ببینند.

قَالَهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

لفظ الله: مبتدا - يَحْكُمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند بین ایشان در روز قیامت داوری کند در آن چیزی که با یکدیگر از حق و باطل اختلاف می کنند و به ایشان نماید که بهشتی کدام است و دوزخی کدام. کدام گروه حق است و کدام گروه باطل و در گمراهی.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ

أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا سَاءَ بِقَبْلِكَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

و کیست ستمگر تر از آنکه نگذارد در مسجدهای خدا نام او را یاد کنند و به ویرانی آن کوشد؟ نمی بایست آنها جز بحال ترس به مسجدها در آیند، در این دنیا خورفی دارند و در آخرت عذابی بزرگ. (۱۱۴)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا

وَمَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

و کیست ستمکار تر از آنکس که مسجدهای خدا را بازداشت از آنکه یاد کرده شود در آن نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد، خدای تعالی را یاد کنند و پرستش نمایند و در ویران کردن آن مساجد سعی نمایند، آن شخص بخت نصر بابلی بود یا طرطوس رومی (طرطوس) که بیت المقدس را خراب کرد که طرطوس به جنگ بنی اسرائیل رفت، و بزرگان و جنگجویان ایشان را بکشت و کوچکتران را به بردگی راند، و بیت المقدس را خراب کرد. رب العالمین گفت: کیست کافر تر و جسور تر از آن کس که این کار کند، پندگان خدا را از مسجد باز دارد، و قصد تخریب مسجد کند. قتاده و سدی گفتند آن کس بخت نصر بود که ترسایان روم با وی برخاستند و به جنگ جهودان رفتند، و بیت المقدس را خراب کردند، تا اینکه دیگر باره مسلمانان آن را بنا نهادند و مسجد ساختند.

أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ

يَدْخُلُوهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به - خَائِفِينَ: حال

مسلمانان پس از آنکه بیت المقدس را عمارت کردند و آن گروهی را که از ذکر خدا باز می داشتند و در خرابی مسجد می کوشیدند یعنی ترسایان را اجازه ورود به مسجد ندادند مگر به دستور مسلمانان و این در زمان دولت اسلام ظهور کرد که ترسایان را نیروی رفتن در مسجد اقصی نبود و دلشان از مسلمانان در هراس و جانشان در معرض هلاک بود. مگر ترسندگان.

لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - خِزْيٌ: مبتدا مؤخر

در این جهان برای ترسایان و تخریب کنندگان مساجد رسوایی و خواری است و در آن سرای عذابی بزرگ است. چونکه آنان مستحق عذاب بزرگ هستند.

وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

مشرق و مغرب مال خداست، به هر جا رو کنید جهت خدا همانجاست که خدا وسعت افزاو داناست. (۱۱۵)

وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

وَاللَّهُ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَشْرِقُ: مبتدا مؤخر

و مر خدای راست محل طلوع و محل غروب آفتاب این عباس گفت: که جمعی از لشکریان حضرت رسالت در سفری بودند، ابری آمد در جهت قبله اختلاف کردند و هر کسی به صوابدید رای خود برای خود محرابی ساختند و چون ابر محو شد بدانستند که هیچک رو به قبله نبودند چون به مدینه رسیدند تا اعاده و قضای آن نماز از حضرت رسول ﷺ اجازه خواستند. در حال این آیت آمد، بعد از آن که تحریر کرده اید اعادات نماز حاجت نیست زیرا که همه جهات از آن اوست.

فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ

فَأَيْنَمَا: هر جا، مفعول فيه، تُولَّوْا: رو کنید، فعل مضارع - (و) فاعل - ثَمَّ: آنجا، مفعول فيه - وَجْهٌ:

مبتدا مؤخر، خبر آن مقدم محذوف

پس به هر کجا که روی آرید آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت اوست. مولانا گفت:

از نبی اینما تُولَّوْا حَوان	تَمَّ وَجْهَ اللَّهِش مَتَمَّ دَان
یعنی آنسو که روی قصد آری	تا حق بندگیش بگذاری
وجه حق کان بود حقیقت او	باشد آن جا به سوی او کن رو

۱ - به رای خود قبله برگزینند.

هیچ جا را نکرده است ثنا
عارف حق شناس را باید
پس بود عین حق عیان همه جا
که بهر سوی دیده بگشاید
ببند آنجا جمال حق پیدا
نگسلد از جمال حق قطعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لفظ **اللَّهُ**، اسم **ان** - **وَرَبِّع**؛ خبر **ان** - **عَلِيمٌ**؛ خبر **ان** ثانی

به درستی که خداوند واسع و به مصالح احوال مسلمانان بسیار داناست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَنِينٌ ﴿۱۱۶﴾

و گروهی گفتند: خدا دارای فرزند است، پاک و منزّه است او، بلکه هر چه در آسمانها و زمین است ملکه اوست و همه فرمانبران اویند. (۱۱۶)

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ

اتَّخَذَ: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ**؛ فاعل - **وَلَدًا**؛ مفعول به - **سُبْحَانَ اللَّهِ**؛ مفعول مطلق

و یهودان و مسیحیان گفتند خدا فرزندی گرفت **سُبْحَانَ اللَّهِ** پاک و بی عیبی او راست او از همه نقایص پاک و منزّه است. رب العالمین به ایشان گفت: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ» آن چیزی است که به زبان می گویند، و به اصل آن علم و آگاهی ندارند که خدا از آن پاک و منزّه است یعنی عزیر را یهودیان و عیسی را نصرانیان پسر خدا می خواندند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «خداوند متعال می گویند: بنی آدم مرا تکذیب نموده و این چیز برایش شایسته و مناسب نبود، و مرا دشنام داده و این چیز برایش شایسته و مناسب نبود، تکذیب او نسبت به من این بود که: گمان کرد که او را دوباره بطوری که هست نمی توانم زنده کنم، و دشنام دادنش برای من این بود که گفت: خداوند فرزند دارد، و من از اینکه فرزند و همسری داشته باشم سخت بی نیازم.

بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَّهُ؛ جار و مجرور خبر مقدم - **مَا**؛ مبتدا مؤخر

نه چنان است که ایشان می گویند فرزندی برای او نیست یعنی عزیر و عیسی فرزند او نیستند بلکه هر چه در آسمان و زمین کس و چیز است چاکر و بنده و مخلوق اوست.

كُلٌّ لَّهُ قَنِينٌ

كُلٌّ؛ مبتدا - **قَنِينٌ**؛ خبر به معنی مطیعان، فرمانبرداران.

و آنچه در زمین است همگی وی را می پرستند و مطیع و فرمانبردار و تحت تصرف قدرت اویند. پس عزیر و عیسی نمی توانند فرزند او باشند.

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿۱۱۷﴾

نو پدید آورنده آسمانها و زمین اوست و چون چیزی اراده کند تنها بداند گوید: باش! و وجود یابد. (۱۱۷)

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

بَدِيعٌ، خبر، مبتدا محذوف

بدیع و بدعت هر سختی یا عملی که نو آورنده در دین، که پیش از این نگفته و نکرده باشند. بدعت در دین هر قول و عمل را گویند که صحابه و تابعین و قداما آنرا نگفته و نکرده باشند به جهت مخالفت با قرآن و سنت پیغمبر در قرآن و سنت نیامده باشد و مطابق با روش و آئین قداما و بزرگان دین نبوده باشد. پس خداوند از نو پدید آورندهی آسمانها و زمین است. نظامی گنجوی گفت:

پیش وجود همه آیندگان	پیش بقای همه پائندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوند گلوی قلم
لعل طراز کمر آفتاب	حله گر خاک و حلی بند آب
پرورش آموز درون پروران	روز بر آورنده روزی خوران
مهره کش رشته یکنای عقل	روشنی دیده بینای عقل
داغ نه ناصیه داران پاک	تاج ده تخت نشینان خاک
کیست درین دیرگه دیر پای	کاو لمن الملک زند جز خدای

وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ

قَضَىٰ: فعل ماضی - (هو) فاعل - أَمْرًا: مفعول به

در این آیهی کریمه امر در معنای تکوین (ایجاد کردن) بکار رفته است می گوید: خداوند چون کاری را بخواهد یا تقدیر کند پس غیر از این نیست که به آن چیز می گوید: باش (کن) پس بیاید (فیکون) و در جای دیگر قرآن آمده است:

أَمَّا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. یس / ۸۲

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ

قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۱۱۸﴾

این مردم نادان از روی اعتراض می گویند: چرا خداوند با ما سخن نگوید، یا معجزه ای که مطابق میل ما باشد بسوی ما نیارد، اسلاف آنها نیز چنین گفتند دلهایشان همانند بود، ما آیه های خورش برای گروهی که ایمان می آورند، بیان کرده ایم. (۱۱۸)

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ

لَا يُكَلِّمُنَا: فعل مضارع - (نا) مفعول به - لفظ الله: فاعل

در سبب نزول این آیه جویر طبری از ابن عباس روایت می‌کند که: رافع بن خزیمه برای رسول خدا ﷺ گفت: به خدای خودت بگو که با ما سخن بگوید و ما سخن او را بشنویم این بود که آیه نازل گردید. و گفتند ایشان (اهل کتاب و مشرکان جاهل) خداوند که ما را به توحید دعوت می‌کند پس چرا بدون واسطه با ما سخن نمی‌گوید و یا برای ما نشانه‌ای از طرف او نمی‌آید.

كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

قَالَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - مِثْلَ: مفعول به

همچنین گفتند آنان که پیش از ایشان بودند (جهودان و مسیحیان) مانند گفتار ایشان. و بر پیغمبران اقتراح کردند. آنهم بعد از ظهور معجزات.

تَشَبَّهَتْ قُلُوبُهُمْ

تَشَبَّهَتْ: فعل ماضی - قُلُوبُهُمْ: فاعل

دل‌های کفار و منکران اهل کتاب در سخت دلی و کفر و سنوالات و اقتراح و عناد و ستیزگی به یکدیگر شبیه است.

قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

هر آینه نشانه‌های توحید و نبوت را برای قومی که خواستار یقین اند فرستادیم و سخنان خود را به وضوح برای آنان بیان کردیم. اما خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و گوش و چشمشان در حجاب است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۹﴾

ای پیغامبر! ما تو را به حق، نوید بر مؤمنان و بیم رسان کافران، فرستاده‌ایم و از تو در حق دوزخیان نمی‌پرسند. (۱۱۹)

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ

الْجَحِيمِ: آتشی سوزنده دارای زبانه و شعله‌های بسیار.

بدرستی تو را ای محمد ﷺ به حق و راستی و سزاواری فرستادیم تا اینکه مژده رسان مؤمنان و بیم دهنده کافران باشی. بر سیده نخواهی شد در روز قیامت که چرا مشرکان بر تو ایمان نیاوردند. وظیفه تو رساندن وحی و رسالت به آنهاست و مایه حساب اهل گمراهان در روز رستاخیز رسیدگی خواهیم کرد. همچنانکه از پاداش نیکوکاران ذره‌ای کاسته نخواهد شد چنانکه پیغمبر ﷺ از حال نیکوکاری آن کسی که سنگ تشنه را آب داد آگاه کرد. شیخ اجل سعدی گفت:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق در حیاتش نیافت
گلّه، دل‌و کرد آن پسندیده کیش	چو جبل اندر آن پست دستار خویش

۱- خواستار شدن از دیگران که مطلبی یا کاری بقریحه و ذوق خود پدید آورند.

به خدمت میان بست و بازو گشاد	مگ ناتوان را دمی آب داد
خیر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
الاگر جفاکاری اندیشه کن	وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
که حق یا سگی نیکوئی کم نکرد	کجا گم شود خیر، با نیکمردا

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۖ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۵﴾

یهود و نصاری از تو راضی نشوند، مگر پیرو آئین آنها شوی، بگو: هدایت هدایت خداست، اگر بنا وجود این دانش که سوی تو آمده، هوسهایشان را پیروی کنی، در قبال خدا دوست و یاوروی نخواهی داشت. (۱۲۵)

لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ

وَلَنْ تَرْضَىٰ: فعل مضارع - الْيَهُودُ: فاعل

این آیت پس از آنکه قبله به کعبه گردانیدند آمد که جهودان قبل از آن امید داشتند که رسول به دین ایشان باز گردد، و همچنین ترسایان امید داشتند، چون قبله بگردانیدند قطع امید کردند رب العالمین این آیت فرستاد و گفت یهودان و مسیحیان (جهودان و ترسایان) هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر اینکه کیش و آئین ایشان را پیروی کنی و حال آنکه تو پیرو هدایت خدای یکتا هستی.

قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ ۗ

هُدَىٰ: اسم ان - هُوَ: مبتدا - الْهُدَىٰ: خبر - جمله خبر ان

وقتی که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ای محمد ﷺ بگو به درستی که هدایت، همان هدایت به حق و هدایت به سوی کمال و خیر است.

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ ۖ

وای محمد (ص) اگر از خواستهای و آرزوهای ایشان پیروی کنی، بعد از آنکه علم و آگاهی یافته‌ای که آن آگاهی از وحی و در حقیقت آگاهی از اسلام است.

مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكَ: جار و مجرور خبر مقدم - مِن: حرف جر زاید - وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر

اگر از احکام و اندیشه‌های ناروایشان پیروی کنی در این صورت هیچ سزیرست و یآوری از جانب خدا برای تو نخواهد بود یعنی برای تو دوستی رهاکننده از عذاب خدای و یاری دهنده وجود نخواهد بود. ظاهر آیت خطاب به حضرت رسول ﷺ است و معنی آن به امت برمی‌گردد. مردی به ابن عباس گفت: که من به هوای شما چونکه شما از اهل بیت هستید، ابن عباس جواب داد که هواها همه در آتش است، آن مرد گفت من از شیفته شما ام ابن عباس گفت: الله ما را مسلمان نام نهاد و هر نام که به اسلام

است نه از ماست و نه از دین ما، آنکه گفت: «الله ربنا و الاسلام دیننا و القرآن اماننا و محمد ﷺ نبینا و الکعبه قبلتنا فمن كان علی غیر هذا فلیسا منا.»

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿۱۲۱﴾
کسانی که کتابشان داده‌ایم و آن را چنانکه باید خوانند، همی خوانند آنان کسانی هستند که بدان ایمان آورده‌اند و آنها که منکر کتاب خدا شوند زیانکارانند. (۱۲۱)

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ ۗ

الَّذِينَ: مبتدا - ءَاتَيْنَهُمُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هم: مفعول به، جمله خبر - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی
آنانکه به ایشان کتاب تورات عطا کردیم به قولی که آیت در شأن عبدالله بن سلام رضی الله عنه و اصحاب او باشد، یا به قولی کتاب انجیل باشد در شأن اصحاب سفینه از ملا زمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از سرزمین حبشه به مدینه آمدند یا به قولی قرآن باشد که آیت در شأن مسلمانان فرود آمده باشد، به هر حال می‌خوانند آن کتاب را یا پیروی کنند چنانچه مستحق خواندن یا پیروی کردن هستند و حق تلاوت آنست که در آن تغییر و تبدیل نیارند و حلال آن حلال دانند و حرام آن حرام دانند.

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر
آن گروه به موهبت الهی به کتاب ایمان آوردند و به ایمان نائل شدند.

وَمَن يَكْفُرْ بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْخٰسِرُونَ: خبر
آنهايي که تخریب کردند و آنهايي که به کتاب و احکام آن کافر گشتند و آن را تغییر دادند آن گروه زیانکارانند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۗ وَاِنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ ﴿۱۲۲﴾

ای پسران اسرائیل نعمت مرا که به شما ارزانی داشتم و از مردم جهانیان برترتان کردم یاد آرید. (۱۲۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ ۗ وَاِنِّيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلٰى الْعٰلَمِيْنَ

«ی» در «أَيُّ» اسم ان، فَضَّلْتُكُمْ: فعل ماضی و فاعل ضمیر (ت)، جمله خبر ان
ای بنی اسرائیل (ای فرزندان یعقوب) به یاد آرید نعمت‌های مرا آن نعمتی را که بر شما و گذشتگان شما ارزانی داشتم بعد از ذکر تمام احوالات در اینجا سرگذشته‌های بنی اسرائیل را برای تنبیه و تأکید دوباره ذکر می‌کند تا در اذهان آنها کاملاً خطور کند من جمله از این احوالات، آنگاه که شما را از زیر ستم فرعون رهائی بخشیدم و او را در آب غرق نمودم، و ترنجین و بلدرچین به شما دادم و پیغمبران زیادی را در میان‌تان برانگیخته و به شما بزرگی بخشیدم که قبلاً ذکر این گونه اعمال رفیت.

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْرَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۱۲۳﴾
 و از روزی که کسی بکار کسی نیاید و هر کس جزای عمل خود بیند و کسی به جای دیگری مجازات نکند و از هیچ کس بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به او سودی ندهد و کسان یاری نشوند، بترسید. (۱۲۳)

وَأَتَقُوا يَوْمًا لَا تَجْرَى نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
 وَلَا يُقْبَلُ، فعل مضارع مجهول، عَدْلٌ، نایب فاعل

و از عذاب روزیکه از هیبت آن از دست کسی برای کس دیگری چیزی ساخته نیست، بترسید و کسی دیگری را در امان نمی دارد و بلاگردانی در آن روز پذیرفته نیست، و شفاعت و میانجیگری به او سود نمی رساند و کسی به کمک کسی دیگر بر نمی خیزد.
 بیت:

سودی ندهد یاری هر بار که هست تا در نرسد وعده هر کار که هست

وَإِذْ أَسْرَجَ إِبْرَاهِيمَ رَيْهًا، بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۴﴾

و یاد آور آن هنگامی را که خداوند ابراهیم را با چند چیز امتحان کرد. (و مکلف گردانید) و او همه را انجام داد، گفت: ترا پیشوای مردم کنم ابراهیم عرض کرد این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا فرما: گفت پیمان من به ستمکاران نمی رسد. (۱۲۴)

وَإِذْ أَسْرَجَ إِبْرَاهِيمَ رَيْهًا، بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ

أَسْرَجَ: فعل ماضی - إِبْرَاهِيمَ: نامی است سریانی و معنایش اب رحیم، مفعول به - رَيْهًا: فاعل - فَأَتَمَّهُنَّ:

آنها را به کمال و تمام انجام داد. فعل ماضی، فاعل (هو) - هُنَّ: مفعول به

و یاد کن ای محمد ﷺ زمانی که خداوند ابراهیم را بیازماید. یعنی خداوند به ابراهیم امر کرد با سخنان امر به معروف و نهی از منکر یا مناسک حج و دو نیمه ساختن موی فرق سرو مضمضه و استنشاق و مسواک زدن و ختنه و غیره. حضرت ابراهیم عليه السلام تمام این احکام را بر طبق فرمان الهی با خلوص دل انجام داد اما آزمایش و ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بود که یکبار خلیل در جمال اسمعیل نگاه کرد. توجه اش به او جلب شد. و دل خلیل را مجروح کرد فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آزر و بتان آزر نگاه داشتیم تا نظاره روی اسمعیل کنی؟
 سنایی غزنوی گفت:

بهرج از راه باز افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

بهرج از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

چیزی نگذشت که تیغش در دست نهادند گفتند اسمعیل را قربانی کن به تیغ صدق، دل خود را از فرزند
ببر خلیل فرمان بشنید، مهر اسمعیل را از دل خود جدا کرد. ندا آمد
که - یا ابراهیم « قد صدقت الرویا »

قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ لِلنَّاسِ إِمَامًا
(ی) اسم آن - جاعل: خیران

خداوند فرمود چون که تو فرمان متابعت کردی بدرستی که من ترا برای مردمان در دین که همه بعد از
تو به تو اقتدا کنند پیشوا قرار دادم.

قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

ابراهیم به حق تعالی گفت: از فرزندان و نبرگان من نیز امامان پیدا کن تا خلق بایشان اقتدا کنند.

قَالَ لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

لَا يَتَّالِ: فعل مضارع، عَهْدِي: فاعل، ی: در عهده، مضاف الیه

خداوند در جواب از گفت: از ذریت تو رحمت من یا عهده من بقول صحیح تر امامت و پیشوایی مسلمانان به
ستمکار نرسد و عهده خدا درباره کسانی است که نیکوکار باشند نه ظالمین.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاجْعَدُوا مِمَّنْ قَامُوا بِرِجْوَةٍ مِّمَّنْ مَّصَلُّوا وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكَافِرِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

و بخاطر آوردن آن زمان را که ما خانه کعبه را پناهگاه و امن گاه مردم کردیم، و گفتیم که از مقام
ابراهیم برای خود دعا (نماز) کنید، و به ابراهیم و اسمعیل سپردیم که خانه مرا برای طائفان و متکفان
و راکعان و ساجدان پاکیزه دارید. (۱۲۵)

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً

مَثَابَةٌ: محل مراجعت و گردهمایی، محل اجر و پاداش، مفعول به ثانی برای فعل جعل، در سبب نزول
این آیت آورده اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر مقام ابراهیم بود فرمود این
مقام ابراهیم است که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا نمازگاهی نمی سازی، این آیت آمد.
و بیاد آر که ما این خانه را (کعبه) محل بازگشت مردم قرار دادیم که به آن می آیند، هر چند بیشتر
بیابند، بیشتر دوست دارند که بیابند و از آنجا به ثواب بی اندازه برسند از آنجاست که کعبه محل
آسایش دوستان، و آرام گاه مشتاقان است.

پس از آنکه ابراهیم گفت: خدایا این مکان را امن بگردان ایمن گردانیدیم آن کعبه را که درو کسی را
نکشند و صید نگیرند.

خاقانی گفت:

اندر حریم کعبه حرام است رسم صید صیاد دست کوتاه و صید ایمن از شرش.

وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى

وَأَتَّخِذُوا: فعل امر - (و) فاعل - إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه، غیر منصرف - مُصَلًّى: مفعول به
مقام ابراهیم: گفته اند که مقام ابراهیم آن سنگ معروف است که ابراهیم برای ساختن کعبه پای آن
نهاد.

ای مؤمنان بعد از آنکه بزرگی و شرافت حرم را دانستید، آنرا نمازگاه خود قرار دهید یعنی دو رکعت
نماز سنت خلف المقام بجای آورید بعد از آنکه حج می کنید که پیش از شما نیز مردمان آنرا نمازگاه
خود گرفتند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: عمر رضی الله عنه گفت: در سه چیز با پروردگارم توافق نمودم / یعنی: قول
خداوند متعال موافق نظرم نازل گردید / گفتم: یا رسول الله! اگر از مقام ابراهیم علیه السلام جای نماز
خواندن قرار دهید، و گفتم: یا رسول الله! مردم نیک و بدی نزد شما می آیند، که امهات مؤمنین را امر
به حجاب نمایند، و خداوند متعال آیه ی حجاب را نازل فرمود.

و خیر اینکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعضی از همسران شان را سرزنش نمودند برآیم رسید، نزد همسران
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رفته و گفتم: یا مطیع فرمان رسول صلی الله علیه و آله خدا باشید و یا اینکه خداوند غرض شما برای
رسولش زنهای بهتری را خواهد داد، و چون نزد یکی از همسران شان رفتم، برآیم گفتم: یا عمرا مگر
خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همسران اش را نمی توانند نصیحت کنند که تو آمده و آنها را نصیحت می کنی؟ و
خداوند این آیه کریمه را نازل فرمود: ﴿حَجه بسا که اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش زنهای بهتری از
شماها را برایش ارزائی خواهد داشت که مسلمان، مؤمنه، خداجوی، توبه کار، عابد و روزه دار بوده، و
بکر و یا یتیم باشند﴾.

وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّاهِرِينَ وَالْمُكْفَرِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودِ

و به ابراهیم و اسمعیل فرمودیم که خانه مرا از بتان و افعال مشرکان و انجاس و حیثت و طواف جنب
و حائض برای طواف کنندگان پاک دارید. مولانا در مثنوی گفت:

«طهراً» بیتی بیان پاکی است گنج نور است از طلسمش خاکی است

و کسانی که اهل مکه اند عاکفین و مجاوران حرم که آنجا ساکن هستند والركع والسجود و برای رکوع
کنندگان و سجود کنندگان یعنی نمازگزاران اهل اشارت برآند که خانه دل را از حرام پاک دارند.
خاقانی گفت:

خاقانیا چو به کعبه رسیدی روان بباش گر چه نه جنس پیش کش است این محقرش

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿۱۲۸﴾

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا این مکان را شهری امن گردان و از مردم آن هر که را بخدا و روز جزا ایمان آورده باشند از میوه های گوناگون روزی برسان و بهره مندشان گردان، گفت: و هر که کافر شود، او را اندکی بر خوردار کنم، آنگاه او را بملذاب جهنم بکشانم و جهنم چه بد سرانجامی است. (۱۲۶)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
رَبِّ: منادا- اجْعَلْ: فعل امر- (انت)فاعل- هَذَا: مفعول به- بَلَدًا: مفعول به ثانی

ابراهیم دعا کرد و گفت پروردگارا این مکان را که در آن برای تو خانه ساختیم شهر امن قرار بده و اهل شهر را از میوه ها روزی ده، و بهره مند گردان.

حق تعالی این دعا را مستجاب گردانید همین امنیت و حرمت بود که طی قرن ها، مکه را از تجاوز قبایل بدوی حفظ کرد و آن را شهری امن و به تعبیر قرآن «البلد الامین» و «البلد الحرام» قرار داد، مکه در طول تاریخ از برکت دعای ابراهیم علیه السلام مرکز بزرگ بازرگانی قرار داشته و از برکات مادی و معنوی بسیاری برخوردار بوده است در طول فصلها، انواع و اقسام مواد خوراکی و وسایل رفاهی به سوی شهر مکه از اطراف و اکناف عالم رهسپار است و در مراسم حج با آن همه از دحام جمعیت، هیچ نوع کمبود مواد غذایی احساس نمی گردد. برای اطلاع بیشتر باید گفت که نام خانه خدا در قرآن هفده بار آمده است. دو بار با عنوان «کعبه»، هفت بار با عنوان «البيت»، یک بار «بيت»، دو بار «بيت الحرام»، دو بار «البيت العتیق»، یک بار «بيت المحرم» و دو بار «بیتي» و «مسجد الحرام»، نیز پانزده بار آمده است.

قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ

فَأُمَتِّعُهُ فعل مضارع، فاعل مستتر انا، مفعول به خبر برای مبتدای من.

گفت: نعمت دنیا از کسی دریغ نیست آشنا و بیگانه همه را از آن نصیب است و هر که کافر شود بر خوردار کنم از دنیا بر خور داری اندک سپس او را به بیچارگی، به سوی عذاب دوزخ برانم.

وَيُنَسِّئُ الْمَصِيرُ

وَيُنَسِّئُ فعل ذم: الْمَصِيرُ: فاعل

و دوزخ بد مرجعی است.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾
و چون ابراهیم پایه های این خانه را با اسمعیل بالا می برد، گفت: پروردگارا از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی. (۱۲۷)

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ

يَرْفَعُ: فعل مضارع- إِبْرَاهِيمُ: فاعل- الْقَوَاعِدَ: مفعول به

و به یاد آور آنرا که ابراهیم اصلها و اساسهای خانه کعبه را بالا برد و اسماعیل در بالا بردن پایه‌های این خانه بر ابراهیم شریک بوده هر یک در قسمتی از آن خانه کار می‌کرده و دیوارها را بالا می‌برده و صحیح تر آنکه اسماعیل سنگ جمع می‌کرده و بدست ابراهیم می‌داده، تا بکار می‌برده.

و اما وصف شهر مکه از زبان ناصر خسرو و قبادیانی نویسنده قرن پنجم هجری در حدود هزار سال پیش از کتاب سفر نامه او: البته هدف از این نقل و قول یک نوع توصیف و اطلاع رسانی در وصف شهر مکه حدود هزار سال پیش است که صاحبان خرد و اهل تحقیق با مکه امروزی مقایسه کنند.

اما میان مکه و مدینه صد فرسنگ باشد، اما سبک است و ما به هشت روز رفتیم یکشنبه ششم ذی الحجه به مکه رسیدیم به باب الصفا فرود آمدیم. و این سال به مکه فقط بود. چهار من نان به یک دینار نیشابوری بود. روز چهارشنبه به یاری حق سبحانه و تعالی به عرفات حج بگزاردیم شهر مکه اندر میان کوهها نهاده است. نه بلند، و از هر جانب که به شهر روند تا به مکه نرسند نتوان دید و بلندترین کوهی که به مکه نزدیک است کوه ابوقبیس است، و آن چون گنبدی گرد است و در مشرقی شهر افتاده است و این عرصه که در میان کوه است شهر است، دو تیر پرتاب در دو بیش نیست. و مسجد حرام به میانه‌ی این فراخنای اندر است. و گرد بر گرد مسجد حرام شهر است و کوجه‌ها و بازارها، و اندر شهر هیچ درخت نیست مگر بر در مسجد حرام که سوی مغرب است، که آن را باب ابراهیم خوانند. بر سر چاهی درختی چند بلند است و بزرگ شده، و از مسجد حرام بر جانب مشرق بازاری بزرگ کشیده است از جنوب سوی شمال، و بر سر بازار از جانب جنوب کوه ابوقبیس است. و دامن کوه ابوقبیس صفاست و آن چنان است که دامن کوه را همچون درجات بزرگ کرده اند و سنگها به ترتیب راندند که بر آن آستانه‌ها روند خلق، و دعا کنند، و آنچه می‌گویند صفا و مروه کنند آن است.

و به آخر بازار از جانب شمال کوه مروه است و آن اندک بالای است و بر او خانه‌های بسیاری ساخته اند و در میان شهر است، و در این بازار بدونند از این سر تا بدان سر. و چون به شهر آید، به مسجد حرام در آید، و نزدیک خانه رود و بردست راست بگردد چنانچه خانه بر دست چپ او باشد و بدان رکن شود که حجرالاسود در او است. و حجر را بوسه دهد و بر همان ولا بگردد.

رَبَّنَا قَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ک: در اِنَّكَ : اسم ان، اَنْتَ : ضمیر فصل، السَّمِيعُ الْعَلِيمُ : خیران

خلاصه بعد از تمام شدن آن خانه پدر و پسر (ابراهیم و اسماعیل) دست به تضرع برداشته و گفتند: پروردگارا! از ما این کار خیر بپذیر و بدرستی که تو دعای ما را شنوا هستی و به نیت‌های ما آگاه هستی. دعائی است که خضوع و فروتنی آنها را آشکار می‌کند و از راز دلشان بر منی خاست و از زبانشان بیرون می‌آمد.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ

التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾

ابراهیم و اسماعیل عرض کردند و گفتند پروردگارا! ما را مسلمان و مطیع خود قرار بده و فرزندان ما را جماعتی قرار بده که مطیع و تسلیم تو باشند و آداب عبادت‌مان را بما بیاموز، و بر ما ببخشا که تو بخشایشگر و رحیمی. (۱۲۸)

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ

مُسْلِمِينَ: مفرد آن مسلم و مثنی است به معنی مخلص و فرمانبردار.

پروردگارا هر دوی ما را (ابراهیم و اسماعیل) مطیع و فرمانبردار و ثابت قدم بر اسلام و یکتا پرست و مخلص خود قرار بده و از فرزندان ما جماعتی پدید آور که مطیع فرمان تو باشند ایشان مومنان عرب اند - (من المهاجرین و الانصار و التابعین باحسان) اگر کسی گوید از اینکه ابراهیم قومی را از فرزند بدعا مخصوص کرد چه حکمت است.

جواب آنست که حکمت الهی اقتضاء آن کند که در هر روزگاری قومی باشند که مشغول به کار دین و تحصیل به علم و عمل باشند و قومی مشغول به عمارت دنیا، والله اعلم.

وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتَبِّعْنَا

وَأَرِنَا: به ما نشان بده، فعل امر - نا؛ مفعول به - (انت) فاعل - مَنَاسِكَنَا: آداب و رسوم عبادت، مفعول به ثانی

و پروردگارا! برای ما مناسک حج یعنی مواضعی که در آن افعال حج باید انجام داد. از قبیل طواف (گردیدن دور کعبه)، میقات برای احرام و عرفات و وقوف آن و منا جهت قربانی و سعی برای صفا و مروه و رمی جمار در سه جا سنگ انداختن به شیطان را نشان بده. الله تعالی دعای ایشان اجابت کرد و جبرئیل را فرستاد تا مناسک حج را به ایشان آموخت آنکه رب العالمین جل جلاله ابراهیم را فرمود که جهانیان را بر زیارت خانه‌ی من بخوان. ابراهیم گفت: خداوندا! جهانیان آواز من چگونه بشنوند؟ الله تعالی فرمود: ای ابراهیم وظیفه‌ی توست که آواز دهی و دعوت کنی و بر من است که برسانم و بشنوانم. پس ابراهیم به کوه ابوقیس رفت و صدا کرد و جهانیان را به ادای حج دعوت کرد گفته اند کسی که یک بار دعوت ابراهیم را اجابت کرد حکم خداوند چنان است که در عمر خویش یک بار حج کند و دو بار یا سه بار یا بیشتر اجابت کرد. دو یا سه بار یا بیشتر حج کند. و کسی که «لبيك اللهم لبيك» نگفت و اجابت نکرد. حکم خدای آن است که وی در عمر خود حج نکند. و گفته‌اند. اول خانه‌ای که برای عبادت در این جهان بنا نهادند خانه کعبه است. آنرا در ماه ذوالحجه بنا نهادند. و مناسک از جبرئیل هم در این ماه آموختند. خانه کعبه چندین بار تا زمان قریش عمارت شد. قوم قریش به بنای کعبه اقدام کرد. در زمان بنای کعبه بدست قریش مصطفی ﷺ سی و پنج ساله بود. حجرالاسود و چادر کعبه را به بیرون افکندند تا اینکه کار به رکن رسید میان ایشان در قرار دادن حجرالاسود اختلاف افتاد که چه کسی آن را بر جای نهد؟ هر قبیله می‌گفت ما قرار می‌دهیم و به این سبب جنگی بین آنها در گرفت و شمشیرها برکشیدند سرانجام توافق کردند آن که اول کسی که از در

مسجد در آید، سنگ را قرار دهد. اول کسی که در آمد مصطفی ﷺ بود گفتند محمد الامین آمد، وی حجر را بر میان ردا نهاد و به افراد هر قبیله گفت که گوشه‌ای از این ردا را بگیرند گرفتند پس مصطفی ﷺ حجر را بر کرامت خویش بر گرفت و بر جای نهاد و حضرت ابراهیم و اسماعیل گفتند: پروردگارا قصوری و تقصیری بر ما رفته باشد برای ما ببخش و در توبه را به روی مان بگشای.

إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

که اسم ان- أنت: ضمیر فصل- التَّوَّابُ: خیر ان- الرَّحِيمُ: خیر ان ثانی
براستی تو بسیار توبه پذیر تقصیر کنندگان و بر آنان مهربان هستی.
مختومقلی فراغی گفت:

ترجمه:

به هنگام سحر از خواب برخیز
نما توبه در گاه الهی
مولانا گفت:

هین مکن ز این پس فراگیر احتراز
توبه را از جانب مغرب دری
تا ز مغرب برزند سر آفتاب
هست جنت را ز رحمت هشت در
آن همه گه باز باشد گه فراز
هین غنیمت دار دن باز ست زود
ز بهر خالق خود ناله برگیر
که ایزد هم نماید عفو تقصیر

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۲۹﴾

پروردگارا به فرزندان ما پیغمبری از خودشان فرست که آیه‌های تو بر آنها بخواند و به آنان علم کتاب و حکمت بیاموزد و درویشان را (از هر نادانی و ناپاکی) پاک و منزّه بدارند براستی که تو عزیز و فرزانه‌ای. (۱۲۹)

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ
رب: منادی- وَأَبْعَثْ: فعل امر- فاعل (انت)- رَسُولًا: مفعول به

ابراهیم و اسماعیل بعد از بناء کعبه گفتند: پروردگارا! در میان این ملت مسلمه از فرزندان ما خصوصاً از میان عرب ساکنان حرم خود، پیغامبری از نژاد ایشان، از فرزندان اسماعیل بفرست یعنی محمد ﷺ خداوند دعای ایشان را اجابت کرد و به خلق منت نهاد و حضرت محمد ﷺ را فرستاد. در حدیث

شریف به روایت ابو امامه آمده است گفتیم، یا رسول الله! سر آغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: سر آغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود.

«هو الذي بعث في الامم رسولاً منهم» او خداوندی است که پیغامبری امی (درس نخوانده و مکتب نرفته) فرستاد.

حافظ گفت:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت بنمزه مسئله آموز صد مدرس شد

تا بر ایشان سخنان خداوند خود را بخواند، و به ایشان قرآن و سنت خویش را بیاموزد گفتند کتاب درین آیت قرآن است و حکمت فهم قرآن و پندها و بیان حکمتهای حلال و حرام آن است و ایشان را به سبب بیان شراتح و احکام از گناه و از شرک و اخلاق ناپسند پاک گرداند.

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

که: اسم آن - أَنْتَ، ضمیر فصل - الْعَزِيزُ، خبر آن - الْحَكِيمُ، خبر آن ثانی بدرستی که تو عزیز و حکیم و بر هر چیزی قادر و توانا هستی و هر کاری را که می‌کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است.

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ

لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۳۰﴾

چه کسی از آئین پاک ابراهیم روی برمی‌تابد مگر آنکه سبکسر باشد و ما وی را در این دنیا برگزیده ایم و در آخرت هم از شایستگان است. (۱۳۰)

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ

يَرْغَبْ عَنْ ... دوری گزیند، بیزاری می‌جوید.

و کیست که باز گردد یعنی هیچ کس باز نگردد. (استفهام برای انکار است) از آئین و روش ابراهیم مگر کسیکه خوار گرداند نفس خود را یا هلاک سازد یا نادان و بی‌خرد باشد. و هر آینه ما ابراهیم را درین دنیا به بزرگواری و جوانمردی برگزیدیم. من که خداوند منم از نژاد اسماعیل پیغامبری بخلق فرستم نام وی احمد، هر که پیغام او بشنود و به او بگردد هدایت یافت. و هر که سرپیچی کند و نگوید از درگاه ما رانده شده است. پس سلمه و مهاجر این دو نفر از برادرزادگان عبدالله بن سلام بودند - سلمه مسلمان شد و به دین حق آمد و مهاجر سرباز زد و برگشت و برگردد خود بماند. الله تعالی در شأن وی آیت فوق را فرستاد.

وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا

اصْطَفَيْنَاهُ: او را برای پیغامبری برگزیدیم - فعل ماضی - (نا)فاعل - ه: مفعول به

هر آینه ما ابراهیم را در این دنیا به جهت عبادت یا به عمارت خانه کعبه یا بشرف پیغمبری برگزیدیم تا فرزندان پاک سرشت از پشت او بیرون آوریم. او را برگزیدیم و او را در دنیا و آخرت نواختیم و همه پیغامبران برگزیدگانند.

وَإِنَّكُمْ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

به: اسم ان - لَمِنَ الصَّالِحِينَ: چار و مجرور خبر ان و بدرستی که او در آن سرای از جمله رستگاران و نواختگان است.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۱﴾

و چون پروردگار او به او گفت: ای ابراهیم تسلیم شو و سرفرو آر گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم (و خود را مطیع گردانیدم). (۱۳۱)

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ

آن زمانی که پروردگار ابراهیم به ابراهیم گفت: مطیع فرمان باش و به یگانگی من اقرار کن و اخلاص داشته باش و هر چه از قضا بر تو جاری شود تسلیم شو. ابن عباس گفت: رب العالمین با ابراهیم آن زمانی این خطاب کرد، که ابراهیم طالب حق بود و از بت و بت پرستان بیزار می‌جسته بود. و گفته - انی بریء مما تشركون من بیزارم از آنچه شما به خدای عزوجل شریک می‌گیرید - خدای تعالی در آن حال به او گفت: اسلم یا ابراهیم: ای ابراهیم دل خود را به ماده و کردار و دین خود را پاک دار و ما را به یگانگی و یکتایی بشناس، گفته‌اند این امر استقامت است نه امر ابتدا.

قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

ابراهیم گفت: خدایا من خود را تسلیم کردم خدا هر چه خواهد کند و هر تقدیری باشد بپذیرم. خداوند کار خود به تو سپردیم و بدل با تو گشتیم، چون ابراهیم با تمام وجود بحق باز گشت و کار خود بوی سپرد. خداوند عزوجل دین و دنیای او راست کرد. بیت:

بگذاشتم مصلحت خویش بدوست کز دوست به من هر چه رسد بس نیکوست

پیر هرات گفت: الهی! نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک باد که مرا این درد سخت در خورد^۱ است، بیچاره آن کسی که از این درد فرد^۲ است، حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است. الله تعالی گفت: ای ابراهیم دعوی بس شگرف است، و هر دعوی را معنی باید و هر حقی را حقیقتی باید، اکنون امتحان را پای دار او را امتحان کردند به سه گونه:

امتحان اول - مربوط به غیر وجود او یعنی بخشیدن اموال و گله‌های گوسفند.

امتحان دوم - مربوط به جزئی از وجود او، یعنی بریدن سر فرزندش اسماعیل.

^۱ - در خورد، شایسته، سزاوار
^۲ - جدا

امتحان سوم - مربوط به تمام وجود خود وی بود یعنی افکندن به آتش که هر یک در جای خود بحث خواهد شد.

وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الَّذِينَ فَلَا تَمُوتُونَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

و ابراهیم آئین را به پسران خویش و یعقوب سفارش کرد، ای پسرکان من! خدا این دین را برای شما برگزید، نپذیرید مگر آنکه مسلمان باشید. (۱۳۶)

وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ

وَوَصَّي: فعل ماضی - إِبْرَاهِيمَ: فاعل - بَنِيهِ: مفعول به - مضاف الیه

و ابراهیم به ملت خود دین اسلام و آئین پاک را وصیت کرد و گفت که دین حق اسلام است. و خدای عزوجل برای شما این دین برگزید و به پسندید، آنرا بپذیرید و از آن برمگردید تا زمانی که زنده هستید و ابراهیم پسران خود را نیز وصیت کرد که این دین برگزینید. پسران ابراهیم هشت بودند: اسماعیل از هاجر، اسحاق از ساره، مدین و مداین و یثقان و زمران و یثق و و سوح از فطر رابنه یقطن الکنعانیه و یعقوب هم پسران خود به موافقت جد خود همین وصیت کرد. و پسران یعقوب دوازده بودند.

روبیل، شمعون، لوی، یهودا، ریالون شجرودان، یغثالی، جاده، اسر، یوسف، ابن یامین. وصیت هردو این بود که

بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الَّذِينَ فَلَا تَمُوتُونَ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

بَنِيَّ: منادا - لفظ الله: اسم ان - اصْطَفَى: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر ان

ای پسران من! بدستی که خدای تعالی برای شما دین حق اسلام را سفارش کرد و این سفارش نه نهی از مرگ است که در قدرت و عمل کسی نیست بلکه به این معناست که دین اسلام را ملازم باشید و از آن دین برمگردید و با اسلام و اسلامیت بمیرید. پس سفارش حق همان ملتزم اسلام است نه ترک از مرگ.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ

إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَكَ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۷﴾

شما آندم که مرگ یعقوب را فرا گرفت کجا بودید؟ که به پسران خویش گفت: بعد از من چه کسی را می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحاق، یعنی خدای یگانه را می پرستیم و مطیع و فرمانبردار اوئیم. (۱۳۷)

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ

تم: اسم کان - شُهَدَاءَ: جمع شهید به معنی شاهد، حاضران، خبر کان

آیا شما حاضر بودید آن زمانی که مرگ به یعقوب فرا رسید یعنی علامات مرگ آشکار شد آنچه به پسران خویش گفت؟

در سبب نزول این آیت آورده اند که علمای جهودان به مصطفی ﷺ گفتند ما از دین پدران مان بر نمی گردیم. و یعقوب پسران خود را همین وصیت کرد، آن زمانی که از دنیا بیرون رفت. رب العزیز ایشان را دروغ زن خواند به این آیت و گفت: *ام کنتم شهدا* - ام در موضع استفهام است. می گوید آیا شما حاضر بودید آنکه که به یعقوب مرگ آمد؟ به پسران خود گفت:

إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي

زمانیکه یعقوب به پسران خود گفت: بعد از من چه پرستید؟ چون یعقوب خواست که بداند اعتقاد درونی پسران چیست؟ ایشان نیز زیرکان و یکتاپرستان بودند. گفتند:

قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَاللَّهِ ءَابَاءُكَ إِزْرَاهِعَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَجِدًا

نَعْبُدُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - إِلَهَكَ: مفعول به - ءَابَاءُكَ: مضاف و مضاف الیه - إِزْرَاهِعَ: بدل فرزندانش در پاسخ وی گفتند خدای تو را می پرستیم و خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحاق را که جد او بود. پسران یعقوب گفتند خدای پدران تو را سه جهت آنکه رسول خدا گفت: برادر پدر هم از شاخه پدر است (عم) زیرا عرب عم را اب گویند و حرمت او همانند پدر بجا آرند.

وَمَنْ لَّهُمْ مَسْلُومُونَ

وَمَنْ: مبتدا - مَسْلُومُونَ: خبر

و حال آنکه ما آن خدای عزوجل را مطیع و فرمانبرداریم. و ما مسلمانان ایم و به طاعت او گردن نهادگانیم.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۷﴾

این جماعتی است که در گذشته اعمال او خاص اوست و اعمال شما خاص شماست و شما را از اعمالی که آنها می کرده اند نمی پرسند (۱۳۴)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

تِلْكَ: مبتدا - أُمَّة: خبر

این گروه یعنی ابراهیم و یعقوب و فرزندان ایشان قومی بودند بتحقیق که در گذشتند یعنی به مصطفی ﷺ گفت ایشان گروهی اند که برفتند، و قومی هستند که گذشتند.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

بر آنهاست آنچه که کسب کردند و بدست آوردند. و بر شماست آنچه کسب کردید و بدست آوردید. بر عمل هایتان پاداش خواهید گرفت.

وَلَا تُسْتَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و شما پرسیده نمی‌شوید از آنچه بودند ایشان که عمل می‌کردند یعنی آنان آنچه کنند یا داش عمل خویش برند شما را به تیکوکاری ایشان ننوازند و تیز از جریمهای ایشان نبرسند.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۳۵﴾

یهود و نصاری به مسلمانان گفتند که به آئین ما در آئید تا هدایت یابید بگرای پیغمبر [نه] بلکه بر آئین ابراهیم می‌رویم که معتدل بود و از مشرکان نبود (۱۳۵)

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا

(واو) در کونوا: اسم کان - هودا: خبر کان

و جهودان مدینه به اهل اسلام گفتند از گروه یهودان باشید و نصاری گفتند که مسیحی شوید. هر یک گفتند که راه راست این است. رب العالمین گفت نه آن، و نه این.

قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

قُلْ: فعل امر - فاعل (انت) مِلَّةٌ: مفعول به - إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه - حَنِيفًا: حال منصوب

بگویی محمد ﷺ نه دین جهودی و نه دین مسیحی انتخاب کنیم بلکه از کیش و دین ابراهیم متابعت می‌کنیم که وی حنیف است. یعنی پاک دین و موحد. ابراهیم را حنیف منسوب کردند که امام و مقتدا و پیشوای خلق در دین جزوی نبود و جهانیان را جز متابعت وی نفرمودند.

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و ابراهیم از شرک آوردگان نبود. پس چگونه ادعا می‌کنید که او بر آئین یهودیت یا نصرانیت بوده باشد؟

قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَأَسْمِعِلْ وَأَسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ

وَمَا أُوْتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُمْ

مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۶﴾

بگویند که ما مسلمانان به خدا ایمان آورده‌ایم و به آن کسانی که بر پیغمبر ما فرستادند و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اخلاف فرستادند و نزول یافته و آنچه به موسی و عیسی آمده و آنچه به پیغمبران از پروردگارشان آمده و میان هیچ‌یک از آنها فرق نگذاریم و ما تسلیم فرمان خدائیم. (۱۳۶)

قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ وَأَسْمِعِلْ وَأَسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ

وَمَا أُوْتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ

أَوْفَى: فعل ماضی مجهول - مُوسَى: نایب فاعل - وَعِيسَى: معطوف

ای تابمان ملت ابراهیم در جواب آنکه شما را به دین جهود و ترسا دعوت کرده‌اند و ای امتی که بهترین امتان گذشته شما اید، و ای پیغمبر که سیدسادات و سرور کائنات تویی و صفوت آدمیان و تنمهی دور زمانی بگویند ما ایمان داریم به خدا و آنچه بر ما نازل شده است (قرآن). ایمان آرید به هر چه پیغمبران گذشته گفتند و رسانیدند تا هر شرفی بچملگی ایشان را بود. تنها شما را بود. و ایمان آرید آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی فرزندان یعقوب) نازل شده است. و بگویند ایمان داریم. آنچه به موسی و عیسی (تورات و انجیل) داده شده است. و ایمان داریم به آنچه عطا کرده شده است از نزد خدای خود به پیغمبران از کتاب و معجزات.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می نمودند، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کرده و نه تکذیب نمایند، بلکه بگویند: (به خدا و به آنچه که برای ما فرستاده است ایمان داریم)»

لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ

و هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه به همه ایمان داریم.

وَمَنْ لَّهُمْ مَسَلِیُونَ

وَمَنْ: مبتدا - مَسَلِیُونَ: خبر

و ما مر خدای را گردن نهادگانیم. آنکه همه را زیر علم مصطفی ﷺ در آورد و اتباع وی گردانید. و امت وی را برگزشتگان پیشی داد و گفت:

«نحن الآخرون السابقون يوم القيمة»

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ لَوْلَا فَآلَمَّا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمْ

اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾

پس اگر آنها نیز بآنچه شما ایمان آورده اید (یهود و نصاری) ایمان بیازند هدایت یافته‌اند و اگر روی بر نافتند جز این نیست که سر خلاف دارند، خدا تو را از شر آنها مصون می دارد که خدا شنوا و داناست. (۱۳۷)

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا

پس اگر یهود و نصاری ایمان آوردند بمانند آنچه شما ایمان آوردید یعنی به همه کتابها و پیغمبران پس بدان هر آینه راه راست یافتند و هدایت شدند.

وَإِنْ لَوْلَا فَآلَمَّا هُمْ فِي شِقَاقٍ

شِقَاقٍ: جنگ و ستیز، مجرور به حرف جر

ای رسول تقلین! این کارها همه در پی تو هستیم، و جهانیان را اتباع تو فرمودیم. هر گاه تورا خوانست او را خواستیم و هر گاه برگشت او را بیتناختیم. پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف و دشمن اند و تو ای محمد ﷺ از عدولت ایشان اندیشه مکن.

فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ

فَسَيَكْفِيكَهُمُ : مضارع مستقبل - کف: مفعول به - هم: مفعول به ثانی، تورا بسنده خواهد بود - لفظ

اللَّهُ: فاعل

پس زود باشد که خدای تورا بسنده باشد و تورا از آزار و نیرنگ ایشان برهاند و از شر یهود و نصاری باز دارد.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر ثانی

و خداوند گفتار یکنایرستان و کافران و اقرار و انکار آنان را شنو است.

و او به عقیده هر دو گروه یهود و نصاری داناست. بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از پیروی پیغمبر روی برگرداندند و مسیحیان نیز با مسلمانان به دشمنی و مخالفت برخاستند و گفتند که ما را صیغه است و شمارا صیغه نیست و صیغه ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه می دادند به این اعتقاد که آن آب پاک کننده مولود است.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿۱۲۸﴾

گویند رنگ خدا داریم و هیچ رنگی بهتر از رنگ ایمان به خدای تعالی نیست و ما او را پرستش و عبادت می کنیم، (۱۲۸)

صِبْغَةَ اللَّهِ

صِبْغَةَ: مفعول مطلق

خداوند فرمود صیغه الله بگویند ای مسلمانان که از صیغه الله پیروی کنید که آن دین خداست و آن پاکي مسلمانان و ایمان است. مولانا گفت:

صیغه الله هست رنگ خم هو پینها یک رنگ کرده اندر او

مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً

وَمَنْ: مبتدا - أَحْسَنُ: خبر - صِبْغَةَ: تعییر منصوب

و چه کسی است نیکوتر از خدا از جهت صیغه پاکي مومنان، آنکه قومی را آریم به رنگ توحید بر آورده، و به صفت دوستی آراسته.

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت

پس چونکه صیغه الله رسید، هر که بوی باز افتد او را به رنگ خود کند و عزیز گرداند. اگر بیگانه بوی باز افتد آشنا گردد و اگر گنهگار باز افتد مطیع شود.

پیر هرات گفت: الهی! یافت تو آرزوی ماست، دریافت تو نه به بازوی ماست. الهی! تا مهر تو پیدا گشت همه‌ی مهرها جفا گشت، و تا بر تو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت.

وَيَحْنُ لَهُ عَكِيدُونَ

وَيَحْنُ مَبْتَدَأُ - عَكِيدُونَ : خیر

و ما حق را به اتباع صیغه الله پرستش گرانیم و پرستش خداوند و برگشت چهره‌ی باطن به سوی او نفس را تهدیب می‌کند و هر رنگی را از خود می‌زداید و با تسلیم شدن به قوای حیوانی رنگ و جمال برتری می‌یابد و به آنها می‌گردد.

مولانا گفت:

از درون دان رنگ سرخ و زرد را	کس او را رنگ از بیرون مرد را
رنگ زشتان از سیاه آب جفاست	رنگ های نیک از خم صفاست

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلِنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَيَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿۱۳۹﴾
 بگو چرا درباره خدای یکتا یا ما مجادله می‌کنید؟ او پروردگار ما و شماست، اعمال ما خاص ماست و اعمال شما خاص شماست، و ما انجلاص میدان اوئیم. (۱۳۹)

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ

أَتَحَاجُّونَنَا: یا ما مجادله می‌کنید: فعل مضارع - فاعل: او - نه مفعول به

در خواب ایشان ای محمد! بگو آیا ما در دین خدا مجادله می‌کنید و گمان می‌برید که خدا بی‌بصیران را جز از میان شما بر نمی‌گزیند و حال آنکه او پروردگار ماست و آفریدگار شما. خداوندی او همه را لازم است، پس عبودیت او نیز بر همگان واجب است. چون بزبان گفتند: رینما و ریکم عشق خالص باید که از آن بوی توحید درآید.

پیر هرات گفت:

توحید آن نیست که او را بیگانه خوانی توحید آن است که او را بیگانه دانی

وَلِنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ

وَلِنَا: جار و مجرور خبر مقدم - أَعْمَلُنَا: مبتدأ مؤخر

و یادش اعمال ما برای ماست و مکافات اعمال شما برای شماست هر کسی در گرو اعمال خویش است. حافظ گفت:

من اگر نیکم و گریه، تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت

وَتَحْنُ لَهُ مَخْلُصُونَ

وَتَحْنُ: مبتدا - مَخْلُصُونَ: خبر

و ما با اخلاص او را پرستش کنندگان و گردن نهادگانیم. و از شریک گیران بیزاریم ای محمد ﷺ به ایشان بگو: بناء دین اخلاص است، و رستگاری در اخلاص است. خداوند عزوجل از بندگان خویش در دین اخلاص خواسته است.

چنانکه بویکر زقاق گفت: مخلص در دریای خطر در غرقاب است، نهنگان جان ربای در چپ و راست وی در آمده، دریا می پزد و می ترسد، تا خود به ساحل امن چون رسد و کی رسد؟ والمخلصون علی خطر عظیم و مخلص آنست که به ساحل امن رسید، رب العالمین موسی را به هر دو حالت نشان کرد و گفت - انه كان مخلصاً و كان رسولاً نبياً «مخلصاً» به کسر لام و به فتح لام خوانده اند. اگر به کسر بخوانی بدایت و شروع کار است، و اگر به فتح بخوانی نهایت کار اوست.

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ
نَصْرَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ
بِقَبِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۰﴾

و یا می گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اخلاف یهودی یا نصرانی بوده اند، بگو شما بهتر می دانید یا خدا؟ و کیست سنگرتر از آنکه شهادت خدا را نزد خویش نهان دارد؟ و خدا از اعمالی که می کنید غافل نیست. (۱۴۰)

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ
نَصْرَىٰ

إِبْرَاهِيمَ: اسم ان - (و) اسم کان - هُودًا: خبر کان، جمله خبر ان

آیا شما می گوئید ای یهود و ای ترسایان! بدستی که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان همه - بر دین جهودی بودند، و ترسایان می گفتند - نه که بر دین ترسایی بودند پس کتاب و نبوت محمد ﷺ راست است و دین وی را حق می دانستند و اما آشکار نمی کردند.

قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ

أَنْتُمْ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

رب العالمین به رسول خود گفت: بگو ای محمد! آیا شما دانا تر اید به دین های انبیاء یا خدای که ایشان را به این دین مبعوث گردانید الله تعالی مرا خبر داد که ایشان نه جهودی بوده اند و نه ترسایی بلکه مومنان بر دین اسلام بودند پس ایشان را به جهت آن سخن ملامت کرد زیرا که ایشان می دانستند و از

کتاب خوانده بودند که پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد ﷺ راست است و دین وی حق است اما پنهان می‌داشتند و آشکار نمی‌کردند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنْ أَلَلهِ

وَمَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

کیست ستمکار تر به خود از آنکس که ببوشد گواهی که نزد او ثابت شد. و از کتاب خوانده بودند و دانسته بودند که این پیغامبران بر دین اسلام بودند و نبوت محمد ﷺ راست و درست و دین وی حق است، و آنکه آن را پنهان دارند کیست از این بیدادگر تر و بر خود ظالم تر؟

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ما - يَغْفِلُ: جار و مجرور خبر ما

و خداوند از آنچه شما از پوشاندن حق و دروغ پنداشتن قرآن و انکار محمد ﷺ می‌کنید غافل نیست و همه آنها را می‌داند و فردا به قیامت همه را کیفر دهد و هیچ فرو نگذارد.

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴۱﴾

این جماعتی است که در گذشته است، از اعمال که کرده‌اند خاص اوست و اعمال شما خاص شماست و شما را از اعمالی که آنها می‌کرده‌اند نمی‌پرسند. (۱۴۱)

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ

تِلْكَ: مبتدا - أُمَّةٌ: خبر

آن قوم مذکور گروهی بودند که رفتند و در گذشتند از بسیاری که تفاخر می‌کردند به پدران و گذشتگان خود و دین ایشان می‌پسندیدند و راه ایشان می‌رفتند.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

آنچه بدست آوردند متعلق به خودشان است و آنچه بدست آورده‌اید متعلق به شماست. قال الله تعالی: «و لا تزروا زره و زرا اخری»

وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وَلَا تُسْأَلُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

و پرسیده نمی‌شوید از آن چیزی که دیگران انجام داده‌اند و هیچ کس مسئول اعمال دیگری نیست و کسی را به گناه دیگری بازخواست نمی‌کنند. چنانکه شاعر گفت:

از مکانات عمل غافل مشو / گندم از گندم بروید جوز جو

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِمْ قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۴۲﴾

مردم کم خرد خواهند گفت: چه چیز مسلمانان را از قبله ای که بر آن بودند، بگردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد به راه راست هدایت کند. (۱۴۲)

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِمْ

سَيَقُولُ: فعل مستقبل - السُّفَهَاءُ: فاعل

کم خردان یعنی مشرکان مکه و جهودان مدینه به برگشتن از قبله ای به قبله دیگر منکر تو می شوند و زود باشد که خواهند گفت چه چیز ایشان را از قبله ای که بودند بازگرداند و سبب نزول این آیه آن بود که مصطفی ﷺ از اول در مکه روی به کعبه^۱ نماز می خواند زمانی که به مدینه هجرت کرد به او گفتند روی به قبله ای جهودان آرد (بیت المقدس).

از غزلیات مولانا:

مسجد اقصاست دلم، جنت ماواست دلم حور شده، نور شده جمله آثارم ازو

به او چون روزگاری گذشت بار دیگر فرمودند که به قبله ای خود (کعبه) باز آید. مشرکان به این برگشتن منکر شدند. الله تعالی این آیه فرستاد. سیقول السفهاء آری جاهلان و سبک خردان از مردم مکه به برگشتن تو به قبله بسوی کعبه تو را منکر می شوند. به آنها جواب بده و بگو:

قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

جهان همه خدای راست. همه جهات چه سوی بیت المقدس و چه سوی کعبه از آن خداست.

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

يَهْدِي: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَنْ: مفعول به

خداوند راه نماید آنکس را که بخواهد به راه راست و دین پاک و قبله حق که دین اسلام و قبله ابراهیم است.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ
شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى
عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ أَيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿۱۴۳﴾

^۱ - پیامبر ﷺ زمانی که در مکه بودند بین دو رکن کعبه نماز ادا می کردند لذا کعبه در جلو پیامبر ﷺ قرار می گرفت و به طرف صخره بیت المقدس نیز بود، ولی بعد از هجرت، جمع بین کعبه و صخره بیت المقدس ممکن نبود، بنابراین پیامبر به مدت ۱۶ یا ۱۷ ماه به طرف بیت المقدس نماز خواندند تا آنکه قبله تغییر یافت. نگاه کنید: ابن کثیر ج اول ص ۱۸۸ - ۵ - کان یجمع بین استقبالها و استقبال الصخره فیصلی جهة جنوب الكعبه مستقبلاً الشمال - المراغبی جزء ۲ ص ۴ ذیل آیه.

بدینگونه شما را جماعتی به اخلاق معتدل کردیم که بر مردم گواه باشید و این پیغمبر بر شما گواه باشد. قبله‌ای را که بر آن بودی بگردانیدیم تا اینکه بدانیم چه کسی از پیغمبر ﷺ پیروی می‌کند و چه کسی از آن روی برمی‌گرداند، اگر چه این، جز برای کسانی که خدا هدایتشان کرد، سخت بود، خدا کسی نیست که ایمان شما را تباه کند که خدا به مردم مهربان و رحیم است. (۱۴۳)

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

جَعَلْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به - أُمَّةً: مفعول به ثانی

و همچنین ای مسلمانان قبله شما را بهترین قبله گردانیدیم گروهی عدل برگزیده تا گواهان برای پیغمبران در روز قیامت بر کسانی که منکر بودند باشید. و برستی فرستاده‌ی من محمد ﷺ برای شما گواه و شاهد است. مصطفی ﷺ بهترین همه خلق است، گزیده‌ی جهانیان، آرایش جهان، چراغ زمین و آسمان، شفیع مجرمان، سید همه رسولان، و خاتم ایشان که پس از مصطفی ﷺ بهترین همه خلق ابوبکر صدیق است که رب العالمین مسند امامت او بر تخت شریعت مصطفی ﷺ نهاد. و پس از او بهترین خلق عمر خطاب است، خداوند طراز ولایت پس از ابوبکر بر پیشانی ملت کشید، و از سیاست و هیبت او دود شرک زدوده گشت و پس از عمر خطاب بهترین خلق عثمان عفان است که رب العالمین ارزش بزرگداشت و حرمت او به هفت آسمان انتشار داد. و پس از عثمان بهترین خلق علی مرتضی کرم الله وجهه است که رب العالمین حقایق شریعت و شواهد طریقت به روش او مکشوف کرد.

فردوسی در شاهنامه گفت:

و گر دل نخواهی که باشد نژند	نخواهی که دائم بوی مستمند
بگفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگیها بدین آب شوی
بچه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امرو خداوند نهی
که خورشید بعد از رسولان مه	نتایید برکس ز یوکر به
عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دو آن عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را بخوبی ستاید رسول
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن قول پیغمبر است

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت به نوح علیه السلام ندا می‌شود و او می‌گوید: پروردگارا! لیبیک و سعدیک، برایش می‌گویند: آیا رسالت خود را تبلیغ نمودی؟ می‌گویند: بلی، از امت او پرسیده می‌شود: آیا [نوح] برای شما تبلیغ کرده بود؟ می‌گویند: نه خیر برای ما بیم دهنده‌ای نیامده بود، [خطاب به نوح علیه السلام] می‌گویند: شاهد برای تو کیست؟ می‌گویند محمد صلی الله علیه و آله و امت او، [و پیغمبر خدا ﷺ و امت او] شهادت می‌دهند که [نوح علیه السلام] رسالتش را تبلیغ نموده است [و پیغمبر بر شما شهادت خواهد داد] و این معنی معنی این قول خداوند متعال است

که می فرماید: «و به این گونه شما را امت میانه ای قرار دادیم تا اینکه شماها بر مردم شهادت داده و پیغمبر بر شما شاهد باشد».

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰى عَقْبَيْهِ
و قرار ندادیم قبله اصلی شما جز کعبه که از زمان ابراهیم علیه السلام است و قبله بیت المقدس مخصوص امتحان بود که مشخص کنیم و جدا کنیم آن کس را که پیروی رسول کند در امر قبله از آنکس که از امر رسول بازگردد کسانی که بر ایمان خویش استوار ماندند مقامی پس رفیع دارند •
خاقانی گفت:

و آن کعبه چون عروس کهنسال تازه روی
خاتونی از عرب همه شاهان غلام او
خاتون کاینات مربع نشسته خوش
بوده مشاطه ای بسزا پورها جرش
سما و طاعه سجده کنان هفت کشورش
پوشیده حله و زسر قناده معجرش

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ

(هی) اسم کان - ل: فارقه - لَكَبِيرَةً: خبر کان

و برآستی که تحویل قبله آن کاری بس بزرگ و سنگین است. مگر بر کسانی که خدای تعالی آنها را هدایت نمود تا تحویل این قبله را حق دانستند ایشان راست فضیلتی بزرگ و کرمی تمام بخلاف عقیده یهودان که هر لحظه در امر تحویل قبله شبهه ایجاد می کردند و می گفتند که اگر تحویل قبله حق است پس تکلیف کسانی که قبل از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه مرده اند چه خواهد شد یعنی پس به گمراهی مرده باشند حق تعالی فرمود:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ

لفظ اللَّهُ: اسم کان - لِيُضَيِّعَ: فعل مضارع منصوب - (هو) فاعل، جمله خبر کان

و خداوند بخشنده و مهربان نمازهای شما را به هر جهتی که نماز گزارده باشید ضایع نمی گرداند چه برسد که ایمان شما را به جهت خواندن نماز به سوی بیت المقدس ضایع گرداند. این امر متابعت از رسول ﷺ است و خداوند به قیامت شما را پاداش دهد.

سبب نزول آیه در باره ی مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله ی بیت المقدس نماز می خواندند همچنانکه گفته شد نماز آنها و ایمانشان پذیرفته درگاه الهی است و قبل از تغییر قبله همه ی عبادات آنها قبول است و ضایع نمی گردد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْتِيكِاسَ لِرَبِّهِمْ وَرَجِيمٌ

لفظ اللَّهُ: اسم ان - لِرَبِّهِمْ: خبر ان - رَجِيمٌ: خبر ان ثانی

براستی که خدای تعالی هر آینه به مردم مهربان و بخشاینده است و نشان بخشایش و رحمت خداوند آنست که بنده را اجازه گناه نمی‌دهد تا بنده مستوجب عقوبت نشود آنکه در رحمت و رافت بوی بر گشاید.

قَدْ رَأَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۴﴾

گردش روی تو را بطرف آسمان می‌بینم و تو را به قبله‌ای که دوست داری بگردانیم، روی خود سوی مسجدالحرام کن و هر جا باشید روهای خود را به سوی آن کنید، آنها که کتاب آسمانی دارند می‌دانند که این حق است و از جانب پروردگارشان است و خدا از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست. (۱۱۴)

قَدْ رَأَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ

رَأَى: فعل مضارع - (نحن) فاعل - تَقَلُّبَ: مفعول به

بدرستی ما گردانیدیم روی تو را در جهت آسمان و پیچیدن دل تو برای انتظار وحی در امر تحویل قبله که قبله‌ی خویش کعبه می‌خواستی، دیدیم، چون در اصل قبله‌ی حضرت رسالت و شایسته مقام کمال ایشان همان کعبه بود که آن کعبه قبله ابراهیم بود و برتر تمام قبله‌هاست.

فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا

نولی: می‌گردانیم

پس هر آینه به آن سو می‌گردانیم تو را که می‌خواهی و می‌پسندی از طرفی هم یهودان می‌گفتند هر چند این پیغمبر با ما در شرع مخالف است پس چرا به سوی قبله‌ی ما نماز می‌خوانند یعنی به بیت المقدس بدین لحاظ حضرت پیغمبر ﷺ در آرزوی این بود که از طرف خداوند وحی بیاید و حکمی صادر شود تا باز به سوی کعبه روی آرند تا اینکه این آیت فرود آمد و حکم صادر شد.

فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

فَوَلِّ: فعل امر - (انت) فاعل - وَجْهَكَ: مفعول به - شَطْرَ: سوء طرف، جهت، مفعول فیه

پس بگردان روی خود را (تمام بدن خود را) به سوی مسجدالحرام.

مفسران گفتند - آن نماز که تحویل قبله به سوی کعبه اتفاق افتاد نماز ظهر روز دوشنبه پنجم ماه رجب بود و قول مشهور آنست که نماز عصر بوده است بعد از گذشتن هفده ماه از قدم گذاشتن حضرت رسول ﷺ به مدینه روایت کرده‌اند که: آن موضع که کعبه در آن است پیش از عهد آدم قبله فرشتگان بود و از زمان حضرت نوح تا حضرت ابراهیم قبله بود و بروی بنا نبود.

۱ - والمشهور أن أول صلاة صلاها إلى الكعبة صلاة العصر، تفسیر ابن کثیر ج اول ص ۱۹۲

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ

وَحَيْثُ : مفعول فيه

هر جا که باشند در خشکی و در دریا و در کوهها و دشتها و در شرق و غرب وقتی که بخواهند نماز بگذارند، چهره‌های خود را به سوی مسجد الحرام (کعبه) بگردانند. بدانکه روی به قبله آوردن شرط درستی نماز است. و زها کردن قبله در نماز جایز نیست مگر در دو جا یکی اینکه در نماز، خوف زیادی باشد، می‌توانی به هر طرف نماز بخوانی دیگر مسافر در نماز تطوع کند (بقصد نیکی عبادت کند) و از این دو درگذشتی قبله را رها کردن در هیچ نمازی جایز نیست.

مولانا گفت:

گرچه دوری دور می‌جینان تو دم

خجست ما کنتم فولوا و جهکم

وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

الَّذِينَ، اسم ان - لَيَعْلَمُونَ، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ان

بتحقیق به آنان که کتاب تورات داده شده است، یک می‌دانند که تحویل قبله حق و راست است، چونکه در تورات خوانده‌اند و دانسته‌اند و حکم آن از نزد پروردگارشان است. که پیغمبر آخر الزمان به دو قبله نماز می‌خواند و قبله‌ی آخری او همان کعبه است. کعبه قبله‌ی همه‌ی اقبه‌است و نمازگزارانی که در کعبه حضور دارند و آن را مشاهده می‌کنند، روی آوردن به عین آن فرض است. و برای آفاقیهایی که از کعبه دورند باید در نماز خود به سمت کعبه روی آورند.

وَمَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ

لفظ الله، اسم ما - يَغْفِلُ، جار و مجرور خبر ما

و خداوند آنچه را که بپوشد از انکار قبله می‌کنند غافل نیست، همه را می‌داند، و فردا بقیامت جزاء آن بتمامی به ایشان رساند.

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٥﴾

و اگر برای آنان که کتاب بدیشان داده شده است برای اهل کتاب هر نوع دلیلی بیاری قبله تورا پیروی نکنند، تو نیز قبله آنها را پیروی نخواهی کرد، آنها نیز پیرو قبله یکدیگر نیستند، اگر با وجود این دانش که سوی تو آمده، از هوسهایشان پیروی کنی، از مستمگران خواهی بود. (۱۴۵)

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ

أَتَيْتَ، فعل ماضی - ت، فاعل - الَّذِينَ، مفعول به - أُوتُوا، ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

اگر تو ای محمد ﷺ! برای آنان که کتاب داده شده است (یهود و ترسا) دلیل قاطع پیآوری بر اینکه توجه و روی آوردن به سوی کعبه حق است گروه ایشان به قبله تو بر نمی گردند و قبله خود را رها نکنند.

وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قَبْلَتِهِمْ

أَنْتَ: اسم ما- پ: حرف جز زائد- بِتَابِعٍ: خبر ما: خبر ما و نیز تو قبله ایشان را پیروی نخواهی کرد. بعد از آنکه این آیت آمد ایشان قطع امید کردند و نومید شدند از بازگشتن مصطفی ﷺ به دین و قبله ی ایشان.

وَمَا يَمْضُهُمْ يُتَابِعُ قَبْلَةَ بَعْضٍ

بَعْضٍ: اسم ما- پ: حرف جز زائد- يُتَابِعُ: خبر ما- قَبْلَةَ: مفعول به هر چند که در مخالفت با تو این دو گروه (جهود و ترسا) یکی شدند اما در دین و در قبله خود مختلف اند و بعضی از ایشان متابعت کننده ی قبله ی بعضی نیستند زیرا قبله ترسایان شرقی است و قبله ی جهودان غربی است و در بین این دو گروه از این جهت مشکلی است.

وَلَمَّا أَتَيْتَ كَاهِنَهُمْ قَالُوا لَا نَبِيَّ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّا عَلَىٰ قَتْلِكَ إِتَابُونَ

وَلَمَّا أَتَيْتَ كَاهِنَهُمْ: فعل ماضی- (ت) فاعل- كَاهِنَهُمْ: مفعول به و ای محمد اگر بفرض آرزوهای ایشان را از جهت قبله پیروی کنی پس از آنکه به تو از دانش و نامه و پیغام آمد.

إِنَّا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

إِنَّا: اسم ان- لَمِنَ الظَّالِمِينَ: جار و مجرور خبر ان بدینستنی که تو آن زمان که پیروی کنی از ایشان هر آینه از جمله ستمکاران خواهی بود. هر چند که این خطاب با پیغمبر است اما در معنی همگی امت را راجع است.

الَّذِينَ اتَّخَذْتَهُمُ الْكُتُبَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفِتْرًا كَانُوا

يَعْلَمُونَ ﴿۱۶﴾

الَّذِينَ اتَّخَذْتَهُمُ الْكُتُبَ: یعنی یهود و نصاری، پیغمبر و حقانیت او را می شناسند بدینگونه که پسران خویش را می شناسند ولی گروهی از آنها حق را که می دانند از راه عناد نهان می دارند. (۱۴۶)

الَّذِينَ اتَّخَذْتَهُمُ الْكُتُبَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبَاءَهُمْ

الَّذِينَ: مبتدا- يَعْرِفُونَهُ: فعل مضارع- (و) فاعل- ه: مفعول به- جمله خبر

کسانیکه به آنان کتاب تورات دادیم اینان درباره پیغمبر شناختی روشن دارند آنچه آنان می‌شناسند که پسران خود را در میان کودکان می‌شناسند چون هیچ شناختی بالاتر از شناخت پدر و مادر نسبت به فرزندان خود نیست. مولانا گفت:

بمرفون الانبیا اضدادهم مثل ما لا یشبه اولادهم

وَإِنَّ قَرِيْبًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

قَرِيْبًا: اسم ان - لَيَكْتُمُونَ: فعل مضارع - (و) ناعل، جمله خبر ان - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - الْحَقُّ:

مفعول به - يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) ناعل، جمله خبر

و پدرستی که گروهی از ایشان یعنی دانشمندان و بزرگان ایشان حق را از عوام و نادانان می‌پوشند و ایشان می‌دانند که می‌پوشند آنچه درست و راست است از لبت و نبوت مصطفی ﷺ پنهان می‌دارند و هم می‌دانند و خود می‌دانند و در تورات می‌خوانند که پیروی از دین محمد حق است. و آشکار کردن نعت و صفت درست وی واجب است البته گروهی هم ایمان آوردند، چون عبدالله بن سلام و یارانش.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ﴿۱۴۷﴾

حق همان است که از جانب پروردگار تو به سوی تو آمد (و دیگران باطل اند) پس هرگز از دو دلان مباش. (۱۴۷)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ

الْحَقُّ: مبتدا - مِنْ رَبِّكَ: جار و مجرور خبر

آنچه درست و راست باشد از جانب پروردگار توست یعنی از کار دین و بیان قبله، چه اهل کتاب بپذیرند و چه نپذیرند پس از مخالفت آنها جزو شک‌کنندگان در امر قبله مباشید. این آیه خطاب به آن حضرت است و در معنی امت اوست.

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِۙ اِنَّ مَا تَكُوْنُوْنَ اِيْتٍۙ بِكُمْۙ اِنَّ اللّٰهَ جَمِيْعًاۙ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۱۴۸﴾

هر گروهی را جهتی هست که رو سوی آن می‌کند، به نیکبها پیشی کنید، هر کجا باشید خدا همه شما را در روز محشر بیارد و جمع کند که خدا همه چیز تواناست. (۱۴۸)

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِۙ

وَلِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم - وِجْهَةٍ: مبتدا مؤخر - هُوَ: مبتدا - مَوْلِيْهَا: خبر

و برای هر گروهی جهتی و قبله‌ای است که روی بدان آرند و نماز بدان دارند. خداوند روی او را بدان جهت گردانیده است. پس شما ای مسلمانان بر دیگران در نیکویی پیشی گیرید و توفیق یابید و بدان که وجوه خیرات بسیار زیاد است. که یکی از آن روی به قبله در نماز است.

مولانا گفت:

قبله ارباب دنیا سیم و زر	قبله شاهان بود تاج و کمر
قبله معنی شناسان جان و دل	قبله صورت پرستان آب و گل
قبله بدسیرنان کار فضول	قبله زهاد محراب قبول
قبله انسان بدانش پرورش	قبله تن پروران خواب و خورش
قبله عارف جمال ذی الجلال	قبله عاشق وصال بی زوال
قبله اهل سکوت اسباب راه	قبله اصحاب منصب مال و جاه
قبله قانع توکل بر خدا	قبله حرص و اهل باشد هوا

أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا

يَأْتِ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - جَمِيعًا: حال

شما ای اهل کتاب هر جا که باشید و به هر قبله که دوست دارید روی می آورید. خداوند روز قیامت همه‌ی شما را جمع آورد برای دادن پاداش و تصور نکنید که من پس از اینکه شما مریدان از زنده گردانیدن عاجز آیم.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

بدرستی که خداوند بر همه چیز از جمله زنده کردن بعد از مرگ قادر و تواناست و در روز قیامت بازگشت همه به سوی اوست.

وَمِنَ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَمَا اللَّهُ

يَغْفِلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

هر جا رفتی در هنگام نماز روی خود سوی مسجد الحرام کن این روی گرداندن حق است و از جانب پروردگار توست و خدا آنچه می کنی می خیر نیست. (۱۴۹)

وَمِنَ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

ای محمد ﷺ! از هر جایی که برای سفر بیرون می روی. پس روی خود را در موقع خواندن نماز بسوی مسجد الحرام بگردان و اگر کسی سوال کند که چه حکمت است که در این آیه در سه جا قَوْلٍ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ آورده است. جواب آنست که رب العالمین با پیامبر قبله‌ی پدر وی ابراهیم را کرامت کرد و رضا و خشنودی مصطفی ﷺ در آن بود. و نیز قطع و دفع دشمنی دشمنان در آن است. یعنی دوست و دشمن بوسیله تغییر قبله از هم باز شناخته شدند که چه کسی متابعت رسول ﷺ می کند و چه کسی روی برمی گرداند.

وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ

ه: اسم ان - ل: مزحلقه - حق: خبر ان

و بتحقیق تحویل قبله به کعبه هر آینه از جانب بیروزدگارت راست و یسندیده است.

وَمَا اللَّهُ يَغْفِلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ الله: اسم ما- یَغْفِلُ: جار و مجرور خبر ما
و خداوند آنچه را که بیهود انکار قبله می کنند غافل نیست همه می داند، و فردا بقیامت جزای آن
بخشای به ایشان رساند.

وَمِنْ حَيْثُ حَرَجْتَ قَوْلًا وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي
وَلِأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ عَلَيْكُمْ وَالْمَلَائِكَةُ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۰﴾

ای رسول (ص) هر جا رفتی روی خود را بسوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روهای خود سوی
آن کنید، تا مردم را بر ضد شما دستاویزی نباشد * مگر کسانی که بستم خود کرده اند از آنها ترسید و از
من ترسید * تا نعمت خویش بر شما کامل کنم و شاید بحق راه یابید. (۱۵۰)

وَمِنْ حَيْثُ حَرَجْتَ قَوْلًا وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

قَوْلًا: فعل امر- (انت) فاعل- وَجْهَكَ: مفعول به- شَطْرَهُ: مفعول فیه

و از هر مکان و هر زمانی که برای ادای نماز بیرون می آیی پس روی خود را به سوی مسجد الحرام
بگردان درباری چنین تحول، آمدن اینگونه تکرار و ترتیب مشروح و واضح آیات- در خدا اعلای
فصاحت و مبین اهمیت آن در آن زمان و برای همیشه است.

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ

ای امت هر جا که شما باشید پس روی های خود را (بدن) بسوی آن مسجد بگردانید. خطاب به پیغمبر
و امت وی است یعنی همه با هم و همه در پی رسول اکرم ﷺ روی خود را بسوی مسجد الحرام آرید.

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ

لِلنَّاسِ: جار و مجرور خبر کان مقدم- حُجَّةٌ: اسم کان مؤخر

تا اینکه برای یهود و مشرکان دربارہ جهت قبله حجتی نباشد چون یهود و مشرکان می دانند که پیغمبر
آخر الزمان از نسل اسماعیل و پیرو قبله ی ابراهیم است. اگر قبله ی مسلمانان به آن سوی نمی گردید آنها
می گفتند این شخص آن رسول موعود و موصوف نیست.

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

الَّذِينَ: مشتقی

مگر آن کسانی که به نفس خود ستم کرده‌اند و آنان مشرکان عرب اند که به زودی خواهند گفت. همانا محمد ﷺ به سوی قبله ما برگشته پس عنقریب به دین ما که دین آبا و اجداد ماست بر خواهد گشت و خواهند گفت چون دین ما برتر از دین اوست و با این کار بر خود ستم کرده‌اند.

فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي

و بترسید از من از جهت مخالفت به نافرمانی من و اگر جانب حق را رها سازند به کیفر آن خواهند رسید.

وَلَا تَمُنَّ بِغَنَمِكُمْ لَتَزُولَ

وَلَا تَمُنَّ: فعل مضارع - (انا) فاعل يَعْنِي: مفعول به

روی به کعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر اینکه نعمت خود را به کرم خود تمام کنم. شاید که شما راه شراعت و احکام دین بیابید و هدایت شوید بر قبله ابراهیم، زیرا که بر جهودان نعمت تمام نکردم و آنان هدایت نیافتند. آری هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما کامل گردد که هدایت یابید و به جهت همین نعمت است که این امت شریف ترین و بزرگوار ترین امتهاست.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾

چنانچه شما پیغمبری از خودتان فرستادیم که آیه‌های ما بر شما می‌خواند و نفسهای شما را از آلودگی جهل و شرک پاکتان می‌کند و کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه نمی‌دانسته اید به شما تعلیم می‌دهد. (۱۵۱)

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رَسُولًا: مفعول به

چنانچه در دنیا پیغمبران فرستادیم، رسولی از خودتان مصطفی ﷺ که آیات قرآن را بر شما می‌خواند و نشانه‌های وحدانیت و عظمت خدا را در گستره‌ی جهان به شما می‌نمایاند و شما را از شرک و کفر پاک می‌کند تا از گناهان پاک شوید و شما را به دین فرا می‌خواند و چون به آن دین بگردید و به آن عمل کنید به نزد خداوند پاک باشید. اگر کسی گوید که در این آیت چرا خداوند تزکیه را پیش از کتاب و حکمت آورده است. باید گفت: تزکیه بدایت اسلام است از الله بیان احکام شرع، و از بنده است پذیرفتن آن و عمل کردن به آن و رغبت این تزکیه پیش از معرفت حقایق کتاب و حکمت است کتاب در اینجا قرآن است و حکمت سنت مصطفی ﷺ و بیان حلال و حرام و احکام قرآن و موعظه‌های آن است. و خداوند تعلیم می‌دهد شما را آنچه را که شما بخود نمی‌دانید و الله اعلم

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾

پس مرا یاد کنید تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و ناسپاسی نکنید. (۱۵۲)

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ

فَاذْكُرُونِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) و قایم - (ی): مفعول به

پس مرا به طاعت یاد کنید تا شما را به معصرت یاد کنم و نعمتهای مرا ببینان دارید و ناسپاسی نکنید. در اینجا گفت مصطفی ﷺ هر که خدای عزوجل را طاعت دارد و بندگی کند و فرمان او را بپذیرد باشد از جمله ذاکران است. به موسی و حی آمد که ای موسی ظالمان را بگو تا مرا یاد نکنند که اگر ایشان مرا یاد کنند من ایشان را بطرد و لعنت یاد کنم. چنانکه چون مؤمنان مرا یاد کنند من ایشان را به رحمت و معصرت یاد کنم از رسول خدا ﷺ پرسیدند که از کارها کدام فاضل تر است و از کردها کدام نیکوتر؟ گفت - آنکه بمیری و زبانت بذكر خدای عزوجل تر باشد. آنکه گفت شما را از بهترین اعمال خیر کنم گفتند آن چیست یا رسول الله؟ گفت ذکر خدای عزوجل و فاضل ترین ذکرها قرآن خواندن است خصوصاً در نماز.

خداوند ما را به شکر نعمت سفارش کرده و از کفر آن نعمت نهی کرد. مولانا گفت:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفایت بیرون کند

هر ساعتی و هر لحظه ای شکر نعمت واجب است، که اگر شکر نکنی کفران باشد پس من گوید: و لا تکفرون و کفر آن نعمت میکند.

شیخ عبدالله انصاری گفت: اللهم ذکر تو مرا دین است، و مهر تو مرا آیین است، و نظر تو عین البصیر است، پسین سختم این است. لطیفاً دانسی که چنین است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۳﴾

شما که ایمان دارید در کار خود صبر و مقاومت کنید و به نماز توسل جوئید که خدا با صابران است. (۱۵۳)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ

ای: متادا - ها: حرف تنبيه - الَّذِينَ: بدل

ای گروه گرویدگان یاری خواهیند با صبر و قیام و به نجات از آتش و رسیدن به پیروزی به دو چیز: به شکیبایی و به نماز - چونکه در نماز شفا است و در شکیبایی رستگاری است.

مصطفی ﷺ گفت: الصبر مفتاح الفرج، و فی الصلوة شفاء صبر کنید مشکلات است و در نماز شفای امراض درون - تکبیر، حمد، خود بستنی و... است.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

لفظ الله: اسم ان - مع: مفعول فيه، خبر ان - الصَّابِرِينَ: مضاف الیه

بدرستی که خدای تعالی با صابران است. من که خداوندم به حفظ و رعایت و عنایت و نصرت با ایشانم.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱۵۴﴾
به آنها که در راه خدا کشته می شوند مردگان مگوئید بل زندگانند ولی شما در نمی یابید. (۱۵۴)

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمُوتَ

يُقْتَلُ: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل - مبتدا: محذوف - أَمُوتَ: خبر

و مرده مگوئید مر آنکس را که در راه خدای، یعنی بر جهاد کشته شده اند بلکه در حضور ما زندگانند. سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر چهارده مرد مسلمان کشته شدند، شش از مهاجرین و هشت از انصار. مردمان می گفتند که نعیم دنیا از وی بگشت، رب العالمین گفت - چنین مگوئید.

بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

مبتدا محذوف - أَحْيَاءٌ: خبر

ایشان مردگان نیستند بلکه زندگانند به نزدیک خداوند. طعام و شراب بهشت پی حساب به ایشان می رسد اما شما نمی دانید. پس ایشان را از این جهت مرده نباید گفت بلکه شهید باید گفت چنانکه گفت: «بل احياء عند ربهم يرزقون»

وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ بَشِيْرًا مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِيرٍ
الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾

و قطعاً شما را با برخی از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان خواهیم کرد و بردباران و صابران را مژده بده. (۱۵۵)

وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ بَشِيْرًا مِّنَ الْخُوفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ

ل: جواب - وَلَتَبْلُوَنَّهُمْ: فعل مضارع - (و) تاکید - کم: مفعول به - (نحن) فاعل

و هر آینه ما شما را می آزمائیم. اگرچه بر علم ما هیچ چیز پوشیده نیست. به اعتقاد من این آزمایش در مرحله اول تشبیه است زیرا که داخل شدن در جرگه ی عرفا و اولیا و صابریں کار آسانی نیست. و اما آزمایش به چیزهایی است که از بیم دشمن در جهاد فی سبیل الله و گرسنگی و قحطی و خشکسالی و گویند این گرسنگی روزه ماه رمضان است. و نیز آن است که مال و نعمت از دست ایشان برود و بیماری و پیری و مرگ فرا رسد، مرگ فرزندان، که فرزند را میوه ی دل گویند و یا نقصان میوه ها به آفات است.

مولانا گفت:

بر تن ما می نهد ای شیر مرد

جمله بهر جان ما ظاهر شدن

حق تعالی گرم و سرد و رفیع و درد

خوف و جوع و نقص اموال و بدن

وَكَيْسِرِ الضَّالِّينَ

وَكَيْسِرٍ: فعل امر - فاعل (انت) - الضَّالِّينَ: مفعول به
و بشارت بده صبر کنندگان را بهر کرامت که ممکن است.
حافظ گفت:

صبر کن حافظ بسختی روز و شب عاقبت روزی بیابی کام را
آنگاه خداوند صفات صبر کنندگان و مؤمنان مخلص را چنین می فرماید:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾
آنان که به ایشان چون مصیبتی رسد گویند ما متعلق بخدائیم و بسوی او باز می گردیم. (۱۵۶)

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ
أَصَابَتْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - مُصِيبَةٌ: فاعل
زمانی که به آنان مصیبتی و دشواری و زحمتی برسد به جان می خورند و شادمان اند.
بیت:

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم و اگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

(نا) اسم ان - لله: جار و مجرور خبر - (نا) اسم ان - رَاجِعُونَ خبر ان
آن صابران گویند ما از آن خدائیم **إِنَّا لِلَّهِ** اقرار به بعثت و قیامت و ثواب و عقاب است، ما به سوی حق
بازگردانندگانیم این جمله اعتراف به بعثت و قیامت است.
چنانچه مولانا در مثنوی گفت:

صورت از بی صورت آمد برون باز شد کانا الیه راجعون
پس ایشان را وعده داد که اگر در مصیبت ها صبر کنند و جزع نکنند و به سوی او باز گردند از جانب
خداوند بر ایشان رحمت هاست.
حافظ گفت:

عاشق چه کند، گر نکشد بار ملامت؟ یا هیچ دلاور سپر نیر قضا نیست

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾
درود و رحمت پروردگارشان بر آنها باد که ایشان هدایت یافتگانند. (۱۵۷)

أُولَئِكَ، مبتدا - عَلَيْهِمْ، جار و مجرور خبر مقدم - صَلَوَاتٌ، مبتدا مؤخر، جمله خبر اولئك

آن گروه که در مصیبت ها به جمله انا لله و انا الیه راجعون برگردند. بر آنهاست رحمت هایی از جانب پروردگار ایشان.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُهْتَدُونَ: خبر

آنان راه یافتگان اند و در جاده حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت هستند.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ

بِهِمَا وَمَنْ قَطَّوعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿۱۵۸﴾

صفا و مروه از مراسم خداست هر که حج خانه کند یا عمره گزارد، رواست که آن دو را بارها طواف کند هر که کار نیکی بدخواه کند خدای حق گزار و داناست. (۱۵۸)

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ

الصَّفَا: اسم آن - مِنْ شَعَائِرِ: جار و مجرور خبر آن

سبب نزول این آیه آن بود که در پاسخ این که گفته بودند صفا و مروه از جاهلیت است و با این دلیل بعد از اسلام از رفتن به صفا و مروه خودداری می کردند می گوید: صفا و مروه دو کوه در مکه هستند که هفت بار سعی میان آن دو از نشانه های دین خدا و عبادت خداست.

بدرستی که صفا و مروه که سعی بدیشان می کنند از نشانه های حج خانه خداست صفا سنگ سپید سخت باشد یعنی صافی که در آن هیچ خلطی نیست. و مروه سنگی سیاه و سخت و نرم که زود شکسته شود اما سعی کردن میان صفا و مروه از هناسک و از رکن های حج است. و حضرت مصطفی ﷺ زمانی که برابر صفا رسید این آیت را یعنی آن الصفا و المروة من شعائر الله را می خواند اما این عباس : قومی را که در میان صفا و مروه سعی می کردند دیده و گفت این سنت مادر اسمعیل است که چون اسمعیل گرسنه و تشنه شد و تنها بود و کسی حاضر نبود. مادر اسمعیل (هاجر) برخواست و به کوه صفا رفت و روی به وادی گرد کسی را بیند و هیچ کس را ندید و سپس به مروه شتافت و نگاه کرد باز کسی را ندید. بار دیگر قصد به صفا کرد تا هفت بار این عمل تکرار شد. پس رب العالمین به جهت قدم وی و سنت وی آن سعی بر اهل دنیا تا به قیامت فرض کرده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از عایشه رضی الله عنها روایت است که خواهرزاده اش عمرو بن زبیر رضی الله عنه از وی معنی این قول خداوند متعال پرسید که می فرماید: (صفا و مروه از شعائر خداست، کسی که به خانه حج و یا عمره می کند، یا کسی نیست که بین این دو [یعنی: صفا و مروه] سعی نماید)، و گفت: به خداوند قسم که [بنابر این] کسی که بین صفا و مروه سعی ننماید، بر وی گناهی نیست. عایشه رضی الله عنها گفت: خواهرزاده می عزیزم! سخن بسیار بدی گفتم! اگر معنی آیه طوری که تو تاویل نمودی بود، چنین می گفتم که: (یا کسی نیست که طواف ننماید)، ولی این آیه در باره ای انصاف نازل گردیده است که

پیش از مسلمان شدن، در وقت اراده‌ی حج بنام (منه) که یکی از معبودان‌شان بود و روی تپه‌ی بلندی قرار داشت، نیت حج کرده و از سعی نمودن بین صفا و مروه احساس گناه می‌نموده، هنگامی که مسلمان شدند، از پیغمبر خدا ﷺ از حکم سعی بین صفا و مروه سؤال کرده و گفتند: یا رسول الله! ما از سعی نمودن بین صفا و مروه احساس گناه می‌کردیم، و این قول خداوند متعال نازل گردید که: (صفا و مروه از شعائر خدا است...) عایشه رضی الله عنهما می‌گویند: پیغمبر خدا ﷺ سعی بین صفا و مروه را سنت قرار داده، و به هیچ کس روا نیست که آن را ترک نماید.

و چون اسمعیل را در وادی خوابانیده بود وقتی که برگشت اسمعیل را دید که از تشنگی پای مبارک بر زمین مالیده و از زیر پاشنه وی چشمه‌ی آب ظاهر شده.

خاقانی گفت:

زمزم بسان دیده یعقوب زاده آب یوسف کشنده دلوز چاه معقرش
بل کافتاب چرخ رمن تاب از آن شده است تا هم به دلو چرخ کشد آب اخترش

هاجر بعد از دیدن آن چشمه آب شاد گشت و تعجب نمود و گفت الحمد لله رب العالمین که مبارک فرزند است که خدای تعالی به من ارزانی داشته است پس از آن سیر بخورد و ریگ و سنگ آورد و بنهاد و آن آب را بست چنین آورده اند که اگر هاجر آن آب را بنسته بود همواره در ولایت مکه تا روز قیامت آب روان بود پس طعامی که داشت بیرون آورد و میخورد آنگاه قافله را دید که از کوه صفا برآمدند و طالب آب بودند و جمله‌ی مردمان و چهاربایان ایشان تشنه برکوه صفا رسیدند زنی دیدند که به سر چشمه نشسته است نزدیک هاجر آمدند و گفتند تو کیستی و اینجا چه می‌کنی؟ هاجر آنچه احوال خود و اسمعیل و از آب آن چشمه بود جمله به ایشان گفت.

فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

فَمَنْ: مبتدای جازم - حَجَّ: فعل ماضی - (هو): فاعل، جمله خبر

پس هر کس قصد خانه خدا کرد برای حج یا اعمال مخصوص آن یا روی به ضیافت خانه خدا آرد به جهت عمره یا اعمال مخصوص عمره بر او در آن هیچ تنگی و گناهی نیست که به خانه خدا طواف کند و سعی (اعمال صفا و مروه) نماید. چونکه قومی دو بتی را که یکی در صفا و دیگری در مروه بود در جاهلیت می پرستیدند دیده بودند، به جهت گناهکار شدن و پرهیز از گناه از اعمال سعی خودداری کردند و ترسیدند که مبادا دست به عملی بزنند که در زمان جاهلیت در آن بودند خداوند این آیت را فرستاد که: سعی کنید و آن حرج و تنگی که ایشان داشتند از ایشان بیفکند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ در طواف اول، در سه شوط اول آن (رمل) نموده، و چهار شوط دیگر را بطور عادی طواف نمود، و در هنگام سعی بین صفا و مروه از داخل مسیل (یعنی: جای جریان سیل) سعی می‌نمودند.

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا

وَمَنْ: مبتدای جازم - تَطَوَّعَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خیر - خَيْرًا: مفعول به هر کسی به میل و رغبت خود طواف زیاد کند یا حج و عمره کند و از راه پرهیزگاری طاعتی آرد و به نیاز نوافل تقریبی کند، خدای تعالی آن طاعت از وی بیسندد و سپاس داری کند و بدان پاداش دهد.

فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ

اللَّهُ: اسم ان - شَاكِرٌ: خبر ان - عَلِيمٌ: خبر ان ثانی
براستی خدای تعالی پاداش دهنده شکرگزاران است و به اعمال بندگان آگاه است کسانیکه چنین میل و رغبت و خضوع نداشته باشند و تسلیم نشوند مشمول لطف و سپاس الهی نخواهند بود. چون به قول مولانا اول باید طواف خانه دل کرد تا خانه کعبه.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿۱۵۹﴾

کسانیکه حجت‌ها و هدایت ما را که نازل کرده‌ایم با وجود آنکه در کتاب آسمانی (تورات و انجیل) برای مردم توضیح داده‌ایم پنهان می‌دارند، و لعنت گران (انس و جن) ایشان را لعنتشان می‌کند. (۱۵۹)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ
گفته‌اند این آیه درباره‌ی علمای اهل کتاب نازل شده است که آیات رجم و صفتها و نعت حضرت رسول ﷺ را در کتاب هاشان پنهان می‌کردند.

پدرستی که علمای یهود به جهت حقد و حسد می‌پرسند آنچه از سخنان روشن در تورات فرو فرستاده‌ایم. بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم. عموم آن چیزی که در تورات بیان کردیم. از حلال و حرام پنهان کنند مستوجب عقوبت گردند. مفسران گفتند اینان علما و رؤسای جهودان‌اند.

وَالْهُدَىٰ: صفت و نعت مصطفی ﷺ و اثبات نبوت وی است. پس از آنکه بیان کردیم آن هدی را برای مردم اسرائیل و در تورات آشکار کردیم مخفی گردانیدند.

أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يَلْعَنُهُمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل
خداوند آن گروهی که حق را می‌پوشانند می‌میراند و آنها را از رحمت خود دور می‌کند و لعنت‌کنندگان و فرشتگان یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان برایشان لعنت می‌کنند و خواهان طرد آنان از رحمت خداوند خواهند بود.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾
مگر آنها که (از قبیاد اعمال خود) توبه کردند و باصلاح پرداختند و آشکار کردند، پس بر آنها بیخشایم که من بخشنده و مهربانم. (۱۶۰)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خیر

هر چند نسبت به حق پوشی آنها بعضی از مردم به گمراهی رفته‌اند اما کسانی که از پوشیدن حق و از شریک توبه کردند و به ایمان راستین بازگشتند و کارهای تپناه شده خود را بصلاح آوردند و صفات و نعمت حضرت رسول ﷺ را آشکار ساختند پس بجای لعنت بر آنها رحمت می‌فرستیم.

وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ

وَأَنَا: مبتدا - التَّوَابُ: خبر - الرَّحِيمُ: خبر ثانی

و برستی ما بسیار توبه پذیر و مهربان هستیم و کسانی که مشمول این رحمت شده‌اند از فیض و لطف خاص خداوند بهره‌مندند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۶۱﴾

آن کسانی که کافر شدند و کافر بمیرند لعنت خدا و فرشتگان و مردم یکسره بر آنها باد. (۱۶۱)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

هم: مبتدا - كُفَّارٌ: خبر - أُولَٰئِكَ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خیر

بدرستی آنانکه کافر شدند (بهردان) و غیره به جهت انکار نبوت محمد ﷺ و به پوشیدن حق پس در حالت کافر می‌میرند. آن گروه کسانی هستند که لعنت خدا و لعنت فرشتگان و لعنت مردم مسلمان همگی برایشان است و عذاب آخرت برایشان که هرگز آن عذاب از ایشان بردارند و کم نکنند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۱۶۲﴾

جاودانه در لعنت‌اند، عذابشان سبک نشود و مهلت نیابند. (۱۶۲)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

خَالِدِينَ: حال - لَا يُخَفَّفُ: فعل مضارع مجهول - الْعَذَابُ: نایب فاعل

و این لعنت شدگان در آتش دوزخ و در لعنت جاویدان‌اند.

همیشه از رحمت و خیر بدورند و به عذاب نزدیک‌اند و عذاب ایشان سبک کرده نشود و ایشان در انتظار رحمت الهی نیستند و نخواهند بود و در این لعنت جاودانه ماندگارند.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۳﴾

خدای شما خدایی است یگانه که جز او خدائی نیست و رحمان و رحیم است. (۱۶۳)

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ

وَإِلَهُكُمْ: مبتدا، که مضاف الیه إِلَهٌُ: خبر، وَاحِدٌ: نعمت

و خدای شما یگانه است، هیچ معبودی جز او نیست که مستحق پرستش و عبادت باشد.

پیر هرات گفت: توحید آن نیست که او را یگانه خوانی، توحید آن است که او را یگانه دانی. توحید آن نیست که او را بر سر زبان داری، توحید آن است که او را در میان جان داری.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

لَا: لای نفی جنس، إِلَه: اسم لای نفی جنس، خبر آن محذوف، إِلَّا: استثنا، هُوَ: بدل

الرَّحْمَنُ: نعمت، الرَّحِيمُ: نعمت

خدایی جز او نیست، اوست که در ذات و صفات یگانه است. بخشنده و مهربان است و معنی اله آن باشد که او خداوندی است بر جایگاه بلند و قدر او متعالی است در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کسی که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد وارد بهشت می شود. بدانجهت است به شخص در حال مرگ لاله الا الله تلقین می شود.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَكَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۱۷۱﴾

در خلقت آسمانها و زمین و تفاوت شب و روز و کشتی ها که بسود مردم به دریا روانست و آبی که خدا از آسمان فرود آورد و زمین را پس از مردنش بدان زنده کرد و سبز و خرم گردانید و انواع چپندگان در آن زمین پراکنده کرد و تغییر یادها، و ابرها که میان آسمان و زمین معلق است، برای گروهی که خرد وری می کنند، عبرتهاست. (۱۶۴)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَكَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ

فی خَلْقِ: جار و مجرور خبر آن مقدم - فَأَحْيَا: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْأَرْضُ مفعول به و بدرستی که خداوند آسمان را بی ستون برافراشته و در هوا معلق بداشته و زمین را بسطاطی گسترده و بدنبال هم آمدن شب و روز همه و همه نشانهای کردگار و یکتائی خداوند عزوجل است، اینست زیبایی صفت و کمال قدرت او، آسمانی به باران گریان، هزاران چراغ (ستاره) دروئی رخشان، همه بدنبال یکدیگر پویان، و بی زین خالق را تسبیح گویان.

چون نمی گویی که روز و شب بخود بی خداوندی کی آید کی رود

و آیات دیگر کشتی است بر روی دریا، و دیگر کشتیهایی که دارای حمل بار سنگین هستند در دریا می روند و به قدرت او کشتی بر روی آب دریا به آسانی می زود و حرکت می کند و به آب فرو نمی رود و ملاح را بیاموزد تا باد راست را از کج بشناسد. اینست رب العزیز بر پندگان منت نهاد به آنچه از تجارت و مکاسب به مردم نفع و سود رساند. آیات دیگر باران است، که از آسمان به زمین فرو می آید

تا زمین مرده را بدان زنده سازد و نبات برآرد. چنانکه خدای تعالی گفت: و آنچه خداوند از آسمان یا از ابر آب باران فرو فرستاد پس زمین مرده را با آن آب زنده گردانید. و از آن انواع نبات و اصناف درختان برآید. نبات رنگارنگ و درختان گوناگون، رنگهای نیکو، که لختی برای غذای آدمی و لختی برای غذای چارپایان، لختی برای غذای مرغان.

شیخ اجل سعدی گفت:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده، و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده، فرارش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و ذابیه ابریهاری را فرموده تا نبات نبات در مهد زمین پیورود. درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق در بر گرفته و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده. عصاره‌ی نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربیش نخل باقی گشته. که هر یکی از این نعمتها بر هستی خدا گواه و به بگانگی وی نشان،

و فی کل شیء له آیه تدلّ علی انه واحدٌ

و همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار،

ابر و باد مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی به کف آری و بغفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبوی

و در زمین هر جنبه‌ای را چون بهایم و سباع و وحوش و طیور پراکنده کرد. هر یکی به رنگی و شکلی دیگر و باید دانست که در آفرینش آن حکمتهاست که آدمی از درک آن عاجز است.

وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَجِّرِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا يَتَّبِعُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

لَا يَتَّبِعُ: اسم آن - لِقَوْمٍ: جار و جرور خبر آن

و پراکنده کردن بادهای از هر طرف و وزیدن باد از جهات مختلف و آیت دیگر - ابر است با بار سنگین در هوای لطیف روان و در حال حرکت است. و ابر را در میان آسمان و زمین رام شده فرو داشته تا به هر طرف که حکم کرده شده است برود. که از قطرات باران که در آن ابر تعبیه است چندین نعمت بر خلق فرو ریزد. و چندین کرم و رحمت نمایند تا بدانی که وی خداوند قادر بر کمال است. هر آینه از صنایع و حکمت که بر شمرده‌یم نشانه‌هایی است بر کردگاری و یکتایی خداوند، و توانایی و دانایی او گواه است. برای کسانی که عقل دارند و دریابند تا به خدا بگرایند و دل با وی راست دارند و او را قادر و توانا بدانند.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا

لِلَّهِ وَلَوْ رَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵)

بعضی از مردم نادان غیر از خدا را همانند خدا گیرند که همچون خدا دوستشان دارند. مؤمنان، خدا را بیشتر دوست دارند. گاش آنکسان که ستم می‌کنند وقت عذاب را بیان یکنند می‌دانستند که اقتدار یکسره، خاص خداست. و عذاب خدا بسیار سخت است. (۱۶۵)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّوهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ

وَمِنَ النَّاسِ جَارٌ وَمَجْرورٌ خَبرِ مُقَدِّم - مَنْ: مبتدا مؤخر

با وجود آنکه انسان دارای شعور و خرد است و نسبت به بقیه مخلوقات برتری دارد. کسانی پیدا می‌شوند به خدا شریک و ایزد گیرند و آنان را همچون خدا دوست دارند. یعنی بتها و دیگر معبودان باطل را برای خدای یگانه برمی‌گزینند و آنها را پرستش و عبادت می‌کنند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

وَالَّذِينَ: مبتدا - أَشَدُّ خَبر - حُبًّا: تمیز

آنانکه به خدا ایمان آورده‌اند خداوند را دوست می‌دارند و بالاتر از هر چیز به او عشق می‌ورزند و هرگز از عشق برنگردند و به دیگری نگرانند آن عشقی که شایسته شان و عظمت خداست.

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ

يَرَوْنَ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

آنانکه ستم می‌کنند اگر می‌شد عذاب دوزخ در روز رستاخیز را در این دنیا ببینند آنکه روشن می‌شد خدای قادر کیست؟

نظامی گنجوی، در لیلی و مجنون گفت:

بد با تو نکرد هر که بد کرد
شربت نه از خاص خویش آرند
کان بد به تن و به جان خود کرد
همه کرده‌ی تو به پشت آرند

أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

الْقُوَّةَ: اسم ان - لِلَّهِ: جار و مجرور خیر ان - جَمِيعًا: حال منصوب

براستی هرگونه نیرو و اقتدار و پادشاهی همه از آن خداست.

وَأَنَّ اللَّهَ سَكِينٌ الْعَذَابِ

لفظ اللَّهِ: اسم ان - سَكِينٌ: خیر ان

و خداوند برای ظالمان سخت عذاب است. در حدیث شریف از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «هر کسی که مورد محاسبه قرار گیرد هلاک خواهد شد».

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿۱۶۶﴾

آنگاه که (رستاخیز فرا می‌رسد) پیروان از پیروان بیزاری کنند و عذاب را ببینند آن روابط و پیوند محبت و دوستی که میانشان بود قطع و گسیخته می‌گردد. (۱۶۶)

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

إِذْ يَدُلُّ - تَبَيَّرَ - فَعْلٌ مَاضِي - الَّذِينَ - فَاعِلٌ

بیاد آور ای محمد ﷺ آن زمان که بیروان و بیت پرستان در روز قیامت عذاب خدا ببینند، از متبوعان خود بیزار شوند. یعنی بعد از مشاهده‌ی عذاب سخت از متبوعان خود گله و شکایت می‌کنند و آنان در جواب می‌گویند: ما شما را به بیراهی نخواندیم و به این راه هدایت نکردیم. آن روابط و پیوندهای دوستی و محبتی که در دنیا میانشان بود گسیخته می‌گردد و آن زمانی که عذاب الهی را ببینند با هم دشمن می‌شوند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از اسامه رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمودند: «در روز قیامت شخصی را آورده و بدوزخ می‌اندازند، آنچه که در شکم دارد / مثل روده، قلب، جگر و غیره / خارج گردیده و در آتش ریخته و خودش مانند خری که بدور صبح خود می‌گردد، بدور خود می‌گردد، اهل دوزخ تندی آمده و از وی می‌پرسند: مگر تو نبودی که ما را بکار نیک امر و از کار بد منع می‌کردی؟ می‌گوید: شما را بکار نیک امر می‌کردم، ولی خودم آن را انجام نمی‌دادم، و شما را از کار بد منع می‌کردم ولی خودم آن را مرتکب می‌شدم».

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا لَمَا كَرِهْنَا مِمَّنْ كَمَا نَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿۱۶۷﴾

در آن موقع بیروان می‌گویند: ای کاش ما را باز گشتی بود تا از آنها بیزار می‌شدیم چنانکه از ما بیزار شدند، بدینسان خدا اعمالشان را نشانشان می‌دهد که برای آنها پشیمانیهاست و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نیایند. (۱۶۷)

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا لَمَا كَرِهْنَا مِمَّنْ كَمَا نَبَرَّأُوا مِنَّا

لَنَا: جار و مجرور خبر آن مقدم - كَرِهْنَا: اسم آن موخر
و آنگاه بیروان ایشان می‌گویند: ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم تا از آنان بیزاری جویم همانگونه که آنان امروزه از ما بیزاری هستند. این آرزوی محال جز اسوس و پشیمانی سودی نخواهد داشت.

كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ

كَذَلِكَ: جار و مجرور - يُرِيهِمُ: فعل و لفظ الله فاعل - هم مفعول اول - أَعْمَلَهُمْ: مفعول دوم -

حَسْرَتٍ: مفعول سوم (حال)

همچنین خداوند همه‌ی اعمال آنها را به حسرت بدل می‌کند و تمام اعمال خوب چون صدقات، خیرات، حج و ... آنان را مزدود می‌گرداند و اعمال بدی که انجام داده بودند از قبیل قتل و غارت و ... موجب مزید حسرت آنان می‌گردند. مولانا گفت:

داشت طعنانشان ترا در حیرتی پس بنوشند از جزا هم حسرتی

وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ

هُم: اسم ما - به حرف جز زائد - بِخَارِجِينَ: خیر ما

و بیرون و متبوعان از آتش جاوید دوزخ بیرون نخواهند آمد و در آن جاودان خواهند ماند و این جزای زوال‌ناپذیر را مشاهده خواهند کرد و برعکس مومنان که یکتا پرست بودند اگر به دوزخ هم روند عاقبت به رحمت خداوند و به شفاعت رسول خدا ﷺ نجات خواهند یافت ان شاء الله.

يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ

مُؤْتٍ ﴿١٦٨﴾

شما که ایمان دارید! از آنچه در زمین هست، حلال و پاکیزه بخورید و بدنبال شیطان مروید که او دشمن آشکار شماست. (۱۶۸)

يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا

حَلَالًا: حال منصوب - کلبی می‌گوید: آیه مبارکه درباره قبایل ثقیف و خزاعه و عامرین صعصعه نازل گردید که چیزهایی از محصولات زراعی و حیوانات را بر خود حرام ساخته بودند می‌گوید: ای مردمان از آنچه در زمین حلال و پاک و پاکیزه است بخورید یعنی فی نفسه حرام نباشد.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

تَتَّبِعُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - خُطُوَاتِ: مفعول به

و پیروی نکنید قدمهای ابلیس را یعنی دنباله رو شیطان مباشید و روی از راه او نگردانید زیرا که شیطان شما را به وسوسه از خوردن حلال باز دارد و به حیلت در حرام افکند.

إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ه: اسم ان - عَدُوٌّ: خیر ان

بدرستی که شیطان برای شما دشمن آشکاری است زیرا ابلیس پدر شما را (حضرت آدم را) بوسه از بهشت بیرون آورد و می‌خواهد که شما را به فریب و حيله به دوزخ برد.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

او تنها شما را بسوی زشت کاری و بدکاری فرمان می‌دهد، براسی آنچه را که نمی‌دانید بر خدا نسبت ندهید. (۱۶۹)

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ

يَأْمُرُكُم: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل

بدرستی شیطان شما را به کارهای زشت و بد و وسوسه می‌کند - و سوء آن باشد که در شریعت حدی بر آن واجب شده است و فحشاء آن باشد که حد شرعی بر آن واجب شده است مانند سرقت، زنا - و در

اکثر جای قرآن آمده است و از روی جهل و نادانی در حق حلال کردن حرام و حرام کردن حلال، بخدا نسبت مدهید. و می‌گویید آن چیزهایی که شیطان شما را تشویق به آن می‌کند یکی این است که به الله افترا کنید در حلال کردن زشتی‌ها و حرام کردن رزق حلال آنچه حقیقت آن را نمی‌دانید.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ عَابُوا اللَّهَ لَئِيَّا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۗ

و چون به مشرکان گویند چیزی را که خداوند نازل کرده است از کتاب پیروی کنید گویند: [نه] بل، آئینی را پیروی می‌کنیم که پدران خویش را بر آن یافته‌ایم، و اگر چه پدرانشان چیزی نفهمیده، و هدایت نیافته بودند. (۱۷۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۗ
أَلْفَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - آبَاءَنَا: مفعول به

و هنگامیکه به آنان درباره حلال و حرام گفته شود. از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید یعنی قرآن و به حلال و حرام آن بگردید. می‌گویند ما به قرآن نمی‌گرویم بلکه از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم و از چیز دیگری پیروی نمی‌کنیم.

أُولَئِكَ عَابُوا اللَّهَ لَئِيَّا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۗ

عَابُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

آیا از پدران خود پیروی می‌کنند اگر چه پدران ایشان چیزی از امور دینی نمی‌دانستند و راه راست شناخته بودند و به راه دین هدایت نشده بودند. یعنی از پدران گمراه خود تقلید کورکورانه می‌کنند بلکه پدران شما نه صاحب عقل بود و نه هدایت یافته و نه قول راست و نه عمل درست انجام می‌دادند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ۗ
يَتَّعِقُونَ (۱۷۱)

حکایت کافران (در شنیدن سخن انبیاء و درک نکردن معنای آن) چنانست که شخص بهیوانی که جز صدایی و ندائی نمی‌شنود بانگ زند، کر و گنگ و کورند و خردوری نمی‌کنند. (۱۷۱)

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ۗ

وَمَثَلُ: مبتدا - كَمَثَلِ: جار و مجرور خبر

مثل کسانی که کفر ورزیده‌اند و کورکورانه به دنبال آئین آباء و اجداد خود شده‌اند هدایت نیافته‌اند همچون مثل چوپانی است که گوسفندی را صدا می‌کند، آن گوسفند چه داند و چه در یابد که چوپان چه می‌گوید. مثل کافر هم همین است که بت را می‌خواند، چون بت نشنود و در نیابد جز رنجی و بلایی حاصل نشود.

كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً ۗ

مبتدا: محذوفه، صُمُّ خَیْرٍ و مرفوع، بَکُمْ: خَیْرٌ ثَانِی، عُمَى: خَیْرٌ ثَالِث
 آنان کز آنند از شنیدن سخن حق، و لالانند از گفتن حق و کورانند از دیدن راه حق و حقیقت، پس
 ایشان درک نمی‌کنند آنچه را که پیغمبران ایشان می‌گویند از روی خرد به آنان عمل نمی‌کنند. در
 عبارت صنعت تناسب (مراعات النظیر) است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كَلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيۡاَهُ تَعْبُدُوْنَ ﴿۱۷۲﴾
 شما که ایمان دارید از چیزهای پاکیزه که روزیشان کرده‌ایم بخورید و اگر خدا را می‌پرستید او را
 سپاس دارید. (۱۷۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كَلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيۡاَهُ تَعْبُدُوْنَ

تم: اسم کان - اِيۡاَهُ: مفعول به مقدم - تَعْبُدُوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان
 ای کسانی که ایمان آورده‌اید از پاکیزه‌ها یعنی حلال‌ها آنچه بشما روزی داده‌ایم بخورید. این آیت
 تشویق مؤمنان است بر طلب حلال و خوردن آن، چون شیطان می‌خواهد که بنده‌ی مؤمن را بوسه
 از حلال باز دارد و به حیلت در حرام افکند. و خداوند را برای روزی حلال سپاس گویند. اگر شما از
 روی صدق و راستی او را می‌پرستید شکر او را بجای آورید که شکر منعم بناچار بر بندگان واجب
 است زیرا که خداوند برای ما احکام اسلام از حلال و حرام بیان فرموده است.

گوهر موی من گردد زبانی شود هر یک ترا تسبیح خوانی
 هنوز از بزبانی خفته باشم ز صد شکر یک ناگفته باشم

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ اَلْمَیِّتَةَ وَاَلْدَمَّ وَاَلْحَمَّ اَلْخِزْرِیْرَ وَمَا اَهْلَ بِهٖ لِغَیْرِ اللّٰهِ فَمَنْ اَضْطُرَّ غَیْرَ
 بَدَیْسَتِیْ فَلَا اِثْمَ عَلَیْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴿۱۷۳﴾

بدرستی که خدای تعالی مردار و خون و گوشت خوک و ذبخی که نام غیر خدا بر آن بانک زده‌اند بر
 شما حرام گردانید پس هر کس بخوردن آنها محتاج شود در صورتیکه به آن متمایل نباشد و از رفع
 نیاز تجاوز نکند گناهی ندارد که خدا بخشنده و رحیم است. (۱۷۳)

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ اَلْمَیِّتَةَ وَاَلْدَمَّ وَاَلْحَمَّ اَلْخِزْرِیْرَ وَمَا اَهْلَ بِهٖ لِغَیْرِ اللّٰهِ
 حَرَّمَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - اَلْمَیِّتَةُ: مفعول به

جز این نیست که خداوند برای شما مردار را حرام کرده است و آن چیزی که ذبح نشده باشد و خود
 مرده باشد مگر ماهی و مبلخ که به حکم حدیث مستثنی و حلال است.
 نظامی گنجوی گفت:

حلالی خور چو یازان شکاری مکن چون کوسان مردار خواری

و خون را بر شما حرام کرده است منظور خون جاری و روان است که هنگام ذبح بر زمین می‌ریزد،
 البته خونی که روان و جاری باشد و گوشت آن حیوان خوردنی باشد یعنی خونی که بر گوشت ذبح شده

و همچنین مانند خون طحال و جگر که خون بسته است به حکم شریعت حلال است و گوشت خوک به هر نحوی که باشد - چه مرده و چه زنده و چه ذبح شرعی شده باشد - حرام است. برآستی آن پلید است «قائه رجس» و نیز حرام گردانیده شده است آنچه را که در وقت ذبح حیوانی غیر از نام خدا نام دیگری از قبیل بنها - یا نام پیغمبران برده شود.

فَمَنْ أَضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

من: مبتدای جازم - اضطر: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر - غیر: حال پس هر کسی که بیچاره ماند و در مانده باشد و یا گرسنگی او بجائی رسیده باشد که خوف هلاک جان باشد در حالی که نافرمانی نکند و یا طالب معصیت نباشد یعنی در خوردن افراط نکند و بقدر حاجت بخورد تا از گرسنگی نمیرد از خوردن آن گناهی نیست.

إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عفور: خبر ان - رحیم: خبر ان ثانی

بدرستی که خداوند بخشنده و رحیم است. خدای پوشنده و آمرزنده است. از سخنان پیرهرات خواجه عبدالله انصاری: ای کریمی که بخشنده عطایی، و ای حکیمی که پوشنده بی خطائی، و ای صمدی که از ادراک خلق جدایی، و ای احدی که در قدرات و صفات بی همتایی، و ای خالق که راهنمایی، و ای قادری که خدایی را سزائی، جان ما را صفای خود ده، دل ما را هوای خود ده. نظامی گنجوی گفت:

به تبت کشته و افکنده باشم	از آن بهتر که بی تو زنده باشم
درم بگشای اگر چه با گناهم	به پای خویش عذر خویش خواهم
اگر دارم گناه آن دل رحیمست	گناه آدمی رسم قدیمست

إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْرُونَ بِهِ نَمْنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴)

آنها که کتاب منزل، کتاب آسمانی خدا را نهان کنند و آنرا به بهائی اندک فروشند، آنان جز آتش به شکمهای خویش فرو نمی برند، روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و پاکشان نکند و عذابی الیم انگیز دارند. (۱۷۴)

إِنَّ الدِّينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْرُونَ بِهِ نَمْنًا قَلِيلًا
وَيَشْرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - نمنًا: مفعول به

در سبب نزول این آیه گفته اند که دربار می رؤسا و علمای یهود نازل کرده است. بدیستی که دانشمندان جهودان از مهران جهود رشوت می گرفتند و با رسول خدا ﷺ ستیز می کردند و آنچه خداوند از احکام راجع به حلال و حرام فرستاده بود می پوشاندند یا تحت حضرت محمد ﷺ را که در تورات بود پنهان می کردند و بدل می نمودند و آنرا به بهای تاجیز می فروختند.

أُولَئِكَ مَا يَأْكُوكُ فِي نُطُونِهَمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ

أُولَئِكَ: مبتدا - يَأْكُوكُ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر اولئك

آنان در روز قیامت نمی خورند در شکمهای خویش مگر آتش، یعنی آنچه امروز از رشوتها می خورند در روز قیامت بجای آن آتش می خورند و خدای تعالی با ایشان به لطف و مهربانی سخن نمی گوید بلکه بحالت ترس و تهدید و وعید با آنها سخن می گوید. و ایشان را از اعمال خباثت پاک نگرداند یعنی گناهان ایشان به آتش سوخته نشود و از بین نرود چنانکه گناه مؤمنان به هر اندازه که باشد در یک مدت معین در دوزخ بمانند از گناهان پاک گردند.

نظامی گنجوی گفت:

از جرس نفس بر آور غریب	بنده ی دین باش نه مزدور دیو
می کشدت دیونه افکنده ای	دست مده، مرده نه ای، زنده ای
شیر شو و گریه مطبخ میاش	طلق شو و آتش دوزخ میاش

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و بر ایشان راست عذاب دردناک هیچ عذابی سخت تر از این نیست که خداوند از آنان ناخستود گردد و جاودان در عذاب دوزخ بمانند و رستگاری نصیب ایشان نگردد.
نموده بالله من قضاء السوء.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَسْرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى

النَّارِ ﴿۱۷۵﴾

آنان همین کسانی که ضلالت را به هدایت و عذاب را به مغفرت خریدند، پس چقدر در برابر آتش دوزخ بردبارند! (۱۷۵)

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَسْرَوْا الصَّلَاةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

هر چند در باره ی علما یهود نازل کرده است ولی حکم آن عام است و همه کسانی که حق را پنهان می دارند، در بر می گردد.

آن گروه کسانی هستند که از روی نادانی ایمان و معرفت فروختند و بجای آن دین یهودیت خریدند که محض گمراهی است و عذاب جاودانی را با آموزش مبادله کردند.

فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ

ما: مبتدا - أَصْبَرَهُمْ: فعل تعجب - هم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خیر پس چه چیزی ایشان را چنین بر آتش دلیر گردانیده است که آتش محبوب دل ایشان شده است چندانکه از جان و مال خود بگذرند. جای بسی شگفتی است که آدم عاقل کاری کند که از فراهم آوردن موجبات آتش و عذاب آخرت خوشحال بوده و پیوسته در ارتکاب گناه باشد که آنان را به سوی آتش سوق دهد و به آن شکیا باشد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿۱۷۶﴾
 زیرا که خدا کتاب خویش را بحق نازل کرده و کسانی که دربارهی آن اختلاف کرده‌اند، در ضلالتی بی آنها افتاده‌اند. (۱۷۶)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

ذَلِكَ: مبتدا - لفظ الله: اسم ان - نَزَّلَ: فعل ماضی، (هو) فاعل، جمله خیر غذایی که برایشان مشخص و معین گشته بخاطر کفری است که به تورات و یا به قرآن روا می‌دارند براساسی خداوند کتاب تورات را فرو فرستاد و ایشان حکم آن را پوشیدند و در کتمان نعمت پیغمبر ﷺ کوشیدند تا اینکه قرآن فرود آمد باز ایشان متابعت نکردند و به مخالفت با قرآن برخاستند.

وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

الَّذِينَ: اسم ان - لَفِي شِقَاقٍ: جار و مجرور خبر ان
 و بدرستی آنان که در تورات با قرآن اختلاف کردند از حق بدورند و در ستیز می‌اندازند بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر گشتند پس این اهل اختلاف در خلاف و عنادند، اهل کتاب بعد از نزول این آیت گفتند ما در شقاق و در ستیز و گمراهی نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز بر پا می‌داریم و این نیکویی تمام است. حق سبحانه و تعالی فرمود:

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
 وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْتُونَ بِهَدْيِهِمْ
 إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ
 الْمُنْعَمُونَ ﴿۱۷۷﴾

نیکی آن نیست که در وقت نماز روهای خود بسوی مشرق یا مغرب کنید بلکه نیکی آن است که بخدا و روز جزا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیغمبران ایمان آورده باشد و از مال خویش، که آن را دوست دارد، بخویشان و یتیمان و تنگدستان و به راه ماندگان و خواهندگان و آزادی بردگان دهد و نماز کند و زکات دهد و آنها که چون پیمان کنند به پیمان خویش وفادار باشند و در سختی و مرض و هنگام جنگ، صابر و شکیبایند و هم ایشان اند خودشان، پرهیزکارانند. (۱۷۷)

لَيْسَ الْاٰیْرَ اَنْ تُوْلُوْا وَّجُوْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْاٰیْرَ مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيِّنَّ

لَيْسَ: از افعال ناقصه، اَلْاٰیْرُ: خبر لیس مقدم، اَنْ تُوْلُوْا: فعل مضارع - (و)فاعل
ابن عباس و مجاهد گفتند: این آیت در اول اسلام و پیش از هجرت در شأن مومنان فرود آمد هنگامی که یهود و نصاری آیات سابق را در نکوهش خویش شنیدند گفتند ما به سوی قبله روی می آوریم و آنچه را که خدا حکم کرده است نماز می خوانیم چون نصاری روهای خود را در نماز به سوی مشرق و یهود به طرف مغرب نماز می گذاردند. خداوند فرمود نیکی آن نیست که روهای خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید بلکه نیکی آن عمل و کرداری است که به خدای یگانه و یکتا و به روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان آورده باشد.

وَعٰی الْمٰلَ عَلٰی حُبِّهِ دَوٰی الْقُرْبٰی وَالْيَتٰمٰی وَالسَّبِيْلَ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي
الْاٰقَابِ

وَعٰی: فعل ماضی - (هو)فاعل - الْمٰلَ: مفعول به
و از مال خود به خاطر دوستی خدا به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و به درویشان خواهنده و در راه آزاد کردن بنده ببخشد و کسی که بر دوستی خدای مال دهد هیچ چیز برای خود نمی گذارد چون محبت خدای جایی برای محبت مال در دل او باقی نگذاشته است همچنانکه ابویکر صدیق که هر چه مال داشت همگی پداد و زمانی که از او پرسیدند که ماذا ابقیت لعیالکة به عیالت چه باقی گذاشتی قال: الله و رسوله - گفت خدا و پیغمبرش. شیخ سعدی درباره نیکویی به خویشاوندان گفت:

نخواهی که باشی پراکنده دل پراکندگان راز خاطر مهمل
پزیشان کن امروز گنجینه چست که فردا کلیدش نه در دست تست

و نیز مال خود را به کودکان پدر مرده ببخشد (یتیم).
شیخ سعدی گفت:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مده بوسه بر روی فرزند خویش
یتیم ار بگریده که بازش خرد و گر خشم گیرد، که بازش برد
الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم

و به درویشان و مسکینان که چاره زندگی خود ندارند صدقه دهید. و نیز به راه ماندگان و مهمانان صدقه دهید. *وَالسَّائِلِينَ*: و به سائلان نیازمند و به بیچارگان بدهید *وَمِنَ الرِّقَابِ*: و در رهانیدن برده‌ها در راه نجات مسلمانیکه کافران آنها را به ظلم اسیر کرده‌اند بدهید.

شیخ سعدی گفت:

نه ایشان به خست نگه داشتند	به حسرت بمرزدند و بگذاشتند
به دستم نیفتاد مسال پدر	که بعد از من افتد به دست پسر
همان به که امروز مردم خورند	که فردا پس از من به یغما برند
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری زبهر کسان
زیر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خری	بخر، جان من، ورنه حسرت بوی

در حدیث شریف از ابوموسی رضی الله عنه روایت است که گفت: وقتی که سائلی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می آمد، یا از ایشان چیزی مطالبه می کردند، می فرمودند: «شفاعت کنید» (به فقیر چیزی داده شود، از این شفاعت) برای شما ثواب است.

وَأَقِمْ الصَّلَاةَ وَآتِ الزَّكَاةَ

وَأَقِمْ: فعل ماضی - (هو) قاعل - **الصَّلَاةَ**: مفعول به

و نماز را برپا داشت به خشوع و نیاز و به همراه شروط آن و زکات را داد بر وجهی که حکم کرده شده است. زکات به معنی زیاده است یعنی هر چند از مال زکات بدهی زیاده گردد گرچه به ظاهر کم شود. آنچنان زیادتی و برکتی در مال پیدا آید، مانند آن درختی که بیزارینند و از وی شاخه‌های نیم خشک بیرونند بظاهر نقصان نماید لکن درخت بآن سبب تازه گردد و زیادتی پیدا آید در ادای زکات هم اندرین جهان برکت رسد و هم در آن جهان رحمت. با توجه به سباق آیه در اینجا منظور از زکات شاید صدقه نافله باشد که آن غیر از زکات فرض است. چون در مال حق بجز زکات است. و در حدیث شریف در روایتی از اسماء بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنهما آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مال را خیلی حفاظت و نگهداری مکن، زیرا خداوند (مال را) از تو نگه خواهد داشت»، و تا می توانی خیرات بده.»

وَالْمُؤْتُونَ عَلَيْهِمُ إِذَا عَلَهُدُوا

وَالْمُؤْتُونَ: وفاکنندگان، معطوف

و همچنین آنان (نیکان)، وفاکنندگانند در عهدهایشان بر آن زمانیکه عهد بستند و این عهد هم با خلق است و هم با خالق، در امر و نهی و نذورات. و در حدیث است کسی که عهد خود را با خالق و با خلق شکست یعنی یهودان، و سایر پیمان شکنان پس خداوند بسوی او نگاه نمی‌کند و در روز قیامت دشمن پیغمبر است. قال الله تعالی: *وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بَعْدَكُمْ*، نقل است که عبدالله مبارک بغزاقه بود یا کافری جنگ می کرد وقت نماز در آمد از کافر مهلت خواست و نماز کرد چون وقت نماز کافر در آمد

مهلت خواست تا نماز کند چون روی به بت آورد عبدالله گفت این ساعت بر روی ظفر یافتم با تیغ کشیده بسر او رفت. تا او را بکشد آوازی شنید که یا عبدالله! او قوا بالعهد ان العهد کان مستولاً از وفای عهد خواهند پرسید عبدالله بگریست کافر سر برداشت عبدالله را دید با تیغی کشیده و گریان گفت ترا چه افتاد؟ عبدالله حال بگفت که از برای تو یا من عتابی چنین رفت کافر نعره ای برد گفت فاجوانمردی بود که در چنین خدای غاصی و طاعی بود که با دوست از برای دشمن عتاب کند در حال مسلمان شد و عزیزی گشت در راه دین.^۱

مثنوی گفت:

چون در خشت آدمی و بیخ عهد	بیخ را تیمسار می‌ناید بجهت
عهد قاند بیخ پوسیده بود	ور تیمسار لطف پیریده بود
شاخ و برگ نخل اگر چه سبز بود	با فساد بیخ سبزی نیست سود
ور ندارد برگ سبز و بیخ هست	عاقبت بیرون کند صد برگ دست
تو مشو غره بعلمش عهد جو	علم چون قشر است و عهدش مغز او

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ

صبرکنندگان به برتری و فضیلت صبر را، بر سایر صفات مدح می‌کنند یعنی این وفاکنندگان در فقر و فاقه و در رنج و سختی و در هنگام کارزار یعنی جهاد فی سبیل الله با کفار و نعهد شکنیانند. از رسول خدا ﷺ روایت است خداوند آن همه بار بلا و فقر و فاقه که بر دوستان خود می‌نهد بخاطر آنست که صبر کنند و بدان راضی شوند و بیشتر شکر و دعا و سیاس دارند، خداوند دعا و شکر ایشان را بپسندد و در درجه ایمان بفرزاید. قال الله تعالی: و نشر الصبرین. در حدیث شریف آمده است از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: در سال آینده که برگشتیم، حتی دو نفر از ما در زیر درختی که در آنجا با پیغمبر خدا ﷺ بیعت کرده بودیم جمع نشدیم، کسی از وی پرسید: بیعت (شما با پیغمبر خدا ﷺ) برای چه بوده (برای این بود که تا سر حد) مرگ ایستادگی نمائید؟ گفت: نه بلکه برای این بود که صبر و مقاومت نماییم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

آن گروه که به این صفتها موصوفیاند آنانند که به پیروی از حق در دین راست گفتند و در عهد راست رفتند. حق آن عهد بگذار دند و در میان مؤمنان مردی بنام و از جمله خواص گردیدند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُتَّقُونَ: خبر

^۱ - تذکرة الاولیاء، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری ص ۱۸۸، ذکر عبدالله مبارک باب ۲۵

آن گروه (اهل این صفت) پرهیزکارانند از همه ناشایست‌ها و از جبرایم و چیزهای بد بدورند و از عذاب خدا برکنار می‌مانند این گروه دارای صحت اعتقاد و حسن معاشرت و پاکی نفس و تصدیق حق سبحانه و تعالی باشند که این صفت نهایت کمال انسانی است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ ۗ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ ۗ وَالْاُنثٰى بِالْاُنثٰى ۗ
فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاَتْبَاعُ بِالْمَعْرُوْفِ ۗ وَاَدَاةُ اِيْهِ بِاِحْسَنِ ذٰلِكَ تَخْفِيْفٌ مِّن رَّبِّكُمْ
وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنْ اَعْتَدَىْ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۱۷۸﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را، در باره کشتگان، قصاص مقرر شد؛ آزاد به آزاد، بنده به بنده و زن در برابر زن. و هر که از خون برادر مقتولش چیزی به او گذشت کند، پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی و پرداخت خونبهایی شایسته به خونخواه به خوش خوئی است، این تخفیف مرحمتی از پروردگار شمامست و هر که پس از این تجاوز کند عذابی الم‌انگیز دارد. (۱۷۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ

کُتِبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِصَاصُ: نایب فاعل

ای مؤمنان به دین حق گرویدگان! بر شما درباره‌ی کشتگان قصاص و برابری (مساوات) فرض کرده شده است نه تعدی و ظلم. این آیت در شأن دو قبیله عرب فرود آمد یکی شریف و دیگری وضعی، که با یکدیگر در دوران جاهلیت جنگ و کشتار کرده بودند آنگاه دعوی ایشان به حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات.^۱

الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنثٰى بِالْاُنثٰى

الْحُرُّ: مبتدا - بِالْحُرِّ: جار و مجرور خیر

و در آن کس را به گناه دیگری نباید کشت بلکه آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن است. اکنون حکم آیت چنان است که - هر دو شخص اگر در دین و حریت و در حرمت برابر باشند و یکی از آن دیگری را بقصد بکشد، رواست که او را بکشند پس مسلمان به مسلمان، ذمی به ذمی، آزاد به آزاد، بنده به بنده، مرد به مرد، زن به زن به قصاص می‌کشند. اما به مذهب شافعی مسلمان را به ذمی نمی‌کشند ولی ابوحنیفه (رح) آزاد و غلام، مرد و زن را در قصاص مساوی می‌داند یعنی مسلمانی کافر ذمی را بکشد نزد امام ابوحنیفه (رح) قصاص شود ولی کسی در بین مسلمان و کافر حریمی حکم قصاص نداده است. گروه علمایی که می‌گویند مسلمان یا کشتن کافر قصاص نمی‌شود به این حدیث شریف رسول خدا ﷺ دلیل می‌گیرند که فرمودند: «مسلمانی در برابر کافر کشته نمی‌شود».

^۱ - بیضاوی در تفسیر خویش (به نقل قول از تفسیر المراغی)، گفته است که دو قبیله عرب در دوران جاهلیت با یکدیگر درگیر بودند، قبیله ایکه خود را برتر می‌دانست، اعلام می‌داشت که اگر کسی از قبیله مورد مخاصمه غلامی و یا زنی از طایفه ما را کشت، ما در عوض کشته‌های خویش مرد آزاد از طایفه وضع به جای غلام کشته شده طایفه ما و مرد از طایفه وضع به جای زن از طایفه خود، به قتل می‌رسانیم، بعد از مسلمان شدن برای فیصله خدمت پیامبر آمدند، آیه نازل شد و دستور به مساوات داد. نگاه کنید: المراغی جزء ۲ صفحه ۶۲

فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ شَيْءٌ فَالْبِئْسَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ

فَمَنْ: مبتدا - عَفِيَ: فعل ماضی مجهول - شَيْءٌ: نایب فاعل

و هر کسی که قاتل را از قصاص برادرش عفو کند و ببخشد باید دید که ورثه چگونه از خون برادرش گذشته‌اند آیا محض ثواب و پاداش آخرت بخشیده است یا به ادای دیت شرعی و گرفتن مقداری مال به صورت مصالحه راضی شده‌اند. در صورت اول قاتل بکلی آزاد خواهد بود و در صورت دوم قاتل پولی را که ورثه به جهت عفو خون طالب بودند بدون درنگ و بخوشی ادا کند.

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ

ذَلِكَ: مبتدا - تَخْفِيفٌ: خبر

خداوند در مقابل قتل عمد شما را در عفو و قصاص و دیت مخیر گردانیده است منتها عفو و بخشش از قصاص و ادای دیت از سوی پیروندگان تان تخفیف و رخصتی تمام و کامل است و ادای دیت مخصوص این امت است چون در تورات یا قصاص یا عفو و در انجیل امر به عفو است، و در قرآن هم قصاص است هم عفو و هم دیت.

فَمَنْ أَعَدَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فَلَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

هر کسی که بعد از آنکه عفو کرده باشد و یا رضایت به دیت داده باشد تجاوز کند و از حد بگذرد و بعد از قبول دیت از قاتل انتقام بگیرد پس برای او در آخرت عذاب دردناکی است.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۷۸﴾

و ای خردمندان! قصاص برای حفظ زندگی شماست شاید از قتل یکدیگر بپرهیزید. (۱۷۸)

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

وَلَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - حَيَوةٌ: مبتدا مؤخر

در این آیهی کریمه ایجاز و قصر آمده است، می‌گوید:

ای خردمندان! در حکم قصاص برای شما بقا و زندگی است و در آن مصلحت و حکمتی است اگر چه به ظاهر سنگین و دشوار است چون کسی قصد قتل کسی کند و به تریس قصاص از کشتن باز ایستد آن شخص از کشته شدن باز می‌ماند و خود از قصاص ایمن می‌یابد تا باشد که شما از ریختن خون به ناحق و قتل به ناحق بپرهیزید و تقوی پیشه کنید. مولانا گفت:

گر نمرودی قصاص بر جنات یا نکفتی فی القصاص آمد حیات

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۱۸۰﴾

بر شما مقرر شد که چون یکتان را مرگ در رسد، اگر مالی بجا می‌گذارد، برای پدر و مادر و خویشان، به اقتضای عدالت که شایسته پرهیزکارانست وصیت کند این کار شایسته مقام پرهیزکاران است. (۱۸۰)

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا

حَضَرَ، فعل ماضی - أَحَدَكُمُ، مفعول به - الْمَوْتُ، فاعل

نوشته شده است بر شما (فرض شده است) زمانیکه به یکی از شما نشانه‌های مرگ حاضر شود از قبیل مرض و غیر آن مالی را برای پدر و مادر و خویشان و فرزندان خود ترک می‌کنید و بجا می‌گذارید بهتر آن است که به عدل و انصاف باشد.

الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

الْوَصِيَّةُ: مبتدا - لِلْوَالِدَيْنِ: جار و مجرور خبر

وصیت کند که شایسته پرهیزکاران است. و قول درست آنست که فرض بودن وصیت بکلی منسوخ شد هیچکس را واجب نیست وصیت کند. اما مستحب است اگر وصیت کند فضیلت باشد و اگر کسی از راه مستحب بودن و طلب فضیلت وصیت مال کند به درویشان وصیت کند نه به توانگران و بیشتر از یک سوم مالش وصیت نکند و وصیت مال فریضه نیست و به جهت وصیت کردن عاصی نشود.

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

حَقًّا: مفعول مطلق

این وصیت شایسته مقام پرهیزکاران است. اگر شخص مسلمان صاحب مالی باشد که می‌باید در آن وصیت کند، شایسته نیست که دو شب را سپری نماید، مگر اینکه بایستی وصیتش به صورت مکتوب در نزدش گذاشته باشد. البته وصیت همانطوریکه گفتیم بطور معروف و عادلانه و پسندیده و از افراط و تفریط بدور باشد.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾

و هر که وصیت را پس از آنکه شنیده باشد عوض کند، گناه آن، فقط، بگردن کسانی است که عوض می‌کنند خدا شنوا و داناست. (۱۸۱)

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ

من: مبتدای جازم - بَدَّلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هو) فاعل

پس هر که وصیت را تبدیل یا قول وصیت کننده را بعد از آنکه شنیده باشد عوض کند و ادا کنندگان نسبت به عمل آن وصیت پرداختند بر متوفی گناهی نیست وی فریضه خویش را انجام داده است بلکه گنهکار کسی است که وصیت را اجرا نکرده است.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **ان** - **سَمِعَ**: خبر **ان** - **عَلِيمٌ**: خبر **ان** ثانی
و خداوند شنوا و داناست، وصیت را از وصیت کننده می‌شود و تبدیل از خلاف کننده را هم می‌داند و
مبدلین را در برابر عملشان کیفر می‌دهد.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۸۲﴾
پس هر کسی از انحراف وصیت کننده یا از گناه او (به سبب ترک قانون شریعت) بترسد و اصلاحشان
دهد، گناهی بر او نیست که خدا بخشنده و رحیم است. (۱۸۲)

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

من: مبتدا - **خَافَ**: فعل ماضی - (هو) فاعل - **جَنَفًا**: مفعول به

و هر که از وصیت کننده خطایی بداند که این خطا چه سهو باشد و چه عمد و یا شبهه‌ای در آن ایجاد
شود و در بین وارث به این علت نزاع درگیرد، به وارث یا وصی یا امام یا قاضی است که بین آنها بر وفق
احکام شرع صلح برقرار کند و از این بابت هیچ گناهی بر او نیست بلکه عملی شایسته است.

إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ

براستی خداوند آمرزنده و مهربان است و او را مغفرت می‌کند و پاداش نیکوکاریش را می‌دهد.

**يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لِمَلِكُمْ
تَتَّقُونَ** ﴿۱۸۳﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما فرض گردانیده شده است چنانکه پیش از شما بودند
فرض شده بود، شاید برهیز کاری کنید. (۱۸۳)

**يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لِمَلِكُمْ
تَتَّقُونَ**

كُتِبَ: فعل ماضی مجهول - **الصِّيَامُ**: نایب فاعل، به معنی روزه، باز ایستادن است از طعام و شراب و
شهوت راندن یا نیت.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن فرض شده است همچنانکه بر پیشینیان روزه گرفتن
فرض شده بود. شاید شما بوسیله روزه از معاصی بپرهیزید و متقی شوید و از رجس بشریت باز ایستید
و به مقام امن و قربت الهی برسید. فرق روزه‌ی مسلمانان با روزه‌ی اهل کتاب (یهود و نصاری) در آن
است که مسلمانان در سحر بیدار شوند و سفره پهن کنند و سحری بخورند و نیت روزه کنند. اما اهل
کتاب چنین نکنند. چنانکه حضرت رسول ﷺ فرمود: ان رسول الله ﷺ قال: فضل ما بين صيامتنا و صيام اهل
الكتاب اكله السحر. رواه الشيخان و الترمذی و اللسانى و ابن داود عليكم بخدام السحور فانه هو الغداء
البارك.

روایت کرده آن را ترمذی و النسایی و ابن داود که خوردن غذای سحری بر شماست پس برآستی آن غذای مبارکی است.

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَىٰ الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ. وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۱﴾

بشماره روزهای معین روزه بگیرد (ماه رمضان را) و هر که از شما، بیمار یا مسافر باشد، چند روز دیگر را به غیر از رمضان روزه بگیرد. کسانی که تاب روزه ندارند، عوض آن، غذای مسکین دهند و هر که نیکویی ای بدخواه کند همان برای وی، خوبست، و روزه داشتن، اگر بدانستید، برای شما بهتر است. (۱۸۴)

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ

أَيَّامًا: مفعول فيه - مَعْدُودَاتٍ: نعت

روزه بگیرد چند روزی. مراد همان روزهی ماه رمضان است که بیست و نه روز یا سی روز خواهد بود که در آیه های آتی ذکر آن خواهد رفت. اما باید دانست که روزه از فضیلت خاصی برخوردار است:

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «روزه نگهبان و سپهری [از آتش دوزخ] است، روزه دار نباید کار بدی را مرتکب گردیده و داد و فریاد نماید، اگر کسی با روزه دار جنگ کرده و یا او را دشنام داد، بگوید: من روزه دارم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این سخن را دوباره تکرار نموده - و فرمودند: قسم بدانم که چنانم در دست اوست، بوی دهن روزه دار، در نزد خداوند متعال از بوی مشک خوشبوی تر است، [خداوند می گوید] او آب و طعام و شهوت خود را به سبب رضای من ترک نموده است، روزه خاص برای من است، و من مزد او را می دهم، و کار نیک چند برابر ثواب دارد».

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

من: مبتدای جازم - (هو) اسم کان - مَرِيضًا: خیر کان - جمله خبر من

هر کسی از شما مریض باشد و طاقت گرفتن روزه را نداشته باشد یا در سفری باشد روزه خود بگشاید اما روزهایی را که در ماه رمضان روزه نگرفته است در روزهای غیر ماه رمضان روزه خود را تکمیل کند (قضا کند) چه روزه پیوسته بگیرد و چه گسسته. اما کفاره روزه را باید پیوسته بگیرد که به کتب فقهی مراجعه شود. به نظر امام احمد خوردن روزه برای مسافر بهتر از گرفتن آن است اما بیشتر ائمه (امام مالک، ابوحنیفه و امام شافعی) بر آنند که اگر در سفر روزه گرفتن برایش مشکل نباشد روزه بگیرد بهتر است.

وَعَلَىٰ الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ

وَعَلَى الَّذِينَ جَارُوا مَجْرور خیر مقدم - فِدْيَةٌ: مبتدای مؤخر

و بر آنانکه بتوانند روزه بگیرند و اگر بخواهند که روزه نگیرند فدیة دهند و آن طعام مسکین است برای هر درویشی (مسکینی) غذای یک روز یعنی نصف صاعی از گندم است. و این حکم در ابتدای اسلام بود که هر کس در این مخیر بود. اگر خواستی روزه داشتی، و اگر نه بجای آن غذای مسکین (فدیة) می دادی. و بعد از آن این اجازه منسوخ شد و مراد از فدیة دادن شامل حال کسانی است که نتوانند روزه بگیرند مانند پیران از کار افتاده و به این وجه حکم آیت منسوخ نمی باشد. اما کسانی که می گویند مردمان در رمضان مجازند روزه گیرند یا فدیة دهند و روزه حکم قطعی نیست این کسان از علم دین بی خبرند.

فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ

من: مبتدا - تَطَوَّعَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر - خَيْرًا: مفعول به - هو: مبتدا - خَيْرٌ: خبر پس هر کس از روی میل و خواست و اراده خود برین فدیة بیفزاید و طعام بیشتر از یک روزه به یک مسکین دهد یا چندین مسکین را سیر نماید بهتر است و در آن خیر بسیاری است.

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

وَأَنْ تَصُومُوا به تأویل مصدر مبتدا - خَيْرٌ: خبر

اگر روزه بگیرید برای شما بهتر است چون فضیلت آن بیشتر است که روزه گرفتن به مراتب از دادن فدیة بهتر و نیکوتر است و به گرفتن روزه مصمم باشید و در این امر مهم کوتاهی نکنید باشد که فضیلت آن دریابید.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ
وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ
أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ
وَلِتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

ماه رمضان ماهی است که آیه های قرآن برای هدایت مردمان با دلایل روشن برای هدایت و تمیز حق از باطل در آن نازل شده، هر که از شما، در این ماه حاضر باشد و آن ماه را دریابد آنرا روزه داند و هر که بیمار یا به سفر باشد، چندی از روزهای دیگر روزه بگیرد خدا برای شما آسانی می خواهد و مشقت نمی خواهد. شما روزه را کامل کنید و خدا را برای آنکه شما را هدایت کرده، تکبیر گویند، شاید سپاس گزار گردید. (۱۸۵)

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ
وَالْفُرْقَانِ

شَهْرٌ به معنی ماه، مبتدا - اَلَّذِي: خبر - هُدًى به معنی هدایت بخش، حال تقدیراً منصوب از برای انزل در این آیه کریمه صنعت استخدام^۱ بکار رفته است. می‌گویند رمضان ماهی است که هم بشوید و هم بسوزد. بشوید به آب توبه دلهای گنهکاران به آتش گرسنگی، بسوزد بدنهای بندگانی را. اشتقاق رمضان از رمضا است. و رمضا آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد. و اگر از رمض باشد به معنی باران است که به هر چه رسد آن را بشوید. از مصطفی ﷺ پرسیدند که رمضان چه باشد؟ گفت: ارمض الله فيه ذنوب المومنین و غفرها لهم. رمضان ماهی است که از تمام ماهها فاضلتر است و شریف ترین ماه است ماهی است که در آن گناهان آمرزیده می‌شود و شیاطین شکست خورده، درهای بهشت در آن ماه گشاده و درهای دوزخ در آن ماه بسته. از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «روژه نگهبان و سپری (از آتش دوزخ) است. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در بهشت دروازه‌ای است به نام (ریان)، روزه‌داران در روز قیامت از آن دروازه داخل می‌گردند، و بجز از آنها هیچکس دیگری از آن دروازه داخل نمی‌گردد، منادی ندا می‌دهد که روزه‌داران کجائید؟ آنها برخاسته (و داخل جنت می‌گردند) و چون داخل جنت گردیدند، آن دروازه بسته شده و هیچکس دیگری از آن دروازه داخل نمی‌گردد».

این روزها که گفتیم ماه رمضان است آن ماهی که خداوند فرو فرستاده است در آن قرآن را. در حدیث وارد است که صحف ابراهیم - تورات انجیل همه در ماه رمضان فرود آمده قرآن کریم مجموعاً در این ماه نازل شده است این همان است که انا انزلناه فی ليله القدر: گفته‌اند این شب مبارک شب قدر است که قرآن در آن نازل شده است، به اعتقاد ابوحنیفه شب قدر شب بیست و هفتم ماه رمضان است. اما از روی حقیقت قرآن بدان خوانند که هر چه مردم در دنیا و آخرت بدان حاجت است بیابد و ترتیب معاش ایشان، جمع کند و ایشان را به آن راه نماید.

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

من: مبتدای جازم - و منکم: جار و مجرور خبر

پس هر که حاضر باشد از شما یعنی در ماه رمضان در شهر خود مقیم باشد تا آن مدتی که مقیم است روزه بگیرد.

وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ

و من: مبتدا - (هو) اسم کان - مریضاً: خبر کان جمله خبر من

^۱ - استخدام آن است که اسم یا فعلی دو معنی داشته باشد و در هر یک از دو معنی یا اسم یا فعل دیگری از کلام ترکیب شود. در این آیه رمضان هم ماهی است که بشوید و هم بسوزد در دو معنی آمده است. مثال فارسی: شنیدم که جشنی ملوکانه ساخت - جو جنگ اندر آن بزم خلقی نواخت. نواختن در دو معنی: زدن ساز و مرحمت کردن است.

و هر که بیمار باشد یا در سفر باشد روزه خود را افطار کند سپس در روزهای بهبودی و یا مقیم شدن از سفر آن روزه را قضا کند. در حدیث شریف از عایشه رضی الله عنها همسر پیغمبر خدا ﷺ روایت است که: حمزه بن عمرو اسلمی که شخص کثیر الصومی بود، از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: آیا در سفر باید روزه بگیرم؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «اگر خواستی روزه بگیر، و اگر خواستی روزه بگیر.»

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ

يُرِيدُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْيُسْرَ: مفعول به

خداوند آسانی و رعایت حال شما را می خواهد و بشما دشواری نمی خواهد. بدین لحاظ برای مریض و مسافر اجازه افطار دادند. بشرطی شما روزهای افطار شده را بعداً قضا کنید تا از ثواب آن محروم ننمایید و اکثر فقها و اهل علم بر آنند که اگر کسی در سفر روزه بگیرد فرض خود را انجام داده است و بروی قضا نیست و اگر بگشاید درست است که آن اجازه خداست.

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتُمُ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

بر اینکه شما روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن به عذر مریضی و یا در سفر بودن روزه نگرفتید تمام کنید و روزه بگیرید و خدای تعالی را به بزرگی یاد کنید و او را شکر گزار باشید از زمان رویت ماه هلال تا وقت ادای نماز عید فطر خداوند روزه را به شما فرض کرد تا اینکه به ثواب روزه برسید.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي

وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿۱۸۲﴾

و اگر بندگانت در باره من از تو بپرسند و مرا بخوانند، من نزدیک هستم و چون صاحب دعا مرا بخواند دعای او را اجابت می کنم، و به من مؤمن باشند، شاید به کمال (هدایت) رسند. (۱۸۲)

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ

سَأَلَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - عِبَادِي: فاعل - (ی) مضاف الیه

زمانیکه ای محمد ﷺ از تو بندگان من بپرسند (که من نزدیکم یا دور) پس برستی من نزدیکم بگویم و اجابت و دعای دعاکننده زمانیکه مرا می خوانند اجابت می کنم و دعای او را بر آورده می سازم صحابه ﷺ گفتند این آیت در شأن اعرابی که سؤال کرد یا رسول الله خدای به من نزدیک است تا راز خود را به آهسته بگوئیم و اگر دور است به آواز بلند بگوئیم. پاسخ آمد که من به بندگان نزدیکم و هر دعایی و حاجتی بخواهند بر من پوشیده نیست. در قرآن کریم آمده است: و نحن اقرب الیه من جبل الوریثه شیخ سعدی گفت:

فرومایگان را به رحمت قریب تضرع کنان را به دعوت مجیب

پیر طریقت گفت: الهی از نزدیک نشانت می‌دهند و برتر از آنی و از دورت می‌پندارند و نزدیک‌تر از جانی، موجود نفسهای جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی، ملکا تو آنی که خودگفتی و چنانک گفتی آنی مولانا گفت:

آن غریب از فوق آواز غریب از زیان حق شنودانی قریب

قَرِيبٌ اٰجِيبٌ دَعْوَةُ الدَّاعِ اِذَا دَعَا فَلَيْسَتْ جِيبًا لِي وَلِيُوْمِنُوْا لِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُوْنَ

اَجِيبٌ: فعل مضارع - فاعل (انا) - دَعْوَةٌ: مفعول به

ومن اجابت می‌کنم خواندن و دعا کردن ایشان را که این باز لظیفی دیگر به بندگان است پس باید که بندگان دعوت مرا بپذیرند و ایمان بیاورند و عباداتی همچون نماز و روزه و زکات و ... بجای آورند تا با نور ایمان و اعمال عبادات به مقصد برسند و راه یابند. لازم به ذکر است که بنده در حال دعا متواضع و خاشع و شکسته دل و اندوهگین باشد و به تضرع و زاری بخواند چنانکه در گلستان سعدی آمده است.

هرگاه که یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار دست انابت بامید اجابت بدرگاه حق، جل علا، بردارد ایزد، تعالی، دروی نظر نکند بازش بخواند باز اعراض کند بازش بتضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید:

يا مَلٰٓئِكَتِيْ قَدْ اسْتَجِيتِ مِنْ عَبْدِيْ وَ لَيْسَ لَهٗ غَيْرِيْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَهٗ دَعْوَتِش رَا اِجَابَتِ كَرَمٌ وَ حَاجَتِش بَرَأ وَرَدَمٌ كَهٗ اَز بَسِيَّارِي دَعَا وَ زَارِي بِنْدَهٗ هَمِي شَرَمٌ دَارَمٌ.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار

لازم به ذکر است که «بیان این دعا در بین آیهی احکام روزه نمایانگر قبولی دعا و طاعات و عبادات در وقت افطاری و یا روز عید فطر است» چنانچه در حدیث شریف آمده است: «للصائم عند افطاره دعوه مستجابة» برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعای پذیرفته شد و مستجاب شده است.

اٰجِلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرَّفْتُ اِلَىٰ نِسَابِكُمْ مِنْ لِيَّاسٍ لَكُمْ وَاَنْتُمْ لِيَّاسٍ لَّهٖنَّ عَلِمَ اللهُ اَنْكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَابُوْنَ اَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَلِّغُوْهُنَّ وَاَبْتِغُوا مَا كَتَبَ اللهُ لَكُمْ وَكُلُوْا وَاَشْرَبُوْا حَتّٰى يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْاَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْاَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ اَتُوا الصِّيَامَ اِلَى الْاَيْلِ وَلَا تَبْشِرُوْهُنَّ وَاَنْتُمْ عَاكِفُوْنَ فِي الْمَسٰجِدِ تِلْكَ حُدُوْدُ اللهِ فَلَا تَقْرَبُوْهَا كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ اٰيٰتِهِ لِيَلْتَمِسَ النَّاسُ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ﴿۱۷۷﴾

آمیزش زنهایتان در شب روزه برای شما حلال شد. آنها پوشش شمایند و شما پوشش آنهایند. خدا می‌داند که شما با جماع شبهای رمضان دلهای خویش بخیانت می‌دهید خداوند به شما پذیرفت و بر شما بیخشود و از شما در گذشت. اکنون می‌توانید با آنها در آمیزید و آنچه را خدا بر شما مقرر کرده بجوئید. بخورید و بیاشامید، تا از طلوع صبحدم رشته سید از رشته سیاه بر شما نمایان شود، آنگاه روزه را تا شب پایان برید. هنگامی که در مسجدها به معتکف مشغول‌اید با زنان می‌آمیزید، این حدود

خداست، بدان نزدیک شوید. بدیشان خدا آیه‌های خویش برای مردم بیان می‌کند، شاید پرهیزکاری کنید. (۱۸۷)

أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الْوَيْيَاهِ الرِّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ

أَجَلٌ: ماضی مجهول - **الرِّقْتُ**: اینجا کنایه از جماع است. نایب فاعل مرفوع برای شما در شبهای ماه رمضان (شب‌های روزه) مباشرت کردن با زنان خود حلال کرده شده است. یعنی جماع کردن در شبهای رمضان یا زنان خود هر وقت که بخواهید مباشرت کنید، روایت است روزه بهمراه نیت بهتر است. نیت هم به زبان و هم در دل باشد. و چون شب فرار رسید و نیت در دل گذشت، عقد روزه بسته شد، هر چند که تا وقت بامداد (فجر) بخورد و بیاشامد و عشرت کند از ثواب وی چیزی کاسته نمی‌شود.

چنانچه در باب همبستر شدن با همسران در باب همین آیه در حدیث شریف آمده است که: دو برای شما همبستر شدن با همسران شما در شب روزه، حلال گردانیده شده است.

هُنَّ لِيَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَقَا عَنْكُمْ

كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ: در حق خودتان خیانت می‌کردید

آنان لباس شما هستند (زنان) و شما نیز لباس آنان هستید لباس در اینجا کنایه از اختلاط و آمیزش مرد بزن و زن بمرد بی‌لباس، پس مرد و زن را بدین معنی لباس گویند که یکدیگر را همچون لباس اند برای تن و گفته‌اند - که هر دو پوشش یکدیگرند از آنچه ناپسندیده شرع است. خداوند می‌دانست که برآستی شما خیانت کنندگان و ستم‌کنندگان بر نفسهای خود بوده‌اید بجهت همخوابه نشدن با همسران و معتقد بودید که در شبهای ماه رمضان از ثواب نفسانی بکاهید. پس خداوند توبه‌ی شما را بفضل و رحمت خود پذیرفت و با نص صریح، همبستر شدن با همسران در شبهای ماه رمضان آزاد است.

فَأَلْفَنَ بَشِيرُهُنَّ وَأَتَعُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

بَشِيرُهُنَّ: فعل امر از باش، لغتاً از بشره، پوست بدن، به معنی با زن در آمیخت. با آنها آمیزش کنید در شبهای رمضان و چیزی را بخواهید که خداوند برای شما لازم و ضرور دانسته است یعنی قصد مباشرت برای بقای نسل و حفظ دین و پاداش آخرت باشد نه الواطی.

وَكُلُوا وَأَشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ الْإِيلِ

أَتَمُوا: فعل امر فاعل (و) - **الصِّيَامَ** مفعول به

در این آیه کریمه امر در معنای اباحه (میاج و روا داشتن) بکار رفته است و نیز بین اسود، ابیض، صنعت مطابقه وجود دارد.

این آیت در شان ابوقیس آمد، صرمه بن انس بن تمام روز کار می‌کرد و روز روزه داشت چون شب فرا رسید خانواده او غذایی بر او ساخته بودند. ابوقیس از ماندگی و خستگی بخواب رفته بود. چون بیدار شد گفت نخورم که مخالف شرع است. پس روزه در روزه پیوست. و در وسط روز ناتوان شد چنانکه بیهوش گشت رسول خدا ﷺ او را در حالت رنجور دید گفت چه شده است؟

ابوقیس قصه خویش بگفت در حال این آیت آمد تا آنگاه که رشته‌ی سفید بامداد از رشته‌ی سیاه جدا و آشکار شود که مراد از فجر ظهور نور صبح است و فجر بر دو نوع است فجر کاذب و فجر صادق. اول فجر کاذب پدید آید تقریباً دو ساعت مانده به طلوع آفتاب و سپس فجر صادق و آن سرخی باشد که بتدریج بعرض افق باز می‌افتد. مصطفی ﷺ فرمود: چون این فجر صادق آغاز کند خوردن غذا برای روزه دار حرام است و وقت نماز فجر شروع شود. از صبح صادق تا در آمدن شب روزه‌ی خود را کامل کنید. در باب این آیه در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از عدی بن حاتم روایت است که گفت: چون این آیه‌ی کریمه (...) تا آنکه نخ سفید از نخ سیاه، برای شما نمایان گردد) نازل گردید، ریسمان سیاه و سفیدی را آورده و زیر بالشت خود گذاشتم، شب به طرف آنها نگاه می‌کردم و آن دو ریسمان را نمی‌توانستم از هم تمیز دهم فردایش نزد پیغمبر خدا ﷺ رفتم و این موضوع را بعرض رسانیدم، فرمودند: «مقصد از ریسمان سیاه و سفید: تاریکی شب و روشنی صبح است».

شیخ سعدی گفت:

به تشنیح و دشنام و آشوب و زجر، سپید از سیاه فرق کردم چو فجر

وَلَا تَبْشُرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَنْكُمُوهُنَّ فِي الْمَسْجِدِ

وَأَنْتُمْ: مبتدا - عَنْكُمُوهُنَّ: خبر

و مباشرت مکنید زنان را حال آنکه شما اعتکاف کنندگان در مسجد باشید که اینان از نزدیک شدن به همسران خود محروم گشته‌اند این در شأن جماعتی آمد از یاران رسول ﷺ که در مسجد معتکف می‌نشستند زمانیکه به ایشان ضرورتی پیش می‌آمد از بهر آن ضرورت بیرون می‌رفتند، و در میانه به اهل خود می‌رسیدند، آنکه بعد از غسل به مسجد باز می‌رفتند.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا

تِلْكَ: مبتدا حُدُودُ: خبر

این احکام روزه و اعتکاف حدود و مرزهای الهی است که در دین معین شده است و بدانها نزدیک مشوید و از آن تجاوز مکنید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

خداوند از امر و نهی نشانه‌های خود را برای عامه مردم بیان می‌کند تا شاید که بپرهیزند و از حدود الله که در دین معین شده است نگذرند و تجاوز نکنند.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ
النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۸۸﴾

شما که دانائید اموال همدیگر را بناحق مخورید و بوسیله‌ی آن به حکومت پیشگان (به محکمه‌ی قاضیان) تقرب مجوئید که (بوسیله رشوه و زور) بخشی از اموال مردم را بنا روا بخورید با اینکه باطل بودن آن را می‌دانید. (۱۸۸)

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ
النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

وَلَا تَأْكُلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - أَمْوَالِكُمْ: مفعول به

و مالهای یکدیگر را به باطل و ناشایست مخورید، چنانکه دزدی و خیانت و غضب و قمار و... و معنی دیگر آنست که مال خود را به باطل و اسراف خرج مکنید، چنانکه زنا و خمر و قمار فسق و فجور و...

و مال خود را در اختیار حاکمان ستمکار بالادست به رشوت مگذارید و بخاطر حمایت آنها بخشی از مال مردم را مخورید.

آنها به ظلم و ستم یا سوگند و دروغ و حال اینکه شما می‌دانید که ستم می‌کنید و بر آن آگاهید. آورده‌اند که دو مرد بودند در زمان حضرت رسول ﷺ یکی امرؤ القیس بن عابس و دیگری عبدالبن الاثوح با یکدیگر دشمنی کردند بخاطر زمین کشاورزی که میان ایشان بود. امرؤ القیس خواست تا سوگند خورد و با آن سوگند به حق برسد. الله تعالی آیت فرستاد - که: ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم قلیلاً.

می‌گوید، ایشان کسانی‌اند که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند، می‌گویند ایشان که چیز اندکی را با فروختن عهد خدای و سوگندان خویش، برای آنان در جهان بهره‌ای نیست. زمانی رسول خدا این آیت بروی خواند. سوگند نخورد و حضومت بگذاشت، و آن زمین که در آن دشمنی بوجود آمده بود به عبدالبن باز گذاشت. پس خدای تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد. و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الخ

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجُّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ
ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾

تو را از ماههای تو می‌پرسند، بگو: وقت هاست برای مردم و تعیین وقت حج، نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به خانه‌ها در آئید، بلکه نیکی آنست که پرهیزگاری کند. و از درهای خانه‌ها به خانه‌ها وارد شوید و از خدا بترسید، شاید رستگار شوید. (۱۸۹)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ

يَسْأَلُونَكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به

ای محمّد ﷺ از تو درباره‌ی ماه نو (هلال) سؤال می‌کنند و می‌گویند که این ماه نو چگونه است که می‌افزاید و می‌کاهد؟ خداوند تعالی در جواب ایشان این آیت فرستاد:

این عیاس ع در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه‌ی کریمه در باره معادین جبل و ثعلبه بن عثیم (رضی الله عنهما) نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه به مانند رشته‌ی نخ باریکی آشکار می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا اینکه به ماه کامل در می‌آید و سپس قرص ماه روز به روز رو به کاستی و نقصان می‌رود؟ و این بود که خداوند در این آیه به حکمت‌های ماه پرداخت و در جواب این آیت فرستاد:

قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ

هِيَ: مبتدا - مَوَاقِيتُ: خبر

در این آیه کریمه ضمت اسلوب الحکیم^۱ وجود دارد. گفت: به ایشان جواب بده که حکمت علت افزایش و کاهش ماه تو آن است که زمان را برای نظم و ترتیب و زندگی بشناسند از قبیل مشخص کردن مرز مزدوران و مدت زنان، و مدت بارداری و تشخیص رمضان و نیز علامات اوقات برای حج که موسم را بدانند.

وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى

الْبِرُّ: اسم لیس - تَأْتُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لیس - الْبُيُوتَ: مفعول به

و نیکویی نیست آن زمانی که به حج یا به جهت عمره احرام گرفتن پس از بازگشت از حج از پشت خانه‌ها به خانه بنائید و وارد شوید بدان جهت رب العالمین به ایشان فرمود تا این سنت و عادت جاهلیت را بردارند و ایشان را خبر کرد که - این نیکویی و پارسائی نیست بلکه نیکویی و پارسائی کسی راست که تقوی پیشه کند و از حشم خدا بپرهیزد یعنی از اعمال زمان جاهلیت بپرهیزد کند.

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

وَأْتُوا: فعل امر - (و) فاعل - الْبُيُوتَ: مفعول به

و به خانه‌ها در حال احرام و غیره از درهای آن در آئید.

وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ

از خدا بترسید و امر و نهی‌های او را پاس بدارید تا شاید رستگار شوید.

^۱ - جمله‌ی را بر خلاف مقصود گویند؛ جعل کنند و بنا به معنایی که مقصود گوینده نیست. پاسخ دهند؛ اساس اسلوب الحکیم بر چنین نام است که توضیح آن در تفسیر آیه بیان گردید. مثال فارسی: گفتنش باید بزی نام زیاد / گفت آری می‌برم نامت زیاد

مقصود گوینده باید زیاد نام مزایه زبان جاری کسی آقا مخاطب چنین و آنمود کرد که گوینده گفته که نام مرا از یاد ببری.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا إِنَّمَا اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُقْتَلِينَ ﴿۱۹۰﴾
 با کسانی که بکارزار شما می پردازند، در راه خدا کارزار کنید و از حد در مگذرید و تعدی نکنید
 که خدا متعدیان و از حد در گذرندگان را دوست ندارد. (۱۹۰)

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا

وَقَاتِلُوا: فعل امر - (و) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و در راه خدا با کافران جنگ کنید این آیت بود، و مصطفی ﷺ بر موجب این آیت با کافران جنگ
 می کرد و هر یکی از کافران که به جنگ با پیغمبر می آمدند جنگ می کرد و تجاوز نمی کرد یعنی خود
 ابتدا جنگ را شروع نمی کرد. چنانکه گفت ایشان را پیش از آنکه به اسلام دعوت کنید مکشید و
 جنگ را اول آغاز نکنید - مگر که آنان شروع کنند، زنان و بچه ها را مکشید و چون پناهنده شوند
 پناه دهید.

إِنَّمَا اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُقْتَلِينَ

اللَّهُ: اسم ان - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل - الْمُقْتَلِينَ: مفعول به

بدرستی که خدای تعالی دوست نمی دارد تجاوز کنندگان و ستمکاران را، که حضرت با جمعی از
 صحابه ﷺ به نیت عمره رهسپار مکه شدند، مشرکان مکه از دخول آنان ممانعت کردند و سرانجام در
 حدیبیه صلح واقع شد هر کسی سال آینده از مومنان برای طاعت و مناسک به مکه آیند سه روز شهر
 را خالی کنند. سال دیگر بمقصد طاعت به مکه می رفتند. صحابه به حضرت رسول ﷺ گفتند که مبادا
 مشرکان مکه وفای به عهد نکنند و جنگ آغاز کنند آنهم کشتار در شهر حرام چگونه خواهد بود.
 آیت سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و اگر جنگ نکنند جنگ نکنید.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ

الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقْتَلُوا فِيهِ فَإِنْ قَتَلْتُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿۱۹۱﴾

هر جا یافتید بکشیدشان و از آنجا که شما را بیرون کرده اند، بیرونشان کنید فتنه [که آنها کرده اند] از
 کشتار [که شما می کنید] بدتر است در نزدیک مسجد الحرام با آنها کارزار نکنید مگر آنکه پیش
 دستی کنند و در آنجا با شما کارزار کنند اگر با شما کارزار کردند بکشیدشان که سزای کافران چنین
 است. (۱۹۱)

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ

تَقْتُلُوهُمْ: ایشان را دریافتید.

ایشان را هر جا که یافتید (در حل و حرم) با شما مقاتله می کنند مقاتله کنید و ایشان را از مکه بیرون
 کنید که از آنجا شما را بیرون کرده اند، فتنه آنها که برگرداندن دین و یا قبول شرک است از گناه
 جنگ و کشتار در خانه ی کعبه زشت تر و ناپسندیده تر است.

وَلَا تُقْبِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقْتَلُواكُمْ فِيهِ

و ایشان (کافران) را در نزد مسجد الحرام مکشید (حرم) تا زمانیکه ایشان شما را در آن حرم بکشند و
هنگام حرمت کنند پس شما نیز همانجا ایشان را بکشید.

فَإِن قَتَلْتُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ

قَتَلْتُمْ: فعل امر - (و) فاعل - کم: مفعول به

پس ایشان اگر در ابتدا قتال کنند پس شما ایشان را قتال کنید و بکشید و پاک ندازید از اینکه ایشان
حرمت حرم را کنار گذاشته‌اند چنانکه در زمان فتح مکه حضرت رسول ﷺ فرمود هر کسی بر شما
شمشیر بکشد او را بکشید و هر که تسلیم شد امان دهید.

كَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ

كَذَٰلِكَ: جار و مجرور خیر مقدم - جَزَاءُ: مبتدا مؤخر

اینچنین است پاداش کافران ستمکار، چون سزای بد جز بد نیست.

فَإِن أَنهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۹۲﴾

پس اگر مشرکان دست (از ستم و شرک) بردارند از آنها در گذرید که خدا آمرزنده و مهربان
است. (۱۹۲)

فَإِن أَنهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَفُورٌ: خبر ان - رَّحِيمٌ: خبر ان ثانی

پس اگر مشرکان از کفر و شرک باز ایستند و به آغوش اسلام برگردند دیگر حجتی برای قتال وجود
ندارد. بدرستی گناهی را که در زمان کفر مرتکب شده‌اند امید آمرزش است که خدای تعالی آمرزنده و
مهربان است.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ أَنهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿۱۹۳﴾

با آنها کارزار کنید تا فتنه و فساد از روی زمین بر آفتد و دین خاص خدای یکتا شود و اگر باز ایستادند
با ایشان عدالت کنید که ستم جز بر ستمکاران، روا نیست. (۱۹۳)

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ

لَا تَكُونَ: فعل مضارع - فِتْنَةٌ: فاعل

و با مشرکان کشتار کنید تا زمانیکه فتنه خاموش شود و شرک از بین برود که مسلمانان از دست آنها
در امان باشند و پرستش و عبادت مخصوص خداست تا هیچ مانعی که بتواند شما را از دینتان باز دارد
نیاشد و دین خالصانه از آن خدا گردد.

فَإِنِ أَنهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ

لا: لای نفی جنس - عُدْوَان: اسم لا - عَلَي الظَّالِمِينَ: جار و مجرور خیر
پس آن زمانی که مشرکان از کفر دست بکشند شما نیز دست از آنها بردارید زیرا حمله بردن و تعدی
کردن جز بر ستمکاران روا نیست.

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ
عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

ماه حرام در برابر ماه حرام است و شکستن حرمتها را قصاص هست. هر که بشما تعدی کرده و راه
تعدی پیش گرفته همانگونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید، و از خدا بترسید و بدانید که خدا
با پرهیزکاران است. (۱۹۴)

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ

الشَّهْرُ مبتدا - بِالشَّهْرِ جار و مجرور خبر

ماه حرام یعنی ذی القعدة امسال که بقصد ادای قضای عمره بسوی آن حرکت می کنید بجای آن ماه حرام
است (ذیقعدة سال قبل) که کافران شما را از عمره و از داخل شدن به مکه جلوگیری کرده بودند معنی
آنست که اگر مشرکان جنگ کنند شما نیز در همان ماه حرام (ذی القعدة) با آنها جنگ کنید و از
حرمت شکنی های مقدسات بترسید بلکه این اقدام قصاص سال قبل است چونکه سزای بد جز بد نیست:

فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

من: مبتدای جازم - اعْتَدَى: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

پس هر کسی تعدی و تجاوز کند و ابتدا به کشتار شروع کند شما نیز بر او ستم و تعدی کنید و جزای
ستم او را به او برسانید و این کار جزای جنایت آنهاست. و از خدا بترسید و پرهیزکار باشید و
خشتو ذی وی را بجوئید و بدانید که خدای تعالی پرهیزکاران را نصرت دهد و کمک نماید آن زمانیکه
حضرت پناه ﷺ قصد عمره قضا کرد. عده ای گفتند که ما آذوقه سفر نداریم و آن کسانی هم که چیزی
دارند به ما نمی دهند و می گویند آذوقه ی راه سفرمان است حکم آمد که:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٩٥﴾

در راه خدا خرج کنید و [از فرط امساک] خویشتن را بهلاکت مینمایید و نیکی کنید که خدا
نیکوکاران را دوست دارد. (۱۹۵)

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ

أَنْفِقُوا: فعل امر - (و) فاعل

و ای توانگران! در راه خدای نفقه کنید که جهاد فی سبیل الله است اگر در راه خدا نفقه و هزینه نکنید
به صفت بخل آلوده گردید و هلاک شوید زیرا که بخل و ترک نفقه مال در راه خدا شما را از بهشت

دور می کند و به آتش جهنم نزدیک می گرداند این جواب آنست که چون فرمان آمد که نفقه کنید گفتند: اگر ما هزینه کنیم بیچاره خواهیم شد رب العالمین گفت: نفقه کنید و خود را بدستهای خود بهلاک مینمایید. مولانا گفت:

چون مرا سوی اجل عشق و هواست نهی لا تلقوا یا یدیکم مراست

در حدیث شریف از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمانانیکه به جان و مال خود در راه خدا جهاد نمایند، گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمان با تقواییکه در گوشه ای افتاده و مردم را از شر خود در امان می دارد»:

وَأَحْسِنُوا

وَأَحْسِنُوا: فعل امر - (و) فاعل

و با جهاد گران در راه خدا و کمک به مستمندان نیکوین کنید.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

بدرستی که خدای تعالی نیکوکاران را دوست دارد.

در سیاست نامه ابوعلی حسن ملقب به نظام الملک قرن پنجم درباره نیکوکاری عمرین خطاب چنین آمده است. زید بن اسلم گفت: عمر در صحرا آتشی دید، مرا گفت: یا زید، بیا تا آنجا شویم (رویم) و بنگریم تا کیست که نیمشب آتش فرو رخته است؟

رفتیم چون نزدیک رسیدیم زنی را دیدیم که دیگ کوچکی بر سر آتش نهاده بود و دو بچه کوچک در پیش او بر زمین خفته. و من گفتم خدای تعالی داد من از عمر پدماه که او سیر خورده و ما گرسنه ا عمر که آن نشید، مرا گفت: یا زید، این زن باری از همه خلق مرا به خدای سپارد تو اینجا باش تا من به نزدیک زن شوم و از حال او بر رسم.

پیش زن رفت و گفت: بدین نیمشب چه می بزی در این صحرا؟ گفت: زنی درویشم و در مدینه سرای ملک ندانم و بر هیچ چیز قادر نیستم، و از شرم آنکه دو طفل من از گرسنگی بگریزند و بانگ دارند و من چیزی ندارم که ایشان را سیر کنم و همسایگان بدانند که ایشان از جهت گرسنگی می گریزند و من عاجز مانده ام از دی باز اینجا بیرون آمده ام. و هر زمان که ایشان از جهت گرسنگی بگریزند و طعام خواهند من این دیگ را بر سر آتش نهم و گویم: «شما بخسبید و خوابی بکنید تا به وقت بیدار شدن شما این دیگ رسیده باشد دل ایشان بدین خرسند گشم و بدین اومید بخسبند. چون بیدار شوند چیزی نیینند، باز بانگ می دارند. و همین ساعت به بهانه ای ایشان را بخوابانیده ام. در این دو روز نه من چیزی خورده ام و نه ایشان، و در این دیگ بجز آب نهی چیزی نیست. عمر را دل بسوخت و

بر رسم
از دیروز تا به حال
افزاده شده باشند
دل عمر را بجای کسر اضافه

گفت: اگر بر عمر نفرین کنی و اورا به خدای تعالی، سپاری به حق است و این زن تشناخت عمر را. عمر گفت: زمانی صبر کن و هم اینجا می باش تا من باز آیم. پس عمر از پیش زن بازگشت. چون به من رسید (منظور رفیقش زید) مرا گفت: گام بردار تا به خانه ما. چون به خانه خویش در رفت درنگی بود بیرون آمد دو انبان بر دوش گرفته. مرا گفت: رو تا نزدیک آن زن باز رویم. من گفتم: یا امیر المومنین! اگر چاره نیست از این رفتن تا آنجا، این انبانها برگردن من نه، تا این زمان بار من گیرم. عمر گفت: یا زید! اگر این بار تو برگیری، بار گناهان از گردن عمر کی برگیرد؟

همی رفت تا نزدیک آن زن، انبانها از گردن فرو گرفت و پیش او بنهاد یکی آرد بود و یکی برنج و نخود و ذنبه. مرا گفت: ای زید در این صحرا رو و هر چه یابی از خار و درمنه آگرد کن و زود بیار. من به طلب هیزم رفتم، و عمر کاسه بر گرفت و آب آورد و برنج و نخود را بشت و در دیگ کرد و قدری دنبه و پیه در او کرد و از آن آرد کماجی بزرگ بکرد. من هیزم بیاوردم. عمر به دست خویش آن دیگ پیخت و آن کماج در زیر آتش کرد. کماج یعنی یک قسم نان ضخیم و پوک که با آرد گندم و آرد نخود درست می کنند. چون کماج و دیگ هر دو برسید، کاسه ی پر خرید کرد، و چون سرد شد، زن را گفت: «طفلیکان را از خواب بیدار کن تا بخورند» زن کودک را بیدار کرد، و عمر خوردنی را پیش ایشان نهاد و خود دورتر رفت و سجاده بیفکند و به نماز مشغول شد چون ساعتی بگذشت، نگاه کرد زن و فرزندانش سیر خورده بودند و با مادر بازی می کردند و عمر انبانها را بنهاد، خواست که بازگردد، زن را گفت: «مردمی کن و نیز عمر را به خدای سپار، که عمر طاقت عذاب و عقاب خدای عزوجل، ندارد.

وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِلُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُٓ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ. حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾

حج و عمره را برای خدا انجام دهید و اگر وامانده شدید هر چه میسر شود قربان کنید و سرهای خویش متراشید تا قربانی به قربانگاه رسد، هر که از شما بیمار است یا آزاری به سر دارد [و تراشد] بعضی، روزه ای یا صدقه ای یا ذبح گوسفندی باید. و چون امان یافتید، هر که پس از فراغ از عمره، به حج پرداخته باشد، هر چه میسر شود قربان کند. و هر که نیابد سه روز در اثنای حج و هفت روز چون بازگشتند، روزه دارد، این ده روز تمام است. این برای کسی است که خانواده اش مقیم مسجدالحرام نباشد. از خدا بترسید و بدانید که مجازات خدا سخت است. (۱۹۶)

وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ

- ۱- زمانی گذشت.
- ۲- کسبه ی بزرگ.
- ۳- گیاه خودرو که چوب آن را آتش کنند.

وَأَتِمُّوا: فعل امر - (و) فاعل

و حج عمره را با تمام حدود و فرایض و سنن و آداب و مناسک آن به تمام و کمال از برای خدا انجام دهید یعنی تنها انجام اعمال حج نباشد بلکه هدف جلب رضایت و خشنودی خدا باشد و اگر حج کامل می خواهید از خانه خویش چون بیرون آید احرام بگیرید و بنال حلال حج کنید، که چون مال حرام باشد بیم آن می رود که حج قبول نشود و در حج بجز حج و زیارت خانه خدا کاری و مقصودی دیگر در پیش نگیرید، و حج خود را آلوده نکنید پس رب العالمین به مسلمانان فرمود که شما خالصانه حج کنید، و کسی را با من در آن شریک مگیرید.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «کسیکه برای خدا حج کرده، و در حج خود مرتکب جماع و فحش و گنای بدی نگردد، طوری از حج برمی گردد، به مانند روزی که از مادرش متولد شده است»

محرمان چون روی صبح در آوند به کعبه کعبه را سبز لباسی فلک آسایینند

فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ

أَحْصَرْتُمْ: فعل ماضی مجهول - تم: نایب فاعل - ما: مبتدا - اسْتَيْسَرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر پس اگر محاصره شوید به علت بیماری و خوف دشمن و از بین رفتن آذوقه و گم شدن کاروان و ... بر شماست آنچه میسر شود هدی (قربانی) بفرستد که کمترین آن بریا گویند است. آن قربانی را باید به محلی فرستاد که محل ذبح است (منا) و تعیین کند که این هدیه را به حرم رساند و در فلان روز ذبح کند. و با قیمت آن را به شخص امین بدهد و به مکه مکرمه بفرستد تا در محدوده‌ی حرم آن را ذبح نماید و یا به فقرا بدهد و ذبح آن در خارج از حرم جایز نیست.

وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ

وَلَا تَحْلِقُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - رُءُوسَكُمْ: مفعول به

و سرهای خود را متراشید و از احرام بیرون می آید تا آنکه قربانی به محل (منا) برسد و ذبح شود و گوشت آن را به درویشان صدقه نماید.

فَإِنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ آذَىٰ مِنْ رَأْسِهِ فَعِدْيَةٌ مِنْ صِيَامِهِ أَوْ صَدَقَةٌ أَوْ نُسْلٌ

(هو) اسم کان - مَرِيضًا: خبر کان - به: جار و مجرور خبر مقدم - آذَى: مبتدا مؤخر

پس برای هر یک از شما در وقت احرام بیماری آید یا رنج و زحمتی از سرش به او برسد چون صداع یا جراحی یا بوسيله گزیدن جبنندگان در او بدین سبب ضرورتی پیش آید می تواند سر خود را تراشد پس فدیة دهد. این در شأن کعب بن عجزه الانصاری فرود آمد که کعب دیگ می پخت و مصطفی صلی الله علیه و آله بر وی بگذشت وی را دید که جنبندگان روی به وی آورده و در کاسه سرش

افتاده بودند حضرت فرمود ای کعب جنبیده سر ترا من رنجاند؟ گفت آری، گفت سر خود را بتراش و قدبه بده، یا سه روز روزه بگیر یا طعام به شش درویش بده یا صدقه به قدر طعام شش مسکین بده و یا گوسفندی بکش و به درویش بخور آن.

فَإِذَا أَمَّنتُمْ مِمَّنَ بِالْعَمْرِوِ إِلَى الْحِجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ

من: مبتدا - تَمَنَّعَ: فعل ماضی - (هو) قاعِل، جمله خبر

پس آن زمانی که از ترس دشمن ایمن شوند و یا از مرض بهبود یابند حج گزارند، بدانکه گزاردن حج و عمره به سه طریق است.

۱- بطریق افراد است (حج مفرد) که اول بحج احرام گیره و حج را نیت کند و بگوید: اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی سپس تلبیه گوید یعنی لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملك لا شریک لک و مناسک و شرائط و حدوده و فرائض آن بجای آرد.

۲- بطریق قرآن (قارن) است و آن چنان است که محرم نیت به حج و عمره توأم کند و چنین نیت کند.

اللهم انی ارید الحج و العمره فیسرهما لی و تقبلهما منی.

خاقانی گفت:

گر بخت باز بر در کعبه رساندم کجا حرام حج و عمره منما بر آورم

سپس تلبیه گوید مانند تلبیه فوق و به اعمال حجی اقدام کند که عمره در آن مندرج است، چنانکه وضو در غسل و این نزد امام اعظم (رح) افضل است.

۳- یا بطریق تمتع اقدام کند که چون در موسم حج به میقات رسد و احرام بعمره گیرد و چنین نیت کند اللهم انی ارید العمره فیسرها لی و تقبلها منی و سپس تلبیه گوید مانند تلبیه فوق و اعمال عمره را بجای آرد پس از اعمال عمره از احرام بیرون آید و حلالی شود و به محظورات تمتع گردد. (محرم از آن پرهیز کند) آنکه از درون مکه روز الترویبه^۱ برای حج احرام گیرد و این اختیار امام احمد (رح) است و این کس را تمتع گویند و بر وی قربانی گوسفندی واجب شود که در روز نحر ذبح کند و به درویشان دهد. قومی گفتند ترویبه به معنی تفکر است بدانجهت که به ابراهیم در خواب نمودند که فرزند خود اسمعیل را قربان کن پس همه روز در تفکر بود که این خواب از حق سبحانه است یا از شیطان، از این جهت آن روز را ترویبه گفتند و گفته اند ترویبه دادن آب است، یعنی رب العزه در روز ترویبه چشمه زمزم پدید کرد و اسمعیل از آن سیراب شد.

خاقانی گفت:

زمزم بسان دیده یعقوب زاده آب یوسف گشته دلوز چاه مقعرش

بل کانتاب چرخ رسن تاب از آن شدست تا هم به دلیو چرخ کشد آب اخترش

مَنْ لَمْ يَحِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعِينَ إِذَا رَجَعْتُمْ

من: مبتدا - لَمْ يَحِدْ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - فَصِيَامُ: مبتدا - فِي الْحَجِّ: جار و مجرور خبر پس هر که نباید قربانی (گوسفند) یعنی بر آن قادر نشود پس سه روز بیوسته در ایام حج روزه بگیرد یعنی روز هفتم و هشتم و نهم که بعضی گفته اند بصورت گسسته هم جایز است، که آخرین روزه آن سه روز، روز عرفة باشد. و پس از فارغ شدن کامل از حج یعنی پس از برگشتن به وطن خویش هفت روز روزه هر وقت که بخواهد روزه بگیرد که مجموع ده روز روزه شود.

تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ

تِلْكَ: مبتدا - عَشْرَةٌ: خبر

این ایام یعنی سه روز و هفت روز فوق الذکر که مجموع آن ده روز روزه است. عدد تمام و کاملی است برای تاکید زیادتی اهتمام به اتمام آن.

ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرًا الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

ذَلِكَ: مبتدا - لِمَنْ: جار و مجرور خبر

این حکم هندی (قربانی گوسفند) یا روزه گرفتن یا تمتع و قرآن (قرآن) مخصوص کسانی است که اهل مکه نباشند (آفاقی). و اهل مکه (ساکن مکه) فقط حج مفرد بجای آورده که این قول امام اعظم (رح) است البته ناگفته نماند که آفاقی هم می تواند حج مفرد و هم تمتع یا قرآن همانطوریکه ذکر آن رفت بجای آورد.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و از خدای بترسید و بداند آنچه در باره حج صادر شده است محافظت کنید و بدانید که خدای تعالی، کسانی را که بر امر و نهی محافظت نکنند سخت عقوبت است (کیفر سختی دهد).

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فُضِّ فِيهَا الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَسَلِّمُهُ اللَّهُ وَيَكْرِزُوا فِيكُمْ خَيْرَ الزَّادِ النَّقْوَى وَأَتَّقُوا بَنَاتِي

الْأَلْبَابِ (۱۷)

وقت حج، ماههای معینی است، و هر که در آن ملتزم حج شود، آمیزش و بدکاری و مجادله در اثبات حج ترک کند (و کار ناروا انجام ندهد) و از نیکی هر چه کنید خدا می داند. توشه بگیرید، که بهترین توشه ها برهیز کاری است و از من، ای صاحبان خرد! بترسید. (۱۹۷)

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ

الْحَجُّ: مبتدا - أَشْهُرٌ: خبر

زمان حج ماههای مشهوری است که شوال و ذوالقعدة و عشرذی الحجه یعنی مشهورترین ماههای حج، ماه شوال و ذوالقعدة و ده روز ذی الحجه است. اگر کسی پیش از آن احرام بندد جایز نیست و مکروه است. زیرا سنت این است که فقط در ماههای حج برای حج احرام ببندند که احرام شرط حج است.

فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ

رَفَثٌ: سخن زشت، جماع - فُسُوقٌ: خارج شدن از فرمان خدا.

پس هر که در این ماهها (شوال، ذوالقعدة، و عشرذی الحجه) بر خود حج فرضه گرداند احرام بگیرد و تلبیه گوید، و احرام گرفتن آن باشد که چون به میقات رسید وضو کند و لباس دوخته از تن بیرون کند و از آزاری سفید بر کمر بندد و از آزاری دیگر با چادری بر خویشتن در پیچند و سپس دو رکعت نماز خوانند آنکه در دل نیت حج کنند و به آوازی بلند تلبیه گویند. لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ...

پس در حالت احرام در حج باید که از جماع و سخنان بیهوده و کارهای زشت پرهیز کند. و از حد شرع در نگذرد و از فرمان خدا بیرون نرود و ارتکاب محظورات نکند.

و باید که جدل و جنگ نکند و با خادمان و رفیقان و غیره ستیز و کشمکش نکند.

وَمَا تَعْمَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَسَلِّمُهُ اللَّهُ

و آنچه از نیکی انجام می دهید مانند دادن صدقه، کمک به حجاج و ... خداوند آنرا می داند و پاداش آنرا خواهد داد.

وَكَسْرُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى

خَيْرٌ: اسم آن - التَّقْوَى: خیر آن

و زاد راه و توشه بردارید و با خود به مکه ببرید. گویند این دستور مربوط به مردم یمن است که معتقد بودند بدون توشه به مکه بروند و توکل بر خدا کنند و وقتی که به مکه می رسیدند از مردم درخواست کمک می کردند. بدینجهت خداوند فرمود: هر که توانایی دارد توشه راه بهمراه خود ببر دارد، تا از ننگ سؤال خود را برهاند و مردم را پریشان نسازد.

براستی بهترین توشه ها پرهیز کردن از طمع و چشم داشت به مال مردم است. در تفسیر حسینی آمده است که در نزد عرفا این آیت اشاره به توشه گرفتن در سفر آخرت است و بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است.

امام قشیری (رح) فرموده که تقوای عوام، دور شدن لوث گناه از تن است. و تقوی خاص، اجتناب است از مشاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق سر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد. بیت:

زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه

راه زین گونه است بسم الله که دارد عزم راه

وَأَتَّقُونَ يَتَأُولَى الْأَلْبَابِ

ای صاحبان خرد! از خشم و کيفر من بترسید و پرهیزکار شوید و آنچه مقرر کردم بجای آرید.
 لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ
 عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَانَكُمْ
 وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ﴿۱۹۸﴾

گاهی بر شما نیست که از پروردگار خویش فزونی خواهید و از فضل خدا روزی بطلبید و چون از عرفات سرازیر شدید، در مشعر الحرام خدا را یاد کنید، و به یاد خدا باشید که خدا شما را راه نموده است و گر چه پیش از این، از گمگشتگان بودید. (۱۹۸)

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ

عَلَيْكُمْ؛ جار و مجرور خبر لیس مقدم - جُنَاحٌ؛ اسم لیس مؤخر

بر شما گناهی نیست از اینکه در موسم حج بوسیله تجارت از پروردگار خود روزی بخواهید قومی از اعراب در موسم حج که به حج آمده بودند تجارت را روا نداشتند و می گفتند حج خود را بمنفعت دنیوی نیامیزیم

بدین ترتیب در عشر ذی الحجه از معامله دست می کشیدند رب العالمین فرمود. کسی که مقصد اصلی او حج باشد و در اثنای آن تجارت کند در ثواب وی نقصانی حاصل نمی شود و حضرت رسول ﷺ ایشان را به مغفرت امید داد.

فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ

عَرَفَاتٍ؛ جمع عرفه می گویند عرفه و عرفات از - اعتراف - گرفته اند یعنی گناهکاران در آن موقف ایستاده بگناه خویش معترف شوند. و نیز گفته اند که عرفات به معنی شناختن است از آن جهت که دوستان خدای تعالی آن روز در آن موسم بر یکدیگر رسند و یکدیگر را بشناسند پس بدین معنی عرفات خوانند که جبرئیل فرو آمد و ابراهیم را مناسک و مشاعر می نمود و ابراهیم پذیرفت و می گفت: قد عرفت، قد عرفت، شناختم، شناختم.

(الْمَشْعَرِ؛ درخت سایه دار که در سایه آن بیا سائید، محل قربانی، موضع مناسک حج، مشاعر جمع آن است، مشعر الحرام یکی از جاهای قربانی در مکه و یکی از مقام های عبادت است).

آدم که به زمین آمد و به هندوستان فرو آمد و حوا به جده فرو آمد. و هر دو یکدیگر را می جستند تا به عرفات بر یکدیگر رسیدند، و یکدیگر را باز شناختند. و نیز گفته اند که اعتراف آدم به گناه خویش در این روز بود در آن بقعه (محل).

می گوید: و چون از عرفات سرازیر شدید، در مشعر الحرام خدا را یاد کنید. و وقوف در عرفات بر حاجی فرض است و این کار یکی از ارکان مهم حج می باشد، چنانچه در حدیث شریف آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: الحج عرفه یعنی حج همان وقوف به عرفه است. و وقوف بعرفه همان روز

نهم از زوال آفتاب تا غروب همین روز است. حاجیان می‌توانند در این روز نماز ظهر و عصر را بطور قصر و جمع به شرطی که امام مکه و یا نایب او امام جماعت باشد بخوانند، در این صورت با یک اذان و دو اقامه نماز اداء می‌شود و در غیر این صورت آفاتیها نماز خود را بطور جداگانه با جماعت خود به صورت قصر بخوانند.

خاقانی گفت:

اینک مواقف عرفات است بنگرش	طلوش چو عرض جنت و صد عرض اکبرش
دهلیز دار ملک الهی است صحن او	فراش جبرئیلش و جاروب شهیرش
نورالله از تف نفس و آه مشعلش	حزب الله از صف ملک و انس لشکرش
پوشیدگان خلعت ایمان که الست	ایمان صفت برهنه سران در معمکش
گردون کاسه پشت چو کفگیر جمله چشم	نظاره سوی زنده دلان کفن ورش
از اشکشان چو سیب گذرها منقلش	وزیوسه چون تریخ حجرها مجدرش
از بس که دود آه حجاب ستاره شد	بر هفت بام بست گذرها چو شدرش
بل شمع هفت چرخ گذران شده چو موم	از بس که تف رسد ز نفسهای بیمرش
جبرئیل خاطب عرفات است روز حج	از صبح تیغ و از جیل الرحمه منبرش
سرمست پختگان حقیقت چو بختیان	نه ساقی پدید نه باده نه ساغرش
با پای هر پیاده پای دو اسبه ملک روان	سلطان یکسواره گردون مسخرش
در پای هر برهنه سری خضر جانفشان	نملین پای همسر تاج سکندرش

و وقت وقوف به عرفه همانطوریکه گفتیم بعد از زوال آفتاب و بعد از ادای نماز ظهر روز نهم شروع می‌شود بهترین موضع نزدیک جبل الرحمه است وقتی که در این مکان مقدس وقوف نمود با قلبی آکنده از خشوع و تضرع و چشمی گریان و امید واثق به رحمت پروردگار، و ترس و خوف از عذاب او، دستها به سوی آسمان بلند کرده و به دعا و ثنا و استغفار مشغول گردد. حضرت رسول ﷺ فرموده اند: بهترین دعاها روز عرفه است. بکوشد تا لحظه ای از دعا و زاری و استغفار و تضرع بدرگاه رب العزّه و الجلال غافل نماند تفسیر آیت چنین است: آن زمانی که از جایگاهی که عرفات نامیده می‌شود بعد از غروب آفتاب به موضعی که نزدیک مشعرالحرام است میان عرفات و منی که آنرا مزدلفه گویند برگردید و خدای تعالی را به تهلیل و تلبیه یاد کنید؛ یعنی بعد از اینکه حاجی تا غروب آفتاب در عرفه وقوف نمود، اندکی حدود یک ربع الی نیم ساعت انتظار کشیده وقوف نماید سپس بدون آنکه نماز شام را بخواند، بطرف مزدلفه حرکت نماید. چون به مزدلفه رسید، جای مناسبی برای خوابیدن و استراحت کردن برای خود انتخاب نماید اگر وقت نماز خفتن (عشاء) داخل شده باشد بدون معطلی نماز شام و عشاء را با هم در مسجد و با جماعت ادا نماید. و اگر رفتن به مسجد برایش مشکل باشد، در همانجائیکه قرار دارد، با حجاج دیگر جماعت کند البته نماز شام و عشاء در مزدلفه بیک اذان و یک اقامه بوقت خفتن ادا گردد و بعد از آن سنت و وتر واجب را ادا نماید. و قبل از استراحت کردن، برای

خود جهت زدن جمره در روزهای آینده ۴۹ یا بیشتر دانه ریگ جمع آوری و تهیه نماید. هر چند این ریگها از هر جائیکه باشد جائز است ولی بهتر است که از محل مزدلفه باشد.

وَأَذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتَكُمْ

و یاد کنید خدای یگانه را چنانکه شما را به حج راست و شریعت پاک و ملت ابراهیم راه نمود بعد از ادای نماز شام و حقتن و تهیه ریگ، غذای شب را صرف نموده و تا هنگام بخواب رفتن، بذكر و دعا و استغفار و درود بر پیغمبرش ﷺ مشغول گردد بعد از آنکه حاجی شب را به مزدلفه گذرانید، بکوشد تا قبل از فجر از خواب بیدار گردیده و طهارت کرده و خود را برای ادای نماز فجر آماده نماید چون وقوف به مشعر الحرام بعد از نماز فجر از واجبات است پس دقایقی چند، بعد از خواندن نماز فجر بدعا، تکبیر و تهلیل و استغفار مشغول گردد.

وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّكَايِنَ

تم: اسم کان - لَمَنِ الضَّكَايِنَ : خیر کان

بدرستی که شما پیش از هدایت حق یعنی قبل از بعثت هادی مطلق حضرت رسول ﷺ از جمله گمراهان بودید. بعد از مبیت به مزدلفه و وقوف بمشعر الحرام، بآرامی و وقار سواره و یا پیاده تلبیه و تکبیر گویان، بطرف منی حرکت نماید، فاصله بین مزدلفه و منی چندان زیاد نیست.

ثُمَّ أٰفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّكَاسُ وَأَسْتَغْفِرُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۳۱﴾
 آنگاه از آنجا که همه مردم سرازیر می شوند، سرازیر شوید و از خدا آمرزش طلبید که خدا آمرزگار و رحیم است (۱۹۹)

ثُمَّ أٰفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّكَاسُ وَأَسْتَغْفِرُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ

أٰفِيضُوا: فعل امر - (و)فاعل

این آیت در حق قریش آمده است که قریش اهل مکه به عرفات نمی رفتند (چونکه عرفات خارج از حرم است) و در داخل حدود حرم (مزدلفه) واقف می شدند و از آنجا به قصد طواف بمکه باز می گشتند بدینجهت آیت فوق آمد. پس شما نیز از همانجا که مردمان غیر قریش بر می گردند باز گردید یعنی در عرفات و به گناهان گذشته پشیمان باشید و از خداوند طلب آمرزش کنید.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: قریش و مردمان دیگری که به دینشان بودند، بمزدلفه وقوف نموده، و اینها به نام (خمس) [یعنی: متشددین] یاد می شدند، و دیگر عربها به عرفات وقوف می نمودند، هنگامی که اسلام آمد، خداوند به پیغمبر خود امر کرد که به عرفات آمده و به آنجا وقوف نموده و از آنجا برگردد.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

اللَّهُ: اسم ان - عَقُورٌ: خیر ان

براستی خداوند آمرزنده و مهربان است و او را مغفرت می کند.
خاقانی گفت:

گر بخت باز بر در کعبه رساندم	کاحرام حج و عمر مشنا بر آورم
سی ساله فرض بر در کعبه کنم قضا	تکبیر آن فرضیه به بطحا بر آورم
زمزم فشام از مژه در زیر ناودان	طوفان خون ز صخره صما بر آورم
دریای سینه موج زند آب آتشین	تا پیش کعبه لولولا بر آورم
بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر	زاو نعمت مصطفای مزکا بر آورم
دارا و داور اوست جهان راه من از جهان	فریاد پیش داور و دارا بر آورم
امروز کز ثنائش مرا هست کوثری	رخت از کوثری به ثریا بر آورم
فردا هم از شفاعت او کار آن سرای	در حضرت خدای تعالی - بر آورم

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
فَمِنَ النَّكَاثِينَ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَايْنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ ﴿۲۰۰﴾

و چون مناسک و اعمال حج را ادا نمودید پس یاد کنید خدای خویش را همانگونه که پدرانتان را یاد می کنید بلکه بیشتر از آن خدا را یاد کنید پس از مردمان کسی هست که می گوید: پروردگارا ما را در این دنیا نیکی عطا کن حال آنکه برایش در آخرت نصیبی نیست. (۲۰۰)

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا
ذِكْرًا: تمیز منصوب.

پس زمانیکه حج بگذارید و مناسک و کارهای حج و حدود و شرائط آنرا بجای آورید پس خدا را یاد کنید و ثنا گوئید همچو یاد کردن پدران خود بلکه بیشتر از پدران خود یاد کنید زیرا که خداوند به پدران شما این همه نیکی کرده است. سبب نزول این آیت آن بود که - عرب، زمانیکه از حج و مناسک آن فارغ می شدند. بر در کعبه، یا در حرم یا ما بین مسجد منی و جبل الرحمه می ایستادند و به نسب و شهرت آبا و اجداد فخر می کردند.
این یکی گفتی - پدرم مهمان دار و درویش نواز بود. آن یکی گفتی پدرم مبارز و جنگجو بود بهر حال هر کسی به نوعی تفاخر می کرد.

فَمِنَ النَّكَاثِينَ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا ءَايْنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ
خَلْقٍ: نصیب، بهره

پس از مردمان کسی هست که می گوید پروردگارا در این دنیا به ما فلان چیز بده، مثلا مال و زر و سیم و غلام و کنیزک و زمین زراعی و ... خداوند می فرماید:
و برای خواهنده مال و زر این دنیا در آخرت هیچ نصیبی و بهره ای نیست.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾

و از جمله آنها کسی است که گویند: پروردگارا ما را در این دنیا نعمتی بخش و در آخرت نعمتی بخش و از عذاب جهنم نگاهمان دار (۲۰۱)

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۲۰۱﴾

وَمِنْهُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

و از مردمان کسی باشد که طالب آخرت باشند و بگویند پروردگارا به ما در این دنیا نیکویی ببخش یعنی توفیق طاعت و عبادت بما عطا کن و در آن دنیا نیکویی. یعنی ثواب و رحمت و جنت و گفته اند حسنه این جهان قناعت و حسنه آن جهان شفاعت است. نظامی گنجوی گفت:

جاوید بهشت جای بادت جا در حرم خدای بادت
علی بن ابیطالب گفت:

حسنة این جهانی همسر شایسته است و حسنة آن جهانی حوراء بهشتی، و همسر بد در دنیا بمشابه آتش دوزخ است در آن دنیا.

پروردگارا! ما را از عذاب آتش دوزخ نگاهدار.

زن بد در سرای مزه نکو هم درین عالم است دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار و قنار بنا عذاب النار

در حدیث شریف صحیح البخاری

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: «خدایا پروردگارا! در دنیا خوبی را به ما ارزانی نموده و در آخرت هم خوبی را نصیب ما بگردان»

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿۲۰۲﴾

هر یک از این دو گروه از نتیجه اعمال خود بهره مند خواهند گشت و خداوند سریع الحساب است (او به حساب همه رسیدگی خواهد کرد). (۲۰۲)

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا

أُولَئِكَ: مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - نَصِيبٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر اولئك

آنانکه خیر دنیا و آخرت می طلبند پس این چنین کسی در آخرت از ثواب حج و دعا و طاعت و جمله حسنات خود بهره کامل می یابند.

وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ

اللَّهُ: مبتدا - سَرِيعٌ: خبر

و خداوند در قیامت حساب تمام مردمان را در یک لحظه رسیدگی می‌کند و او سریع الحساب است و احتیاجی به تأمل و تفکر ندارد. از زمان آدم تا منتهای عالم یعنی از ابتدای آفرینش تا آخر که قیامت پدید آید، اعمال بندگان را در یک چشم بهم زدن می‌داند و می‌شمارد و پاداش و کیفر آن را خواهد داد.

وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۳﴾

خدا را در روزهای معین (ایام تشریق) یاد کنید، هر که در دو روز از منی بشتاب، کوچ کند، گناهی بر او نیست و هر که دیرتر کند، اگر پرهیزکار باشد، گناهی بر او نیست، از خدا بترسید و بدانید که در پیشگاه او محشور می‌شوید. (۲۰۳)

وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ

ایام مَّعْدُودَاتٍ: روزهای معلوم و مشخص. که سه روز بعد از عید قربان است و ایام التشریق نام دارد. (روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم)

در روزهای شمرده و مشخص که آن ایام تشریق است خدا را یاد کنید. نه کسانی که از حج فارغ می‌شوند حکم است که در منی قیام کنند و هنگام رمی جمار (افکندن سنگریزه‌ها) و بعد از هر نماز تکبیر گویند، و غیر از این اوقات هم خدا را ذکر کنند و تکبیر گویند.

تکبیر این باشد (الله اکبر الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد) و اصل تکبیر از عهد ابراهیم خلیل است در آن حال که خواست فرزند خود را قربانی کند، چون صدق عهد از وی ظاهر گشت، و آماده فرمان الهی شد الله تعالی ندا داد جبرئیل اندر هوا ندا کرد، و گوسفند قربانی را آورد گفت الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، الله اکبر و لله الحمد، ابراهیم برگریخت بدید آواز برداشت گفت که لا اله الا الله، الله اکبر، اسمعیل آگاه گشت و آواز برداشت گفت، الله اکبر و لله الحمد. الله تعالی این ذکر در میان این امت مشروع کرده. تا در این ایام می‌گویند و از آن حال یاد می‌کنند و مصطفی ﷺ گفت، و بروی زینوا العیدین بالتهلیل و التقدیس و التحمید و التکبیر.

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

إِثْمٌ: اسم لای نفی جنس عَلِيَّهِ: خبر لای نفی جنس

پس هر کسی عجله کند در این دو روز (یازدهم و دوازدهم) از منی برود و خارج شود پس بر او هیچ گناهی نیست ولی اگر سه روز بماند افضل است و اگر کسی در شب سوم آفتاب غروب کرده باشد زوا نیست که عجله کند تا روز سوم که سنگ اندازد. آنکه با مردم برود.

وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ

وَمَنْ: مبتدای جازم - تَأَخَّرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - إِثْمٌ: اسم لای نفی جنس - عَلِيَّهِ: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد پس برو هیچ گناهی و جرمی نیست.

لَيْسَ أَتَقَى

برای کسی که از کارهای بد پرهیزد خصوصاً پس از ادای حج تا آخر عمر پرهیزکار باشد.

وَأَقْرَأُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنْكُمُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

و از خشم خدای در زمان حج و بعد از آن پرهیز کند چونکه گناهان نیکی‌ها را می‌خورند و از بین می‌برند و بدانید که شما بسوی خدای تعالی محشور می‌شوید و به پاداش و کیفر اعمال خود خواهید رسید.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ

الْخِصَامِ ﴿۲۰۳﴾

از جمله مردم کسی است که گفتاری دربارهی زندگی این دنیا تو را بشگفت آورد و خدا را بر آنچه بدل دارد گواه گیرد و اوسخت‌ترین دشمنان است. (۲۰۳)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ.

وَمِنَ النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

و از مردمان کسی هست که خوش آید تو را و در شگفت اندازه سخن او در مصالح زندگی دنیا، این در شان مردی آمد که نام او اخنس بن شریق بود دارای سخنی نرم و زبانی خوش اما کافر دل و سوگند خوار و بدسیرت بود به پیش مصطفی ﷺ آمد. شادابی چهره‌ی او و خوش زبانی و حلاوت گفتار او حضرت را خوش آمد. محتوای سخنان او این بود که آمده‌ام تا با تو در اسلام بیعت نمایم و خدمتگزار تو باشم و امر تو اطاعت کنم.

و به این سخنان سوگند خورد و خدای را گواه آورد ولی در دل بد نهاد و بد سزاشت بود و فرصت می‌یافت تاراج می‌کرد. زمانیکه از شهر گذشت زراعت قومی را به آتش سوخت و چهار بابان مسلمانان را بشمشیر بزد و پی‌کرد. حق سبحانه و تعالی آیت فوق فرستاد.

وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ

أَلَدُّ: صفت مشبیه و یا اسم تفضیل به معنی سخت‌ترین

الْخِصَامِ: مصدر باب مفاعله به معنی دشمنی و خصومت یا جمع مکسر به معنی دشمنان

و حال آنکه او از ستیزه‌ترین دشمنان بود.

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿۲۰۴﴾

و چون از نزد او برود می‌کوشد تا در زمین فساد کند و کشت و زرع و دام تباه کند، و خدا فساد (و فساد کنندگان) را دوست نمی‌دارد. (۲۰۴)

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ

و زمانی که از حضور تو برگردد برود تا در روی زمین فساد و تباهی کند و کشتزار را با سوختن نابود گرداند و چهار پایان را بکشد و هلاک کند و خداوند تبه کاران را نمی پسندد و معنی دیگر آنست که - این منافق چون حاکم شود بپداد و فساد جوید تا الله تعالی به جهت شومی و بدطینتی وی تاران باز گیرد تا چهار پایان نیست و نابود شوند و کشتزار خشک گردند.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَّادَ

و خداوند معصیت و تباهکاری را دوست نمی دارد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمُهَادُّ

و چون به او گفته شود، از خدا بترس، غرور او را بگناه وا دارد، و جهنم او را بس است که بستر بسیار بدبست. (۲۰۶)

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ

أَخَذَتْهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الْعِزَّةُ: فاعل

و زمانی که به این منافق گویند از خدای بترس حمیت جاهلیت او را به ارتکاب گناه برآن دارد که فساد و معصیت کند پس دوزخ برای او بسنده و کافی است و آن نام آتشی است که دوزخیان را بدان عذاب کنند.

وَلَيْسَ الْمُهَادُّ

وَلَيْسَ: فعل ذم - الْمُهَادُّ: فاعل

و دوزخ چه جایگاه بدی است

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

از جمله مردم کسی است که جان خویش بطلب خوشنودی خدا فروشد و خدا به بندگان مهربان است. (۲۰۷)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ

خبر مقدم محذوف - مَن: مبتدا مؤخر - يَشْرِي: فعل مضارع - فاعل: (هو) مفعول به - ابْتِغَاءَ: مفعول لاجله

در آیه ما قبل از مناقصی سخن رفته بود که بجای دین - دنیا را خریده بودند ولی در این آیه ذکر انسان مخلص با ایمان است که دنیا و هستی دنیا را در طلب دین صرف می کنند. پس تفسیر آیه چنین است و از مردم دنیا هست کسی که می فروشد مال و نفس خود را یعنی مال و جان خود را - من بخشد بخاطر طلب خوشنودی خدا و این آیت در شأن صهیب بن سنان الرومی آمده است. در کودکی در غارت بدست روم افتاد و اسیر شد، و در میان رومیان بزرگ شد، وی را بدین جهت رومی گفتند. رسول خدا وی را دوست می داشت. صهیب به قصد هجرت عازم حضور آن حضرت شد مشرکان مانع هجرت او به مدینه شدند و او را عذاب می کردند تا مرتد شود، گفت: من پیر مردی هستم مرا بگذارید به مدینه

بیروم: من خانه و مال و دارایی خود را بشما می‌گذارم بشرطی که اجازه هجرت بمدینه بمن بدهید. مشرکان پذیرفتند و صهیب رضی الله عنه به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و در حق این فداکاری آیت فوق در شأن وی فرآمد.

وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ بِالْعَبَادِ

لفظ: اللهُ مبتدأ - رَءُوْفٌ خبر

و خداوند به بندگانش خود مهربان است که در طلب خشنودی خدا مال و جان خود را فدا می‌کنند. گفته‌اند اینان جماعتی از مسلمانان بودند در مکه، کافران ایشان را عذاب می‌کردند، بعضی از آنها را کشتند از جمله آنهاست عمار بن یاسر (اضافه بنوت) و مادر وی سمیه. می‌گویند اول کسی از مسلمانان در حق اسلام کشته شد. مادر و پدر عمار یاسر بودند مصطفی صلی الله علیه و آله به وی برگذشت و او را بر آن صفت دید گفت:

صبراً فان موعدهم النجاة و نیز گفته‌اند این آیت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد. آن زمانیکه مصطفی هجرت کرد. علی بر بستر وی خوابید و بدین طریق نسبت به پیغمبر و اسلام و دین خود فداکاری کرد و رضایت و خشنودی خدا را طلب کرد.

يَتَّيْبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
اِنَّهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۲۰۸﴾

شما که گرویده‌اید! باسلام تمام، در آئید و بدنبال شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است. (۲۰۸)

يَتَّيْبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً

ای: منادا - ها: حرف تشبیه - الَّذِينَ: بدل - اَدْخُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - كَافَّةً: حال ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به یکبارگی در اسلام در آئید و بر آن ثابت قدم باشید. گفته‌اند: که این آیت در شأن مسلمانان اهل کتاب آمده است که اهل کتاب روز شنبه را بزرگ می‌دانستند و خوردن گوشت و شیر شتر را بر خود حرام می‌دانستند همانطوریکه حکم جاهلیت پیش از اسلام چنین بود و نیز می‌گفتند یا رسول الله کتاب تو را هم کتاب خداست اگر اجازه‌ای باشد آنرا بخوانیم و بدان عمل کنیم. الله تعالی به ایشان خطاب کرد اَدْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً یعنی همگی به شرائع دین محمد صلی الله علیه و آله در آئید و احکام اسلام را همه بپذیرید و به یکبارگی از دین جهود دست بکشید.

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

وَلَا تَتَّبِعُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - خُطُوَاتِ: مفعول به و از گامهای اهریمن و وسوسه‌های شیطان پیروی نکنید چون شیطان در دل وسوسه‌ها می‌افکند و چیزهایی را که حقیقت و اساسی ندارد به شما دلنشین می‌سازد.

إِنَّكُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

ه: اسم آن - عَدُوٌّ: خیر آن

براستی شیطان دشمنی آشکار است که با وسوسه های خود خاطر و فکر شما را متزلزل می سازد.

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۹﴾

و اگر با وجود این حجت ها که سوی شما آمده بخطا رفتید (و ایمان نیاوردید) بدانید که خدا عزیز و فرزانه است. (۲۰۹)

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۹﴾

لفظ الله: اسم آن - عَزِيزٌ: خیر آن - حَكِيمٌ: خیر آن ثانی

خطاب به کسانی است که تمایل به دین جهودیت داشتند پس دین اسلام می گوید اگر شما از جناده شریعت و احکام دین و قرآن بگردید پس از آنکه از احکام حلال و حرام و آیات روشن بشما آمد. پس بدانید. براستی خداوند بر عقوبت مخالفان آگاه و دانا و قادر است هر چه آورده است از روی حکمت و علم است و کسی را مجازات نمی کند مگر به حق. هر چه کند موافق حکمت و مصلحت باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۳۰﴾

آیا (کافران با این همه دلایل روشن ایمان نمی آورند) گویی [یهودان] انتظار دارند که خدا در سایه بانهایی از ابر و فرشتگان بر آنها نازل شود، و کار یکسره شود ولی همه کارها بخدا بازگشت می یابد. (۲۱۰)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ

هَلْ يَنْظُرُونَ: آیا انتظار می کشند؛ استفهام انکاری است به معنی انتظار نمی کشند - ظُلَلٍ: جمع ظله، سایه بانها

آنانکه با وجود دانستن احکام الهی دست از جاه طلبی بر نمی دارند و به پیغمبر و احکام و دین محمد ﷺ و قرآن اعتماد ندارند - در انتظار این امر هستند که عذاب خدا برایشان بیاید. روش اهل سنت در چنین اخبار و آیات صفات، تسلیم شدن باطن است و آوردن ایمان حقیقی به خداست.

می گوید آن روز که بشکافد آسمان از ابر سپید. خدای عزوجل به محشر میان خلق داوری کند و فرشتگان با وی بیایند که موکل بر عذاب اند. و فرمان خدا گزارده خواهد شد (انجام خواهد گرفت) و گرویدگان به اسلام و دین محمد ﷺ و قرآن پاداش خواهند گرفت و کسانی که اعتماد به اسلام نکردند جزای خود را خواهند یافت.

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ

تُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول - الْأُمُورُ: نایب فاعل

وکارها به سوی خدا بازگردانیده شود و فرمان جز حق را نبود بعضی مفسران در معنی
ترجم الامور گفته اند که در آن روز (محشر) تصرف بندگان و مالکیت ایشان در اموال و اسباب دنیا
همه باطل گردد، و فرمان و حکم جز خدای عزوجل نبود.

سَلِّ بِئِيْ اِسْرٰهِيْلَ كَمْ ؕ اٰتَيْنٰهُمْ مِّنْ اٰيٰمٍ يَّبِيْنَةٌ وَّمَنْ يَّبْدِلْ نِعْمَةَ اللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَاۤءَتْهُ فَاِنَّ اللّٰهَ
شَدِيْدُ الْعِقَابِ ﴿۲۱۱﴾

از پسران اسرائیل پیرس، چه معجزه های روشن فرستادیمشان! و هر که نعمت خدا را بعد از این که
نعمت سویی وی آمده تغییر دهد پس مجازات خدا بسیار سخت است. (۲۱۱)

سَلِّ بِئِيْ اِسْرٰهِيْلَ كَمْ ؕ اٰتَيْنٰهُمْ مِّنْ اٰيٰمٍ يَّبِيْنَةٌ

سَلِّ: فعل امر - (انت) فاعل - بِئِيْ: مفعول به

همچنانکه در آیات فوق گفته شد اگر کسی احکام خدا را نادیده بگیرد سزاوار عذاب خواهد شد در
تائید آن از روی تشبیه می گویند از بنی اسرائیل پیرسید که ما به آنها چقدر از نشانه های واضح و احکام
صریح از جمله معجزات آشکار و کرامت های روشن چون عصا و يد بيضا، و شکافتن دریا و امثال آن
دادیم زمانیکه از آن روی گردانیدند گرفتار عذاب شدند.

وَمَنْ يَّبْدِلْ نِعْمَةَ اللّٰهِ مِنْۢ بَعْدِ مَا جَاۤءَتْهُ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ

وَمَنْ: مبتدای جازم - يَّبْدِلْ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - نِعْمَةٌ: مفعول به

و هر که کتاب خدای تعالی بگرداند، و در آن تغییر و تبدیل کند و آن نعمت خدای تعالی را که صفت و
نعمت پیغمبر ﷺ است بپوشد و در باطل بکوشد.

بدترستی که خداوند پوشندگان نعمت را سخت عقوبت است و آنان را در آخرت عذاب کند. گفته اند
که نعمت در اینجا مصطفی ﷺ است.

رٰزٍ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَلْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَنَسَحَرُوْنَ مِّنَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَالَّذِيْنَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ ؕ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنۢ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿۲۱۲﴾

برای آنها که کافرنه زندگی این دنیا، آرایش یافته و مؤمنان را ریشخند می کنند، کسانی که پرهیزکاری
کرده اند، روز رستاخیز، بالاتر از آنها باند، و خدا هر که را خواهد بی حساب روزی می دهد. (۲۱۲)

رٰزٍ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَلْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَنَسَحَرُوْنَ مِّنَ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَالَّذِيْنَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ

رٰزٍ: فعل ماضی مجهول - اَلْحَيٰوةُ: نایب فاعل

آراسته گردانیده شد زندگانی این دنیا برای کسانی که ناسپاسی می کنند و حق را می پوشانند تا اینکه
قریفته می شوند و مغرور می گردند یعنی شیطان زندگانی این دنیا را بر ایشان آراست و به چشم ایشان
نیکو نمود و کردار ایشان برایشان بیاراست تا اینکه کافران قریش بر درویشان و صحابه چون بلال -

سلمان، عبدالله مسعود، عمار یاسر و ابن ام مکتوم و... می‌خندیدند و از روی تمسخر می‌گفتند که به کار محمد ﷺ بنگرید که می‌گوید من با این درویشان کار جهان راست می‌کنم و دشمنان اسلام را می‌شکنم. الله تعالی گفت:

و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این گدایان و درویشان در روز قیامت در بالادست ایشان باشند، اینان در درجات اعلیٰ علیین و در فردوس برین باشند و ایشان در قعر جهنم در درجه‌ی اسفل سافلین. گدایان و درویشانی که به ظاهر پا برهنه‌اند پای بر فرق فرقدان بخواهند داشت.

ابوبکر صدیق گفت: لا تحقرن احداً من المسلمین فان صغیر المسلمین عند الله کبیر.

ابوبکر صدیق گفت: کسی را از مسلمانان کوچک و حقیر بشمارید چه بسا مسلمانان به ظاهر حقیر در نزد خداوند مقامی بس رفیع دارند.

وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

لفظ: اللّٰهُ: مبتدا - يَرْزُقُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند آن کسی را که بخواهد بیش از اندازه روزی می‌دهد یعنی روزی می‌دهد در دنیا بدون رنج و رحمت، و بیش از اندازه در آخرت. و این پاداش و روزی از برای کسی است که در این دنیا چندانکه طاقت دارد عبادت کند که فردا در آخرت جزا و نعمت آن بیابد.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾

مردم یک امت بودند، خدا پیغمبران را، نوید آور و بیم رسان فرستاد و کتابها بحق بر آنها نازل کرد، تا میان مردم، درباره آن چیزها که در آن اختلاف کرده بودند، داوری کند. درباره آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنها کتاب داده شده است بعد از آنکه به آنها دلائل روشن آمد بنا وجود آن از روی حسد با یکدیگر اختلاف داشتند و خدا به اراده خویش کسانی را که ایمان آورده بودند بحقیقت چیزی که در آن اختلاف کرده بودند هدایت کرد که خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می‌کند. (۲۱۳)

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً

النّاس: اسم کان - أُمَّةً: خبر کان

از زمان حضرت آدم تا برانگیخته شدن حضرت نوح ﷺ که میانشان ده قرن بود همه در ایمان بر یک گروه واحد متفق بودند و از حق پیروی می‌کردند بعداً اختلافات در بین مردم ظاهر شد.

فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

فَبَعَثَ: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ:** فاعل - **الَّتِي بَيَّنَّ:** مفعول به - **مُبَشِّرِينَ:** حال
پس خداوند پیغمبران را برانگیخت از جمله شعیب و ادریس در حالیکه مرده دهندگان ثواب بر اهل
طاعت و نیم کنندگان عقاب و کیفر بر اهل معصیت بودند.
پس بر هر مسلمان واجب است که جمله‌ی پیغمبران را دوست دارد، و به همه ایمان آورد و رسالت
همه را راست بتدارید.

وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ
وَأَنْزَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل

و خداوند تعالی به ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن به وضوح و به راستی و درستی آمده بود
بداد تا اینکه پیغمبران در میان مردمان در آن چیزی که در حق یا در کتاب یا در امر دین اختلاف
کردند حکم کنند چون حاکم خداست جل جلاله احکام الحاکمین است.
و رسول که فرستاده اوست، و کتاب که نامه اوست چون با کتاب حکم کنند پس در حقیقت کتاب را
حاکم گویند.

وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَيْنَهُمْ
أُوتُوهُ: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و در حق یا در کتاب یا در کار دین اختلاف نکردند مگر آنکه کتابها بدیشان داده بودند از یهود و
نصاری (تورات و انجیل) که ایشان در کتاب تحریف و تبدیل آوردند، و نعت محمد ﷺ
بگردانیدند بعد از آنکه به ایشان معجزه های روشن و آشکار آمد با وجود اینکه می دانستند و در
تورات خوانده بودند که نبوت محمد ﷺ حق و راست است از جهت حسد و کینه ای که در میان آنان
است و پیغمبر آخر الزمان را از عرب یافتند حسودی کردند و به این خاطر در کار محمد ﷺ اختلاف
کردند این است که رب العالمین گفت:

فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِآذِينِهِ
فَهَدَى: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ:** فاعل - **الَّذِينَ:** مفعول به

پس خدای تعالی به علم و اراده و امر خود بدان چیزی که در آن از حق و راستی اختلاف کردند
مؤمنان را که ایمان آورده بودند هدایت کرد و راه نمود و ایشان را از اختلاف و گمراهی بازداشت این
اختلاف در جهت قبله بود که برخی روی به سوی مشرق و برخی روی به سوی مغرب آورده بودند و
خداوند مؤمنان را به کعبه راه نمود و هدایت کرد و یا مخالفت در بهترین روز از روزهای هفته بود
که یهود قنیه و نصاری یکشنبه را اختیار کردند حق تعالی روز جمعه را که بهترین روزهاست به
مؤمنان نمود.

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يَهْدِي**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - **مَنْ**: مفعول به و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست و مستقیم هدایت می کند که آن راه پیغمبران است و این هدایت امید بخش از افق اندیشه اشخاص با ایمانی طلوع می کند که از میان اختلافات حیرت انگیز پس از نعمت حضرت رسول از میان راه های انحراف حق را دریابند و راه مستقیم را بشناسند.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِ الْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَرُزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۲۱۴﴾
مگر پندارید به بهشت می روید و حال آنکه حکایت آنها که پیش از شما در گذشته اند. به شما نرسیده است؟ آنان تنگدستی و مرض دیدند و متزلزل شدند تا آنجا که پیغمبر و مومنان با وی همی گفتند: یاری خدا کی است؟ بدانید! که یاری خدا نزدیک است. (۲۱۴)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ

أَنْ تُدْخِلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

قتاده و سدی می گویند این آیه در غزوه خندق (احزاب) نازل شد، آنگاه که مسلمانان با رنج، دشواری، گرما، سرما، تنگدستی و انواع مشکلات جان فرسای روبرو شده بودند و مومنان سخت مضطرب و نگران بودند منافقان در گمراه ساختن مسلمانان می کوشیدند اما در ایمان مومنان افزوده می شد. می گوید آیا می پندارید بدون رنج و سختی و بلا به بهشت داخل می شوید؟ یعنی هرگز تصور نکنید بدون رنج و رحمت و بار بلا نکشیده به بهشت داخل شوید و شما پندارید که به بهشت داخل شوید و هنوز به شما نیامد آن مخنهایی که به گروه پیشینیان رسیده است و رنج ها نکشیدید در بلاها آن رنجی که از صبر حاصل شود چنانکه پیشینیان کشیده اند. در این آیهی کریمه استفهام در معنای استبطاء (کنندگی خواستن و تأخیر) آمده است.

مَسْتَهْمِ الْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَرُزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ

مَسْتَهْمِ: فعل ماضی - هم: مفعول به - **الْأَسَاءِ**: فاعل

به ایشان رسید سختی و درویشی و ناکامی و **بِاسَاءِ** رنج تن است و **ضَرَّاءِ** زیان مال و بیماری و شکستن اندام و گرسنگی، خواص گفته اند که - این بلا و بی کلامی و درویشی و فقیری در دنیا پوشاک درویشان است و زیور پیغامبران و زینب عارفان. **فَرَعُونَ** چهار صدسال عمر کرد. هرگز او را نبی نگرفت و رنجی به او نرسید و حال مصطفی ﷺ برخلاف این بود. عایشه صدیقه می گویند هرگز روزی به شب نرسیدی که به مصطفی ﷺ از کافران جفایی یا رنجی به او نرسیده باشد. گفتند یا رسول الله این همه رنج و بلا به تو از کجا رسید گفت: نمی دانید که این رنج و بلا به اندازهی ایمان بود، هر که ایمان تمام تر، بلای وی بیشتر. چون ایمان بیفزود بلای ما نیز بیفزود.

شیخ سعدی گفت: اگر تیغ قهر بر کشد، نبی و ولی سردرگشتد و گری غمزه لطف چنانند، بدان بندگان در رسانند.

اگر به محشر خطاب قهر کند
پرده از روی لطف گو بردار
پیر هرات گفت:

بلا از دوست عطاست، و از بلا ناپیدن خطاست. عاشق را یک بلا در روی و دیگری در کمین است، و دائم با درد و محنت، قرین است.

هر که بتادیب دنیا راه صواب نگیرد به تعذیب عقبی گرفتار آید و لئذ یقنهم من العذاب الادینی دون العذاب الاکبری. یعنی هر آینه به ایشان از شکنجه‌ی کمتر و نزدیکتر (مصائب این جهان و بیماریها و بلاها) غیر از شکنجه بزرگتر و مهمتر (عذاب دوزخ که دردناکتر است) نیز بچشانیم. بجهت بلاهای زیادی که به ایشان می‌رسید از جای برانگیخته شدند تا آنکه که رسول ایشان گفت: آنانکه با آن پیغمبران یعنی به اتفاق او ایمان آورده بودند گفتند: چه وقت این فتح و پیروزی فرا می‌رسد و خداوند ما را بر دشمن چه وقت نصرت دهد؟ و این گزند و بلا از ما باز گیرد؟ رب العالمین گفت:

أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ

نَصْر: اسم آن - قَرِيبٌ: خیر آن

جواب دادیم آن گروه را در عهد خویش همان جواب که می‌دهم شما را ای مهاجر و انصار و یاران رسول من آگاه باشید که هنگام کمک و یاری خدا نزدیک است.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۲۱۵﴾

از تو پرسیدند: چه اتفاق کنند؟ بگو هر چه خواستید از خیر اتفاق کنید، از آن پدر و مادر و خویشان و یتیمان و تنگدستان و براه مانده است، و هر نیکی‌ای کنید، خدا به آن داناست. (۲۱۵)

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ

نفقة دهید، از آنچه به شما از روزی داده‌ایم چیزی بیرون کنید، پرسیدند که چه چیزی دهیم؟ و چقدر از مال بدهیم؟ سوال کننده عمرو بن الجموح بود رضی الله عنه مردی توانگر بود از حضرت پرسید که چندین مال دارد چه نفقه کنم. خدای تعالی فرمود:

قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

قُلْ: فعل امر - فاعل: (انت) - مَا: مفعول به - خَيْرٌ: در اینجا به معنی مال است.

بگو ای محمد صلی الله علیه و آله نفقه کنید و بیرون دهید از مال، ابتدا به مادر و پدر نفقه دهید.

و به خویشان نزدیک که وارث نباشند چه آن صلح رحم است و بهتر آنست که نیکی و احسان به پیوستگان خویش کند، و به ایشان صدقه دهد و نیز صدقه دهید بر یتیمان خردسال که قادر به بدست آوردن روزی نیستند.

و به درویشان و مسکینان که چاره زندگی خود ندارند صدقه دهید و در رهانیدن برده‌ها در راه مسلمانی که کافران آنها را به ظلم اسیر کرده‌اند بدهید.
شیخ سعدی گفت:

زر و نعمت اکنون بده کان تست که بعد از تو بیرون ز فرمان تست
به دنیا توانی که عقبی خیری بخیر، جان من، ورنه حسرت ببری

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَلِيمٌ: خبر ان

و هر چه از نیکی‌های تو باشد انجام می‌دهی پس براستی خدای تعالی بر آن چیز داناست و بر آن چیز جزا خواهد داد. مولانا گفت:

هر چه آن بر تو کراهیت بود چون حقیقت بنگری رحمت بود

در حدیث شریف آمده است، بر پدر، مادر، برادران و خواهران و سپس بر نزدیکان خود انفاق کن و صدقه ده.

كَيْبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۱۶﴾

جهاد بر شما مقرر شده و مکروه شناخت، شاید چیزی را مکروه دارید که برای شما خوب است و شاید چیزی را دوست دارید که برای شما بد است. خدای می‌داند و شما نمی‌دانید. (۲۱۶)

كَيْبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ

كَيْبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِتَالُ: نایب فاعل - وَهُوَ: مبتدا - كَرْهٌ: خبر

بر شما جهاد کردن با دشمنان دین فرض شده است و بدان! فرضیت جهاد بر دو گونه است. فرض عینی و فرض کفائی. وقتی که کافران بر مسلمانان تعدی و تجاوز کنند جنگ با کافران در این صورت فرض عینی است و در عدم تعدی و تجاوز فرض کفائی خواهد بود.

و آن قتال مکروه است و این کراهیت آن نیست که فرمان خدای عزوجل کاره بودند بلکه ثواب جهاد و فوائد آن را از رسول خدا شنیدند آن کراهیت برخاست و از بین رفت.

وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

وَهُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و شاید شما مکروه پندارید چیزی را که دوست نمی‌دارید و در حالیکه آن چیز برای شما نیک باشد و نیکویی شما در آن است در دنیا پیروز می‌شوید و در آخرت به درجه شهادت و نعم بهشت می‌رسید شما می‌پندارید که در جهاد ضرر مالی و جانی است و شما نمی‌اندیشید که جهاد در دنیا و آخرت چه فایده‌های عظیمی دارد.

وَعَسَىٰ أَن تَحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ

(و) حالیه - هو: مبتدا - شر: خبر

و چه بسا چیزی را که دوست داشته باشید و آن چیز برای شما در دنیا و هم در آخرت ناپسند و بد باشد، در دنیا ذلیل می‌شوید و دشمن بر شما غلبه پیدا می‌کند و در آخرت از ثواب غزوه (جهاد) و درجه شهادت محروم می‌شوید.

وَاللَّهُ يَمْلِكُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

لفظ الله: مبتدا - يملك: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند سود و زیان شما را بهتر می‌داند و شما آن را نمی‌دانید پس احکام الهی را راست بشمارید و به آن عمل کنید و با فکر کوتاه خود در آن دخل و تصرف نکنید و اگر این فرضیه را ادعا نکنید چه خسارت بزرگی به شما عاید می‌شود.

يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرًا بِهِ
وَالسَّجْدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجِ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ
يُقَدِّمُونَكَ حَتَّىٰ يَرْدُوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ دِينَكُمْ عَن دِينِهِ فَمِمَّا
وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

ای پیغمبر ﷺ! مردم از تو درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند بگو: جنگ در آن گناهی بزرگ است و باز داشتن خلق از راه خدا و انکار اوست. و باز داشتن مردم از مسجد حرام و بیرون کردن از آن، نزد خدا مهمتر است. و فتنه و برگرداندن مردم از کشتار بدتر است. مشرکان پیوسته با شما جنگ می‌کنند، تا اگر توانند، شما را از دینتان باز گردانند - هر که، از شما، از دین خویش باز گردد و بمیرد و کافر باشد، چنین کسان در دنیا و آخرت اعمالشان باطل گشته است. آنها جهنمیاند و، خودشان، در آن جاوداند. (۲۱۷)

يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ

از تو درباره ماه حرام از کشتار در آن می‌پرسند. این آیت در شأن قومی از یاران رسول خدا ﷺ آمد که رسول خدا در سال دوم هجری عبدالله بن جحش را که پسر عمه آنحضرت بود با جمعی از صحابه ﷺ به میان نخلستان فرستاد و میان کافران و کاروان قریش مقاتله افتاد و چند نفر از کافران کشته شدند و

هنگام نماز مغرب هلال ماه رجب رویت شد و نمی دانستند که آن روز آخر ماه جمادی الثانی بود یا اول ماه رجب بعد از این واقعه کافران زبان به طعن گشودند و گفتند پیغمبر اسلام حرمت ماه حرام را نقض کرد و آن را احلال گرداند و یاران و صحابه خود را به ریختن خون و انگیختن فتنه در ماه رجب فتوا داد. مسلمانان از حضرت رسالت پناه دربارهی ماه حرام سؤال کردند جواب آمد:

قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كِبِيرٌ

قِتَالٌ: مبتدا - کِبِيرٌ: خبر

بگو ای محمد ﷺ! جنگ در ماه حرام گناه بزرگی است اما حضرات اصحاب آن روز از جمادی الثانی پنداشته به مقاتله برخاسته بودند و از ماههای حرام یعنی ماه رجب بحساب تیاورده بودند، هنوز در آن وقت کشتار و قتال در ماه حرام بوده و حرمت آن به آیت السیف منسوخ گشت.

وَصَدُّ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ - وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

وَصَدُّ: مبتدا

و باز داشتن مردم از اسلام و دین اسلام و از ایمان به خدا و کفر ورزیدن نسبت به خدا و منع کردن مردم از زیارت خانهی خدا و طواف آن و خواندن نماز در آن

وَأَخْرَاجُ أَهْلِيهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ

أَكْبَرُ: خبر صَدُّ

و اهل مسجد یعنی پیغمبر و اصحاب او ﷺ را از مسجد حرام و مکه مکرمه بیرون کردن همهی اینهایی که ذکر آن رفت در نزد خدای تعالی نسبت به مقاتله در ماه رجب (ماه حرام) زشت تر و گناهی بزرگتر و عقوبت آن بیشتر است.

وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ

وَالْفِتْنَةُ: مبتدا - أَكْبَرُ: خبر

و شرک و فساد و اشاعه کفر در داخل حرم بزرگتر و شرم آورتر از مقاتله یا مشرکان است.

وَلَا يَزَالُونَ يُمْتَلِئُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا

و کافران همیشه از روی تعصب و عناد با شما ای مؤمنان جنگ کنند چه در حرم مکه باشد چه در شهر حرام چنانکه مشرکان از عمره حدیبیه نه حرمت حرم را و نه حرمت ماه حرام را رعایت کردند بلکه از روی دشمنی به کشتار آماده شدند تا اینکه با این اعمال حرمت شکنی ها خواستند شما را از دین اسلام باز دارند اگر بتوانند و قادر به باز داشتن مردم از آن باشند.

وَمَنْ يَرْتَدِدْ دِينَكُمْ عَنْ دِينِهِ فَبِمَا هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ

وَهُوَ: مبتدا - صَافِرٌ: خبر

و هر که از شما از دین خود برگردد و مرتد شود و در آن حال که مرتد است بمیرد پس عملهای آن گروه مرتدان در دنیا باطل شود جان و مال و ناموس آنها ضایع می شود. نکاحشان فسخ و از میراث محروم می شوند و مستحق ثواب آخرت نیستند.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر

و آنان یاران و صاحبان دوزخند و در آن آتش جاودان می مانند ایشان هرگز از آن رهایی نیابند و از آن نتوانند بیرون بیابند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ
وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۲۱۸﴾

کسانیکه ایمان آورده و به دین اسلام گرویدند و کسانیکه هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده اند، آنها به رحمت خدا امیدوارند و خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۱۸)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بدرستی آنان که به خدا و رسول او ایمان آورده اند و در راه رضای خدا وطن های خود را ترک کرده اند و مهاجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند و با دشمنان خدا مقاتله کردند و در این کشتار جز رضای خدا را طلب نکردند.

أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ

أُولَئِكَ: مبتدا - يَرْجُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آنان بی شبه به رحمت خدای تعالی امیدوارند و امیدواران سه قسم اند یکی نیکوکردار امید دارد که کردارش مورد قبول درگاه الهی باشد و به آن پاداش دهند. دیگری بدکردار که توبه کند و از بدی برگردد و به رحمت خدا دل بندد امیدش آن است که او را بیامرزد.

سومی در حق کسی است که گناهکار است و دست به ناپاکی ها زده امید دارد که بیامرزد.

وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَفُورٌ: خبر - رَحِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به جهادکنندگان و مهاجران در راه خدا آمرزنده و مهربان است و پاداش آنها را خواهد داد. در حدیث شریف آمده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: یک روز در صف جهاد بودن، از دنیا و از همه ی آنچه که در دنیا می باشد بهتر است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ
مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْمَوْفُؤُ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۱۹﴾

از تو در مورد شراب و قمار می‌پرسند. بگو: در آن گناهی بزرگ هست و سودی هم برای مردم دارد و گناهی از سودش بزرگتر است. از تو می‌پرسند: چه اتفاق کنند؟ بگو: هر چه زائد بر ضروریات زندگی باشد. بدینسان خدا، این آیه‌ها را برای شما، بیان می‌کند، شاید در کار دنیا و آخرت بیندیشید. (۲۱۹)

گفته اند این آیه « یسئلونک عن الخمر و المیسر » درباره‌ی عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و چند تن از انصار نازل گردید که نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند درباره شراب و قمار بما فتوی بدهید، زیرا که ما می‌بینیم شراب یا قمار زایل کننده عقل اند و سلب کننده مال. این بود که خدای تعالی این آیه مبارکه را نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ

از تو ای محمد ﷺ در خصوص خوردن خمر (شراب) و قمار می‌پرسند جمعی از بزرگان و صحابه که هنوز در تحریم آن از طرف خدا پیغام نرسیده بود از جمله عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل گفتند: یا رسول الله، در حق شراب که از بین برنده عقل است و در حق قمار که سبب سلب مال می‌شود تکلیف چیست؟

قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعَةٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا

فِيهِمَا: جار و مجرور خبر مقدم- إِثْمٌ: مبتدا مؤخر

بگو در هر دو این (شراب و قمار) گناهی بزرگ است و برای مردمان منفعت هاست ولی گناه آن از منفعت آن که شعله ور کردن حرارت غریزی و یا هضم طعام باشد به مراتب بیشتر است. مردمان چون این را شنیدند. عده ای از شراب خوردن باز ایستادند و عده ای دست از شراب نکشیدند. تا آن روز که (عبدالرحمن بن عوف) جماعتی از یاران رسول ﷺ را به ضیافتی دعوت کرد و در میان ایشان خمر بود. شراب خوردند تا مست شدند. وقت نماز شام رسیده بود یکی از امام جماعت جلو رفت و سوره قل یا ایها الکافرون را شروع کرد ولی بجای لا اعبد ما تعبدون - تا آخر سوره اعبد گفت. پس رب العالمین این آیت فرستاد که:

«يا ايها الذين امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون»^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید به نماز نزدیک مشوید و گرد مسجد مگردید اگر مست باشید، تا آنکه که بهوش بیایید و بدانید که چه می‌خوانید و چه می‌گوئید. باز عده ای از مسلمانان گفتند چیزی که ما را

از مسجد باز دارد خوردن آن روا نیست. عده ای دست از شراب کشیدند و عده ای دیگر همچنان شراب می خوردند تا آنکه که قومی از انصار در خانه یکی از ایشان مهمان بودند و حمزه بن عبدالمطلب در آن جمع حاضر بود. حمزه بیرون آمد و شراب در وی اثر کرده بود. دو شتر دبد از آن برادرزاده خود علی بن ابی طالب که با آن علف سبز می آوردند شمشیر برکشید و قصد شتران کرد و هر دو را پی زد و شکم بشکافت و جگر بیرون آورد و بر آتش افکند علی، در رسید و آن حال دید گریه و زاری بی روی افتاد. به سوی حضرت رسول ﷺ رفت و آن قصه باز گفت. جبرئیل آمد و آیت آورد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا
لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ ... تَأْتِيهَا كِه فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ

یعنی ای مسلمانان شما که ایمان دارید! حق اینست که شراب و قمار و بتان و تیرهای فال (فرعه) پلیدیهای از عمل شیطان است از آن دوری کنید شاید رستگار شوید. حق این است که شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه افکند و از یاد کردن خدا و از نماز بازتان دارد. آیا پس می کشید؟ بعد از نزول این آیت رسول خدا ﷺ بر منبر رفت و این آیت را خواند و می (شراب) را حرام کرد. مسلمانان بر خاستند و به خانه های خود رفتند و شرابها می ریختند تا اینکه در کوچه های مدینه شرابها جاری شد یعنی مفسران گفتند: جایگاه تحریم در آیات فوق یعنی «پس ترک کنید آنها» آمده است.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: در زمان ما شراب دیگری غیر از همین شرابی که آنرا (فوضیح) می نامیم شراب دیگری وجود نداشت، روزی برای ابوطیحه و فلان و فلان شراب می دادم که شخص آمده و گفت: آیا خیر برای شما رسیده است؟ گفتند: چه خیر؟ گفت: خیر تحریم شراب، آنها برانیم گفتند: خیر تحریم شراب، آنها برانیم گفتند: یا انس! این خمرها را بیرون ببر، راوی می گویند: بعد از خیر آوردن آن شخص، نه از کس دیگری سوال کرده و نه هم به شخص دیگری مراجعه نمودند.

وَسْتَأْكُلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ

و از تو ای محمد ﷺ در خصوص نفقه می پرسند و می گویند چه چیز نفقه کنند این هم جواب سوال عمر و جموح است که گفت: یا رسول الله چه مقدار صدقه دهیم و به چه صدقه دهیم، حکم الهی نازل گردید هر آن مقداری که از مضارف ضروری شما زاید باشد صدقه دهید.

قُلِ الْعَفْوَ

بگو آنچه از ضروریات زندگی زباده است صدقه دهید و ببخشید.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

مُبَيِّنٌ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْآيَاتِ: مفعول به.

همچنانکه خداوند احکام انفاق را بیان کرد برای شما آیات و نشانه های مهربانی خویش را نیز بیان می کند تا شاید شما تفکر کنید.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الِيتَمَىٰ قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَاِنْ كُنَّا لَطَوُّهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ وَاَللّٰهُ يَعْلَمُ الْمَفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ وَلَوْ سَاءَ اَللّٰهُ لَاعْتَبْتَكُمْ اِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ ﴿٣٠﴾

در کار دنیا و آخرت بیندیشید و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح کارشان نیکوست. و اگر معاشرشان شوید برادران شما بنید و خدا مفسد را از مصلح می شناسد، اگر خدا می خواست شما را به مشقت می انداخت که خدا عزیز و فرزانه است. (۲۲۰)

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

در کار این دنیا و آن دنیا مواظب باشید. یعنی دل بر دنیا منهد و آخرت را به هیچ وجه از دست ندهید.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الِيتَمَىٰ

و از تو ای محمد ﷺ در خصوص چگونگی زندگی یتیمان می پرسند و این آیت در شأن قومی آمد که قیم مال یتیمان بودند و زمانی که شنیدند که خدای تعالی در قرآن در خوردن مال یتیمان تأکید کرد و گفت: و لا تقرّبوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن - ان الذین یاکلون اموال الیتمی ظلماً ... الا ینه. و آن قومی که سرپرست مال یتیمان بودند ترسیدند و تصمیم گرفتند از قیمت مال یتیمان بگریزند. این آیت آمد.

قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ

اِصْلَاحٌ: مبتدا - خیر: خبر

به جهت اصلاح و محافظت مال یتیمان به آنان بگو که ایشان خودداری کنند از جدا پختن طعام یتیمان و اگر بدون مزد مال یتیمان را نگه دارند و محافظت کنند بهتر و نیکو تر است.

وَاِنْ كُنَّا لَطَوُّهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ

و اگر با این در آمیزید و طعام و مال یتیمان را با طعام و مال خود آمیخته دارید و اگر اجازه دهید با شما در سر یک سفره طعام بخورند ایشان برادران دینی شما خواهند بود.

وَاَللّٰهُ يَعْلَمُ الْمَفْسِدَ مِنَ الْمَصْلِحِ

لفظ اَللّٰهُ: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - الْمَفْسِدَ: مفعول به و خداوند کسیکه مال یتیمان را تباه می کند از کسیکه کار ایشان را اصلاح می کند می داند.

وَلَوْ سَاءَ اَللّٰهُ لَاعْتَبْتَكُمْ

و اگر خدای تعالی بخواهد هر آینه شما را به سختی می افکند و کار شما را بر شما تنگ می کند به جهت آنکه آمیزش مال و طعام با یتیمان را حرام کردی.

اِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيْمٌ

لفظ الله: اسم ان - عَزِيزٌ: خبر ان - حَكِيمٌ: خبر ان ثانی

بدرستی که خدای تعالی بر آنچه انجام می دهد دانا و حکیم و آگاه است.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ حَتَّىٰ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَبَيِّنَ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۳۱﴾

و با زنان مشرک (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید تا ایمان بیارند. کنیزی که مومن باشد از زن مشرک بهتر است، اگر چه شما را به شگفت آورده باشد و زنان و دختران خود را به مردان مشرک شوهر مدهید تا ایمان بیارند، غلامی که مومن است از مرد مشرک بهتر گرچه شما را به شگفت آورده باشد. آنها زنان و مردان شما را به جهنم می خوانند و خدا بازاده خویش به سوی بهشت و مغفرت فرا می خواند و آیه های خویش برای مردم بیان می کند شاید پند گیرید. (۲۲۱)

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ

وَلَا تَنْكِحُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - الْمُشْرِكَةَ: مفعول به

و زنان مشرک را به زنی به نکاح خود در میاورید تا زمانی که ایمان بیاورند این در شأن مرثد غنوی آمد. مردی قوی و دلاور بود. رسول خدا ﷺ وی را به مکه فرستاد تا قومی از مسلمانان را از دست کافران بیرون آرد. چون به مکه رسید، زنی مشرکه به نام عناق که در جاهلیت با او سروکاری داشت پیش او آمد. مرثد را به خود دعوت کرد و گفت - مرا زن خود کن. مرثد جواب داد. که از رسول خدا بپرسم، پس آن زن فریاد برآورد، و فریاد خواهی کرد و کمک خواست تا قومی آمدند، و مرثد را بزدند. چون به مدینه رسید این قصه به رسول خدا ﷺ گفت و دستور خواست تا وی را به زنی گیرد. رب العالمین این آیت فرستاد «و لا تنکحوا المشرکة حتی یؤمن»

زنان مشرکات را به زنی مگیرید، و گرد ایشان مگردید، اکنون بر مسلمانان است که زنان بت پرستان و گبران را تا زمانی که ایمان نیارند در دایره ازدواج داخل نسازند بجز زنان اهل کتاب (یهود و نصاری)

وَلَا أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ حَتَّىٰ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْجَبَتْكُمْ

لَا أُمَّةٌ: مبتدا - حَتَّىٰ: خبر

و نکاح کردن امة مسلمان (کنیز) از زن مشرک آزاده بهتر است. اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن از جهت مال و زیبایی و شرافت، این در شأن عبدالله بن رواحه آمد، عبدالله کنیزی سیاه داشت روزی بر او خشم گرفت و سیلی بر وی زده بود و او دادخواهانه به حضور حضرت رسول ﷺ آمد و آن حضرت از عبدالله از روی ملاحظت و محبت کیفیت حال کنیزک را جویا شد. عبدالله گفت نماز می گذارد و روزه می گیرد و خدا و رسول او را دوست می دارد اما نافرمان و ستیزه جوست. حضرت رسول

فرمود. اگر او مومنه باشد با او به نیکویی رفتار کن عبدالله او را آزاد کرد و به زنی گرفت. پس مردمان وی را سرزنش کردند که کنیزکی سیاه بزنی گرفته است.
رب العالمین گفت:

وَلَا تَنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا
وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ

و زنان مومنی را به مردان مشرک مدهید تا وقتی که ایمان آورند زیرا که جایز نیست به هیچ حال که مرد کافر زن مسلمان به زنی گیرد. و رب العالمین نخواست که زن مسلمان زیر دست و مقهور مرد کافر گردد.

وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ

عبد، مبتدا - خیر، خبر

و هر آینه که بنده مومن و مسلمان (غلام مومن) بهتر از مرد آزاد مشرکی است که از جهت مال و زیبایی و شرافت مورد پسند شما باشد.

أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

أُولَئِكَ، مبتدا - يَدْعُونَ، فعل مضارع - (و)فاعل، جمله خبر

آن مشرکین و مشرکات شما را به سوی آتش یعنی به کفر که اقدام به آن، سبب رسیدن به دوزخ و جهنم خواهد شد فرا می خوانند.

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ

و خداوند به اراده خود شما را به سوی بهشت و آمرزش فرا می خواند یعنی عمل هایی که بدان آمرزیده شوید و به بهشت برسید.

وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

و برای مردمان احکام خود را از حلال و حرام آشکار می کند شاید آنها پند گیرند و خدا را سپاس گویند و به یاد آورند.

وَسَأَلُوكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ

فَإِذَا طَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾

از تو درباره حیض می پرسند، بگو: آن آزاری است. هنگام حیض از زنان کناره کنید و نزدیکشان مشوید تا پاک شوند و چون پاک شدند از آنجا که خدا فرماتان داده بر آنها در آئید که خدا توبه گران و پاکیزه خویان را دوست دارد. (۲۲۲)

وَسَأَلُوكَ عَنِ الْمَحِيضِ

الْمَحِيضُ: قاعدگی، خون ماهانه

ای محمد ﷺ از تو در خصوص حیض زنان می پرسند، آن خوانی است که بر حسب عادت از رحم زن بالغمه جاری می شود. برای زنان حیض جاری کردن، خواندن نماز، گرفتن روزه حرام است سپس روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند و نیز برای زن حیض داخل مسجد شدن و دور خانه خدا طواف کردن، خواندن قرآن و مساس کردن آن مگر بغلاف حرام است.

منتهای خونی که خلاف عادت از زن جاری می شود و سیاه رنگ (سرخ غلیظ) نباشد آن را استحاضه گویند و آن بیماری است. در اثنا این خون، جناب کردن، نماز و روزه و غیره همه درست است حتمه بنت جحش گفت: یا رسول الله! من زنی مستحاضه ام آیا در حالت استحاضه نماز بخوانم یا نه. رسول خدا ﷺ گفت: دم (خون) حیض، خون سیاه (سرخ غلیظ) است اگر خون سیاه باشد نماز مگذار و اگر خون استحاضه باشد وضو کن و نماز بخوان این خون چنان است که از رحم و قصد (رگ زدن) جاری می شود. یهود با زن حیض در یکجا غذا خوردن و با ایشان سخن گفتن را حرام می دانستند و نصاری بر عکس این در آن حال یا زن حیض صحبت می کردند و یکجا غذا می خوردند و به شوخی می افزودند، مردی بر رسول خدا آمد نام وی ثابت بن الدحداح بود گفت یا رسول الله! با زنان حیض نزدیک می کنیم یا نه؟ آیت آمد.

قُلْ هُوَ آذَى

هُوَ: مبتدا - آذی: خبر

بگویی محمد ﷺ که حیض مکروهی (نجاستی) است که نفس آدمی از آن نفرت دارد.

فَاعْتَرِلُوا الْيَسَاءَ فِي الْمَحِيضِ

فَاعْتَرِلُوا: فعل امر - (و) فاعل - الْيَسَاءَ: مفعول به

پس از مجامعت (همبستر شدن) یا زنان در حالت حیض گنازه گیری نمائید نه آنکه میکالمت و مخالفت با او را ترک کنید. جماعتی از مسلمانان مدینه که قبل از اسلام با یهودیان الفت و دوستی داشتند و در مورد زنان حیض همانند رومیه یهود عمل می کردند و در وقت عادت ماهانه از آنها دوری می جستند، از پیامبر خدا ﷺ در این باره سوال کردند که این آیت نازل گردید و در خبر است که عایشه با رسول خدا در یک جامه خفته بود، ناگاه عایشه از جای برخاست، رسول خدا گفت چه شده است؟ آیا حیض به تو رسید؟ گفت: آری، رسول گفت: محکم از او (پارچه) بپند و به جایگاه خود باز آئی.

وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ

و گرد ایشان به مجامعت مگردید تا آنکه غسل کنند از حیض خویش تا وقتی که پاک شوند و دم منقطع گردد این قول امام شافعی (رح) است ولی قول امام اعظم (رح) آن است که چون انقطاع دم بعد از اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل و طی کردن حلال است که اکثر آن ده شبانه روز و اقل آن سه شبانه روز است.

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ

تَطَهَّرْنَ: فعل مضارع - (ن) فاعل

پس وقتی که خوب پاک شوند از آن جایی که خداوند اجازه مجامعت (جماع) داده است یعنی از راه پیش که طفل پیدا شود جایز است اما از ره دیگر یعنی لواطت حرام است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

لفظ الله: اسم ان - يُحِبُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان

بدرستی خدای تعالی توبه‌کنندگان از کارهای زشت و ناپسند را دوست می‌دارد در کتاب عرفان و مختموقلی به تالیف اینجانب آمده است توبه: در لغت به معنی بازگشت و در اصطلاح بازگشت به خداست، خدای تعالی فرمود توبوا الی الله جمیعاً همگی به سوی خدا بازگردید و توبه کنید. حضرت رسول فرمود: التائب من الذنب کمن لا ذنب له توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که گناه ندارد. توبه محبت خداوند در دل عارف و بنده مخلص است و با تلاش بنده حاصل نمی‌شود. جنید بغدادی در تعریف توبه گفت: توبه عوام از گناه باشد و توبه خواص از غفلت. از آنجا که کار عرفا و اولیاء شب زنده داری برای عبادت است و سحرگاهان به خدای خود تضرع و زاری می‌کنند و از خداوند طلب مغفرت می‌کنند و از گناهان خود توبه می‌کنند مختموقلی فراغی در این باره می‌گوید:

به هنگام سحر از خواب برخیز
ز بهر خالق خود ناله بگیر
نما توبه به درگاه الهی
که ایزد هم نماید عفو تقصیر

و دیگر دوست دارد که پاکیزگان و پاکان راه ایشان که از نجاسات بپزهیزند، و خود را از خباثت حدث پاک کنند.

يَسْأَلُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْ يَشْتِمَ وَاقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْكُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۱﴾

زنان شما کشت‌زار شمایند، پس به کشت خویش چنانکه خواستید در آئید و برای خویش از پیش توشه بفرستید و از خدا بترسید و بدانید که بدرگاه او می‌روید. و مومنان را بشارت رسان. (۲۲۳)

يَسْأَلُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ

يَسْأَلُكُمْ: مبتدا - حَرْثٌ: خبر

زنان شما محل کشتزار شمایند. بیهود (جهود) به محل مشروع از طرف جلو (فرج زن) از جانب پس زن جماع را ممنوع کرده بودند - آنها بر این عقیده بودند از جانب پشت به محل مشروع در آمدن طفل نوزاد احوال (کج چشم) متولد می‌شود. مسلمانان این قضیه به جانب حضرت رسول ﷺ بردند از حق تعالی این آیه کریمه آمد که زنان شما محل کشت و رویش اولادند. مقصود اصلی - مخصوص بقای نسل

و بوجود آمدن اولاد است بنابراین شما اختیار داده شده که از پیش بنا از پهلو یا از پشت - افتاده یا نشسته جماع کنید اما تحم حتماً در محل مشروع باشد (جماع فقط در فرج باشد)

فَاتُوا حُرَّتَكُمْ أَنْتُمْ

فَاتُوا: فعل امر - (و) فاعل - حُرَّتَكُمْ: مفعول به

پس بیایید به گشت زار خود که فرزند روید چنانکه خواهی می‌باش.

وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ

و فرا پیش دارید برای نفستان یعنی طلب ولد کنید تا اعمال صالحه کرده باشید یا اینکه از جماع فرزندتان صالح باشد تنها لذات نفس نباشد (لواطت نشود).

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوَةٌ

وَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به

و از خدا بترسید چونکه در مخالفت امر خدای و جماع نهی شده، در روز قیامت پرسیده خواهید شد و آنچه را که از پیش می‌فرستید ملاقات خواهید کرد.

وَكَبِّرِ الْمُمِینِ

وَكَبِّرِ: فعل امر - (انت) فاعل - الْمُمِینِ: مفعول به

به مؤمنانی که با رعایت حدود دین و اطلاعات از امر پروردگار سعادت اخروی را بدست آورده‌اند بزرگوارانه.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۴﴾

خدا را سب قسم‌های خویش قرار ندهید تا اینکه نیکوکاری را ترک نمایید و میان مردمان به صلاح مبردارید که خدا شنوا و داناست. (۲۲۴)

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ

وَلَا تَجْعَلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظُ اللَّهِ: مفعول به - عُرْضَةً: مفعول به ثانئ - عُرْضَةً: در

معرض قرار گرفته، نصب شده - أَنْ تَبَرُّوا: تا اینکه نیک باشید (اینکه نیکی کنید) - ایمان: جمع ایمین، سوگنده قسم.

گویند عبدالله بن رواحه سوگند یاد نمود که بخانه دامادش تردد و با وی سخن نگوید و در اصلاح کاریش دخالت نکند تا رب العالمین این آیت فرستاد. و مصطفی ﷺ بر وی خواند و آن چنین است.

و نام خدای را برای نشانه و دست آویز سوگندهای خود مگردانید بر اینکه نیکی و تقوا را کنار گذارید و میان مردم اصلاح ننمایید. معنای دومی نیز دارد که در انوار القرآن آمده، و آن این است: به خاطر

اراده‌ی خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک انگاری و جسارت و جزأت بر خداوند متعال، در حالیکه مؤمن باید حق تعالی را چنانکه شایسته است، تعظیم نماید و حتی الامکان از دست‌آویز قرار دادن نام وی دوری گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنانکه صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمته بر خود الزام کرده بود که اگر بر است هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. در حدیث شریف نیز آمده است: «من خلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیکفر عن یمینه و لیفعل الذی هو خیر»

«هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد.»

شیخ سعدی گفت:

به سوگند و عهد، استوارش مدار، نگهبان پنهان برو برگمار

وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ

لفظ: وَاللّٰهُ: مبتدا- سَمِیْعٌ: خبر- عَلِیْمٌ: خبر ثانی

و خداوند به سوگند و به باطن دل سوگند خورنده دانا و شنواست.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللّٰغْوِ فِیْ اٰیٰتِنَا وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوْبُكُمْ وَاللّٰهُ عَفُوْرٌ حَلِیْمٌ ﴿۲۲۵﴾
خدا شما را به قسم های بیهوده، بازخواست نمی کند ولی به آنچه دلهایتان کرده بازخواست می کند و خدا آمرزگار و بردبار است. (۲۲۵)

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ بِاللّٰغْوِ فِیْ اٰیٰتِنَا وَلٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوْبُكُمْ

رب العزه گفت: شما را به سوگندی بیهوده بازخواست نمی کنم و گناهی و کفارتی بر آن نیست، سوگند بیهوده و لغو: آنست که بی ساخته و ناخواسته از زبان جاری شود چنانکه در عرف معمول است و دل از آن آگاه نیست.

بلکه به آن بازخواست می کنم که سوگند یاد کنید بر کاری و بدانید که آن دروغ است و در دل قصد دروغ دارید، این چنین سوگند سبب عقوبت و سبب کفارت است که در سوره مائده انشاء الله خواهد آمد.

وَاللّٰهُ عَفُوْرٌ حَلِیْمٌ

لفظ: اللّٰهُ: مبتدا- عَفُوْرٌ: خبر- حَلِیْمٌ: خبر ثانی

و خداوند بندگان را آمرزنده است و به سبب سوگند لغو بازخواست نکند و بر عقوبت سوگند تعجیل ننماید تا بنده فرصت توبه داشته باشد. برای مردی که سوگند بخورد که با زن خود به جماع نزدیک نمی شوم حکم شرع اینست که اگر در اثنای چهار ماه با زن خود نزدیکی کند کفاره قسم را بدهد و زن در نکاح او باقی می ماند، اگر در اثناء چهار ماه به زن خود بدون عذر مقاربت نکند (نزدیک نشود) نزد امام اعظم (رح) طلاق بائن واقع می شود و احتیاج به تجدید نکاح دارد.

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن كِسَابِهِمْ تَرْبِصًا أَشْهُرًا قَلِيلًا قَالُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۲۶﴾
 آنانکه به سوگند از زنان خویش ایلاء می کنند، دور شوند، چهار ماه منتظر مانند اگر بازگشتند خدا
 آمرزگار و رحیم است. (۲۲۶)

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن كِسَابِهِمْ تَرْبِصًا أَشْهُرًا

يُؤَلُّونَ فعل مضارع از مصدر ایلاء به معنی سوگند یاد کردن، سوگند برای جدایی از زن و ترک
 زناشویی.

تَرْبِصًا از رِبِصٌ از کاری خودداری نمودن، یعنی کسانی که به جهت دور شدن از زنان خود و ترک
 زناشویی با آنان سوگند خورند. چون در زمان جاهلیت وقتی کسی به زنی میل نداشت و می خواست و
 او را رها کند و دیگری را بخواهد سوگند می خورد که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن
 مدت سرگردان رها می کرد و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه می شد و نه زن خانه. خدای تعالی آنرا
 نیسندید و حکم فرمود که اگر کسی چنین سوگند خورد انتظار چهار ماه را داشته باشد.

فَإِنَّ قَالُوا فَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

قَالُوا: جمع ماضی از «فیی» به معنی برگشت سایه.

پس اگر سوگند خورندگان باز آیند و به سوی زن رجوع کنند و با زن مباشرت و مجامعت کنند بدرستی
 که خدای تعالی در اینصورت برای سوگند شکنان آمرزنده و مهربان است.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۷﴾

و اگر قصد طلاق کردند خدا شنوا و داناست. (۲۲۷)

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

عَزَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الطَّلَاق: مفعول به

و اگر قصد طلاق کنند پس خدای تعالی به تصمیم آنها آگاه است و گفتار و کردار ایشان از دید خدا
 پنهان نمی ماند چه خداوند شنوا و داناست.

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي
 أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَهُنَّ أَحقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ

مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۲۸﴾

زنانی که طلاق داده شده اند باید بمدت سه بار عادت ماهانه انتظار بکشند اگر بخدا و روز دیگر ایمان
 دارند، روا نیست چیزی را که خدا در رحمهایشان خلق کرده نهان دارند. شوهرانشان، اگر سر اصلاح
 دارند، در مدت انتظار، برای برگرداندن به زندگی زناشویی سزاوار ترند. زنان را نیز مانند وظائفشان
 حقوقی شایسته است و مردان را بر آنها مرتبتی هست و خدا عزیز و فرزانه است. (۲۲۸)

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ

یَتَرَبَّصْنَ از انجام کاری خودداری می‌کند - قُرُوءٌ: جمع قرءه: طهر، حیض.

زنان مطلقه (طلاق شده) شوهر نکنند تا سه حیض تکمیل شود و این احتیاط بدانجهت است که اگر زن مطلقه حامله باشد معلوم شود فرزند یکی به دیگری منتقل نشود. بنابراین بر زن واجب است که هر چه در رحم دارد بنماید و این مدت انتظار را عدت می‌نامند و عدت شوهر مرده چهار ماه و ده روز است. البته عدت زن حامله، تا زمان وضع حمل است.

این بیان عدت برای زن آزاده است و برای زنان برده نیمه عدت آزاد زنان است که آن دیدن دو طهر است.

وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

و حلال نباشد برای زنان آنکه پنهان کنند آنچه خدای تعالی در رحم های ایشان از حیض یا از فرزندان آفریده است چونکه پوشاندن ولد در رحم سبب باطل شدن حق رجعت مرد می‌گردد این بدان سبب است که زن در عدت شود و چون مرد بخواهد که رجعت کند گوید بمن حیض سوم رسید و عدت بسر آمد و قصد زن با این عمل ابطال حق رجعت مرد باشد پنهان کردن حیض یا ولد همانطوریکه گفته شد حلال نیست بلکه حرام است اگر به خدا و به روز قیامت ایمان دارند.

وَبِعُولِهِنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا

بعوله: جمع بعل، شوهران.

و شوهران در زمان تربص (خودداری از انجام کار) به زن خود رجعت نمایند سزاوارتر و بهتر از رجعت به دیگران است.

اگر مقصود ایشان در رجعت اصلاح باشد ته ضرر و زیان، چنانکه قومی در ابتداء اسلام که زن را طلاق رجعی می‌دادند و هنوز از انقضای عدت مدتی باقی مانده بود رجعت می‌کردند و زن را به خود می‌گرفتند و دوباره طلاق رجعی می‌دادند و مقصود ایشان با آن رجعت ابتداء و تعدیب زن بوده است نه اصلاح آنان.

وَلهنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْنَّ بِالْمَعْرُوفِ

هنَّ: جار و مجرور خبر مقدم - مِثْلُ: مبتدا مؤخر

و برای زنان نیز حقوقی است همچنانکه مردان بر زنان حق دارند و بر هر دو واجب است چندانکه خویششان را پاک دارند و خوش باشند و خوش زندگی کنند و حق مرد از زن آنست که فرمان او بر او ناموس شوهر نگاه دارد و قدم از دایره‌ی عفت و حیانت بیرون نهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی خوشی داشته باشد و آنچه از علم و دین باشد به وی بیاموزد.

وَلِلرِّجَالِ عَلَيْنَّ دَرَجَةٌ

وَالرِّجَالِ، جَارُوا وَمَجْرُورٌ خَيْرٌ مَّقْدَمٌ دَرَجَةً، مبتدا مؤخر.

و مردان بر زنان افزونی دارند بد آنجهت مهر و نفقه بر ایشان است، و در میراث که مردان دو سهم و زنان یک سهم دارند و نیز طلاق و رجعت که در دست مردان است نه در دست زنان، و هم امامت و فرمانروایی و جهاد که مخصوص مردان است و برای زنان نیست.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خداوند عزیز و حکیم است، عزیز است که مردان را بر زنان افزونی داد و حکیم است که با حکمت خود بر بندگان حکم می راند.

الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا بِمَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۲۲۹﴾

طلاق (را که شوهر می تواند در آن رجوع کند) دو مرتبه است، آنگاه با شایستگی نگاه داشتن یا به نیکی رها کردن، شما را نرسد که از آنچه به زنان از مهر داده اید چیزی بگیری، مگر آنکه برسید که حدود خدا را به پانمی دارید. اگر دانستید که حدود خدا را به پانمی دارید، در آنچه زن يعوض خویش دهد، گناهی بر آنها نیست. این حدود خداست، از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، ستمگرانند. (۲۲۹)

الطَّلُقُ مَرَّتَانٍ

الطَّلُقُ: مبتدا - مَرَّتَانٍ: خبر

طلاق شرعی که در آن رجعت باشد دو بار است. حکم طلاق در روزگار جاهلیت و در ابتدای اسلام پیش از نزول این آیت آن بود که هر آنکس که زن خویش را طلاق می داد یکبار یا بیشتر که برای طلاق جدی و شمارشی نبود و مرد در مدت عدت حق رجعت داشت تا اینکه زنی به پیش عایشه صدیقه آمد و از شوهر خویش نالید که وی بر دوام طلاق می داد و رجعت می کرد به قصد ضرر و زیان عایشه آن قصه به رسول ﷺ گفت، در آن حال این آیت آمد. و حد و حضر طلاق به سه بار منحصر شد گفتند یا رسول الله الطلاق مرتان، و این الثالثه؟ این دو طلاق است و سومی کجاست گفت:

فَأِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ

فَأِمْسَاكٌ: از مسک به معنی محکم گرفتن، خود داری کردن.

تَسْرِيحٌ: از سرح به معنی رهایی، به خود واکذار کردن.

پس از دو طلاق نگاه داشتن است بخوشجویی یا رها کردن است به نیکوئی.

مراد از «امساک بمعروف» و «تسریح باحسان» آنست که اگر مرد رجعت نماید بطریق موافقت و حسن معاشرت باشد نه آنکه قصد آزار داشته باشد اگر چنین نمی‌تواند او را به احترام و خوشخویی رها کند.

شیخ سعدی گفت:

نه ما را در میان عهد و وفا بود جفا کردی و ید عهدی نمودی
هنوزت گرسر صلحست باز آی کز آن محبوبتر باشی که بودی

به هر حال طلاق که به وی می‌توان رجعت نمود «دو» است. بعد از آن دو امساک است یا رها کردن تا اینکه عدت به سرآید و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری (جدایی، مفارقت) حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود.

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ
و حلال نیست بر شما ای مردان چیزی از آنچه (مهر ایشان داده آید) باز پس گیرید مگر آنکه مرد و زن ترسند از اینکه نتوانند حدود الهی را رعایت کنند. این حرف به معنی - علم - است می‌گوید مگر که بدانند وقتی که بین زن و شوهر زندگی مسالمت آمیز و صفا و صمیمیت از بین رفته باشد.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

يُقِيمَا: فعل مضارع - (ا) فاعل - حدود: مفعول به

اگر می‌ترسند که نتوانند حدود الهی را مراعات کنند و زوج (مرد) حاضر نباشد زن را مطلقه نماید. زوجه (زن) می‌تواند مبلغی به شوهر بپردازد و یا اگر مهر خود را وصول نکرده باشد به او ببخشد و شوهر هم در مقابل او را طلاق دهد. در حقیقت خلع واقع می‌شود. یعنی زن خود را به وسیله آن مبلغ از شوهر کشیده است. اما زن نباید بدون هیچ مشکلی از شوهرش تقاضای طلاق کند چنانچه در حدیث شریف آمده است. «هر زنی که بدون هیچ مشکلی از شوهر خود تقاضای طلاق کند، بوی بهشت بر وی حرام است».

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ

جُنَاح: اسم لای نفی جنس - عَلَيْهِمَا: جار و مجرور خبر

چون بین زن و شوهر بیزاری حادث شده باشد که شما می‌ترسید که بین آنها موافقت امکان ندارد. پس هیچ گناهی و بزه‌ای بر شوهر و زن نیست در آنچه زن به شوهر مال دهد و خود را از عقد نکاح برهاند و مرد آن مال را بگیرد. در واقع خلع واقع می‌شود که خلع در صورت ضرورت درست است. گویند زنی به حضور حضرت رسول ﷺ آمد و گفت از شوهر خود بیزارم و دیگر نمی‌خواهم با وی زندگی کنم. و در پاسخ سؤال حضرت پناه افزود که شوهر من در ادای حقوق من کوتاهی نمی‌کند و به اخلاق و دین‌داری او هم اعتراض ندارم اما طبیعتاً از وی نفرت دارم. حضرت رسول ﷺ مهر را از شوهرش گرفت و به شوهرش باز پس داد و در عوض طلاق او را از شوهرش گرفت.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا

تِلْكَ: مبتدا - حُدُودُ: خبر

این احکام که ذکر شد از طلاق رجعت و خلع حدود الله است که برای مصالح بندگان مقرر کرده است پس از آن تجاوز نکنید.

وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

فَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

و هر که از آن درگذرد و از حدود اندازه ها و احکام شرعی تجاوز کند پس آن گروه ستمکاران اند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا حِلَّ لَهَا مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ

ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۲۳﴾

اگر باز زن را طلاق داد (یعنی طلاق سوم)، دیگر بر او حلال نیست بر او رجوع کند تا با شوهری غیر او نکاح کند، (اگر شوهر دوم) طلاقش داد و دانند که حدود خدا را پیامیدارند، گناهی بر آنها نیست که بیکدیگر باز گردند. این حدود خداست که، برای گروهی که دانایند، بیان می کند. (۲۳۰)

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا حِلَّ لَهَا مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ

حَتَّى تَنْكِحَ: فعل مضارع منصوب - (هی) فاعل - زَوْجًا: مفعول به

اگر شوهر زن را طلاق سوم بدهد دیگر طلاق به طریق رجعی و یا بائن نبوده و زن برای آن مرد حلال نیست تا وقتی که به نکاح شوهر دیگر در آید و از ازدواج شوهر دومی (جدید) برخوردار و یا او مباشرت کند این است معنی آن خبر که مصطفی ﷺ به عایشه دختر عبدالرحمن بن عوف القرضی که سه طلاقه بود و هنوز با شوهر دومی مجامعت نکرده بود و خواست به پیش شوهر نخستین برود گفت نه، بلکه باید از شوهر دومی لذت ببرد و با او مباشرت کند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ

و اگر شوهر دومی زن را به میل و رغبت خود نه به آکراه و اجبار بعد از مباشرت طلاق دهد بعد از آنکه آن زن از شوهر دومی عدت را سپری کرد با یکدیگر نکاح کنند هیچ گناهی بر شوهر نخستین و به این زن نیست. اگر حدود و احکام شرعی به پای دارند و حق یکدیگر را بشناسند. اما حقوق زنان بر مردان آنست که مرد با ایشان به خوش خوئی زندگی کنند و ایشان را نرنجانند و به او نفقه دهد و بر ناسپاسی ایشان صبر کند که ایشان را ضعیف آفریده اند. مصطفی ﷺ گفت: مردی یک دینار در غزوه خرج کند، و با یک دینار بنده ای را آزاد کند، و یک دینار به درویشی بدهد، و یک دینار بر عیال خود نفقه کند. آنچه که بر عیال خود نفقه کرده است فاضل تر و نیکوتر و در ثواب تمام تر است.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

وَ تِلْكَ: مبتدا - حُدُودُ: خبر

و اینکه از حدود الله و اندازه های احکام شرع خدای تعالی گفته شد برای گروهی است که از پیش بدانند و آنچه حق است بدان بگردند.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَنْ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِرَكُمْ بِهِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۳۱﴾

و چون زنان را طلاق دادید، عده آنان به پایان رسید به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی رها کنید، برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید هر که چنین کند به خویش ستم کرده است. آیه های خدا را مسخره مگیرید، نعمت خدا را بر خویشان با این کتاب و حکمت که بر شما نازل کرده و به وسیله آن پندتان می دهد، به یاد آرید. از خدا بترسید و بدانید که خدا به هر چیز داناست. (۲۳۱)

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَنْ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ

فَلَنْ : فعل ماضی - (ن) فاعل - اجل: نهایت مدت، مفعول به

زمانی که زنان را طلاق دادید و نزدیک آن باشد که عده ایشان سپری شود پس مراجعت کنید بایشان و نگاهدارید ایشان را به طریق اصلاح نه از طریق ضرر و زیان و ایذا و تعذیب یا رها کنید ایشان را تا عده ایشان سپری گردد و به خوبی و احسان ترک کنید تا مالک نفس خود شوند.

وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَعْتَدُوا

تُمْسِكُوهُنَّ : فعل مضارع - (و) فاعل - هن: مفعول به - ضِرَارًا : مفعول لا جله.

این خطاب به آن کسی است که دوست ندارد به عدل و صلاح زن خود را نگه دارد بلکه به قصد ایذا و اذیت مدت عده را طولانی می کرد تا به درازای مدت عده او را ستم کنند و آزار رسانند گویند ثابت بن یسار رضی الله عنه چنین می کرد: زن خود را طلاق داده و سه روز مانده بود تا عده سپری گردد و به او رجعت کرد و باز طلاق داد. همچنین در طول نه ماه سه بار طلاق داد و سه بار رجعت نمود. حق سبحانه تعالی آیت فرستاد. چون در آیت سابق «الطلاق مرتین شوهر تا دو طلاق اختیار داشت که زن را به خوشنودی نگه می دارد و یا بکلی ترک می کند حکم آیت فوق چنین است که این اختیار فقط تا عده است بعد از عده اختیار شوهر از وی سلب می شود.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ

وَمَنْ : مبتدا - يَفْعَلْ : فعل مضارع - (هو) فاعل - ذَلِكَ : مفعول به

و هر که چنین کند و ضرری به مسلمانی برساند پس بر نفس خود ستم کرده است و باعث غضب الهی شده است.

وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا

وَلَا تَتَّخِذُوا فِعْلَ مَضَارِعٍ - (و) فاعل - عَائِنَتِ : مفعول به - هُرُوا : مفعول به ثانی
 دین خدا و شریعت مصطفی را به فسوس مگیرید، مسخره نکنید
 ابو شکور بلخی گوید:

دیو بگرفته مر تو را بفسوس تو خوری بر زیان مال افسوس

این آیت در شأن جماعتی است که امر نکاح و طلاق، ایلاء، خلع، رجعت، جلاله و غیره به بازی می گرفتند و می گفتند که ما بازی می کردیم، به زیان می گفتند پس از آن باز می آمدند، و به بازی می گرفتند رب العزه گفت: چنین نکنید که سخن شرع بازی نیست، و کار دین هم مجازی و غیر حقیقی نیست که در آن بازی صورت گیرد. چنانکه حضرت رسول ﷺ فرموده: چیزی است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت.

وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ يَعِظُكُمْ بِهَا

وَأَذْكُرُوا : فعل امر - (و) فاعل - نِعْمَتٌ : مفعول به

و به یاد آورید و نعمتهای خدا را که فائز می گرداند (فیض می رساند) شما را خصوصاً در باب نکاح و دیگر بیاد آورید آن چیزی را که بر شما فرستاده شده است از کتاب (قرآن) و حکمت (احکام و حدود آن) خداوند شما را با قرآن پند می دهد و شما را از ضررها و زیانها منع می کند به خاطر بیاورید و از خشم خدا بپرهیزید و بدانید که بی گمان خداوند به همه چیز آگاه است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ **اللَّهُ** : اسم ان - عَلِيمٌ : خیر ان

و از خدای در مخالفت با احکام و شریعت مصطفی ﷺ بترسید
 و بدانید که براسی خدای تعالی به همه چیز از اعمال و کردار شما آگاه است.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمَّا أَجَلُهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ لَكُمْ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۱﴾

و چون زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند، منعشان نکنید که با شوهرهای خود، اگر به شایستگی بهمدیگر رضایت داده اند، زناشوی کنند. هر که از شما به خدا ایمان دارد، از این اندرز بگیرد، این برای شما خوب تر است و پاکیزه تر خدای می داند و شما نمی دانید. (۲۳۱)

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمَّا أَجَلُهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ

قَبْلَعَنَ : فعل ماضی - (ن) فاعل - اجل : نهایت مدت، مفعول به - لامضلوا : جمع مخاطب مضارع مجزوم از «بعضل» به معنی بازداشت. سخت‌گیری - (و) فاعل - هُنَّ : مفعول به.

این طلاق مربوط به طلاق رجعی که در طول عدت رجوع نکرده باشد. زنان را طلاق داده‌اند و مدت عدت خود را به پایان رسانیدند برای ازدواج مجدد ایشان پس منع مکنید و باز مدارید ایشان را از آنکه به نکاح شوهران قبلی خود در آیند. اگر در میانشان به طرز پسندیده‌ای رضایت برقرار گردد و بخواهند زندگی مسالمت آمیز براه اندازند این بازداشت برای عموم خلق مخاطب است. گفته‌اند که: معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را به عبدالله بن عاصم داده بود و عبدالله وی را طلاق داده و مدت سپری شده بود. پشیمان گشت و خواست که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را به تو دادم و تو طلاق دادی و دوباره باز آمدی که رجوع کنی بخدای که او هرگز زن تو نخواهد بود. حتی سبحانه و تعالی آیت فوق را فرستاد که مانع زنان نشوید زمانیکه مرد به زن خود غلاقه منبذ باشد. زمانیکه به شایستگی در بینشان از روی شرع رضایت برقرار شد مانع برگشت مرد به زن نباشید.

ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

ذَلِكَ : مبتدا - خبر محذوف، يُوعَظُ : فعل مضارع مجهول، مَنْ : نایب فاعل

این نهی (بازداشت) که کردیم و راه که نمودیم بندهی است که بگروید بخدای و روز رستاخیز که واپسین همه روزهاست یعنی کسانی که به این عمل نمی‌کنند گویا به خدا و روز قیامت ایمان ندارند.

ذَلِكَ أَرْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ

ذَلِكَ : مبتدا، أَرْكَى : بالنده‌تر و سودمندتر، خبر - وَأَطْهَرُ : پاکیزه‌تر و تمیزتر، معطوف

این بند گرفتن شما با ترک منع زن از شوهر مراجعت کرده به جهت پشیمانی سزاوارتر و پاکیزه‌تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

و خدا می‌داند که زن، مرد پشیمان شده را می‌خواهد و شوهر هم وی را خواهان است و شما که اولیائید و مانع ازدواج دوباره یا مرد پشیمان شده می‌شوید نمی‌دانید. وصال برای هیچ‌کس در ایام جدایی روح دل نباشد.

مستوجب شکر و آفرین خواهند بود

گفتم چو دلم با تو قرین خواهد بود

کامید مرا فذلک این خواهند بود

بالله که گمان نبردم ای جان جهان

حسن بن علی رضی الله عنه زنی داشت او را طلاق داد، پس چهل هزار درم مهر آن بود به وی فرستاد تا دلش خوش شود، زن آن مال را پیش نهاد و گزینستن آغاز کرد.

متاع قليل من حسب مفارق

مرا خواسته جهان چه بکار است که کنارم نهی از یار است! و دوست از من بیزار است.

گویند- این سخن به حسن بن علی گفتند. در وی اثر کرد و به او مراجعت نمود.

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْرِئَ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدَيْهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَشَاوَرَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَلَا إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَالْقَوْلُ اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾

مادران فرزندان خویش را، دو سال تمام شیر دهند، برای کسی که بخواهد شیر دادن را کامل کند. صاحب فرزند خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی عهده‌دارست هیچکس بیش از توانش مکلف نمی‌شود، هیچ مادری به سبب طفلش زیان نیابد و نه صاحب فرزند بسبب فرزندش، وارث نیز مانند این را بر عهده دارد. اگر پدر و مادر به رضایت و مشورت هم، گرفتن از شیر خواهند، گناهی بر آنها نیست. و اگر بخواهید برای فرزندان خود دایه بگیرید، اگر مزدی را که در نظر می‌گیرید به شایستگی بدهید، گناهی بر شما نیست. از خدا بترسید و بدانید که خدا بینای اعمال شماست. (۲۳۳)

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُبْرِئَ الرِّضَاعَةَ

وَالْوَالِدَاتُ: مبتدا، يُرْضِعْنَ: جمع مؤنث از «رضیع» باید شیر بدهند، فعل و فاعل، خبر- حَوْلَيْنِ: مدت دو سال، مفعول فیه

و مادران یعنی زنان مطلقه که بین ایشان و شوهران او جدایی افتاده باشد و طفل شیر خواره در میان باشد خواه قبل از طلاق متولد شده باشد خواه بعد از آن. یا عدتشان سپری شده باشد یا نشده باشد بر مادران است که فرزندان خود را دو سال تمام باید شیر دهند که ایشان به آن سزاوارترند. برای آنکسی (مادری) که بخواهد شیر دادن فرزند خود را تمام کند یعنی مادر راضی باشد مدت شیر را تکمیل کند و به فرزند خود شیر دهد.

وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

وَعَلَى الْمَوْلُودِ: جار و مجرور خبر مقدم- رِزْقُهُنَّ: مبتدا مؤخر

و بر آن کسی که فرزند برای او زاده‌اند یعنی بر پدر آن فرزند است که در صورت راضی نبودن مادر اجرت آن شیر را به مادر بدهد که انتهای مدت آن دو سال تمام است. پس دایگی بر مادر است و نفقه بر پدر یعنی نفقه زن که این فرزند را زاده است همانست که مصطفی ﷺ گفت: آن روزی و جامه به عدل و انصاف باشد و در خور و در توان مرد باشد.

لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا

لَا تُكَلَّفُ: فعل مضارع- نَفْسٌ: فاعل

به هیچکس بیش از مقدار توانایی تکلیف کرده نمی‌شود. نه پدران به بیش از توانایی (در دادن نفقه و لباس) مکلف‌اند و نه مادران به کمتر از متعارف مکلف‌اند.

لَا تُضَاكِرُ وَاِلْدَةً يُوَلِّدُهَا وَلَا مَوْلُودًا لَهُ، يُوَلِّدُهُ

لَا تُضَاكِرُ: فعل مضارع مجهول - وَاِلْدَةً: نایب فاعل مرفوع - مَوْلُودًا لَهُ: پدر

هیچ مادر فرزندی شیرخواره خود را بجهت جدایی به پدر ندهد که به بچه آزار رسانیده شود یعنی او را به رضاع اجبار نکند و هیچ پدر نیز فرزندی شیرخواره خود را آزار نرساند. به آنکه در وقت خصومت و جدایی از مادر باز پس گیرد و به دایه (رضاع) دهد.

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ

وَعَلَى الْوَارِثِ: جار و مجرور خبر مقدم - مِثْلُ: مبتدا موخر

و بر وارث (قیم) است که در کار طفل بر پدر و مادر نظارت کنند. قیم می‌تواند ورثه اهل بیت یا سلطان یا قاضی باشد او مثل مولود له (پدر) می‌باشد در ادای نفقه و جامه و عدم آسیب پذیری طفل و نیز اگر پدر طفل بمیرد این قیم با مادر طفل دشمنی نکند و شفقت مادر از وی دریغ ندارد.

فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تِرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

أَرَادَا: فعل ماضی - (إِ) فاعل - فِصَالًا: مفعول به

پس اگر پدر و مادر از شیر بازگرفتن یا جدا کردن فرزند از شیر مادر قبل از اتمام دو سال از روی خوشنودی و با رضایت و با مشورت یکدیگر در باب رضاع دایه بخواهد هیچ وبالی و گناهی از این جهت بر آنها نیست.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِبِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا مَأْتِيكُمْ بِالْمَعْرُوفِ

سَلَّمْتُمْ: فعل ماضی - (تُمْ) فاعل - مَأْتِيكُمْ: مفعول به

و اگر مادر از روی غدیری یا بدون غدیری طفل را شیر نهد و به جهت آسایش وی دایه گیرند آنکه برای شیر دادن آن طفل دایه گیرد هیچ بزه‌ی و گناهی در گرفتن دایه بر شما نیست. اما حق الزحمه مادر که موافق عرف مقرر شده تصبیح نشود. آن زمانی که کودک را به دایگان سپردید و تسلیم کردید آنچه را که در حق آن دایه مقرر کرده‌اید به نیکویی و خوشحویی و بدون مضایقه به او بدهید.

وَأَلْفُوا اللَّهَ وَأَعْمُوا أَنْ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

و در بازگرفتن مزد دایگان از خشم خدا بترسید و بدانید که خداوند به آنچه که انجام می‌دهید از رضاع و کم و زیادی تعهدات شما بینا و آگاه است.

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمُ وَيَتَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ

أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۳۱﴾

کسانی از شما، که بمیرند و همسرانی بجا گذارد، زنان چهار ماه و ده روز بانتظار بمانند (یعنی عده نگاه دارند) و چون به آخر مدت خویش رسیدند، آنچه بشایستگی درباره خویش کنند، گناهی بر شما نیست. که خدا از آنچه می کنید آگاه است. (۲۳۴)

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَزْبَعَةً

وَيَذَرُونَ: جمع پدر ماضی آن و ذر - به معنی وا می گذارند (ترک می کنند)، فعل مضارع - (و) فاعل -

أَزْوَاجًا: مفعول به

سابقاً عدت طلاق بقدر مدت سه حیض مقرر شده بود اکنون امر شد که در عدت مرگ شوهر زن چهار ماه و ده روز به نفس خود انتظار کشند مگر آنکه حامله باشند در اینصورت عدت ایشان با وضع حمل سپری می شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز (نصف عدت زن آزاده)، رسول الله ﷺ گفت: در زمان عدت چهار ماه و ده روز زنان بیرون نیایند، مگر در مواقع ضروری، و خود را آرایش نکنند، لباس رنگین و جذاب نپوشند و بوی خوش بکار ندارند و سرمه در چشم نکنند. با این آیهی کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده شوهر مرده دلیل آمده است، احداد یعنی ترک زینت و آرایش و پرهیز از پوشیدن لباس های نو و زیور آلات و پرهیز از غیره می باشد. اما باید دانست که حضرت رسول ﷺ در حدیث شریف آورده که: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که بر هیچ مرده ای بیش از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش که شرح آن گذشت.

أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ

جُنَاحَ: اسم لای نفی جنس - فِيمَا: جار و مجرور خبر

پس زمانیکه زنان شوهر مرده، به پایان عدت خویش برسند ای امت مسلمان ای ورثه و اولیای زنان! در آنچه زنان در نفسهای خود به نکاح مشروع مرد در آیند هیچ وبال و گناهی بر آنها نیست. و آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاری و یا ازدواج مجدد همانطوریکه گفتیم در وجه پسندیده باشد و مخالف شرع نباشد هیچ گناهی بر آنان نیست.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

وَاللَّهُ: مبتدا - خَبِيرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می دهید آگاه و داناست.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْتَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۳۵﴾

آن چه درباره‌ی خواستگاری زنان به اشاره گوئید یا در دل خویش پنهان کنید، گناهی بر شما نیست خدا داند که شما پادشان خواهید کرد ولی با آنها وعده پنهانی مکنید مگر آنکه سخنی شایسته گوئید ولی قصد بستن عقد زناشویی مکنید تا مدت مقرر بسر رسند. بدانید که خدا آنچه به دل‌های شماست می‌داند، از او بترسید و بدانید که او آمرزگار و برد بار است. (۲۳۵)

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْتَمْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ

عَرَّضْتُمْ از تعریض: به کنایه سخن گفتن - خِطْبَةُ: زن خواستن، خواستگاری

ای کسانی که به نکاح زن شوهر مرده راغب هستید از برای خواستگاری زنان در حال عدت به تعریض (به کنایه) خیر دهید و سخن گوئید گناهی بر شما نیست پس برای زنانی که از نکاح شوهر جدا شده‌اند و یا شوهرشان مرده‌اند در داخل، عدت جائز نیست که با مردی عقد نکاح بندد مگر اینکه مرد بصورت پیشنهاد و با اشاره و کنایه می‌تواند آنچه در دل دارد اظهار نماید. مثلاً می‌گوید من زنی مثل تو می‌خواهم و یا هر موقع عدت شما تمام شد به من خبر دهید، من به زنی مثل تو نیاز دارم و غیره یا آنکه در دل خود چنین تصمیمی بگیرید بدون اینکه آن را اظهار کنید گناهی بر شما نیست.

عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُوهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا

تُوَاعِدُوهُنَّ: فعل مضارع جمع - واو فاعل - هُنَّ: مفعول به - سِرًّا: مفعول به ثانی

و خداوند به علم قدیم خود آنچه را که در درون پنهان می‌دارید می‌داند زود باشد که آن زن را بعد از ازدواج به نیکویی یعنی به موافقت شرع یاد کنید.

اما پنهانی به ایشان وعده زناشویی مدهید مراد آنست که به مباشرت و به زیادی مجامعت وعده مدهید مگر آنکه سخن به رمز و به اشارت و به نیکویی بگویید و به صورت تصریح و آشکارا مگوئید. اگر شخص با زن در حال عدت زناشویی بست، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند چون آن نکاح که در حال گذراندن عدت باشد به اتفاق قتها باطل است.

وَلَا تَنْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ

وَلَا تَنْزِمُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - عُقْدَةُ: مفعول به

و به عقد نکاح ایشان قصد مکنید. می‌گوید: زنان تا در عدت باشند، ایشان را به زنی نخواهید چون عدت سپری شود ایشان را بزنی بخواهید و بیوه مگذارید. تا اینکه آنچه خدای تعالی در کتاب نوشته و فرض کرده است از عدت تمام شود و به غایت خود برسد و مدت او منقضی گردد.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ

لفظ: اللَّهُ: اسم ان - يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان - مَا: مفعول به

و بدانید که خدای تعالی آنچه در دل‌های شما قصد انجام کاری را دارید که شایسته و جایز نیست می‌داند پس از عقاب و عذاب او بترسید و پرهیزید.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَاقِبُ حَلِيمٌ

و بدانید که خدای تعالی برای آنکسی که از عاقبت او بترسد آمرزنده و بردبار است و به عذاب عجله نکند.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى التَّوْبِيعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿۲۳۶﴾

هیچ گاهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید، مادام که با آنها دست نزده یا مهری برایشان مقرر نداشته‌اید. ولی آنها را به چیزی بهره‌مند سازید. بهره‌ای شایسته، که در خور نیکوکاران است، توانگر بقدر خویش و تنگدست بقدر خویش، بهره‌مندشان کنید. (۲۳۶)

در سبب نزول این آیه آورده‌اند که درباره‌ی مردی از انصار نازل شده که با زنی ازدواج کرد بدون اینکه برای آن مهری مقرر کند، سپس قبل از نزدیکی به وی او را طلاق داد این بود که آیه مبارکه فوق نازل گردید. پس رسول خدا به آن مرد انصاری فرمودند: او را به متعه بهره‌مند گردان حتی بنا اهداء کلاه خود.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً

تَفْرِضُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - فَرِيضَةً: مفعول مطلق

اگر زنی قبل از مجامعت و خلوت صحیحه به علی طلاق داده شد و مهر مسمی تعیین شده باشد نصف آن مهر بر مرد واجب است و اگر مهر تعیین نشده باشد مهر بر مرد لازم نیست بلکه متعه تعلق می‌گیرد. و متعه یعنی چادر و پیرهن و ازار موافق حال خود بخوشی بدهد. مادامی که ایشان را من (ماس) نکرده باشد یعنی مجامعت واقع نشده باشد زنان را که برایشان فرض نکرده باشید و مهر تعیین نکرده باشید بهر وقت که خواهید ایشان را طلاق دهید بر شما باکی نیست امام اعظم (رح) خلوت صحیحه را موجب مهر بر ایشان می‌داند بشرطی که عدم مانع فراهم باشد.

وَمَتَّعُوهُنَّ

مَتَّعُوهُنَّ: فعل امر - (و) فاعل - هن: مفعول به

و بر خوردار سازید (بهره‌مند) ایشان را یعنی چیزی به ایشان بدهید.

عَلَى التَّوْبِيعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ

عَلَى التَّوْبِيعِ: جار و مجرور خبر مقدم - قَدْرَهُ: مبتدا مؤخر.

مردی از نصاری زنی خواست و در عقد نکاح از مهر نامی برد و قبل از دخول طلاق داد این آیت نازل شد.

وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى التَّوْبِيعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدْرَهُ و چیزی به ایشان به قدر توان خویش بدهید؛ شخص

ثروتمند به قدر توانایی خویش و تنگدست در خور حال خویش.

حضرت رسول ﷺ فرمود که: متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده (مرد) باشد. بر مرد توانگر به اندازه‌ی توانایی وی و بر مرد درویش و تنگدست آنچه در دسترس دارد متعه دهد. و متعه همانطوریکه گفتیم: چادر، پیراهن و غیره است.

مَتَعًا بِالْمَعْرُوفِ

مَتَعًا، مفعول مطلق

خداوند بر نیکو کاران واجب گردانید متعه‌ای را چه واجب گردانیدنی، متعه‌ای که شرعاً و عرفاً متاع باشد.

حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ

حَقًّا، مفعول مطلق

خداوند حقیقتاً متعه را بر نیکوکاران واجب گردانید.

وَأَن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَن يَمُوتَا أَوْ يَمُوتَا الَّذِي يَبْدِيهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَن تَمُوتَا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمُ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۷﴾

و اگر پیش از آنکه بزنان دست بزنید، طلاشان دادید و مهری برای آنها مقرر داشته‌اید لازم است نصف آنچه مقرر داشته‌اید باید داد، مگر آنکه آنان از حقوق خود گذشت کنند یا آنکه گره زناشویی بدست اوست (یعنی زن صغیره و دیوانه باشد و ولی داشته باشد و او گذشت کند). و گذشت کردن شما به پرهیزکاری نزدیکتر است، بزرگواری را میان خودتان فراموش مکنید که خدا به آنچه می‌کنید بیناست. (۲۳۷)

وَأَن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَن يَمُوتَا أَوْ يَمُوتَا الَّذِي يَبْدِيهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ

یکوه: جار و مجرور، خبر مقدم - عُقْدَةُ، مبتدا موخر.

قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش از مساس طلاق می‌داد به زنی که مهری مقرر شده و تعیین شده بود متعه واجب بود.

و بتحقیق مقرر کرده باشید برایشان مهر مقرر و تعیین شده پس بر شماست نصف آنچه فرض کرده‌اید از مهر ادا نمائید این آن زمانی است که مرد طلاق دهد زن را پیش از دخول، بر مرد نصف مهر مسمی واجب است، و بر زن عدت لازم نیست مگر آنکه بیخشند آن زنان که شایستگی عفو را از جهت عقل و رشد و بلوغ داشته باشند یا آنکه عضو کند آن کسی که عقد نکاح در دست او باشد یعنی ولی (پدر، جد) می‌تواند عفو کند. امام اعظم (رح) فرموده است مراد از این کس شوهر است که تفضل کند و تمام مهر را بدهد.

وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَىٰ

و این که شما که شوهران آید گذشت کنید و تمام مهر بدهید دادن همه مهر به پرهیزگاری از پنداره نزدیکی است این خطاب متوجه مردان و زنان است که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یکدیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس آن کس به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد.

وَلَا تَلْسَوْا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ

فضل را میان یکدیگر فراموش نکنید یعنی مرد با خود ببندد که این زن به عقد من مخبوس بوده و از وصال محروم و مأیوس شده دل او را به مهر مسمی شاد گردانم و زن نیز ببندد که این مرد بمن برسد و از مواضات من بهره مند نشده بهتر آنکه از او هیچ چیز نگیرم. بهر حال طلاق از جهت مهر و مجامعت چهار صورت دارد:

- ۱- اینکه به مهر و نه وطی و نه خلوت مقرر شده و صورت گرفته باشد. در این صورت دادن متعه بطریقی که گفته شد لازم می‌شود.
- ۲- اینکه مهر معین شده باشد اما امکان وطی و خلوت صحیحه فراهم نشده. پس بر شوهر است نصف آنچه از مهر مقرر شده است.
- ۳- اینکه مهر مقرر شده و مجامعت و یا خلوت صحیحه هم بعمل آمده باشد در این صورت تمام مهر مقرر شده باید ادا گردد.
- ۴- اینکه مهر معین نشده باشد و بعد از مساس طلاق داده شود در این صورت مهر مثل لازم می‌شود یعنی مهری که در اقوام و خویشان و همسایگان او رواج دارد در مرگ شوهر نیز چهار صورت دیده می‌شود.

اگر شوهر مرده باشد و مهر معین نشده باشد و شوهر خواه مساس کرده باشد یا نکرده باشد در هر دو حالت مهر مثل لازم می‌گردد. و اگر برای شوهر مرده مهر معین شده باشد چه مساس کرده باشد چه نکرده باشد در هر دو صورت مهر مقرر کامل حق زن است.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - بصیر: خیر

براستی خداوند به آنچه که انجام می‌دهید آگاه و بیناست.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ

همه نمازها و نماز میانه را مواظبت کنید و برای خدا مطیعانه، بیای خیزید. (۲۳۸)

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ

وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ: نماز میانه.

در این آیه کریمه اطاب در معنای ذکر خاص پس از عام آمده است، می‌گویند:

محافظت نمایند و بر پا دارید نماز های فرضیه را (پنج وقت نماز)، حقوق و حدود آن را بشناسید، و نمازها را به وقت خود بجای آورید.

مصطفی ﷺ گفت: کسی که نماز را به تاخیر اندازد و حقوق آن بجای نیآورد او منافق است. و درباره نماز وسطی (میانه) قولهای مختلفی است. بعضی گفتند نماز بامداد است (فجر) و برخی نماز ظهر را گویند و عده ای هم نماز عصر را گویند و بعضی نماز شام و عده ای هم نماز وسطی را نماز عشاء می خوانند. اما به قول اکثر علمای صحابه ﷺ و جمهور تابعین نماز عصر است. چونکه قبل از نماز عصر دو نماز و بعد از آن هم دو نماز وجود دارد و نماز میانه می تواند نماز عصر باشد و نماز عصر از اهمیت خاصی برخوردار است چنانچه در حدیث شریف در باب فضیلت نماز عصر چنین آمده است: از جریر رضی اللہ عنہ روایت است که گفت: شبی با پیغمبر خدا ﷺ بودیم، ایشان به طرف ماهتاب نگاهی کرده و فرمودند: «شما پروردگارتان را مثل اینکه همین ماهتاب را می بینید، خواهید دید، و در دیدن خداوند متعال به مشکل ازدحام دچار نخواهید شد، و اگر امکان بود که برای ادای نماز فجر و نماز عصر، تحت فشار گرفتاری قرار نگیرید، این دو نماز را اداء نمائید». پس آیه ی کریمه ۳۹ سوره لقمان را تلاوت نمودند: (و بحمد پروردگار خود پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، تسبیح بگوی).

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ

وَقُومُوا: فعل امر و او فاعل یعنی بریدن از امور دنیوی و روی آوردن به امور اخروی.

قَانِتِينَ: خاشعین، حال منصوب.

و دیگر امر می کند از برای خدای تعالی به پا ایستید در حالیکه فرمانبرداران و خاشعین باشید و گفته اند که قنوت سکوت است چون قبل از نازل شدن این آیت هر یک در نماز در عهد رسول ﷺ سخن گفتند و نیز گفته اند یعنی قنوت در نماز قیام است. از مصطفی ﷺ پرسیدند کدام نماز فاضل تر است؟ گفت: آن نماز که قیام در آن طولانی تر و تمام تر باشد.

گفته اند: اول کسی که نماز فجر خواند حضرت آدم عليه السلام بود. چون نوحه کردن از درد هجران و زاریدن در نیمه شب سنتی است که حضرت آدم آنرا بنا نهاد، اندر آن شب که نوحه می کرد یا زاری می کرد گاه از خواری می نالید و فریاد می کرد و گاهی به زاری دوست را یاد می کرد. سر انجام چون نسیم سحر عاشق وار سر بر زد و ظلمات شب را زدود جبرئیل عليه السلام به بشارت آمد و گفت ای آدم صبح آمد و صلح آمد، نور آمد و سرور آمد، روشنایی آمد و آشنایی آمد. بر خیز ای آدم عليه السلام و اندرین حال دو رکعت نماز بخوان یکی به شکر گذشتن شب و ظلمت، یکی به شکر دمیدن صبح دولت و وصلت.

و گفته اند اول کسی که نماز ظهر خواند ابراهیم خلیل الله عليه السلام بود آنکه که او را در خواب ذبح فرزند فرمودند، ابراهیم خود را فرمانبردار کرده، جان فرزند عزیز خود بحکم فرمان نثار کرده و اسماعیل را فدا کرده آن زمان آفتاب از زوال در گذشته بود. مراد خلیل حاصل شد خلیل به شکرانه چهار چیز یعنی به شکر توفیق، به شکر تصدیق، به شکر ندا، به شکر خدا چهار رکعت نماز ظهر بکرد و

میگویند نماز چهار رکعتی عصر را ابتدا یونس علیه السلام بکرد آن زمانی که یونس در شکم ماهی در آن تاریکی و سیاهی بود به فضل الهی به یونس فرجی حاصل شد. از آن زندان (از شکم ماهی) به صحرائی جهان در آمد. آن ساعت وقت نماز عصر آمد، یونس خود را دید که از چهار تاریکی نجات یافته تاریکی زلت، تاریکی شب، تاریکی آب، تاریکی شکم ماهی، به شکرانه آن چهار رکعت نماز بکرد و اول کسی که نماز شام بکرد عیسی علیه السلام مطهر بود.

شخص پاک سرشت پاک فطرت که بی پدر در وجود آمده، در گهواره سخن گفت. گفتند: فرزند بی پدر متصور نیست، برای حدوث ولد وجود نسب جایز است جبرئیل علیه السلام آمد که با عیسی قوم چنین گفتند: زمین از گفت ایشان من لرزید آن زمان وقت نماز شام بود عیسی برخاست و بخدمت شتافت، و از خداوند غفور و رحمت خواست، سه رکعت نماز کرد. بیک رکعت دعوی ربوبیت از خود دفع کرد که تویی خداوند بزرگوار، منم بنده باجرم بسیار، دیگر رکعت نفی الوهیت از مادر بود، که تویی جبار و مادرم ترا فرمانبردار، سوم رکعت اقرار بود به وحدانیت کردگار یگانه یکتای نامدار.

و اول کسی که چهار رکعت نماز خفتن (عشاء) بکرد موسی علیه السلام بود شبی که دامن ظلمت در آفاق کشیده و بادی عاصف بر خاسته و باران و رعد و برق در هم پیوسته همه عالم از بهر روی بخروش آمده، دریا بجوش آمده، در آن شب همه آتوها در سنگ پمانده، موسی در آن حال فرو مانده، گه می خیزد و گه می نشیند گه می خزد و گه می آرمند آری بی رنج کسی گنج ندید آخر به جانب طور نظری کرد و شعاع آن را بدید و ندای خدای غفور بشنید، در این حال موسی چهار غم داشت: غم عیال و فرزند و برادر و دشمن. یعنی غم عیال و فرزند و برادر و پیروزی دشمن او را اندوهناک کرده بود. فرمان آمد که یا موسی غم مخور و اندوه مگیر، که رهاننده از غمها و بازدارنده اندوهان منم، موسی اندر آن ساعت برخاست و بخاطر آن چهار چیز (غم) چهار رکعت نماز کرد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾

و اگر بیم داشتید [در راه] پیادگان یا سوارگان [نماز کنید] و چون ایمن شدید پس خدا را یاد کنید چنانکه بشما چیزهایی را که نمی دانسته اید، تعلیم داده است. (۲۳۹)

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا

فَرِجَالًا، جمع رجل، پیادگان.

رُكْبَانًا، جمع راكب، سواران.

پس اگر بترسید از دشمن یا از حیوانات درنده یا از زخم مار یا سیل و ... هر چند بتوانید نماز فرضیه بوقت خود بجای آورید آنکه که در نماز می ایستید روی ستور بقبله گردانید و رکوع و سجود نمائید و در سجود فروتر از رکوع خم شوید. و اگر تنگی و خوف دشمن باشد می توانید نماز بخوانید اگر چه روی شما جانب قبله نباشد.

فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ
ذکر: اینجا نماز است.

و بخاطر آن ذکر گوید که نماز سر تا سر از ذکر خالی نیست. پس زمانیکه از دشمن آسوده خاطر شدید نمازهای پنجگانه به اوقات و شرایط و حقوق آن به پا دارید.

گویند اینجا مراد از ذکر - نماز است و گویند - شکر است یعنی چون ایمن شوید خدا را شکر گوئید همچنانکه شما آنچه را نمی دانستید آموخت - یعنی خواندن نماز در حالت بیم و ترس از دشمن

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۴۰﴾

کسانی از شما که مرگشان در رسد (و در آستانه مرگ قرار گیرد) و همسرانی بجا گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یکسال با پرداخت هزینه زندگی همسران خویش را بهره مند سازند و (آنان را از خانه شوهر) بیرون نکنند پس اگر بیرون رفتند، درباره خویش، کاری که شایسته باشد، هر چه کنند، (از قبیل ازدواج) گناهی بر شما نیست. و خداوند عزیز و فرزانه است. (۲۴۰)

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
وَالَّذِينَ: مبتدا

در سبب نزول این آیه آورده اند که مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا وفات یافت، پس برای والدین و اولادش از ارثیه وی سهم دادند ولی به زنش چیزی ندادند و به ورثه او امر کردند تا نفقه یکساله زن را از متروکه شوهرش بپردازند این آیه نازل شد.

چون در ابتدای اسلام پیش از آنکه آیات مربوط به موارث (میراث) بیاید برای زنان از شوهران از میراث بهره ای نبود و اگر شوهران وفات می کردند رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده عدت می داشتند و لباس های کهنه می پوشیدند، در آن مدت نفقه‌ی وی طعام و لباس و مسکن از ترکه شوهر تأمین می شد.

وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ

فعل و فاعل محذوف - وَصِيَّةً: مفعول به منصوب - جمله‌ی محذوف خبر الذین - مَتَاعًا: حال منصوب.

پس چون آیت میراث فرود آمد و سهم زنان از ترکه مشخص و معین گردید و عدت زن چهار ماه و ده روز قرار داده شد حکم این آیت منسوخ گردید و متعه دادن فرض کرده شد. یعنی خدای تعالی وصیت کرد متعه را چه وصیت کردنی.

فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ

جُنَاحٌ، اسم لای نفی جنس - **فِي مَا جَارٍ** و مجرور خبر لای نفی جنس پس اگر زنان بعد از سیری کردن عدت یکسال بیرون آیند ای اولیای شوهر هیچ گناهی بر شما نیست اگر آنها در حق خود مطابق شرع رفتار کنند یعنی می توانند شوهر کنند یا لباس زیبا بپوشند و بوی خوش بکار برند بطور کلی زن در انجام امور خود آزاد است، گفته اند حکم این آیه بنا بر رای جمهور مفسران و فقها منسوخ است.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خداوند عزیز و غالب است از هر که مخالفت امر او کاری کند انتقام کشد و حکیم است در آنچه که حکم فرماید. پس چون آیات موازیت آمد، نفقه یکسال منسوخ شد و به چهار ماه و ده روز تقلیل یافت. و زن از شوهر سهم میراث به ارث برد. سهم میراث زن گاه ربع و گاه ثمن است. یعنی گناه یک چهارم و گاهی یک هشتم است.

وَالْمُطَلَّقَاتُ مَتَّعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱)

برای مطلقه شدگان هدیه‌ی مناسبی است که از طرف شوهر پرداخت می گردد و این حق است در خور پرهیزکاران. (۲۴۱)

وَالْمُطَلَّقَاتُ مَتَّعٌ بِالْمَعْرُوفِ

وَالْمُطَلَّقَاتُ، جار و مجرور خبر مقدم - **مَتَّعٌ** مبتدا مؤخر

در آیت سابقه آمده است اگر مهر مقرر نشده باشد و مساس هم نشده باشد به زنان طلاق داده شده متعه تعلق می گیرد بطریق نیکویی که زن بدال بهره مند شود.

حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ

حَقًّا، مفعول مطلق منصوب.

خداوند سزاوار گردانیده است چه سزاوارا گردانیدن و این نمایانگر حق است که زن در استفاده و عدم استفاده از آن آزاد و مختار است.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

بدینسان خدا، آیه های خویش را، برای شما بیان می کند شاید خردوری کنید. (۲۴۲)

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

همچنانکه خدای تعالی این احکام را در این جا یعنی احکام نکاح، طلاق، عدت را بیان کرد تا شاید که شما عقل خود را بکار اندازید و آن احکام را بپذیرید و عمل کنید احکام طلاق و نکاح و عدت و... در اینجا به پایان رسید.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

مگر آنها را که از بیم مرگ از دیار خویش برون شدند و هزاران بودند، نشنیدی و ندیدی؟ که خدا بدیشان گفت: بمیرید همه مردند! آنگاه زنده شان کرد که خدا با مردم صاحب کرم است ولی، بیشتر مردم سپاس نمی دارند. (۲۴۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ

و: او حالیه، وَهُمْ أُلُوفٌ: جمله حالیه (مبتدا و خبر) - حَذَرَ: مفعول لاجله.

آیا نمی بینی، مخاطب پیغمبر است و مراد امت او، ایشان را و آیا ندانسته ای قصه ایشان که از سرزمین و خانه هایشان بیرون رفتند؟

و آنان هزاران تن بودند گویند هشت هزار یا چهل هزار یا هفتاد هزار تن بودند گویند ایشان اولاد یهود بودند از ترس مرگ و ابتلا به بیماری طاعون (بیماری و آگیرو خطرناک) خانه هایشان را ترک کردند و گریختند و اعتماد و توکل به خدا نکردند.

فَقَالَ لَهُمْ اللَّهُ مُوتُوا

قال: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

چون مقداری راه یافتند. خدای تعالی به آنان حکم کرد همگی بمیرند پس فرشته ای بانگ برایشان زد. همگی بر یکجا مردند. آفتاب برایشان تافت بگنجدند.

ثُمَّ أَحْيَاهُمْ

أَحْيَاهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل

پس پیغمبر ایشان حزقیل فرا رسید و آنان را چنان دید اندوهگین گشت بگریست و دعا کرد. الله تعالی ایشان را پس از هشت روز زنده گردانید.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

الله: اسم ان - ل: مزحلقه - ذو: خبر ان

و هر آینه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان و اما بسیاری از مردمان سپاسداری نمی کنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه ها دیدند فرمان حق را گردن ننهاده اند. شما ای پیغمبر یعنی ای امت مسلمان! عبرت گیرید.

وَقَلِّبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾

در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خدا شنوا و داناست. (۲۴۴)

وَقَلِّبُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

وَقَلِّبُوا: فعل امر - (و) فاعل

حال که قدرت خدای تعالی بر شما آشکار گردید. در راه خدا برای آشکار کردن دین حق جنگ کنید، آگاه باشید خداوند جل جلاله سخنان بهانه جوینان را می شنود و بر ضمیر دل ایشان آگاه است.

یعنی شما ای مسلمان بمانند آنها مباشید که از مرگ گریختند، با دشمن دین در راه خدا بجنگید و از ترس کشته شدن فرار نکنید که فرار از جنگ بشما سودی نخواهد داد همچنانکه به آنان سودی نبخشید. آورده اند که سلیمان علیه السلام روزی نشسته بود و ندیمی (همنشینی) با وی بود ملک الموت (عزرائیل) فرارسید و تیز در روی آن ندیم نگاه می کرد، پس چون بیرون رفت آن ندیم از سلیمان پرسید که این چه کسی بود. که چنین تیز در من نگاه می کرد؟ سلیمان گفت: ملک الموت بود. ندیم پرسید، از سلیمان خواست که به باد فرمان دهد تا وی را به سرزمین هندوستان برد سلیمان باد را فرمان داد تا وی را به سرزمین هندوستان برد، در همان لحظه ملک الموت باز آمد، سلیمان از وی پرسید که به چه علت در آن ندیم نگاه کردی. گفت: تعجب کردم زیرا که به من فرموده بودند تا جان وی را در همین ساعت در سرزمین هندوستان قبض کنم و بگیرم. و میان این مرد و هندوستان مسافتی طولانی می دیدم و من به این حال تعجب کردم که چنین اتفاق افتاد که دیدی!

مولانا گفت:

در سرا عدل سلیمان در دویسد	ساده مردی چاشتگاهی در رسید
پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود	رویش از غم زرد و هر دولب کبود
یک نظر انداخت پر از خشم و کین	گفت عزرائیل در من اینچنین
گفت فرما باد را ای جان پناه	گفت هین اکنون چه می خواهی بخواه
بوکه بنده کان طرف شد جان برد	تا مرا زینجا بهندوستان برد
برد سوی خاک هندوستان بر آب	باد را فرمود تا او را شتاب
پس سلیمان گفت عزرائیل را	روز دیگر وقت دیوان و لقاب
بنگریدی بازگو ای پیک رب	کان مسلمان را بخشم از چه سبب
از تعجب دیدمش در رهگذر	گفت من از خشم کی کردم نظر
جان او را نو بهندستان ستان	که مرا فرمود حق کامروزهان
در تفکر رفته سرگردان شدم	دیدمش آنجا و بس حیران شدم
او بهندستان شدن دور اندرست	از عجب گفتم گر او را صد پرست
دیدمش آنجا و جانش بستدم	چون به امر حق بهندستان شدم
کن قیاس و چشم بگشا و بین	تو همه کار جهان را همچنین
از که بر تائیم از حق ای وصال	از که بگریزم از خود ای محال

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضعافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْرِضُ وَيَبْطِطُ
وَالَّذِي رُجِعَتْ

(۲۴۵)

کیست که خدا را وامی نیکو دهد؟ و خدا وام او را چندین برابر افزون کند خداست که تنگی آورد و گشادگی دهد و به سوی او بازگشت مییابد. (۲۴۵)

مَنْ ذَا الَّذِي يُقرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضعافًا كَثِيرَةً

مَنْ؛ مبتدا - ذَا؛ خبر - الَّذِي؛ نعت - يُقْرِضُ؛ فعل مضارع - فاعل (هو) - لَفْظُ اللَّهِ؛ مفعول به - قَرْضًا؛ مفعول مطلق.

فِيضْلِعِفَاءً؛ چند برابرش گرداند - أَضْعَافًا؛ جمع ضِعْف، چند برابر، حال.

کیست آنکه به خلوص نیت وام دهد خدا را یعنی به بندگان در مانده او وامی نیکو دهد که در دادن وام عجله کند و منت ننهد یا طالب عوض نباشد تا خداوند مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده کند اجر آن وام را از برای او. پس معلوم می شود از راه سنت وام دادن بهتر از صدقه دادن است که صدقه به محتاج و غیر محتاج رسد، و وام جز محتاج از سر ضرورت نخواهد بود. سنایی غزنوی در حدیقه الحقیقه می گوید:

آن زمان که خداوند نزد رسول	حکم من ذالذی نمود نزول
هر کسی آن قدر که دست رسید	پیش مهتر کشید و سر نکشید
دُر و گوهر ستور و بشده و مال	هر چه در وسع بودشان در حال
قیس عاصم ضعیف حالی بود	که نکسردی طلب ز دنیا سود
رفت در خانه با عیال بگفت	ز آنچه بشنید هیچ یک نهفت
کاینچنین آیت آمده است امروز	خیزو ما را در انتظار مسوز
آنچه در خانه حاضر است بیار	تا کنم پیش سید آن اینار
گفت زن نیست چیزی در خانه	تونه ای زین سرای بیگانه
گفت آخر بجوی آنمقدار	هر چه یابی سبک بنزد من آر
رفت و خانه بجست بسیاری	تا بر آید مگر و را کاری
یافت در خانه صاعی از خرما	دقل و خشک گشته تا بنوا
پیش قیس آورد زن در حال	گفت زین بیش نیست ما را مال
قیس خرما با سستین در کرد	شادمانه بر رسول آورد
چون درون رفت قیس در مسجد	نزد سر هزل بلکه از سر جد
گفت با وی منافقی که بیار	تا چه آورده سبک پیش آر
گوهر است این متاع یا زر و سیم	پیش مهتر همی کنی تسلیم
زان سخن قیس گشت خوار و خجل	بنگسرتا چه آمدش حاصل
رفت در گوشه بنم بنشست	بر نهاده ز شرم دست بدست
آمد از سدره جبرئیل امین	گفت کای سید زمان و زمین
مرورا اندر انتظار مدار	و آنچه آورده است خوار مدار
مصطفی را ز حال کسرد آگاه	یلمزون المطوعین آنگاه
ملکوت آمده بنظر نند	مروراز انتظار چون دارند
زلزله است افتاده در ملکوت	نیست جای قرار و جای سکوت

دل او را بملطف می جوید	حق تعالی چنین همیگوید
اینقدر کن زقبس زود قبول	کای سرافراز وی گزیده رسول
هست مقبول نیست مرد بخیل	زو پذیرفتم این متاع قلیل
هست بهتر زگوهر دگران	که بنزد من این دقل بعیان
هست جهد المقل پسندیده	از همه چیزها بگزیده

گویند روزی علی مرتضی کرم الله وجهه به خانه رفت، حسن و حسین پیش فاطمه زهرا می‌گریستند، علی گفت یا فاطمه چه بودست این روشنایی چشم و میوه دل و سرور جان ما را که می‌گیرند؟ فاطمه گفت - یا علی برآستی که گرسنه اند، که یک روز گذشت هیچ چیز نخورده اند و دیگی بر سر آتش نهاده بود علی گفت - آن چیست که در دیگ است؟ فاطمه گفت - در دیگ هیچ چیز نیست مگر آب نهی، برای دلخوشی فرزندان بر سر آتش نهادم. تا پندارند که چیزی می‌پزم، علی دل‌تنگ شد عبائی داشت برگرفت و بازار برد و به شش درم بفروخت و طعامی خرید، ناگاه ساتلی آواز داد علی آنچه داشت به وی داد، باز آمد و با فاطمه بگفت. فاطمه گفت نیکو چیزی کردی، و توفیق یافتی، علی باز گشت تا به مسجد رسول برود و نماز کند، اعرابی را دید که شتری می‌فروخت، گفت یا ابوالحسن این شتر را می‌فروشم بخر علی گفت نتوانم که بهای آن ندارم، اعرابی گفت به تو فروختم تا وقتی که غنیمتی در رسد یا عطائی از بیت المال بتو در آید، علی آن شتر بشصت درم بخرید و فرایش کرد اعرابی دیگر پیش وی آمده گفت یا علی این شتر بمن فروشی گفت فروشم، گفت بچند؟ گفت چندانکه خواهی، گفت بصدو بیست درم خریدم. علی گفت فروختم، و به خانه باز آمد. یا فاطمه گفت. که ازین شصت درم بهای شتر به اعرابی دهم و شصت درم خود به کار بریم، به طلب اعرابی بیرون رفت، مصطفی را دید گفت یا علی به کجا میروی؟ علی قصه خویش باز گفت، رسول خدا شادی نمود و او را بشارت داد و تهنیت کرد، گفت یا علی آن اعرابی نبود، آن جبرئیل بود که فروخت، و میکائیل بود که خرید، و آن شتر ناقه ای بود از ناقه های بهشت، این آن قرض بود که تو به الله دادی و درویش را به آن بناوختی، و قد قال الله تعالی «من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضعفه له أضعافاً کثیرة»

وَاللَّهُ يَقِضُ وَيَبْضُطُ

لفظ: **اللَّهُ**: مبتدا - **يَقِضُ**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند به علم و حکمت خود روزی را قرض می‌گیرد و تنگ می‌کند که صلاح حال ایشان در آن است، و روزی را گشاده می‌گرداند به عده ای به تدبیر و بقسمت خود که منفعت ایشان در آن است.

وَالَّذِي تَرْجَمُونَ

و به سوی حق یعنی به پاداش او بازگردانیده خواهید شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِئِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ آلِهِمْ أَتَيْتَنَا لِنَمْلِكُنَا يُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا

لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمْ
الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿۸۱﴾

مگر آن بزرگان از پسران اسرائیل را پس از موسی می زیستند نشنیدی؟ که به پیغمبر خویش گفتند: پادشاهی برای ما برگزین تا در راه خدا کارزار کنیم. پیغمبرشان گفت: شایسته است که اگر کارزار بر شما مقرر شود، کارزار نکنید، گفتند: ما که از دیار و فرزندان خویش دور شده ایم، (برای چه کارزار نمیکنیم!) و چون کارزار بر آنها مقرر شد، جز اندکشان روی بگردانیدند و خدا بکار ستمگران داناست. (۲۴۶)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِن بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لَنَبِيِّ آلِهِمْ أَيْتُ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أَيْتُ: فعل امر - (انت) فاعل - مَلِكًا: مفعول به

آیا داستان شگفت انگیز قومی از بزرگان بنی اسرائیل را ندیدی؟ که بعد از وفات موسی مدتی کفار بنی اسرائیل به پادشاهی جالوت کافر بر مومنان ایشان غالب و چیره بودند و بر ایشان قهرها را نندند، بعضی را بکشتند و بعضی را به بردگی بردند و قومی را از دیار و وطنهایشان دور کردند. روزگاری درین بلا گرفتار بودند نه پیغامبری و نه پادشاهی داشتند. مسکن دشمنان در ساحل دریای روم بود بنی اسرائیل دعا کردند تا الله تعالی به ایشان اشموئیل پیغامبر فرستاد در عرب نام وی اسماعیل بود.

بنی اسرائیل آن زمانی که به پیغمبر خود اشموئیل گفتند برای ما پادشاهی برگزین تا بتوانیم تحت فرماندهی او با این قوم جالوت که بر ما مستولی شده اند و تباہکاری می کنند در راه خدا بجنگیم.

قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ أَلَّا تَقَاتِلُوا

عَسَيْتُمْ: شاید شما - كَتَبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِتَالَ: نایب فاعل

پیغمبرشان (اشموئیل) به جهت اطمینان خاطر از قطعی بودن تصمیمات ایشان گفت. اگر دستور جهاد به شما داده شود و شما فرماندهی انتخاب گردد چه بسا سرپیچی کنید و در راه خدا جهاد نکنید.

قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا
ایشان گفتند چرا در راه خدا با دشمن جنگ نکنیم و دست از جنگ بکشیم در حالیکه ما را از سر
ایها و خانه هایمان بیرون کرده اند و از خان و مان و پسران مان جدا کردند؟

فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالَ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ

كَتَبَ: فعل ماضی مجهول - الْقِتَالَ: نایب فاعل مرفوع.

پس آن زمانی که بر آنها جهاد در راه خدا بر علیه دشمنان دین فرض گردید که خود آنها می خواستند بجای نیابورند و از جنگ برگشتند مگر اندکی از آنان و ایشان سیصد و سیزده تن بودند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

لفظ **وَاللَّهُ**؛ مبتدا - **عَلَيْكُمْ**؛ خبر

و خداوند به شما که از جهاد تخلف می‌ورزند آگاه است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ
الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ
عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

و پیغمبرشان بآنها گفت: خدا، طالوت را به پادشاهی شما روانه کرد. گفتند: از کجا وی را بما پادشاهی
بود، که ما به شاهی از او سزاوارتریم که او را گشادگی مال نیست. گفت: خدا او را از شما برگزید و
وی را به دانش و تن، بزرگی افزود. خدا ملک خویش بهر که خواهد دهد که خدا وسعت بخش و
داناست. (۲۴۷)

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا

لفظ **اللَّهُ**؛ اسم ان - **بَعَثَ**؛ فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر ان - **طَالُوتَ**؛ مفعول به - **مَلِكًا**؛ حال
منصوب.

پیغمبر ایشان (اشموئیل) به بنی اسرائیل گفت بدرستی که خدای تعالی بتحقیق برای شما طالوت را به
پادشاهی و فرمان فرمای برانگیخت طالوت مردی بود از فرزندان یعقوب از نوادگان ابن یامین.

قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
أَنَّى؛ چگونه، از کجا، حال

از روی بندگی گفتند طالوت چگونه می‌تواند به ما پادشاهی کند؟

و ما به پادشاهی از او سزاوارتریم و داده نشده است وی را فراخی از مال و نیز از نوادگان نبوت است،
از نوادگان پادشاه نیست.

قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ

لفظ **اللَّهُ**؛ اسم ان - **اصْطَفَاهُ**؛ فعل ماضی - ه؛ مفعول به - (هو) فاعل

اشموئیل گفت: شما چه پندارید؟ که آنچه الله داد شما نمی‌دانید.

خدای تعالی وی را شما برگزید و وی را در علم و هم در جسم افزونی داد.

در بنی اسرائیل کسی از او عالمتر نبود و نیز باجمال و باقدو بالا بود.

وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَن يَشَاءُ

و خداوند که مالک الملک است. ملک خود را به هر کسی که بخواهد می‌دهد که او شایسته مملکت
داری است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْكُمْ

الله دارنده و داننده است، از خیزانه فراخ بدون رنج روزی می دهد همچنانکه بقدرت خود همه را بیافرید و فردایه کرم فراخ خود بیامرزد علم او به هر چه و به هر کار برسد علمی که تا موخته داناست و به دانش بی همتاست.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَعَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿۲۴۸﴾

و پیغمبرشان بآنها گفت: نشان پادشاهی وی اینست که صندوق [معهود] سوی شما آید که آرامشی از پروردگارتان و باقیمانده ای از آنچه خاندان موسی و هارون وا گذاشته اند در آنست و فرشتگان آنرا حمل کنند که در این، اگر ایمان دارید، برای شما عبرتی هست. (۲۴۸)

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَعَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ

تَرَكَ: فعل ماضی - آءَالُ: فاعل - مُوسَىٰ: مضاف الیه

پیغمبرشان به آنان گفت: بدرستیکه نشان پادشاهی دیگر طالوت آن است که آشکار می کند که از جانب خدا انتخاب شده است و آن نشانه یک صندوق چوبین است که آنرا خداوند به عنوان آیه و نشانه قرار داده است در داستان موسی عليه السلام دیدیم که مادر موسی فرزند نوزاد خود را از بیم فرعونیان در صندوقی قرار داده و آنرا به رود نیل انداخت موسی را در همان صندوق از آب گرفتند و بزرگ کردند و سرانجام موسی به سلطنت ظالمانه فرعون خاتمه داد و بنی اسرائیل را نجات بخشید. این صندوق که یادآور و یادگار لطف الهی به موسی و پیروان او بود، نزد بنی اسرائیل بسیار عزیز بود بعدها موسی عليه السلام در پایان عمر یادگارهای مقدس دیگری نیز در آن نهاد و آن صندوق در خاندان موسی و هارون نسل به نسل منتقل می شد و همواره محترم و مقدس بود.

برخی گفته اند که تابوت از درون حضرت آدم بوده تا از دنیا میرفت به شیث داد و بعد از وی فرزندان فرزندی می داد تا به روزگار ابراهیم عليه السلام و ابراهیم به اسماعیل و اسماعیل به پسر خویش قینار سپرد، فرزندان اسحق با وی بخصومت برخاستند پس برخاست و به کنعان پیش یعقوب رفت و به یعقوب بگذاشت پس تا روزگار موسی عليه السلام میان بنی اسرائیل بود و موسی به وقت مرگ آنرا پیش یوشع بن النون بنهاد و سپس به ناحیه فلسطین بردند الله تعالی فرشتگان را بفرستاد تا آن تابوت برداشتنند و به خانه طالوت بردند. بنی اسرائیل چون تابوت بخانه وی یافتند، دانستند که ملک او بحق است «فیه سکینه فی ربکم...» در آغاز سکینه است از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما باشد و دیگر درین تابوت (صندوق) چیزی است از آنچه که آل موسی و آل هارون باقی گذاشتند که فرشتگان آن تابوت را بردارند و بشما آرند و گفته اند جامه و کلاه و عصا موسی بود و عصا هارون و

پاره ای از من (ترنجبین) که در تیه (بیابان بی آب و غلف) بر ایشان می بارید (من و سلوی طعامی که برای بنی اسرائیل از آسمان فرود آمد) و اکنون می گویند آن طاہوت در دریای طبریہ پنهان است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ

فِي ذَلِكَ: جاز و مجرور خبر آن مقدم - (ل) تاکید - لآيَةً: اسم آن

پدرستی که در رسیدن تابوت به شما هر آینه بر صدق گفتار پیغمبر در پادشاهی طاہوت حجتی و دلیلی است. اگر شما از باور دارندگان باشید پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را مطیع شدند و آماده جنگ در کنار طاہوت گردیدند و هوا بسیار گرم بود.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلتَفُوا إِلَى اللَّهِ كُفِّرُوا بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ

اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۹﴾

و همینکه طاہوت سپاهیان را برون برد، گفت: خدا شما را بجویی، (رودخانه ای) امتحان می کند، هر که از آن بنوشد از من نیست و هر که از آن نخورد از من است. مگر آنکس که با دست خویش کفی بر گیرد. و از آن جز اندکشان، بنوشیدند. و همینکه او با کسانی که ایمان داشتند، از جوی بگذشت، گفتند: امروز ما را طاقت جالوت و سپاهیان وی نیست. آنها که یقین داشتند به پیشگاه پروردگار خویش می روند، گفتند: بسا که گروهی اندک بخواست خدا، برگرومی بسیار غلبه یافته و خدا پشتیبان صابران است. (۲۴۹)

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ

فَصَلَ: حرکت داده، دور کرد، فعل ماضی - طَالُوتُ: فاعل

پس آن زمانی که طاہوت از شهر ایلیا بیت المقدس بفرمان اشموئیل و سپاه وی هشتاد هزار مرد جوان جنگی که همه برای جنگ آماده شده بودند در روز گرم بیرون آمدند طاہوت گفت تنها جوانانی با ما بروند که نیرومند، زحمتکش، فارغ البال، دلاور و صبور باشند و با این اعلان هشتاد هزار تن با طاہوت حرکت کردند وی خواست بار دیگر آنها را بیازماید و میان ایشان و میان دشمن آب دیده نمی شد مگر در اردن و فلسطین.

پس طاہوت گفت الله تعالی شما را می خواهد با آن نهر (جوی) در این هوای گرم بیازماید تا مطیع و عاصی را بشما بنماید.

فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي

مَنْ: مبتدا - شَرِبَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

پس بر مذهب من نیست (از من نیست) هر کسی از این آب بجشد و بنوشد یعنی شایستگی رفتن با ما را ندارد.

وَمَنْ لَّمْ يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ

به اسم آن - منی - جبار و مجرور خبر آن

و هر که نجشد و نیاشامد آب را، که طعام در لغت به معنی شراب آمده، پس بدرستی او از مذهب من است مگر آنکسی که بر دارد کفی آب بدست خود یعنی به اندازه کف دست (غرفه) قناعت کند از من است. سیاهیان به رودخانه رسیدند، خسته و تشنه کام، موجهای کوچک آب در برابر چشمان آنها می رقصیدند و می لغزیدند، و دلها را می فریفتند.

فَقَرَّبُوا إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ

پس بیاشامیدند از آن جوی زیاد از غرفه (زیاده از کف دست) مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و به یک کف آب بسنده کردند که این تعداد مساوی با تعداد مرسلان از انبیاء و عده مجاهدان روز بدر بود.

و آنانکه زیاد از کف دست نوشیدند لپهای ایشان سیاه شد و تشنگی یک دفعه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده و با لشکر دشمن ملاقات نکردند. سلمی (روح) فرمود که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند که مقابل لشکر جالوت هواپرست قرار گرفته اند و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که به آن مال بیاراند و زیاده از ضرورت معاش خود میل کند خردش در مال بیشتر و بیشتر می شود.

مولانا گفت:

کاسه چشم خریصان پر نشد تا صدف قناعت نشد پر در نشد
گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گنجد قسمت یک روزه ای

بر عکس یکی از بزرگترین خصلت عرفا و بزرگان دین، قناعت بودن به مال و مثال دنیوی و توجه به مسائل اخروی و عبادات و طاعات الهی است.

شیخ سعدی گفت:

خدا را ندانست و طاعت نکرد، که بر بخت روزی قناعت نکرد
قناعت تو انگر کند مرد را خیر کن خریص جهانگرد را
خورو خواب تنها طریق دد است بر این بودن، آیین تابخرد است
خنک نیکبختی که در گوشه بی بدست آرد از معرفت توشه بی
ندارند تن پیروان آگهی که پر معده باشد ز حکمت تهی
همی میردت عیسی از لاغری تو در بند آئی که خر پروری
به دین ای فرومایه، دنیا مخر تو خر را به انجیل عیسی مخر
قناعت کن ای نفس، بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ.

جَاوَزَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هو) مستتر فاعل - هُوَ: توكید
پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت آن کسانی که ایمان آورده اند و قول طالوت را تصدیق و
باور داشته بودند به همراه طالوت بگذشتند و در آن سوی دیگر در برابر جالوت و سیاه نیرومند و
پر شمار او قرار گرفتند.

فَقَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ.

جالوت: نام مشهورترین بهلوانان دشمن بود.
آنانکه خلاف فرمان کرده و از جوی عبور نموده بودند گفتند امروز ما توانایی مقابله با لشکر نیرو
جالوت را نداریم.

قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ

آنانکه مومن بودند و به عالم غیب و آخرت و دیدار پروردگار خود در قیامت یقین داشتند یعنی سبض
و سیزده تن گفتند.

كَمْ مِّن فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهَا كَثِيرَةٌ يَا ذنَّ اللَّهِ

كَمْ: مبتدا - غَلَبَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل: جمله خبر
درست است که تعداد ما و توان نظامی ما از سیاه دشمن کمتر است اما اگر خدا بخواهد بعید نیست که
ما با همین سیاه اندک بر آن جمعیت کثیر غالب بشویم.

وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

و خداوند با صبر کنندگان است. طالوت با آن گروه اندک در مقابل لشکر جالوت صف بر کشید.

چو شیران آهن دل الماس چنگ

چو گرگان بد گوهر آشفته رنگ

و از آن طرف جالوت نیز مردی عظیم الجثه و دارای شکوه و شوکت بود.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدَامَنَا

وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۵۰﴾

و چون با جالوت و سپاهانش روبرو شدند گفتند: پروردگارا صبری به ما ده و قدمهایمان استوار ساز و
بر گروه کافران پیروزمان کن. (۲۵۰)

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدَامَنَا

وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

أَخْرِجْ: فعل امر - (انت) فاعل - صَبْرًا: مفعول به

و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و برای جنگیدن صف بستند و طالوت خواست که به قتل جالوت برود. جنگ آغاز شد، سپاهیان طالوت و مومنان گفتند:

پروردگارا بر ما صبر و شکیبایی بده و به نایب خود قدمهای ما را در میدان جنگ نگاه دار و ما را بر گروه ستمکاران و ناگرویدگان یاری ده. اما دعای آنان فقط به کلمه نبود بلکه از دل بر می خاست.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَتْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَئِنَّا لَلْكَافِرِينَ كَذِبُونَ ﴿۲۵۱﴾

پس، بخواست خدا، شکستشان دادند و داود جالوت را بکشت و خدایش پادشاهی و فرزادگی داد و آنچه می خواست باو بیاموخت، اگر خدا بعض مردم را بعض دیگر دفع نمی کرده، زمین تباہ می شد ولی خدا با اهل جهان صاحب کرم است. (۲۵۱)

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ

پس لشکریان جالوت را بشکستند و مومنان کافران را به عون و مدد و توفیق خدای تعالی به هزیمت کردند.

وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَتْهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ

قَتَلَ: ماضی - دَاوُدُ: فاعل - جَالُوتَ: مفعول به

و داود جالوت را به سنگ فلاخن کشت چنان است که طالوت با چهار لشکر آماده خواست که به قتل جالوت برود اشموئیل بینامبر درعی (جامه جنگ، زره) به وی داد و گفت خدای تعالی از اصحاب تو مردی برانگیزد که مرگ جالوت بدست وی باشد. و نشان این مزد آنست که این درع به قد و بالای وی راست آید، کم و زیاد نشود. چون آن مرد بتو رسد، با وی عهد و پیمان ببند که یک نیمه ملک از برای خود و یک نیمه مال به وی بدهی و داود بینامبر آن زمان کودکی بود شبانی می کرد نام پدرش ایشا و داود کوچکترین پسران وی بود (هفتیمین و آخرین پسر) خیر به او رسید که طالوت به جنگ با جالوت بیرون رفت. داود گوسفندان بگذاشت و بیامد تا از برادران خود که به کمک طالوت آمده بودند اطلاع حاصل کند. در راه سنگی به صدا در آمد و گفت یا داود! خذنی فاننا الندی اقتل جالوت الجبار مولانا گفت:

سنگ با تو در سخن آمد شهیر کز برای غزو طالوتیم بگیر

داود آن سنگ برگرفت و در توبره خویش نهاد و با خود برد تا به طالوت رسید گفت: یا طالوت انا قاتل جالوت باذن الله عزوجل من جالوت را به خواست و توفیق خدای تعالی می کشم طالوت تعجب کرد که داود مردی کوتاه قد بود. زرد رنگ و لاغر دیده می شد. داود گفت: اگر من او را بکشم نیمه ملک و مال خود بهم می دهی؟ طالوت گفت آری دهم، و دختر خود را نیز در حکم تو کنم، اما نشان راستی تو آنست که این درع بیوشی که اشموئیل بمن داد و گفت قاتل جالوت آنکسی است که این درع

به فد و بالای او بیاید. داود آن درج ببوشید و به فد او راست آمد. طالوت بدانست که جالوت بدست وی کشته شود، رفتند و صف برکشیدند و داود برابر جالوت ایستاد و نزدیک شد جالوت گفت: ای شقی چه چیز ترا پیش من آورد؟

داود گفت بدان آمدم تا ترا بکشم، جالوت به سخن او تعجب کرد گفت ای عاجز تو می خواهی مرا بکشی؟ داود گفت من ترا خواهم کشت تو هر چه می خواهی بگویی. آنکه سنگ که در پیش خود داشت در مقلح (فلاخن) نهاد و بینداخت، رب العزه باد را به کمک وی فرستاد تا آن سنگ مستقیماً به پیشانی جالوت رسید و از پشت سر او بدر آمد و جالوت بیفتاد و لشکر وی فرار کردند مسلمانان بدنبال او افتادند تا سی هزار از ایشان کشته شدند و تعداد آنها هفتاد هزار نفر بودند و خداوند به داود حکمت داد، یعنی پیغامبری و کتاب خدای - زبور را به داود داد هر گاه که داود زبور می خواند و خوش بیابان و مرغان هوایی سماع می کردند و به سماع قراءت او آب روان بر جای می ایستاد و بناه در حال ورزش ساکن می شد.

و او زبور را به هفتاد آواز و هفتاد الحان می خواند که هیچ آوازی و هیچ سخنی از آن بیکدیگر نمی ماند و هر گاه داود زبور را بدون آوازه ها که گریه آورد می خواند گوه ها می نالیدند و با او تسبیح می کردند و پرندگان بر بالای محراب او می ایستادند و خویشان را بر یکدیگر می التکلمند و با او همی تسبیح می کردند و هر گاه که یک گروه مرغان می رفتند گروه دیگر مرغان می آمدند و پیاموزانید به او از آنچه که خواست و آن عملی است که پیغمبران را بکار آید و گویند به او زره از آهن را پیاموخت، پولاد در دست وی آهن نرم بود.

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ

و اگر خداوند برخی از مردم را بوسیله برخی دیگر دفع نمی کرد فساد زمین را فرا می گرفت و هر آنچه زمین به ظلم و ستم کفر تپاه می شد.

و اما خداوند بر عالمیان صاحب فضل و رحمت است.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۵۴﴾

این آیه های خداست که بحق بر تو می خوانیم آنرا و محققاً تو از پیغمبرانی. (۲۵۴)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ: خبر

این قصه ها که در آن معجزات بود نشانه های قدرت خداوند تعالی است که آنرا (قرآن) بر تو می خوانیم یعنی جبرئیل علیه السلام بر تو می خواند فرمان ما بطرفی که مطابق است و اهل کتاب آنرا مسلم می دارند.

وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

و ایندستی که تو هر آینه از فرستادگانی به جهانیان، و جهانیان همه امت تو اند، یعنی امت دعوت.

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۗ وَءَاتَيْنَا عِيسَىٰ
ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ
مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
مَا أَقْتَلْنَا وَلَكِنِ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

اینان پیغمبرانی هستند که، برخی از ایشان را بر برخی برتری داده ایم از آنها کسی بود که با خدایش سخن گفت؛ و بعضی از آنها را مرتبه‌ها بالا برد، و عیسی پسر مریم را حجت‌ها و معجزه‌ها دادیم و او را بروح پاک، روح القدس فوی کردیم اگر خدا می‌خواست کسانی که پس از پیغمبران بودند، با وجود حجت‌ها که سویشان آمده بود، یا هم کارزار نمی‌کردند. ولی مختلف شدند از آنها کسانی بودند که ایمان داشتند و از آنها کسانی بودند که کافر بودند، اگر خدا می‌خواست یا هم کارزار نمی‌کردند ولی خدا هر چه بخواهد، می‌کند. (۲۵۳)

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

تِلْكَ: مبتدا - الرُّسُلُ: بدل - فَضَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبری

برخی از این پیغمبران و فرستادگان خداوند که در این سوره ذکر شدند از جهت خصایص و فضایل به برخی دیگر برتری دادیم. همه پیغمبران از همه آدمیان برترند و آنکه پیغمبران الوعزم را از دیگران برتری دادیم و حضرت آدم را در خلقت و حضرت نوح را در اجابت و ابراهیم را در خلعت و موسی را در مناجات و مکالمات و عیسی از مادر بی پدر و زنده در آسمان و محمد ﷺ به قرآن و پدیدار شب معراج و مهر نبوت و فردا به شفاعت نسبت به پیغمبران برتری دادیم.

مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ

وَرَفَعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - بَعْضَهُمْ: مفعول به - دَرَجَاتٍ: مفعول به ثانی

از این پیغمبران کسی بود که خدا با وی بی واسطه سخن گفت و آن آدم است و موسی و محمد ﷺ اما سخن یا آدم آنست که رب العزه فرمود:

اسكن أنت و زوجك الجنة: و گفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن شو تو و حفت تو یعنی حوا در بهشت و سخن گفتن خداوند با موسی آنست که به موسی علیه السلام گفت: انی انا ربک ... مولانا گفت: جهان طور است و من موسی، که من بیهوش و او رقصان

ولیکن این نمی‌داند که بر هیقات من گردد

اما سخن گفتن با محمد ﷺ آنست که شب معراج که بر خدای رسید با خدای خود سخن گفت و با وی رازها رفت آنکه از آن چیزی گفتن نیست و رب العزه آن رازها سرشته بیرون داد گفت: فساوحی الی عبده ما اوحی در حدیث آمده است «انا سید ولد آدم» «من سرور و سالار فرزندان آدم هستیم» شیخ سعدی گفت:

شبی بر نشست از فلک در گذشت	به تمکین و جاه از ملک در گذشت
چنان گرم در تپه فریت برانند	که برسد ره جبریل از و باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی، برتر خیرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عنائم رضاحت چیرا نافتی
بگفتا فراتر مجال نمائند	بنامندم که نیروی بالم نمائند
اگر یک سر سوی برتر برم	فسوخ تجلی بسوزد برم

این درجات پیغمبران است و برتری میان ایشان و دیگر برخی از مردمان را نیز به برخی دیگر شرف و افزونی داد. بعضی را درجه علم داد، بعضی را درجه عبادت و توفیق طاعت، و بعضی را در روزی و احوال معاش در دنیا (برتری داد).

وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ

وَأَتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - عِيسَى: مفعول به - ابْن: بدل - مَرْيَمَ: مضاف الیه

وَأَيَّدْنَاهُ: یاری دادیم - رُوحِ الْقُدُسِ: روح پاک یعنی جبرئیل علیه السلام

و به عیسی پسر مریم کتاب انجیل دادیم و معجزه‌ها بخشیدیم چون زنده کردن مردگان و پیناکردن نابینایان و نیرو بخشیدیم به جان پاک او که جبرئیل علیه السلام در مدار وی (مریم) دمید یعنی او را به موافقت جبرئیل علیه السلام نیرو مند گردانیدیم.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اٰخْتَلَفُوا فِيمَنَّهُمْ مَنِ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَن كَفَرَ

وَمِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَنِ: مبتدا موخر

و اگر خداوند می خواست کسانی که بعد از پیغمبران آمدند اختلاف نمی کردند (ما اقتلنا).

پس از آنکه نشانه‌های روشن تر نبوت پیغمبر برایشان آمد اختلاف کردند و از میان آنها کسی بود که به پیغمبران ایمان آورده و بر ایمان ثابت قدم شده ملازم دین پیغمبر خود شدند و از طرفی کسانی هم بودند که کافر شدند و از دین پیغمبر روی برگرداندند و طریق حق را فرو گذاشتند این کتابه به یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیه السلام از راه راست منحرف شده بودند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا وَلَكِنْ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

و اگر الله می خواست مومنان را به قتال و محاربه فرمان نمی داد و آنان به عقوبت کفر اقبال نمی کردند (با هم نمی جنگیدند) این آیت رد قدریان و معتزلیان است، اعتقاد قدریان آنست که اگر خواهد طاعت کند و اگر خواهد معصیت کند که هر دو در اختیار و توانایی او است. پیر هرات گفت: جبر بند است و قدر ویران، مرکب میان هر دو آهسته می ران.

معتزلیان بیشتر به ادله عقلی تکیه می‌کردند تا آنجا که عقل و ادله عقلی را مهمترین شاهد برای اثبات مباحث اعتقادی می‌دانستند معتزله نخستین در قرن اول هجری، در زمان حسن بصری پدید آمدند و اصل بن عطاء پیشوای معتزله است.

اهل سنت گوید: بنده را اختیار است و اختیار او مشیت خداست تا خدا نخواهد بنده نتواند خواست و نتواند کرد و اما خداوند از روی حکمت آنچه می‌خواهد می‌کند و هیچ کار او خالی از حکمت نیست. مولانا گفت:

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْتَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفِيعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۹۱﴾

ای اهل ایمان! شما که ایمان دارید از آنچه به شما روزی کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن معامله و دوستی و شفاعت نباشد، و کافران، خودشان، ستمگرانند. (۲۵۴)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْتَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفِيعَةٌ

لا: حرف نفی - ببيع: مبتدا - فيه: خبر

ای کسانی که ایمان آورده‌اید و پیغمبران ما را استوار گرفته‌اید و از باطل برگشتید و با حق گرویدید از مال خود که بشما عطا کردیم در راه دین خدا صدقه دهید (زکات) پیش از آنکه بشما روزی بیاید که از هول و هیبت آن در آن روز خرید و فروش نباشد که کسی یارای کمک و باز خریدن از عذاب نخواهد بود و نه دوستی که بتواند حمایت کند و نه شفیع که ایشان را بخواند.

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ

وَالْكَافِرُونَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر

و کافران آنان ستمگرانند که هم به خود و هم به جامه خود ظلم می‌کنند و مکافات ظلم ایشان در آن روز آشکار خواهد شد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿۲۰۰﴾

خدای یکتاست که خدائی جز او نیست، زنده و پاینده است، نه چرت می‌گیرد نه خواب. هر چه در آسمانها و زمین هست از آن اوست، آنکه بنزد او، جز با اجازه اش، شفاعت می‌کند کیست؟ آنچه، پیش رو و آنچه پشت سرشان هست، می‌داند و نه چیزی از دانش وی، جز با اجازه اش آگاهی ندارند

مگر آنچه خدا بخواند و قلمرو او آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداشتنش بر او سنگینی نمی کند که او والا و بزرگ است. (۲۵۵)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

لفظ **اللَّهُ** مبتدا، **خبر محذوف** - **لَا** : لای نفی جنس - **إِلَهٌ** : اسم لای نفی جنس - **خبر لای نفی جنس محذوف** - **هُوَ** : بدل

خدا سزاوار پرستش است و هیچ معبودی جز او نیست بلکه فقط او شایسته عبادت است. لقب این آیه، آیه الکرسی است. در خیر است که مصطفی فرمود - هر آنکسی که پس از نماز فریضه آیه الکرسی بخواند به ثواب شهیدان رسد، گفتا: هر آنکس که از خانه بیرون رود و این آیه بخواند، رب العزیز هفتاد هزار فرشته بر وی گمارد تا از بهر او استغفار می کنند و مرورا دعا می گویند، چون بخانه باز آید بر این کتاب بخواند، وی را درویش و ناکامی پیش نیاند. و مصطفی ﷺ گفت: سید القرآن بقره است سید البقره آیه الکرسی است و حضرت رسول ﷺ فرمود: آیه الکرسی سرور همه آیات قرآن است و اگر در خانه ای آیه الکرسی خوانده شود شیطان از آن خانه بیرون می رود و جملات آیه الکرسی همه در تمجید ذات خدای تعالی و در تعریف و توقیر و بزرگداشت خدای یگانه است.

پس از مصطفی ﷺ در خیر است برای کسانی که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گویند در گور و حشمت و انبوه و در قیامت تزیین و بینی بر ایشان نیست.

الْحَيُّ الْقَيُّومُ

اوست (خدا) زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فانی ایشان یعنی همه فانی گردند و او باقی است. نظامی گنجوی گفت:

بیش وجود همه آیندگان بیش بقای همه پابندگان
شیخ عبدالله انصاری گفت:

آنچه به جان زنده است از زندگانی محروم است. آنکه جان به جانان داد زنده ای حی قیوم است.

لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ

خیرتی و خوابی برای او نیست، همیشه بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد. مصطفی ﷺ گفتی تمام غیبای و لایتم قلبی دو چشم من می خوابد ولی قلبم نمی خوابد که خواب مصطفی ﷺ هم تا حد سینه (جرت) بود. از مصطفی پرسیدند که بهشتیان می خوابند یا نه؟ گفت نه! چون خواب شبه مرگ است و بهشتیان هرگز نمیرند.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خیر مقدم - **مَا** : مبتدا موخر

آنچه در آسمان و زمین است همه ملک اوست، همه غلام و چاکر او بند.

پرستار امرش همه چیز و کس بنی آدم و مرغ و مور و مگس

در این آیه کریمه استفهام در معنای تعظیم (بزرگداشت) آمده است، می گویند:

مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

کيست که در روز قیامت از انبیاء و ملائکه و غیر ایشان بنزد او شفاعت کند مگر باذن الله (مگر بدستور خدا) و برخی معنی این عبارت را دعا گرفته اند و گفته اند کیست آن کس که دعا کند مگر بدستور الله جز محمد ﷺ که شفیع امت خود در روز قیامت است.

غم نخورد آنکه شفیعش تویی	پایه ده قدر و رفیعش تویی
حاصلی از نیست از طاعت مرا	هست آمیدی بشفاعت مرا

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ: آنچه در پیش روی آنان است، وَمَا خَلْفَهُمْ: آنچه در پشت سرشان است. آنچه در پیش اهل آسمانها و زمین از امور این جهان است و آنچه پس از او از کارهای آن جهان خواهد بود می داند یعنی آنچه از کردار خلق است از خیر و شر و آنچه اکنون کنند که هنوز نگردیده اند همه را می داند.

بر احوال نا بوده علمش بصیر به اسرار ناگفته لطفش خبیر

وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

هیچکس و هیچ بیغامبر و هیچ فرشته و هیچ چیز به علم و دانش او نرسند مگر آنکه الله بخواهد که بر چیزی آگاه شوند و بدانند که این بر ثبوت ثبوت و صحت رسالت ایشان دلیل باشد. شیخ سعدی گفت:

جهان متفق بر الهیتش	فرو مانده در کنه ماهیتش
بشر ماورای جلالش نیافت	بصیر منتهای جمالش نیافت
نه بر اوج دانش پرده مرغ و هم	نه در ذیل و صفش رسد دست فهم
درین ورطه گشتی فرو شد هزار	که پیدا نشد تخته یی بر کنار
چه شبها نشستم در این سیر گم	که دهشت گرفت آستینم که قم
مخبطت علم ملک بر بسط	قیاس تو بر روی نگردد محیط

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

وَسِعَ: فعل ماضی - كُرْسِيَّةٌ: تخت سلطنت، عرش، کنایه از عظمت و قدرت خدا، فاعل - السَّمَاوَاتِ: مفعول به

و هفت آسمان و هفت زمین همه فراگرفته از علم اوست. او دارای فرمانروایی و قدرت و اسعه است. به کوچکترین و بزرگترین امور آگاه است و هیچ کاری بر او دشوار نیست.

اگر طالبی کاین زمین طی کنی،
نخست اسب باز آمدن پی کنی
مولانا گفت:

گفت پیغمبر که حق فرموده است
در زمین و آسمان و عرش نیز
در دل مومن بگنجم ای عجب
خود بزرگی عرش باشد پس ندید
من نگنجم هیچ در بالا و پست
من نگنجم این یقین دان ای عزیز
گر مراجویی در آن دلهای طلب
لیک صورت کیست چون معنی رسید

وَلَا يَتُودُهُ حِفْظُهُمَا

وَلَا يَتُودُهُ : او را در رنج نیفتند.

نگاه داشتن آسمان و زمین به او کار سخت و دشواری نیست و او را در رنج نمیافکند
به قدرت نگهدار بالا و شیب
خداوند دیوان روز حسیب

وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ

وَهُوَ، مبتدا - الْعَلِيُّ، خبر - الْعَظِيمُ، خبر ثانی

و اوست برتر از حد اوهام و بزرگتر از اندیشه افهام
نظامی گنجوی گفت:

همی نهی پای بسی ره نوشت
هم ز درش دست نهی بازگشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت
دیده بسی جست نقلش نیافت
عقل در آمد که طلب کردهش
ترک ادب بود ادب کردهش

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ
أَسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۵۶﴾

اِکراه و اجباری در دین نیست. برآستی که هدایت و کمال از ضلال و گمراهی آشکار گردیده است. پس هر که
از راه کفر و سرکشی برگردد و بخدا ایمان آرد، بدستاورز محکمی جنگ زده که گسستی نیست، و خدا شنوا و
داناست. (۲۵۶)

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ

لَا، لای نفی جنس - إِكْرَاهٌ، اسم لای نفی جنس - فِي الدِّينِ، جار و مجرور، خبر لای نفی جنس
در سبب نزول این آیت در تفسیر المنیر آمده است که ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده
است که فرمود: «لا اِکراه فی الدین» درباره‌ی مردی از انصار از قبیله بنی سالم که برایش حسین گفته

می‌شد، نازل گردیده است. حصین خودش مسلمان بود و دو پسر مسیحی داشت، پسر برای پیامبر اکرم ﷺ گفت: آیا آنها را به اجبار به پذیرش دین اسلام و اذار نمایم؟ چه آنها جز نصرائیت از پذیرش اختیار دینی دیگر سر بر نافته‌اند. پس خداوند این آیه را نازل نمود. و در روایتی دیگر آمده است حصین به اکراه و اجبارشان در امر پذیرش اسلام اقدام نمود، و کار به جایی رسید که پسرانش به دادرسی نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند، و حصین در مقام دفاع از خود گفت: یا رسول الله! آیا برخی از وجودم وارد جهنم گردد و همین گونه تماشاگر باشیم؟ همان بود که آیه مبارکه نازل گردید.

می‌گوید: چون دلایل توحید به خوبی ذکر شد دیگر برای کافران عذری باقی نماند با توجه به تبیین دلایل روشن در اسلام به زور و اکراه حاجتی نیست. مسلمانان با اهل کتاب قتال کنند تا مسلمان شوند یا جزیت بپذیرند. اگر جزیت بپذیرند ایشان را بر دین خویش بگذارند و بر دین اسلام اکراه نکنند.

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ

الرُّشْدُ در یافت حق و صلاح مقابل گمراهی

بدرستی که راه راست از گمراهی روشن شده است یعنی کفر از ایمان و حقی از باطل تمیز گشت. قال النبی ﷺ: من قطع الله و رسوله فقد رشد.

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ

بِالطَّاغُوتِ: وصف مبالغه، سرکش، خودکام - بِالْعُرْوَةِ: دسته، گیره، الْوُثْقَى: شکست ناپذیری

پس هر که کافر گردد یعنی بگردد به آنچه غیر از خدای باشد، غیر خدا خواه شیطان و خواه بنان و خواه کهنه و ساحران باشد گفته‌اند - طاغوت هر کسی، نفس اماره اوست که به بدی فرمان دهد و او را از راه راست منحرف کند.

لَا أَنْفِصَامَ مَا

و به خدا ایمان بیاورد و بگردد پس بدرستی که به دست آویزی محکم که قرآن است چنگ زند برای او هیچ انقطاعی و انفصالی نیست. یعنی هر که با همه بی‌روی اسلامی به آن در آویزد از گسستن و سقوط مصون می‌ماند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند بسیار شنواست برای گفتار کسی که متوسل به عروه الوثقی است و بسیار داناست به نیت خالص کسی که بدان عروه تمسک کرده و چنگ زده است.

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ ﴿۱۵۷﴾

خدا کارساز کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از ظلمات و تاریکیها بسوی نور بیرون می‌آورد و کسانی که کافر شده‌اند، یارانشان طاغوتیان و طغیانگرانند که از نور بسوی ظلمات و تاریکیها می‌برند آنها جهنمیان اند و خوردشان، در آن جاودانند. (۲۵۷)

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **وَلِيُّ**: خبر

ابن جریر طبری از عبده بن ابی لبابه روایت کرده است که خداوند ولی و متولی امور کسانی است که به عیسی علیه السلام ایمان آورده‌اند و به محمد صلی الله علیه و آله نیز ایمان آورده‌اند می‌گوید خداوند دوست آن کسانی است که به وی گرویده‌اند ایشان را از تاریکی کفر به روشنائی اسلام و از تاریکی جهل به روشنائی علم و از تاریکی نفس به روشنائی دل بیرون آورد. شیخ سعدی گفت:

جوان تارسانند سیاهی به نور / برد پیر مسکین سیاهی به گور

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ

وَالَّذِينَ: مبتدا - **أُولَئِكَ هُمُ**: مبتدا - **الظَّالِمُونَ**: خبر، جمله خبر الذین

و آنانکه حق را پوشانند (کفار) دوستان ایشان طاغوت اند گفته‌اند - قوم جهودان که پیش از مبعث مصطفی صلی الله علیه و آله نعت و صفت وی در تورات می‌خواندند و به نبوت وی ایمان داشتند، پس از اینکه خداوند پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خلق فرستاد بزرگان کفار و اهل ضلالت، نعت و صفت وی بیوشیدند تا ایشان از ایمان آوردن به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله منصرف شدند و به وی کافر گشتند.

این طاغوتیان (هر چه بنده را از حق برگرداند آن را طاغوت گویند) کافران را از نور ایمان به سوی تاریکی کفر فرا خواندند. قومی از دین اسلام مرتد گشتند، این آیت در شأن ایشان فرو آمد یعنی که اول در نور اسلام بودند و طاغوت ایشان را از نور اسلام بیرون کرد و به ظلمت کفر افکند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

أُولَئِكَ: مبتدا - **أَصْحَابُ**: خبر

آن کافران (طاغوتیان) خود ملازم آتش دوزخ‌اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - **خَالِدُونَ**: خبر

ایشان در آن آتش جاودان مانند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبراهيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبراهيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُعْبَدُ وَيُعْبَدُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبراهيمُ فَإِنَّكَ اللهُ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۲۵﴾

مگر آنکس را نشنیدی که دوباره ی پروردگارش که ملکد به او عطا کرده بود با ابراهیم دوباره ی یکتایی خدا مجادله می کرد؟ ابراهیم گفت: خدای من آنست که زنده می کند و می میراند. گفت: من زنده می کنم و می میرانم. ابراهیم گفت: خدای یکتا، خورشید را از مشرق می آورد پس تو آن را از مغرب یار. آنکه کفر می ورزید مبهوت شد و خدا گروه ستمگران را هدایت نمی کند. (۲۵۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُبْعِي وَيُمِيتُ

أَلَمْ تَرَ: آیا ندیدی، باید دیده باشی...

حَاجَّ: به بحث و گفتگو نشست، فعل ماضی - فاعل (هو) - إِبْرَاهِيمَ: مفعول به
ایا چشم بصیرت خود ندیدی آنکس را که از روی عناد و ستیزه دلیل جست و دلیل آورد در دین خداوند ابراهیم و او نمرود بن کنعان بود اول کسی که تاج بر سر نهاد و در زمین ادعای خدایی کرد او بود. آن وقتی که خداوند به او (نمرود) پادشاهی داده بود شروع به طغیان و سرکشی کرد و جناری و متکبری پیشه گرفت. آن زمانی که ابراهیم عليه السلام تان را شکست و بنایه های دولت نمرود را داشت از بین می برد نمرود گفت که او را نیارید (ابراهیم را) چون حاضر کردند گفت تو خدایان ما را باطل کردی پس خدای تو کیست؟

پس بیاد آور خدای خود را آن زمان که ابراهیم در جواب نمرود گفت رَبِّيَ الَّذِي يُبْعِي وَيُمِيتُ - خدای من آنست که مرده زنده کند و زنده را می میراند. من او را پرستم و آنچه خواهم از وی خواهم، آن خیار گفت.

قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ

أَنَا: مبتدا - أَحْيِي: فعل مضارع - (أنا) فاعل، جمله خبر

من هم مرده را زنده کنم و هم زنده را می میرانم. دوتن از زندانیان را خواست بی گناهی را کشت و گنهکار را آزاد کرد و گفت: دیدی اگر خواهم می کشم و اگر خواهم می بخشم آن شمرده طغانی اعتقاد داشت که زنده کردن و میراندن همان است که کرده. و این مقدار نمی دانست که هدف از احیاء و زنده کردن حیات است و میراندن مرگ، که کسی جز پروردگار ذوالجلال و توانا بر آن قادر نیست. و ابراهیم حجت دیگری جهت پاسخ گرداندن او آورد.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ

لفظ الله: اسم ان - يَأْتِي: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان

ابراهیم گفت: خدای من آنست که هر روز آفتاب از مشرق برآرد و تو آن را از مغرب یار. نمرود از پاسخ عاجز ماند. زید بن اسلم گفت: نمرود نشسته بود و مردمان از او طعام می گرفتند. هر کسی که

برای طعام پیش او می‌رفت به او می‌گفت من ریگ؟ خدای تو کیست؟ آن مرد جواب می‌داد انت یعنی تو. آنکه به وی طعام می‌داد.

ابراهیم علیه السلام بطلب طعام بیرون آمد و به نمرود برگشت نمرود گفت: من ریگ؟ ابراهیم گفت: «الذی یحیی و یمیت فان الله یتاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب» نمرود از پاسخ آن در ماند. پس مبهوت گردانیده شد و حجت از او منقطع گشت. پس ابراهیم را طعام نداد و باز گردانید ابراهیم از ریگستانی گذشت. مقداری از آن ریگ را بار کرد به قصد اینکه وقتی به خانه رسیدم اهل خانه پندارد که من طعام آورده‌ام و دل خوش کنند. ابراهیم چون به خانه رسید بارها بیفکند و بخت، اهل خانه وی برخاستند و سرباز باز کردند. آرد نیکو دیدند و از آن نان پختند و پیش ابراهیم نهادند. ابراهیم گفت این طعام از کجا آوردی؟ گفت از آن آرد که تو آوردی. ابراهیم بدانست که آن فضل خدای با وی است و به او سجود کرد و حمد و ثنا گفت.

وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ

و خداوند قوم ستمکاران و ظالمین را هدایت نمی‌کند و یاری نمی‌دهد اما مؤمنان را یاری دهد و نصرت کند چنانکه خود گفت کان حقا علينا نصر المومنین اینکه بر ما واجب است که مومنین را یاری دهیم. چنانچه ابراهیم علیه السلام را از دست آن جبار متمرّد خلاص کرد و از آتش عقوبت وی نجات داد و یک پشه بر نمرود مسلط کرد تا در بینی وی رفت و به دماغ وی رسید و از آن می‌خورد و وی را می‌گزید و پیوسته طریقه بر سرش می‌زدند تا از آن آسایش می‌یافت، چهل روز درین عذاب بود پس هلاک شد و نابود گشت. جباری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید.

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامًا ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِائَةً عَامًا فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

یا به داستان آن کسی که بر دهکده ای گذشت که سقفهایش فرو ریخته و خالی از سکنه بود (که به قولی عزیز بود) نیندیشیده ای؟ او گفت: خدا چگونه اهل این دهکده را بعد از مرگش زنده می‌کند؟ خداوند او را صد سال بمیرانید، آنگاه زنده اش کرد و گفت: چه مدت بوده ای؟ گفت: یک روز یا قسمتی از روز بوده ام، گفت: [نه] چنین نیست بلکه صد سال بوده ای، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر، دگرگون نشده! و دراز گوش خویش بنگر! ترا برای مردم عبرتی می‌کنم، استخوانها را بنگر که چگونه به حرکت در می‌آوریم، سپس آنها را بگوشت می‌پوشانیم، همینکه بر او روشن شد گفت: میدانم که خدا بهمه چیز تواناست. (۲۵۹)

أَوْ كَالَّذِي مَكَرَ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا

خَاوِيَةٌ: ویرانی - عُرُوشِهَا: جمع عرش، تخت شاهی.

این آیه به آیه سابق یعنی آیه *الَّذِي تَرَىٰ إِلَىٰ الْإِسْلَامِ* حاج ابراهیم فی ربه: پیوسته و به آن وابسته است. می گوید: آیات نمی بیش آن مرد که دلیل جست و دلیل آورد در دین ابراهیم و این مرد دیگر یعنی عزیز، پیغمبر از پیغامبران بنی اسرائیل که تمام تورات را حفظ داشت که از دهی برگذشت یعنی بیت المقدس گفته اند این قریه: مائت آباد بر دو فرسخی ایلیناد و یا دهی بر کنار دجله میان واسط و مداین بنام هرقل بوده است. به هر حال عزیز از آنجا برگذشت آن شهر بدست بخت النصر خراب و ویران گشته و خلقی را بگشته و باقی را به اسیری گرفته بود عزیز علیه السلام چون از اسارت رهایی یافت و به طرف وطن خود روانه شد در راه شهری ویران و مخروبه نظر او را جلب کرد با خود گفت که خدای جل جلاله چگونه زندگی ساکنان این جا را که همه محو و نابود شده اند دوباره زنده سازد و این شهر ویران را آبادان کند روح وی (عزیز) در آنجا قبض شد و خرش مرد و تا صدسال در آن حال ماند و کس را بدان سو مرور نیفتاد. بخت النصر هم در این حال مرد و پادشاه دیگری بیت المقدس را آباد کرد و آن شهر را تعمیر نمود عزیز علیه السلام بعد از صد سال جان یافت و خرا که مرده و استخوانهایش پوسیده و به هر سو افتاده بود در جلو چشم او زنده گردانیده شد - در این حال عزیز شهر را آبادان دیند و این واقعه بعد از صعود عیسی علیه السلام بود. به سایه درختی فرو آمد و با وی خری بود به درخت بست و خود در میان ده رفت درختان بر بار بسیار دید از آن باره ای انگور و انجیر خورد بر دیواری تکیه کرده آنکه گفت:

قَالَ أَنِّي يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا

قَالَ: ماضی - فاعل (هو) - أَنِّي: حال.

عزیز گفت چگونه خدای تعالی این ده را زنده گرداند و آبادان سازد بعد از خرابی او یا اهل او یعنی مردم آن پس از آنکه مردند و هلاک شدند و این سخن عزیز به جهت آن نبود که به روز قیامت و به بخت و نشور شک کند. بلکه خواست که خدای تعالی او را به عینه نشان دهد. چنانکه ابراهیم علیه السلام از الله خواست که: «ارنی کیف تحیی الموتی»

فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةٌ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ

فَأَمَّا اللَّهُ: فعل ماضی - به: مقبول به - لفظ الله: فاعل - مِائَةٌ: مقبول فیه

پس خدای تعالی او را در وقت این تأمل و تفکر بمدت چند سال بمیرانید پس او را بهمان شکل و صورت که بود زنده گردانید و بخت النصر در این مدت هلاک شده بود.

قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالَ لَبِثْتُ

لَيْسَتْ: درنگ کرده ای، مانده ای.

زمانیکه زنده گردانیده شد جبرئیل به او گفت چه مدت درنگ کردی؟

قَالَ لَيْسَتْ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

عزیر گفت: یک روز، بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت یا پاره ای از روز درنگ کردم.

قَالَ بَلْ لَيْسَتْ مِائَةً عَامٍ فَأَنْظِرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ

لَمْ يَتَسَنَّهْ: تغییر نکرده است.

حضرت جبرئیل گفت: نه چنان است که تو گمان برده ای بلکه اینجا بمدت صد سال درنگ کردی یعنی صد سال مرده بودی. عزیر به خود آمد و به اوضاع آن موضع نگریست وضع را حالت دیگر یافت بر تعجب او بیفزود.

در آن طعام و شراب خود نگاه کرد پس نان خشک و شیره انگور دید بر آن ریخته و انجیر شربسیر آن پمانده و هیچ تغییری در آن نیامده است.

وَأَنْظِرْ إِلَى حِمَارِكَ

پس در خر خویش بنگریست مرده و استخوانهایش از گذشت روزگار پاره پاره شده و سپید مانده

آنکه از آسمان ندایی شنید: ايتها العظام الیالیه اجتمعی!

ای استخوانهای پوسیده همه با هم جمع شوید.

به قدرت خداوند همه استخوانها بحرکت در آمد. قدم به ساق و ساق به زانو و کف به بازو و بازو به دوش و سر به تن پیوست پس رگها و گوشت ها و پوست و موی در وی پدید آمد و عزیر در آن می نگریست و تعجب می کرد، پس فرشته ای آمد و روح در بینی وی دمید، آن خر برخاست و بانگی زد آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد.

وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَأَنْظِرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا

لَحْمًا

وَلِنَجْعَلَكَ: فعل مضارع منصوب - ک، مفعول به - فاعل (نحن) - ءَايَةً: مفعول ثانی - نُشِزُهَا:

فراهم می چینم و بهم می پیوندم.

و دیگر آشکار کردیم نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند چون برای عزیر زنده شدن خر و خراب نشدن طعام و آشکار شدن شراب که آنرا به عینه دید، و دیگر نگاه کن به سوی استخوانهای خر خویش تا بینی که چگونه او را حرکت دادیم و قسمتی از اعضاء را به قسمت دیگر مرتبط ساختیم.

پس عزیز دریافت که خدای تعالی چگونه مرده صد ساله را زنده کرده به سجده در افتاد و خدای عزوجل را سجود کرد خداوند تعالی می فرماید:

پس می پوشانیم آن استخوانها را گوشتی، عزیز در آن استخوانها نگریست که قدرت کامله همه اجزاء مجتمع شده بدان صورت که بود در آمده بر جست و نمره زد.

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ

چون عزیز زنده شدن خر و خراب شدن طعام و شراب را آشکارا دید و به او روشن شد و نیز دریافت که خداوند مرده صدساله را زنده گردانید.

مولانا گفت:

هین عزیزا درنگر اندر خرت
پیش تو گرد آوریم اجزایش را
که بیوسیده است و ریزیده برت
که سر و دم و دو گوش و پایش را

قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله، اسم آن - قَدِيرٌ: خیر

گفت من خالایه عیان می دانم چنانکه قبلاً هم با استدلال و بیان دالسته بودم که الله بر همه چیز از جمله میراندن و زنده گرداندن تواناست و قادر به کمال است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُتُؤْمِنٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰۱﴾

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! بمن بیا که مردهگان را چگونه زنده می کنی؟ گفت مگر ایمان نداری! گفت: چرا، ولی تا دلم آرام گردد گفت: چهار پرنده بگیر و نزد خویشتن بپاره کن و گوشت آنها را به هم بیامیز سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها بگذار و ندایشان کن که دو آن سوی تو آیند و بدان که خدا عزیز و فرزانه است. (۲۶۰)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ

رَبِّ: منادا

و بیاد آور آنرا که ابراهیم گفت پروردگارا به قدرت کامله خود بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده می گردانی مفسران گفتند - سبب آنکه ابراهیم این سؤال از خدا کرد آن بود که ابراهیم بر ساحل بحر طبری، می گذشت، ددان (حیوانات درنده) میانان را دید که می آمدند و می خوردند و پرندهگان هوا هم همچنین ابراهیم آنچنان دید تعجب کرد و گفت - یا رب من دانم که این را همه از شکمهای ددان در آری و دوباره زنده کنی بمن نشان بده که چگونه زنده می کنی آنرا تا به عین بینم.

قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنُوا

الله جل جلاله فرمود: آیا تو ایمان نیاورده ای که من مرده را زنده می‌کنم؟ یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر زنده گرداندن و میراندن مگر تو به نمرود نگفته بودی.

ربی الذی یحیی و یمیت یعنی پروردگاری که کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.

قَالَ بَلْ وَأَوْلَمْ تُؤْمِنُوا

بل ایمان آورده ام و در شک نیستیم، اما می‌خواهم بدانم تا آرامش قلب پیدا کنم و با افزودن آگاهی دلم بیشتر آرامش یابد.

قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا مِّمَّا دَعَاهُنَّ

يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا

يَأْتِيَنَّكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به - سَعْيًا: حال

الله تعالی فرمود: برو چهار مرغ بگیر گفتند چهار مرغ (طاووس، خروس، زاغ، کبوتر) و به جای کبوتر کرکس هم گفته اند. سپس فرمود هر یک را ذبح کن و اعضای آنها را در هم آمیز. آنگاه به چهار کوه تقسیم کن. سرهایشان را بر سر کوهی و پرها را بر سر کوهی و سینه‌ها را بر سر کوهی و پاهایشان را بر سر کوهی نهاد و خود در مرکز بایستاد سپس یکی را آواز داد سر آن مرغ در هوا معلق شد اول سینه اش بدان پیوست - آنگاه پاهایش ملحق گردید - سپس پاهایش می‌آمد و به این ترتیب هر چهار پرنده زنده گردید اکثر مفسرین چنین نوشته اند که ابراهیم علیه السلام سرهای مرغان را نزد خویش نگاه داشت و بقیه اعضا را به هم آمیخت و بر سر کوه گذاشت.

سپس خداوند فرمود:

این مرغان را به نامهای ایشان بخوان تا اجابت نموده بسوی تو بیایند و پرندگان می‌شناسند چه شتافتی مولانا گفت:

جامه در آن رسید گل از بهر دادما	زان می دریم جامه به بوی وصال گل
گل آنجهانی است، ننگبند در این جهان	در عالم خیال چه گنجبند خیال گل
زنده کنند و باز پر و بال نو دهند	هر چند برکنند شما پر و بال گل
مانند چار مرغ خلیل، از پی فنا	در دعوت بهار بسین امتثال گل

مولوی گل را به چار مرغ تشبیه کرده است زیرا گل هم پس از پرپر شدن دعوت بهار را می‌پذیرد و دوباره می‌آید.

محققان گفته اند که در ذبح چار پرندۀ اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته، یا مردم انس و الفت داشته بکش و رشته الفت از خلق ببرد و خروس را که همواره آرزوی شهوت دارد ذبح کن و خود را از

بند شهوت باز رهان. و زناغ واکه منبع حرص است بکش و صفت حرص و آزار راهاکن و طلووس که مجمع زینت است سر بردار و چشم همت را از آرایش دنیا فرویند. مولانا گفت:

چار مرغیست چار طبع بدن جمله را بهر دین بزن کردن
پس بایمان عقل و عشق دلیل زنده کن هر چهار را چو خلیل

وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و بدان که الله تعالی توانای بی همتاست، و در کردگاری یکتاست، و خدایی را سزاست.

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ سَبْعِ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبًّا وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۶۱﴾

حکایت آنها که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند، چون دانه ای است که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه است و خدا برای هر یک خواهد دوبرابر می کند که (یک دانه هفت صد شود) خداوند وسعت بخش و داناست. (۲۶۱)

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ سَبْعِ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبًّا

سَنَابِلَ: مضاف الیه مجرور به فتحه (غیر منصرف) جمع سنبله، خوشه ها...

کلبی در سبب نزول آیت آورده اند که این آیت در حق عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف (رض) آمده است. عثمان رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آن کسانی که برای غزوه تبوک ساز و برگ جنگی ندارند، ساز و برگشان بعهده من است، پس مسلمانان را برای مقابله به جنگ تبوک تجهیز کرد. ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستهایش را بلند کرده و برای عثمان دعا می کرد و می گفت: پروردگارا من از عثمان راضی شدم تو نیز از او راضی باش تا درباره وی این آیت نازل شد. دیگر اینکه عبدالرحمن بن عوف به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت هشت هزار درهم داشتم چهار هزار آنرا از برای خانواده ام برداشتم و چهار هزار دیگر را هم برای پروردگارم قرض می دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند آنچه را که برای خود نگهداشتی و آنچه را که برای رضای خدا دادی برکت دهد می گوید:

آن کسانی که مالهای خود را در راه خدا در جهاد و سایر خیرات نفقه می کنند همچون دانه ای است که در زمین خوب بکارند و از آن دانه هفت خوشه بدان نوع که هفت شمشه از اصل آن منشعب گردد و بر سر هر شمشه خوشه ای باشد در هر خوشه صد دانه، در نتیجه از یکی هفت صد دانه حاصل آمده باشد. و از هفت صد مضاعف گردد به آنچه که کس مگر الله تعالی حساب آن نداند.

وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يُضْعِفُ**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر
و خداوند زیاده می گرداند این هفت صد را به هفت صد هزار و بیشتر برای هر یک از نفقه دهندگان
به حسب نیت او، هر چه به مخالف نفس در آن تمامتر و اخلاص در آن بیشتر و رضای خدا به آن
نزدیک تر باشد جزاء آن نیکوتر و تمامتر است. در حدیث شریف آمده است که: هر کس مازاد بر
احتیاج خود را در راه خدای جل جلاله، اتفاق کند پاداش وی هفت صد برابر آن است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **وَاسِعٌ**: خبر - **عَلِيمٌ**: خبر ثانی
و خداوند بسیار بخشنده است که یکی را به هفت صد به نفقه دهندگان زیاده می دهد و به نیت آنان
دانا است.

آنکه بشارت به جودت می دهد	دانه یکی هفت صد می دهد
دانه به ابزازی شیطان مکار	تازیکی هفت صدت آید بیار

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ كَسْبٌ مِمَّا أَنْفَقُوا وَلَا لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند سپس چیزی را که انفاق کرده اند به متسی یا
اذیتی همراه نمی کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه پیمی دارند و نه غمگین
می شوند. (۲۶۲)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ كَسْبٌ مِمَّا أَنْفَقُوا وَلَا لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
أَنْفَقُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - **مِمَّا**: مفعول به.

آن کسانی که مالهای خود را در راه خدا در جهاد و سایر خیرات از بهر خدا نفقه می کنند. آنکه در آن
نفقه از جهت گفتار و عمل منت بر کسی نینهند و ایذا و اذیت نکنند.

لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

بر آنان است مزد صدقه ایشان نزد پروردگارشان.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و از گم شدن مزد بر آنان ترسی نیست و نیز از جهت فوت ثواب اندوهی و حزنی بر ایشان نیست.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى (۲۶۳) **وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَلِيمٌ**

سخنی شایسته و گذشت، از صدقه ای که اذیتی در پی دارد بهتر است و خدا بی نیاز و بردبار
است. (۲۶۳)

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى

یتبع: فعل مضارع - ما: مفعول به - اذی: فاعل.

سخن خوش برونده تیکو برای درویش و درگذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از اصرار و پافشاری او برای مسئول (از او چیزی خواسته شده) در تبع و سود بهتر از صدقه با اذیت و سرزنش و غیره است.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَلِيمٌ

و خداوند بی نیاز از صدقه آنهاست که صدقات و نفقات خود را با منت و آزار تیره و باطل گرداند و بردبار است و در مکافات منت کنندگان و ایذا دهندگان عجله نکند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ءِآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ رُءُوبٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿۲۶۴﴾

شما که ایمان دارید! صدقه های خویش را؛ چون آنکس که مال خویش به ریای مردم انفاق می کند و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، به منت و اذیت باطل می کند باطل مسازید حکایت وی مانند سنگی است خار که حاکی روی آن بوده و رنگارنگان رسیده و آنرا صاف بجا گذاشته! ریاکاران از آنچه کرده اند ثمری نمی برند و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. (۲۶۴)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى

لَا يُبْطِلُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - صَدَقَاتِكُمْ: مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده اند مزد صدقه های خود را با منت نهادن بر درویش باطل و تباه نکنید. و منت نهادن آن باشد بگوید که من با فلان تنگی کردم، و او را به پای آوردم، و شکستگی وی را جبران کردم.

بار منت منهنش برگردن	بار فقر از فکشی از یکتین
به که دانا نزنند منت کس	چون عطا بخش خدا آمد و بس
جود را ره گذری پیش نه	ورگرم حیلہ گوی بیش نه

و ایذا نمودن آنست که احسان خود به درویش را به کسی گوید که درویش دوست ندارد به آن گفته شود.

ای توانگر به حقارت متگر سوی گدا که گدایی وی آینه زرداری نیست

كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ ءِآخِرِ

يُنْفِقُ: فعل مضارع - (هو) - مَالَهُ: مفعول به - رِثَاءَ: مفعول لا جله

در این بخش از آیه کریمه صنعت تشبیه وجود دارد چنانکه می گوید:

شما ای مومنان! صدقات خود را با منت و ایذا باطل می‌کنید مانند آن کسی است (منافی) که ایمان بخدا و روز رستاخیز ندارد صدقات خود از روی ریا مردم باطل می‌گرداند، ریا آنست که به مردم می‌نماید که وی مومن است. پس رب العالمین این منافق را و آن منت‌کننده را مثل آورد و گفت:

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تَرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا

صَفْوَانَ: سنگ بزرگ صاف و لغزنده، مضاف الیه - فَأَصَابَهُ: فعل ماضی - ها: مفعول به - وَابِلٌ: باران تند و شدید، فاعل - صَلْدًا: سخت و لغزنده و بدون گرد و غبار، مفعول به ثانی

پس مثل این انفاق‌کننده ریاکار مانند سنگ خارا سخت و لغزنده ای است که بر روی آن گرد و غبار نشسته باشد و باران تندی بر آن بیارد و همه خاکها را فرو شویند و آن را به صورت سنگی صاف و خالی از گرد و غبار بر جای گذارد. پس هم چنان است این فرد خود نمای ریاکار، که صدقات ریائی او نفی از ثواب به او نمی‌رساند.

لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا

این نفقه‌دهندگان ریاکار بر ثواب آنچه از روی ریا صدقه دادند قادر نیاشند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

و خداوند قوم کافران را به سوی خیر و صلاحشان هدایت نمی‌کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَمٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَتَأْتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِيبْهَا وَابِلٌ قُطِلَ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٦٦﴾

حکایت آنها که اموال خود را به طلب رضای خدا و استوار کردن دلهای خویش انفاق می‌کنند، مانند باغی است بر تپه ای که رنگاری بدان رسیده و دو برابر ثمره داده و اگر رنگاری نرسیده بسیاری رسیده و خدا به آنچه که لیکوکاران می‌کنند بیناست. (۲۶۵)

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ

جَنَمٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَتَأْتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ

ابْتِغَاءً: مفعوله لاجله، به نفی خواستن - مَرْضَاتِ: رضایت، خشنودی، مضاف الیه.

وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ: برای ثبات و یقین نفسها و جانهای خود-

بِرَبْوَةٍ: زمین مرتفع، پشته - وَابِلٌ: باران تند - ضِعْفَيْنِ: دو چندان، حال منصوب

و مثل نفقه آنان که به اعتقاد و به اخلاص از بهر خدای و در خشنودی وی می‌دهند و بدون منت و ایذا می‌دهند و از جهت ثبات و یقین از نفس‌ها و جان‌های ایشان به یافتن ثواب صدقه صادر شده همچون

آن بوستانی است (باغی) که روی پشته ای باشد و از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره بگیرد و باران تندی بر آن بارند پس نسبت به جاهای دیگر میوه دو چندان دهد.

فَإِنْ لَّمْ يُصِيبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ

فَطَلٌّ: باران خفیف، خبر مقدم - مبتدا مؤخر محذوف

و اگر باران تندی هم بر آن بارند یعنی باران خفیف بر آن بارند باز هم به سبب داشتن خاک خوب و آفتاب مناسب و هوای آزاد به بار نشینند خداوند ثواب صدقه مومن را این مثل زد. می گوید ثواب صدقه مومن را که بدون منت و ایذا نفعه کند چه صدقه بسیار باشد یا اندک، همچنان میوه مضاعف در موقع باران شدید و میوه قابل ملاحظه ای در موقع باران اندک دهد.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - بصیر: خبر

و خداوند به آنچه از روی اخلاص و یقین و با از روی ریا انجام می دهید بیناست و به مناسب هر یکی جزا و پاداش خواهد داد.

أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۳۷﴾

مگر یکی از شما دوست دارد که باغی داشته باشد از نخلها و تاکها در زیر درختان آن جویهایی روان و در آن همه گونه میوه موجود و پیری بدور رسیده و فرزندان ناتوان دارد و گرد بادی آتشیز (آتشبار) به باغ رسیده و همه را سوخته اینسان خدا برای شما این آیه های انفاق به ریا و توأم با منت ها و ایذا را بیان می کند، شاید بیندیشید. (۲۶۶)

أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

أَيُّودٌ: دوست می دارد، ... نَجِيلٍ: خرما، نخلستان، فعل مضارع - أَحَدُكُمْ: فاعل - وَأَعْنَابٍ: جمع عنب، انگورها، معطوف

مثل دیگری برای صدقه کسانی که اهل ریا باشند می فرماید که آیا دوست می دارد یکی از شما اینکه برای او بوستانی باشد از درختان خرما و میانه آن انگورها در زیر درختان آن جویهایی روان باشد.

لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ

و برای آن کس در آن بوستان همه میوه ها از قبیل خرما و انگور موجود باشد.

وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ

وَأَصَابَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الْكِبَرُ: پیری، فاعل - خبر مقدم محذوف - ذُرِّيَّةٌ: مبتدا مؤخر

آنکه این مرد پیر شده و از کار افتاده و کودکانی صغیر و ناتوان داشته و زندگی خانواده او همه از این بوستان باشد و به آن میوه ها احتیاج افتد.

فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ

فَأَصَابَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - إِعْصَارٌ: گردباد، فاعل - فِيهِ: جار و مجرور خبر مقدم - نَارٌ: مبتدا مؤخر

پس در این هنگام گردبادی (باد گرم که در آن آتش سوزان باشد) به باغ برخورد کند و آن باغی که میوه های آن رسیده و موقع بهره برداری باشد بسوزد و از بین ببرد یعنی خیرات و نفقات چون باغ میوه دار است که ثمره آن در آخرت به کار آید. هر کسی که نیت بد داشته باشد (ریاکار در صدقه) چنانست که باغ وی آتش گرفته - پس از میوه رسیده این باغ که مراد ثواب است بی بهره است. رب العزه درین آیت این مثل را بدان جهت آورد که آن ثواب از ایشان فوت شود از بهر فساد در نیت، یا ریا در عمل، یا منت یا ایذا بدنبال آن. مولانا گفت:

نه کاری که یابند مزدی بر آن نه مالی که بینند نفعی در آن
زابر ریا برقی افروخته همه کشت اعمالشان سوخته

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ

يُبَيِّنُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - آيَاتِهِ: مفعول به

همچنین خداوند برای شما بیان می کند نشانه های الطاف و احسان خود را همچون بیانی که در باب صدقه و جهاد گفته شده است شاید که شما در آن تفکر کنید و بدانید.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طِبِّبَتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِعَاجِزِينَ إِلَّا أَنْ تَمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

شما که ایمان دارید، از خوبهای آنچه بدست آورده اید و آنچه برای شما از زمین برون آورده ایم، انفاق کنید و پست آنرا که خودتان نمی گیرید، به انفاق معین نکنید مگر اینکه از بدی آن خود چشم پوشی کنید و بدانید خدا بی نیاز و ستوده است. (۲۶۷)

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طِبِّبَتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ

سبب نزول این آیت آن بود که صاحبان مال زمانی که صدقه و زکات می دادند بدترین آن جنس را به صورت صدقه و یا زکات می دادند میوه ناخوش و حیوب نارسیده و ... را می دادند و آنچه بهترین بود خود بر می داشتند. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد. یعنی ای گروه مومنان در راه خدا از پاکیزه ها و برگزیده ها، آنچه که از تجارت و صناعت کسب می کنید صدقه و زکات دهید مفسران

گفتند. این نفقه زکات مال تجارت است و زکات خرما و انگور و انواع حبوبات که بر شما از زمین بیرون آوردیم و بعضی گفتند قبول صدقه به حضور پروردگار آنست که از مال حلال باشد.

وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْنَمُوا فِيهِ

وَلَا تَيَمَّمُوا: قصد مکنید، روی میاورید، فعل مضارع مجزوم.

و از جهت پستی همت به چیزهای تباه و ناخوش قصد مکنید که از آن چیز تباه نفقه کنید یعنی از آن چیزی نفقه مکنید که اگر آن چیز را به شما بدهند خود فراگیرنده آن نیستید. در حالی که خود شما حاضر نیستید آن چیزهای بد را بگیرید مگر به اغماض و چشم پوشی در آن.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَنِّي حَكِيمٌ

و بدانید که الله تعالی از کسیکه بمال خبیث و بد صدقه کند بی نیاز است و ستاینده است آن کسی که از مال پاکیزه و حلال صدقه دهد.

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۱۸﴾

شیطان بشما وعده تنگدستی می دهد و شما را از آن می ترساند و به بد کاری فرمان می دهد، و خدا از جانب خویش آمرزش و فروزی بشما وعده می دهد که خدا گشادگی بخشش و داناست. (۲۶۸)

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ

الشَّيْطَانُ: مبتدا - يَعِدُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر - الْفَقْرَ: مفعول به ثانی شیطان یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر نفس اماره را گوید، بشما وعده می کند و از فقر و درویشی می ترساند، میگوید مال نگاه دارید و دست از صدقه دادن فرو گیرید.

مولانا گفت:

که به درویشی کنم نه دیدشان که بزلّف و خال بندم دیدشان

فحشاء اینجا به معنی بخل است اما بنده مومن وقتی که از شیطان این جمله می شنود می داند که دروغ است و ترساندن وی در فقر و تنگدستی باطل و خلاف شرع است.

نگر تا قضا از کجا سیر کرد که کوری بود تکیه بر غیر کرد

فغان از بدی ها که در نفس ماست که ترسم شود ظن ابلیس راست

وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا

لفظ الله: مبتدا - يَعِدُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر - مَّغْفِرَةً: مفعول به

ثانی

و خداوند بر صدقه دادن به شما وعده می دهد که اگر صدقه دهید آمرزش گناهان را بدنبال دارد و در مال وی افزونی و برکت پدید می آید. اگر این پندار در دل آدم مومن پدید آید خدا را شکر گوید که فضل خدای به او روی کرده است.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

و فضل خدا بر انفاق کنندگان بسیار وسیع و زیاد است و به آنچه که انفاق می کنید داناست و به آن پاداش خواهد داد.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ

إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۲۶۹﴾

خداوند حکمت و فرزاندگی را به هر که خواهد دهد و هر که فرزاندگی یافت، خوبی فراوان یافت و جز خردمندان اندرز نگیرند. (۲۶۹)

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ

حکمت به قول علماء علم و دانش و قرآن است و بقولی دیگر انفاق و پرهیزکاری است پس می گویند: خدا به هر که بخواهد حکمت (انفاق، پرهیزکاری) می دهد و خود می داند که آن حکمت چه باشد و به چه کسی دهد.

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا

وَمَنْ: مبتدا - يُؤْتَ: فعل مضارع مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر

و این حکمت و کرامت به هر کسی داده شد بدرستی که بزرگترین نیکی ها و خیرات نصیب او شده است.

به ادریس علم دادند و به قارون زرو سیم، شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سماک.

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

و پند نگیرد مگر صاحبان عقل و مغز، آنانکه عقل دارند، از هوا و هوس پاک و از فتنه نفس خالی است.

یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام خدای تعالی را به کار می بندد و از آنها پند من پذیرد که صاحب عقل و خرد است.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ

أَنْصَابٍ ﴿۲۷۰﴾

هر فرجی که کرده اید و هر انقافی که کرده اید و یا بهر نذری که ملتزم شده اید خدا می داند و شمرگان یارانی ندارند. (۲۷۰)

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهَا

این خطاب به مومنان است می گوید آنچه بیرون کنید و نفقه دهید از زکات، فریضه یا نفقات (صدقات) یا نذری که کردید، چنانکه مثلاً یکی گوید (نذر کند) اگر به بیماری من شفا حاصل شود یا فلان مسافر سلامت برسد یا فلان مشکل من حل شود، بر من بجای آوردن آن واجب است بدرستی که خداوند آن را می داند و فراموش نمی کند.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

و برای ستمکاران که نفقه از روی ریا می دهند نه از روی اخلاص یا از مال حرام صدقه می دهند، یا در نذر خود مصیبت کنند و طاعت آن بجا نیاورند یاری دهی و کمک رسانی نیست که عذاب از ایشان باز دارد. اما باید دانست بر نذری که کرده‌اید وفا کنید و در حدیث شریف آمده که نذر بر دو گونه است: ۱- آن نذری که در طاعت خدای جل جلاله نذر شده است قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲- آنچه که در نافرمانی خدای جل جلاله نذر شده باشد که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره‌ی آن، کفاره قسم است.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ

وَيُكْفِرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۷۱﴾

اگر صدقه‌ها را عیان کنید، عیان کردن آن نیک است و اگر پنهان کنید و به تنگدستان دهید برای شما بهتر است و گناهانتان را محو می کند و خدا از آنچه می کنید آگاه است. (۲۷۱)

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ

إِنْ تُبْدُوا: اگر آشکار کنید فَنِعِمَّا هِيَ: چه خوب، فعل مدح، خبر مقدم - هِيَ: مبتدای موخر.

اگر صدقه‌های خود را در وقت ادا کردن آشکار کنید پس چیز خوبی است چونکه دیگران نیز بدان مایل شوند و رغبت یابند و بر بخیلان حجت تمام شود.

وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ

و اگر پنهان دارید صدقات خود را و آنرا به درویشان و فقیران در خفیّه دهید پس آن اخفاً پنهان دادن برای شما بهتر است زیرا که آن صدقه از آفت ریا دور می ماند و صدقه گیرنده نیز از مذلت گرفتن صدقه محفوظ و مصون می ماند.

در حدیث شریف آمده است که: «صدقه السر تطفی» غضب الرب عزوجل «صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می نشاند».

شیخ سعدی گفت:

که معنی طلب کرد و دعوی بهشت
بسی بهتر از عابد خود نمای

قیامت کسی بینی اندر بهشت
کنهکار اندیشناک از خدای

وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ

خداوند گناه شما را از شما به جهت ادای صدقه چه آشکارا و چه پنهان می دهد پاک می کند.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و خداوند آنچه می کنید از آشکار کردن صدقه و اخفای آن آگاه و به آن داناست.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ
فَلَا تُنْفِسُكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ ﴿۲۷۲﴾

هدایت کسان با تو نیست بلکه خدا هر که را خواهد هدایت کند، هر مالی که انفاق می کنی برای خودتان و به سود خودتان است. انفاق جز برای رضای خدا نکند، هر مالی که ببخشید پاداشش به تمامی به شما می رسد و ستم نمی بیند. (۲۷۲)

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

از ابن عباس در بیان سبب نزول روایت است که فرمود: اصحاب رسول خدا ﷺ دوست نداشتند که برای نزدیکان فقیرشان از مشرکان، چیزی حتی اندک نفقه کنند. آنگاه آیت نازل شد. ای محمد ﷺ راه نمودن بر تو نیست که صدقه را از ایشان باز می گیری تا به اسلام بیایند بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس. تو به اسلام دعوت کننده ای نه راه نماینده، راه را من می نمایم، من آن کسی را راه می نمایم که خود خواهم.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُفْسِكُمْ

خَیْرٍ: مراد مال و دارایی است.

و آنچه از مال صدقه می کنید از برای رستگاری خود می کنید که ثواب آن بشما رسد و بدان رستگار شوید. مال را خیرات گفت یعنی تا اینکه بنده را بیگاهاند آنچه که صدقه می دهند از مال حلال و پاک باشد. اگر مال حلال و پاک نباشد نام آن خیر نخواهد بود.

وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ

ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: طلب رضای خدا. و شما ای مومنان نفقه نمی دهید مگر برای طلب ثواب آخرت و خشنودی خدای تعالی.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلُمُونَ

يُوَفَّ: به کمال و تمام داده می شود، فعل مضارع میجزوم به حذف ی.

و آنچه از مال خود صدقه می کنید به جهت اخذ ثواب آن می کنید یاداش آن به کمال و تمام بشما داده خواهد شد و شما ستم کرده نمی شوید یعنی از اعمال شما بستم چیزی کم نمی کنند.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَاقًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ قَبِلَ اللَّهُ بِهِ، عَلَيْهِ ^(۳۳)

صدقه از آن فقیرانی است که در راه خدا ناتوان و از کارمانده اند و نمی توانند در زمین به سفر پردازند و از فرط عزت نفس و مناعت، توانگرشان پندارند، به سیمایشان می شناسایشان، از مردم باصرار سؤال نمی کنند، هر خواسته ای که اتفاق می کنید، خدا به آن داناست. (۲۷۴)

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَسْتَطِيعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ضَرْبًا: راه رفتن، مفعول به

این نفقه و صدقه برای درویشان و فقیران است دادن صدقه به کسانی ثواب بیشتر دارد که در راه خدای جل جلاله و به امور دین چندان مشغول و مقید باشند که از تردد و تهیه طعام و لباس و غیره باز مانند و به کسی حاجت نبرند آنان کسانی هستند که نمی توانند بواسطه اشتغال به غزایا دوام طاعت در روی زمین به مسافرت پردازند و از راه تجارت و کسب و کار برای خود هزینه زندگی فراهم سازند.

يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ

التَّعَفُّفِ: شرم و حیا، قناعت.

مرد نادان بی خیر از حال ایشان می پندارد که ایشان توانگرانند به جهت باز ایستادن از سؤال و بی نیازی از خلق و حیا و شرمی که نسبت به سؤال دارند در عین نیاز و احتیاج عزت نفس و غلو همت خود نگه می دارند

تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ

ای محمد ﷺ تو ایشان را به قیافه ای آنها می شناسی. چون ایشان را بدقت بنگری می بینی و می شناسی که ایشان گشاده رو و خوش قلب و دارای همت بلند و نور انبزار، با درویشی و تنگدستی و گرسنگی در ساخته، و دل به راز حق پرداخته، و با مردم به تواضع و خشوع افزوده.

لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَاقًا

إِلْحَاقًا: الحاج، پافشاری، حال منصوب

از مردمان سوال نکنند و از ایشان از روی اصرار و پافشاری چیزی نخواهند بلکه آنان به صفت تعفف که ترک سؤال باشد موصوف اند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسکین کسی نیست که یک خرما یا دو خرما، و یا یک لقمه و دو لقمه او را از سوال کردن باز می‌دارد، بلکه مسکین کسی است که از سوال کردن مردم خودداری می‌نماید، و اگر می‌خواهید بخوانید» یعنی: این قول خداوند متعال را که می‌فرماید: «از مردم به زاری سوال نمی‌کنند»

وَمَا تَسْأَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَأَبْتِ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِمْ

و آنچه از مال خود برای اصحاب صقه و غیر ایشان از مستحقان نفقه کنید خداوند آن را می‌داند و می‌بیند و روز قیامت بدان پاداش دهد چون صدقه و یا باید به مستحقان آن باید داد. چنانچه در حدیث شریف آمده است که: «لا تجل الصدقة الغنى ولا لذی مره سوى»، «صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی مالی دارد و از صحت و سلامتی بدن برخوردار است روا نیست»:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۷۷﴾

کسانی که اموال خویش را شب و روز، نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنها پیش پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند. (۲۷۴)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

سِرًّا: حال - گفته اند این آیت در شأن انصار نازل شده است که شخص انفاق کننده از درخت خرماى خود به عنوان صدقه پیشکش می‌کرد می‌گوید:

آنانکه در راه خدا مالهای خود را برای مستحق در شب و در روز، در پنهان و به آشکارا نفقه می‌کنند و نیز گفته‌اند این آیت در شأن علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمد چهار درم داشت و کل اموال او همان بود. هر چهار درم به درویشان داد، یک درم آنرا در شب داد و یکی در روز، و یکی پنهان و یکی آشکارا. رب العالمین او را بدان بستود. و صاحب کشف آورده است که صدیق رضی الله عنه چهل هزار دینار صدقه داد. ده هزار دینار آن در پنهانی و ده هزار دینار دیگر آشکارا و همان مقدار در شب و همان مقدار در روز صدقه داد حق سبحانه تعالی در این آیت صدقات صدیق را بستود. پس برای ایشان است پاداش چنین صدقات در نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانی است.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور خبر

برای کسانی که چنین صدقه کنند ترسی نیست و اندوهگین نشوند.

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

کسانی که ربا می‌خورند از قبرها بر نمی‌خیزند مگر آنکسی که شیطان بجنون آشفته‌اش می‌کند. از آنرو که گویند: معامله چون ریاست و بس. ولی خدا معامله را حلال و ربا را حرام کرده است، هر که از پروردگارش بندی بیاید و باز ایستد، آنچه گذشته از اوست و کار او با خداست، و هر که تکرار کند آنها جهنمی‌اند و خودشان در آن جاودانند. (۲۷۵)

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ

يَتَخَبَّطُهُ: او را بیابای بزند، فعل مضارع، الشَّيْطَانُ: فاعل - به. مفعول به - الْمَسِّ: جنون، دیوانه آنانکه مال ربا را می‌خورند یعنی معامله می‌کنند و زر را بکار می‌اندازند. فردا در روز قیامت از گور بر خیزند همچون آن دیوانه بر خیزند یعنی که ربا خواران در قیامت این علامت را خواهند داشت که همچون دیوانگان آیند و از خلق پنهان نباشند، که این نشانه‌ای است هر کس بداند که ایشان ربا خواران بودند.

ربا: در لغت به معنی زیادت است و در شرع عبارت از زیادتی که از عوض خالی باشد. از جابر رضی الله عنه: لعن رسول الله ﷺ أكل الربوا (خورنده ربا را). آنحضرت لعنت کرده است خورنده ربا که ربا می‌ستاند. و لعنت کرده است آنحضرت خورنده‌ی ربا را که ربا می‌دهد و بوسیله‌ی آن قرض می‌گیرد. و لعنت کرده است نویسنده ربا را که خط آنرا می‌نویسد و نیز شاهدان و گواهان آنرا (لعنت کرده است) اینها یعنی آکل و موکل و كاتب و شاهد در ورود لعنت و ارتکاب معصیت بربانند. و ربا در صورتی است که زیاده کرده شود از همجنس خود.

قال رسول الله ﷺ:

الذهب بالذهب (طلا به طلا) - الفضة بالفضة (نقره به نقره) - البر بالبر (گندم به گندم) - الشعير بالشعير (جو به جو) - التمر بالتمر (خرما به خرما) - الملح بالملح (نمک به نمک) - پول به پول و ... به زیادتی فروخته شود.

بیت:

فناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

ابوسعید خدری گفت: بلال ؓ تمر پرنی (خرمای خوب) را نزد رسول ﷺ آورد. فقال له النبي پس حضرت رسول ﷺ به بلال گفت: این هذا؟ این را از کجا آورده‌ای؟ یعنی خریده‌ای یا کسی به تو داده است؟ می‌خواست بداند که مبادا از طریق ربا گرفته باشد. بلال گفت: نزد من خرمای زبون ردی بود پس من به دو پیمانه از خرمای زبون ردی را به یک پیمانه خرمای تمر نمک فروختم. پس آنحضرت

گفت- آه ازین فروختن که عین ریاست. تکرار کرد و گفت. ریای محض است و گفت: اگر تمر نیک می‌خواهی به تمر ردی بد. پس تمر ردی بد را بفروش به معامله دیگر به دراهم سپس تمر نیک را به آن دراهم بخر.

پس اگر مختلف شوند این اشیاء چنانچه ذهب به فضة و جو به گندم هیچ مانعی نیست پس بفروشید هر طوریکه خواهید برابر یا زیاده.

مصطفی ﷺ گفت:- شب معراج قومی را دیدم که ایشان را شکمهای بزرگ بود. در راه آل فرعون افتاده، هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را به آتش می‌بردند به این قوم بر می‌گذشتند، آن شکم بزرگان را زمین می‌افکندند تا آل فرعون ایشان را در زیر پای می‌گرفتند و می‌کوفتند. گفتم یا جبرئیل ﷺ اینان کی‌اند؟ گفت- هولاء اكلة الربوا یعنی اینان خوردگان ربانند.

یتخبطه الشیطن. و شیطان او را بزند و بیفکند یعنی شیطان دست بر قومی می‌زند که ضعیف دل و ضعیف اینان باشند. حکیم ابوالعجد سنایی غزوی گفت:

گفت روزی به جعفر صادق	حیله جوئی ریا دهی فاسق
کز حرامی ریا چه مقصود است	گفت زیرا که مانع جودست
زان ریا ده بتر زمی خوارست	کین مروت بر، آن سخا آراست
وقت را آخرش اگر چریست	با خدای و رسول در حریت
گر دلت هست با خرد شده جفت	بشنو از حق که یمحق الله گفت
اندک اندک چو جمع گشت ریی	برود جملگی بخوان زبسی
حرص دنیا ترا چنان کرد است	که خدا را دلت بیازردست
سیم دارد ترا چنان مشغول	که نترسی تو از خدا و رسول
گر صد آیت بخوانی از تحریم	بیاک ناید ترا که باید سیم
یوم یحیی نخوانی از قرآن	و ای بر جان ابله نادان

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلَ الرِّبَا

آن عقوبت عذاب ایشان بر آنست که ایشان گفتند جز این نیست که بیع (خرید و فروش) هم مانند ربا حرام است.

وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا

وَأَحَلَّ، فعل ماضی - لفظ الله، فاعل - الْبَيْعَ، مفعول به

و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است. و فرض کرده شده است که علم بیع را بداند، بحکم آن خبر که مصطفی ﷺ گفت طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة. و عمر خطاب به بازار رفت و مردم را در بازار هشدار می‌داد و می‌گفت هیچکس در این بازار معامله نکند تا اینکه علم بیع بیاموزد. که اگر علم بیع نداند در ربا افتد. و باید دانست که با بیع کسی معامله

نباید کرد. با کودک و با دیوانه و با بنده و نابینا و با حرام خوار اما بیع با کودک و دیوانه باطل بود. که آن نابالغ است و این بی عقل، اما بنده که در دست ارباب (سید) خود است چون دستوری نیافته باشد باطل بود. اما معامله با نابینا بظاهر قضیه باطل باشد مگر و کیلی بینا همراه داشته باشد. اما حرام خواران - خود بم مانند ربا دهنده و رشوت ستاننده است هر چند که معامله با ایشان روا نیست، اما بظاهر شرع درست است و در عقد بیع پنج شرط نگاه دارد. یکی آنکه مبیع پاک باشد معامله خوک و استخوان پیل و خمر و گوشت مردار و روغن مردار باطل است به جهت اینکه همه نجس هستند اما روغن پاک که نجاست در آن بیفتد بیع آن حرام نباشد بیع نافه مشک و تخم کرم قرز رواست. بیع مار و کژدم و موش و حشرات زمینی باطل است. چونکه در آن منفعتی نیست. اما بیع گربه و زنبور انگبین و یوز و شیر و هر چه در وی یا در پوست وی منفعتی باشد رواست. همچنین بیع طاووس و مرغهای نیکو (پرندگان) که در دیدار ایشان منفعت باشد رواست. اما بیع بریط و چنگ و رباب و مانند آن باطل است که منفعت آن حرام است. همچنین صورتهایی که از گل درست شده باشد تا کودکان بدان بازی کنند، هر چه صورت جانوران دارد بیع آن باطل است و بهای آن حرام و شکستن آن واجب^۱. و هر چه صورت درخت و نبات باشد رواست.

فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ

له: جاز و مجرور خیر مقدم - ما: مبتدا موخر

پس هر که به وی پندی رسد از پروردگارش که از ربا نهدی کرده است از آن باز ایستد و نهی حق را به کار گیرد حق تعالی گناهان گذشته وی از ربا دادن و خوردن در گذرد و مزد وی با خداست بجهت این فرمانبرداری که کرد و نهی که بر کار گرفت.

وَأْمُرَهُ إِلَىٰ اللَّهِ

و کار وی با خداست، اگر خواهد در آینده او را از ربا خواری حفظ کند و اگر خواهد بر وی خواری آورد و در ربا افکند

وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

وَمَنْ: مبتدا جازم - عَادَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - أَصْحَابُ: مبتدا - أَصْحَابُ النَّارِ: خبر

اما اگر کسی که بر گردد و مجدداً مرتکب ربا خواری شود اینگونه کسان اهل آتشند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

^۱ - از تصاویر سایه دار و برجسته (مجسمه) که از دیدگاه اکثریت علماء حرام محسوب می‌گردد. یک استثنا وجود دارد و آن اسباب بازی کودکان است. مانند عروسک‌های بچه‌گانه که کودکان با آنها بازی می‌کنند. چون در امثال اینها قصد بزرگداشت وجود ندارد. و بازی بچه‌ها با آنها در واقع یک نوع تحقیر محسوب می‌شود. برای توضیح بیشتر رجوع شود به «هنر از دیدگاه اسلام» تألیف: دکتر یوسف قرضاوی

هُم: مبتدا - خَلِدُوا: خبر

و جاودان در آن می مانند.

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿۱۷۶﴾

خدا ربا را کاهش می دهد و صدقه ها را افزون می کند که خدا هیچ ناسپاس بی ایمان (ربا خوار و حریص) را دوست نمی دارد. (۱۷۶)

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ

و خداوند مال ربا را هر چند که زیاد باشد محو و نابود می گرداند آن مال ربا رو به نقصان و عاقبت آن خسران است.

این عباس گفت - معنی یمحق آنست که اگر به صدقه دهند یا در راه غزا و حج خرج کنند، یا به مصلحتی از مصالح مسلمانان صرف کنند هیچ بذیرفته نیست و خیر و برکت از عین آن زایل می شود، و روی به نقصان نهد و اما از مال حلال که صدقه دهند اگر چه آن مال صدقه داده شده اندک باشد عاقبت آن افزونی و زیادتی است تا یک لقمه چند کوه احد شود.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ

و خداوند هر ناسپاسی را که بر ارتکاب ربا اصرار ورزد دوست نمی دارد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ

رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷۷﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز بپا داشته و زکات داده اند، پاداش آنها نزد پروردگارشان است، نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند. (۱۷۷)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ

رَبِّهِمْ

لَهُمْ: جار و مجرور خیر مقدم - أَجْرُهُمْ: مبتدا مؤخر

بدرستی آنانکه به امر و نهی خداوند، بگرویدند و اوامر حق را به کار بستند به موجب فرمان تراز را به پاداشند و زکات را دادند مزد ایشان نزد پروردگارشان است ایشان را به پاداش خود رساند و مزد ایشان ضایع نکند.

وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ: مبتدا - عَلَيْهِمْ: جار و مجرور

و به ایشان ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و اندوهی بر آنها نیست.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۸﴾

شما که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و اگر براستی مؤمن شده اید، از رباها هر چه باقیمانده، رها کنید. (۲۷۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَعِثْنَا مِنْ الرِّبَا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ
وَذَرُوْا رِبَاكُمْ جَمِيْعًا ۚ فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ يَكْتُمُ عَنْ رَّبِّهِۦٓ اَعْمٰلَكُمْ ۗ

ای کسانی که ایمان آورده اید از عذاب خدا بترسید و از آنچه از ربا مانده است دست بکشید این آیت در شأن عباس بن عبدالمطلب و عثمان بن عفان آمد که خرما به سلف خریده بودند چون وقت محصول خرما رسید حق خویش طلب کردند گفت اگر تمامی حق شما را بدهم عیال من بی برگ و نوامی مانند و از قوت در مانند، یک نیمه از حق تان را بگیرید و دیگر نیمه را مضاعف کنم آن روز موعود که فرا رسید و ایشان طلب آن زیادت کردند چون تحریم ربا هنوز نیامده بود رب العالمین این آیت فرستاد و ربا را حرام کرد گفت - ای که شما مؤمنان اید از خشم خدای و عذاب او بترسید و آنچه از اصل مال زیاده است رها کنید.

اگر شما از مؤمنان و گروندگان باشید حکم این است که اصل مال را بپذیرید نه زیادت آنرا، ایشان به حکم خدای تعالی و رسول فرو آمدند و فرمانبرداری کردند، اصل مال را طلب کردند و زیادت بر اصل مال را رها کردند.

فَاِنْ لَّمْ تَقْعَلُوْا فَاذْنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ ۗ وَاِنْ تَابْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ ﴿۲۷۹﴾

و اگر ربا را ترک نکردید، آماده جنگ خدا و پیغمبر شوید، و اگر توبه کردید، سرمایه هاتان از آن شماست نه ستم کنید و نه ستم بینید. (۲۷۹)

فَاِنْ لَّمْ تَقْعَلُوْا فَاذْنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ ۗ

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دو آیه کریمه در باره ی قبیله ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تحمل و توان جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدحکازان گرفته و از سود آن چشم پوشیدند. می گوید اگر بس نکنید و قطع نکنید و ربا را رها نکنید چنانکه قبلاً آمده است.

یکدیگر را آگاه کنید که شما یا خدا و رسولش جنگ کنندگانید ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیر اینصورت، گردش را بزند بنابراین خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است.

وَاِنْ تَابْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ

فَلَكُمْ جَارٌ وَ مَجْرُوْرٌ خَيْرٌ مَّقْدَمٌ - رُءُوْسٌ مَبْتَدِئٌ مَوْجِرٌ

و اگر از گرفتن ربا یا دادن آن توبه کنید و حکم خدا را بر خود پیسندید، اصل سرمایه‌هایتان از آن شماست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبه‌ی حجه الوداع فرمودند: آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، از گردن شما برداشته شده است و برای شما اصل اموالتان است.

لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ

لَا تَظْلِمُونَ: مضارع معلوم - وَلَا تُظْلَمُونَ: مضارع مجهول

چنانکه نه شما با طلب زیادی مال ظلم کنید و نه ایشان بر شما ظلم کنند و از سرمایه اصلی چیزی بکاهند. بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت جنگ با خدا و رسولش نیست و از سود در گذشته و به سرمایه اصلی راضی شدند.

وَإِنْ كَانَتْ دُورٌ مَسْرُقَةٍ فَنَظْرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۸۰﴾
اگر بدهکار شما تنگدست باشد تا فراخ دستی به او مهلت دهید و اگر ببخشید برای شما بهتر است اگر می‌دانستید. (۲۸۰)

وَإِنْ كَانَتْ دُورٌ مَسْرُقَةٍ فَنَظْرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ

دُورٌ مَسْرُقَةٍ: تنگدست - فَنَظْرَةٌ: مهلت، فرصت - مَيْسَرَةٍ: گشایش، فراخ دستی
و اگر بدهکار مفلس و تنگدست باشد پس به او مهلت داده شود تا گشایش و آسایش و توانگری بدست آید. زمانیکه آسانی و توانگری پدید آمد بروی لازم بود که حق را به صاحب حق باز دهد.

وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

مبتدا محذوف - خَيْرٌ: خیر

و اگر قدرت پرداخت نداشته باشد شما همه وام خود را، یا برخی از آن را بدو ببخشید اگر وعده خدای در ثواب آخرت را درست می‌پندارید که آن برایتان بهتر خواهد بود که الله تعالی آن را می‌پسندد و به آن پاداش خیر دهد.

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۸۱﴾
از روزی که در آن بسوی خدا بازگشت می‌یابید بترسید و هر کس هر چه کرده بدو می‌رسد، و ستم نمی‌بینید. (۲۸۱)

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَىٰ اللَّهِ

گفته اند این آیت در مکه در منا روز عید قربان نازل شده است.
و از عذاب روزیکه همه شما در آنروز به حساب خدا یا جزا که مقرر شده است بازگردانده می‌شوید بترسید.

ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

قُوْفٌ: مضارع مجهول - کُلُّ: نایب فاعل

سپس به هر کس آنچه را فرا چنگ آورده است در این دنیا یعنی اگر نیکی کرد و یا بدی، در صلاح کوشید یا در فساد، پاداش آن تمامی به وی دهند. و به بازگردیدگان (توبه کنندگان از ارتکاب عمل بد) ستم کرده نمی‌شود.

خلاصه احکام آیات مبارکه (۲۸۱-۲۷۵) همچنانکه در انوار القرآن آمده شامل پنج موضوع است.

۱. جایز بودن معامله و داد و ستد

۲. تحریم ربا و محکومیت سخت ربا خواران

۳. مهلت دادن به بدهکار تنگدست

۴. پاداش ایمان و عمل شایسته

۵. امر به تقوی

در حدیث شریف از رسول خدا ﷺ روایت شده است که: در امتهای پیشین تاجری بود که به مردم فرض می‌داد و چون تنگدستی می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او در گذرید، شاید خدای عزوجل از ما در گذرد. پس خدای عزوجل به فرشتگان فرمود: ما از این شخص که از مردم در می‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس وی را در گذرید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْمَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يُمْلَ لَهُ فَالْيُمْلِلْ لِئَلَّا يَكُنَ بِالْمَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن رَضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ أَنْ تَضَلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشَّهَادَةُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلٍ ذَٰلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ بَيْعَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُعْذَرُ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَلَّلْتُمْ فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٨٢﴾

شما که ایمان دارید. اگر به همدیگر وامی به مدت معین دادید آنرا بنویسید نویسنده‌ای میان شما به عدل و بدرستی بنویسد. و نویسنده از نوشتن، چنانکه خدایش آموخته، دریغ نکند باید بنویسد! و کسی که حق بعهده اوست املا کند. از خدا، پروردگار خویش، بترسد و چیزی از آن نکاهد. اگر کسی که حق بعهده اوست کم خرد یا ضعیف است و املا کردن نمی‌تواند، سرپرست وی، بدرستی املا کند. و

دو گواه از مردان خویش بگواهی بگیرید. اگر دو مرد نباشند، یک مرد و دو زن از گواهانی که رضایت می‌دهد تا اگر یکیشان از یاد برده، یکی از آنها بخاطر آن دیگر بیارد، گواهان چون دعوت شوند، دروغ نکنند از نوشتن وام. کوچک یا بزرگ، بسدت آن، ملول مشوید. که این، نزد خدا، درست‌تر و برای گواهی دادن، استوارتر و برای تردید نکردن شما، مناسب‌تر است. مگر آنکه معامله‌ای نقد باشد که مابین خودتان دهید و بگیرید، گناهی بر شما نیست که بنویسید و چون معامله کردید گواه بگیرید. نویسنده و گواه زبان نینند. و اگر بگردید، این، بدکاری با خودتان است. از خدا بترسید، خدا شما را تعلیم می‌دهد که خدا به همه چیز داناست. (۲۸۲)

يَتَّيْنُهُمُ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَّيْنْتُمْ بِدِينِ الْإِحْسَانِ فَاسْتَبِيحُوا

تَدَّيْنْتُمْ: به همدیگر وام دادید- اِحْسَان: مدت

در این آیهی کریمه امر در معنای ارشاد وجود دارد می‌گوید، ای کسانی که ایمان آورده‌اید زمانیکه با یکدیگر به وامی معامله کنید پس عقدی ببندید از عقود شرعیه که وام در آن دین باشد تا وقت تعیین شده پس آنرا بنویسید در صفحه‌ای که مشتمل بر وصف معامله و کسانی که معامله کردند و گواهان و نویسندگان عدل را در آن بنویسید تا خصوصیت از میان بندگان منقطع شود و برادران یا یکدیگر زندگی کنند و به وثیقه حق در وقت تعیین شده رجوع کنند.

وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

وَلْيَكْتُبْ: مضارع مجزوم- كَاتِبٌ: فاعل

و باید کاتب در آن با عدل و راستی وثیقه را بنویسد یعنی در وقت رجوع به حق کم و زیاده نکرده باشد.

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ

وَلَا يَأْبَ: فعل مضارع مجزوم به حذف ی

مبادا که نویسنده آن نوشته را باز کند پس باید نویسنده سبب عادل و عالم باشد مثل قاضی. اینکه وثیقه معامله را بنویسد همچنانکه خداوند به او بیاموزانید پس در زمینه همین احکام و عدالت اجتماعی باید علم به احکام و قوانین و تشکیلات اثبتی فراهم گردد پس امر شرعی است که بنویسد و از آن سر باز نزنند.

وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا

وَلْيُمْلِلِ: فعل مضارع مجزوم از ملال، دیکته کردن- وَلَا يَبْخَسْ: فعل نهی از بخش به معنی کاستی حق، ستم روا داشتن.

و باید که دیکته کند آن کسی که دین بروی است (بدهکار) و به زبان خود اقرار کند و باید که املاء کننده بترسد از خدایی که پروردگار اوست و در وقت اقرار از آن حق که بر اوست چیزی کم نکند.

فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْطِيعُ أَنْ يُمِيزَ حَقَّهُ فَرْجُلًا مِثْلَ بِلَالٍ وَإِلَىٰ الْعَدْلِ
وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ

الَّذِي: اسم کان - سَفِيهًا: خیر کان - هُوَ: توكید

پس حق برگردن آن کسی که ذمه اوست (بدهکار است) اگر جاهل و نادان باشد یعنی بالعی غیر رشید چون دیوانگان و مردم مبهوت یعنی نتواند در کار خود تصرف داشته باشد مانند طفل و پیر و ناتوان و نادان و دیوانه یا آنکه مطلقاً توانایی املاء کردن نداشته باشد پس باید که ولی یکی از اینها که گذشت املاء کند یعنی ولی او قیم آن طفل یا پیر ناتوان یا جاهل یا دیوانه است باید که ولی به عدل و عدالت املاء کند یعنی زیاده و یا کم املاء نکند.

مِنْ رِجَالِكُمْ

و شما گواه بگیرید بر معامله خود دو گواه از مردان یعنی مسلمانان بالغ آزاد و بصیر و امین که در وقت ضرورت چنانکه بوده و نوشته شده باز گویند و شهادت دهد و گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حدنصاب شهادت در این معامله است.

فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن رَضَوْنَ مِنَ الشَّهَادَةِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا
فَتَذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ

الف در یكونا: اسم کان - رَجُلَيْنِ: خیر کان

پس اگر این دو گواه از مردان مسلمان عاقل و بالغ و آزاد نباشند پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادت دوزن بجای یک مرد بر اینست که مبادا یکی از آنان گمراه شود و اگر گمراه شد دیگری او را به یاد آرد. چون زن با انگیزه‌های خاصی که دارد به ضبط اینگونه امور و شهادت آن کمتر دقت و توجه می‌نماید و بیشتر تحت تاثیر عواطف و احساسات واقع می‌شود. و نیز بازار معامله بیشتر بدست مردان است و زنان کمتر به آن توجه می‌کنند.

وَلَا يَأْبُ الشُّهَادَةَ إِذَا مَا دُعُوا

وَلَا يَأْبُ: مضارع مجزوم به حذف ی

و باید که گواهان از آن شهادت زمانی که برای ادای حق به محکمه دعوت شدند نباید امتناع کنند و از حضور در آن برای شهادت سر باز زنند.

وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ

أَنْ تَكْتُبُوهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - صَغِيرًا: حال

و ملول مشوید و احساس خستگی مکنید از آنکه حق را بتوسید هر چند آن حق اندک باشد یا بسیار تا مهلت تعیین شده با قرار بدهکار و مدیون.

ذَالِكُمْ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ وَاَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَاَذْوَقَ اَلَّا تَرَ تَابُوا اِلَّا اَن تَكُوْنَتَ يَجْرَةً حَاضِرَةً
تُدْبِرُوْنَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اِلَّا تَكْتُبُوْهَا
ذَالِكُمْ، مبتدا - اَقْسَطُ: خبر

این نوشته برای شما راست تر است (با عدل تر است) در نزد خدا و محکم تر است از گواهی دادن زیرا که نوشته ذکر شاهدان است و کتابت به صحیح نزدیکتر است بر اینکه در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود بشک شوند و چون برای احقاق حق رجوع نمایند چیز مبهمی باقی نماند مگر آنکه معامله تجارت نقدی باشد که دست به دست و تقدیه نقد در میان خود می گردانید پس بر شما گناهی نیست اگر آن معامله را شویبید و شهادت مگیرید چون در این نوع معامله دین و ذمه ای در میان نیست تا حق کسی تضییع شود. و در آینده بروز اختلاف گردد.

وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ
وَأَشْهِدُوا: فعل - (و) فاعل

زمانبکه خرید و فروش می کنید یا معامله بی در پی می کنید گواه گیرید. این شهادت منسوخ است به آن آیت که گفت:

فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أَوْ تَمَنَّ أمانته
وَلَا يُضَارُّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ

وَلَا يُضَارُّ: زمان رسانده شود فعل مضارع مجزوم مجهول - كَاتِبٌ: نائب فاعل

و به این نویسنده رنج نرسانند و او را به اجبار و اکراه به نوشتن وادار نکنند و نیز به گواهان رنج نرسانند که به دعوت محکمه بنایند البته گواهان هیچ سر نیچند.

وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ

ه: اسم ان - فُسُوقٌ: سرپیچی، نافرمانی، خبر ان.

و اگر این چیزهایی که ذکر شد یعنی در دیری چیزی در نوشتن از حق نگاهید یا آنکه که قیم باشید در املاء از حق نگاهید یا بگواهی دادن خوانند سر باز زنید برآستی آن بیرون رفتن از راستی و نافرمانی از جمله فسق و نافرمانی است.

وَاتَّقُوا اللّٰهَ

و همه ای شما از خدا بترسید و فرمان او را اخلاف مکنید و اوامر و نواهی او را بیش چشم دارید.

وَعَلَّمَكُمْ اللَّهُ

وَعَلَّمَكُمْ كُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

و خدا مصالح دین و دنیای شما را به شما می آموزد و به شما می

وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند آنچه که نفع شماست یا به زیان شماست به شما می آموزد و به آنچه که می کنید آگاه و داناست.

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةً فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي

أَوْثِنَ أَمْنَتَهُ وَلَسْتَ لِلَّهِ رَبُّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۲۸۳﴾

و اگر در سفر باشید و نویسنده ای نمی یابید، گروهی باید که گرفته شده باشد. اگر بعضی شما بعضی را امین بشمرد، امانتدار، امانت او را بدهد و از خدا، پروردگار خویش، بترسد. گواهی را نهان مدارید و هر که آنرا نهان کند دل وی گناهکار است و خدا به آنچه می کنید داناست. (۲۸۳)

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةً

عَلَىٰ: در اینجا به معنی فی - فَرِهْنَ: جمع رهن به معنی گروه‌گانها خبر برای مبتدا محذوف

اگر شما در سفر باشید و نویسنده ای (کاتبی) که حقوق بیع را ثبت کند نیافتید پس وثیقه ای (گرونی) باشد یعنی چیزهایی گروه‌گان بگیرید.

فَإِنْ مِنْ بَعْضِكُمْ بَعْضًا فليؤدِّ الَّذِي أَوْثِنَ أَمْنَتَهُ وَلَسْتَ لِلَّهِ رَبُّهُ

وَلَسْتَ: مضارع مجزوم - (هو) فاعل - لفظ الله: مفعول به - رَبُّهُ: نعت

و اگر برخی از شما به برخی دیگر اطمینان کرد، پس باید کسی که امین شمرده شده است امانت او را باز پس دهد تا هم رابطه و تعاون پایدار گردد و هم حق به حقدار برسد و نیز بدبینی و بداندیشی گسترش نیابد. پس باید این امانت دار از خشم و عذاب خدا بترسد و امانت بجای آورد و بدان خیانت نکند و امانت را باز رساند.

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

و گواهی را پنهان نکنید اگر صاحب حق نداند که تو برای او گواه هستی پیش از پرسیدن باید گواهی داد.

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ

ه: اسم آن - عایشم، خیر مقدم - قَلْبُهُ، مبتدا مؤخر، جمله خبر آن و هر که گواهی را پنهان کند (شهادت را) پس بدتر است که دل او گنهگار است و کتمان حق و شهادت کار قلب است که گناهش از هر گناهی خطرناکتر است و اگر اثر گناه به وجدان و به دل رسیده و یا از قلب ناشی گردید همه ی قوا و جوارح را به گناه می کشد و خطرناکتر است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به آنچه در آشکار کردن شهادت و پنهان کردن آن انجام می دهد داناست پس معامله و دادوستد مدت دار بر سه نوع است:

۱- معامله با داشتن قولنامه و سند و گواه گرفتن

۲- معامله با سپردن گروی دریافت شده

۳- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ

اللَّهُ قَسِيمٌ لِمَنْ يُشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۸۱﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست از آن خداست، اگر آنچه را در نهاد شما و در دل شماست عیان کنید یا پنهان کنید، خدا شما را برای آن بحساب می کشد و هر که را خواهد می آموزد و هر که را خواهد عذاب می کند که خدا به همه چیز تواناست. (۲۸۴)

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لله: جار و مجرور خبر - ما: مبتدا مؤخر

هر چه در آسمانهاست از فرشته یا ستاره و غیره و آنچه که در زمینهاست از ارکان و موالید و انسانها و غیره، همه ملک خداست. و ملک خدای آن است که از عدم وجود آورده است، پس ملک وی به ملک کسی شباهت ندارد و برای کسی در آن حکم نیست، و آنچه کند در آفرینده خود به حجت خداوندی خود کند.

وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوُهَا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ

تُبَدُّوا: فعل مضارع - (و) فاعل - ما: مفعول به

و اگر آشکار کنید آنچه در نفسهای شماست از تصمیمها و نیات یا پنهان دارید، خداوند آن را می داند تا بداند که خداوند بر ضمائر دل و اسرار درون انسانها دانا و آگاه است و در روز قیامت اعمال بندگان را به تمامی بر وی شمارش خواهد کرد.

اگر ابری آمد و از مصطفی ﷺ پرسید - که فردا به حساب من چه کسی رسیدگی خواهد کرد. رسول ﷺ گفت: خداوند به حساب پندگان رسد. اگر ابرایی به شادمانی برگشت، و می گفت من نجات یافتم، فان الکرم اذا قدر غفر

آنچه مسلم است باید در این دنیا حرکات و سکنات و گفتار و کردار خوش باش داشت و خود به حساب خویش رسید و محاسبه کرد قبل از اینکه در آن دنیا محاسبه کرده شود. از اینجا مصطفی ﷺ گفت: حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا

فَيَعْرِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

وَيُعَذِّبُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَنْ: مفعول به

سپس خداوند در حسابرسی به فضل خود بیمارزد آنکس را که بخواهد و عذاب کند به عدل خود هر که را که بخواهد.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله مبتدا - قدير: خبر

و خداوند بر همه چیز از غقران و عذاب دادن تواناست، علم او محیط و قدرت وی بر همه شامل است.

ابو حیان می گوید: چون خدای متعال مغفرت و تعذیب را ذکر کرد، در پی آن از قدرت خویش یاد نمود؛ زیرا مغفرت و تعذیب وی هم بخشی از متعلقات قدرت وی است.

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا يَفْرِقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٢٨٥﴾

پیغمبر بدانچه از پروردگارش به او نزول یافته ایمان دارد و مومنان همگی بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران او ایمان دارند. میان هیچ یک از پیغمبران او فرق نگذاریم. و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو می جوئیم که سرانجام بسوی توست. (۲۸۵)

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنُونَ: مبتدا

حضرت رسول ﷺ به آنچه که از طرف پروردگارش به او فرو فرستاده شده است ایمان آورد و گویند که آن آیات قرآن و احکام دین و حقوق شریعت است. و مومنان هر یک بخدایی که یگانه و یکتاست و معبود بی همتاست ایمان آوردند و به آنچه که از کتابها و فرشتگان است ایمان آوردند.

كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ

كُلٌّ: توكيد - ءَامَنَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، خير المؤمنون

هر یک از مؤمنان به خدای یگانه و یکتا ایمان آورده‌اند یعنی همه ایشان از نبی و اتباع او به خدا و به وجود ازل و ابدی و به احکام شریعت او ایمان آوردند و نیز به فرشتگان او که مقربان حضرت کبریاوند و به کتابهای نازل شده وی از قبیل تورات - انجیل - زبور - فرقان - که همه حق است و به کلام او که غیر مخلوق است و به فرستادگان و پیغمبران او، از آدم تا به خاتم النبیین حضرت محمد ﷺ که وحی گزارنده و به راه راست دعوت کننده هستند ایمان آوردند.

لَا تُفْرِقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ

لَا تُفْرِقُ: فعل مضارع - (نخن) فاعل - بَيْنَ: مفعول فيه

نبی و مؤمنان می‌گویند ما در ایمان هیچیک از رسولان خدا را از هم جدا نمی‌کنیم و به همه ایمان می‌آوریم بر خلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر بودند.

وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا

وَأَطَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

گفتند: شنیدیم آنچه ما را بر آن خواندی و دعوت کردی و در آنچه شنیدیم فرمانبرداریم، آنرا به جان پذیرفته و گردن نهادگانیم. فرق است میان این امت و میان امت موسی، ایشان گفتند - سمعنا و عصینا، و این امت گفتند - سمعنا و اطعنا.

عُفِّرْنَاكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

عُفِّرْنَاكَ: مفعول مطلق

از تو ای پروردگارا! آمرزش می‌طلبیم و بازگشت همه به سوی توست که خداوند کریم است، دوست دارد که از وی خواهند تا آمرزش خواهان را ببامرزد.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى

الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۲۸۶﴾

خدا هیچ کس را، جز باندازه توانش، مکلف نمی‌کند هر چه نیک کرده مال اوست و هر چه بد کرده و بال اوست، پروردگارا! اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم بر ما مگیر و ما را مواخذه مکن و تکلیف سخت بما بار مکن، چنانکه بر آنکسان که پیش از ما بوده‌اند، بار کرده‌ای، پروردگارا چیزی که ما را تاب آن نیست، بما تحمیل مکن. از ما در گذر، و ما را ببامرز و بما رحم کن که تو کار ساز مائی، پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان. (۲۸۶)

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

و خداوند هیچ کسی را به کاری وادار نکند مگر به مقدار طاقت و توانایی او بعد از این آیت، آیه‌ی بعدی آن ریتا لا توأخذنا تا آخر سوره - نازل شد و آرامش دلها را بهمراه داشت، فکر مشقت از بین رفت.

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ^۴

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا موخر
و پاداش آن بر آن نفس است آنچه که از نیکوئیها کسب می‌کند و نیز مکافات آن بر اوست آنچه که از بدیها بجا آرد. و در اینجا حضرت به الهام الهی دعا کرد و گفت:

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا

در این آیه‌ی کریمه نهی در معنای دعاء وجود دارد چنانکه: حضرت رسول و مؤمنان گفتند پروردگارا اگر فراموش کردیم و اعمال نیکو از دست دادیم یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب اشتباهی شدیم ما را به عقوبت مگیر و باز خواستمان مکن.
مولانا گفت:

لا توأخذنا ان نسینا شد گواه که بود نسیان بوجهی هم گناه

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا

پروردگارا تکلیف گران و طاقت فرسا و خارج از توان ما چنانکه بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار.

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ^۵

تَحْمِلْنَا: فعل مضارع - (نا) مفعول به - (انت) فاعل - ما: مفعول به ثانی

پروردگارا بار گران بر ما مننه همچنانکه آن بار گران را بر کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری کردی که کاری بس سنگین برایشان واقع شده بود. پروردگارا آنچه را که ما طاقت و یارای آن نداریم بر ما بار مکن و ما را به بلاها و محنت‌ها گرفتار مساز.

وَأَعْفُ عَنَّا^۶

وَأَعْفُ: فعل امر مبنی بر حذف واو

و در گذر و عفو کن خطاها و فراموشی‌های ما را. و عفو، نامی است از نافرمانی‌های خداوند عزوجل. نص قرآن بدان آمده. و در خبر است از عایشه (رض) که گفت: یا رسول الله! اگر شب قدر در یابم و بدانم، چه گویم، و از خدا چه خواهم. گفت: قولي: اللهم انك عفو تحب العفو، فاعف عني و معني عفو، در گذارنده‌ی گناهان است.

وَأَعْفِرْ لَنَا

و بیامرزد گناهان ما را و قلم عفو بر گناهانمان کش. و آنرا بپوشان. بهترین استغفار چنانچه در حدیث شریف از شداد بن اوس رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «بهترین استغفار این

است که بگوئی: «اللهم أنت ربی، لا اله الا أنت، خلقتنی، وانا عبدک، وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت، اعوذ بک من شر ما صنعت، ابوء لک بنعمتک علی و ابوء بذنبی فاغفر لی، فانه لا یغفر الذنوب الا أنت».

و فرمودند: «کسیکه این استغفار را در روز از یقین دل گفته و در همان روز پیش از آنکه شام شود ببرد، از اهل جنت خواهد بود، و کسیکه آن را در شب از یقین دل گفته، و در همان شب پیش از آنکه صبح شود ببرد، از اهل جنت خواهد بود».

وَأَرْحَمَنَا

پروردگارا به ما رحم کن، در خیر است - که الله پرستندگان از مادر بر فرزندان مهربان تر است، و به جهت محبت و مهربانی اوست که پرستندگان را بر یکدیگر مهربان تر فرمود - رحمت تو احسن است و مهربانی نبودن - پس رحمت یلیح تر از عقوبت است و رحمت تمام تر از مفسدت است. بد جهت اول عفو آورده و سپس رحمت.

أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

أنت، میتدا - مَوْلَانَا، خیر

پروردگارا تو کار سازی، دارنده و باز دارنده و نگه دارنده می مائی پذیرنده و دستگیرنده مائی، ما را بر گروه کافران یاریمان ده.

آورده اند که - معاذ بن جبل رضی الله عنه هرگاه این سوره بقره من خواند، چون به آخر من رسید آمین می گفت و در خیر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این دعا را در شب معراج می خواند و فرشتگان آمین می گفتند و حق تعالی اجابت می فرمود.

سوره آل عمران

گفته اند سوره آل عمران دویست آیه جمله این سوره به مدینه از آسمان عزت فرود آمد.

مصطفی ﷺ در فضیلت این سوره گفت: هر کس روز جمعه این سوره را بخواند خدای عزوجل و فرشتگان او بر وی تا زمان طلوع آفتاب ثنا گویند و درود فرستند. اما سبب نزول آیات که در صدر این سوره است قول کلبی و ربیع و انس و جماعتی مفسران آنست که ترسایان نجران بر مصطفی ﷺ آمدند شخصت مرد سوار بودند و عاقب که «عبدالمسیح» نام داشت، امیر قوم بود. بعد از نماز عصر یا لباسهای نیکو و هیئت آراسته به مسجد رسول خدا ﷺ آمدند در مسجد به سوی مشرق نماز بگزاریدند. بعد از فراغت نماز با رسول خدا سخن گفتند. رسول خدا گفت مسلمان شوید. ایشان گفتند ما پیش از این مسلمان شدیم رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ مگوئید شما مسلمان نیستید مگر نه این است که خدا را صاحب فرزندان می دانید و گوشت خوک می خورید؟ ایشان گفتند اگر عیسی فرزند خدا نبود پس پدر وی کیست؟ در کار عیسی مجادله کردند، پس رسول خدا گفت خدای عزوجل زنده است که مرکب بر وی راه نیست، همیشه بوده و هست و خواهد بود و نیز خدای ما نکهبان هر چیزی است و روزی گمار هر کس است و در عیسی از این هیچ چیز نیست پس ایشان خاموش شدند تا مجادله و مخاصمه منقطع گشت، رب العالمین درین حال این آیات از اول سوره فرستاد. در علت نامگذاری این سوره به آل عمران آنست که داستان خانواده عمران پدر مریم و شرح رخداد تولد عیسی علیها السلام در آن آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الْم

الف، لام، میم

حروف مقطعه اسرار قرآن است، و معنای اصلی آن بسادگی دست نمی دهد بلکه رازی است بین خدای تعالی و پیغمبر ﷺ که بجهت حکمت و مصلحت معنای آن روشن نشده است. و گفته اند که معنی آن الله اعلم یعنی منم خدای دانای تر روایت کرده اند از ابن عباس در تفسیر الم که الف اشارت است بالله و

لام به جبریل و میم به محمد ﷺ این تفسیر دلالت کند که مبداء قرآن از خداست و واسطه جبرئیل و منتهی محمد ﷺ است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾

خدای یکتاست که خدایی جز او نیست، و زنده، پاینده است. (۲)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

إِلَّا: حرف استثناء - هُوَ: بدل - الْحَيُّ وَالْقَيُّومُ: نعمت

الله، خداوندیست که عبادت کردن و گردن نهادن وی را سزاوار است و بازگشت هر چیزی با حکم اوست. بوسیله نعمت و لطف او می توان به دیدار الله رسید. اگر لطف او نمی بود بنده به دیدار او نمی رسید. یعنی که شواهد و صفات قدیم وی را در دل خود ثبت کند، تا به معرفت او برسد. هیچ معبودی غیر از او مستحق عبادت نیست او زنده است و حیات هر زنده از اوست پاینده است و قیام هر پاینده بدوست.

نظامی گنجوی گفت:

ای ز ازل بوده و نابوده ما	وی به ابد بوده و فرسوده ما
ما همه فانی و بقا بس تو است	ملک تعالی و تقدس تو است
خاک بفرمان تو دارد سکون	قیهی خضرا، تو کسی بی ستون
چون قدمت بانگ بر ابلق زند	جز تو که یارده که انا الحق زند

زَلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ﴿۳﴾

این کتاب به حق بر تو نازل کرده شده که کتابهای پیشین را تصدیق می کند، و پیش از قرآن، تورات و انجیل را نازل کرده. (۳)

زَلَّ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

زَلَّ: فعل ماضی - فاعل (هو) الْكِتَابَ: مفعول به - وَأَنزَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مُصَدِّقًا: حال منصوب خداوند بر تو قرآن را بعقل و براستی و درستی، نه به باطل فرو فرستاد که باطل در آن گنجایش ندارد در حالیکه این کتاب موافق با آن کتابهایی است که پیش از وی بود، تورات و انجیل و آن موافقت در اصول تو خد و نبوت و معاد است. چونکه کتابهای تورات و انجیل پیش از فرستاده شدن قرآن (قرآن) نازل شده است.

مِن قَبْلِ هَذِهِ لِنَّاسٍ وَأَنزَلَ الْقُرْآنَ إِنَّا الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا لَنُؤَذِّبَنَّكَ وَأَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو

الْإِنْفِقَامِ ﴿۴﴾

پیش از آن هدایتی برای مردم است و نیز فرقان را نازل کرده کسانی که آیه های خدا را انکار کرده اند، عذابی سخت دارید و خدا عزیز و انتقامگیر است. (۴)

مِنْ قَبْلِ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْقُرْآنَ

هُدًى: حال از برای جمله انزل ...

پیش از فرستادن قرآن برای هدایت مردمان بنی اسرائیل تورات و انجیل را فرو فرستاد و فرقان را جدا کننده میان حق و باطل فرو فرستاد. در تفسیر کبیر آمده است که فرقان معجزه‌ای است که ادعای درست از کذب و حقیقت از شبهت و هدایت از ضلالت، بدان مشخص و تمیز داده می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مرفوع موخر - شَدِيدٌ: نعت

بدرستی آنانکه به نشانه‌های قدرت الهی با آیات قرآنی یا رسالت رسول ﷺ نگر و بدند و نبوت وی را منکر شدند و سخنان خدا را افسانه خواندند عذابی سخت در آن جهان برایشان است و خداوند هر که را که خواهد عذاب دهد و کسی قادر نیست وی را از آن منع کند.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - عَزِيزٌ: خبر - ذُو: خبر ثانی

و وی عزیز است و بر عذاب کافران قادر و بر همه کس و همه چیز غالب است و صاحب انتقام سخت و بزرگ است و آنان را که آیات خدا و پیغمبران را تکذیب می‌کنند سخت مجازات است.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

یعنی خداست که چیزی در زمین و آسمان بر او نهان نمی‌ماند. (۵)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

لفظ اللَّهُ: اسم ان - لَا يَخْفَىٰ: فعل مضارع - شَيْءٌ: فاعل، جمله خبر ان

بدرستی که برای خدا هیچیک از کائنات در زمین و آسمان پوشیده نمی‌ماند بلکه علم او محیط به تمام موجودات و مخلوقات است و حال آنکه علم عیسی چنین نبود و آن علم ناقص هم که داشت بتعلیم حق بود پس با اینگونه علم به ربوبیت توان رسید.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هم اوست که شما را در رحم‌ها بدانگونه که خواهد نقشیدی می‌کند. خدایی جز او نیست که عزیز و فرزانه است. (۶)

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ

هُوَ: مبتدا محلاً مرفوع - الَّذِي: خبر محلاً مرفوع - كَيْفَ: حال

او خدایی است که می‌تواند در رحم‌های مادران شما به هر نوع که می‌خواهد دراز و کوتاه و ذکر و انشی و سیاه و سفید و ناقص و کامل و زشت و زیبا، خوشبخت یا بدبخت خلق و تصویر کند و قدرت عیسی

بر این وجه نبود بلکه در رحم مادر خود تصویر یافته و مخلوق است و مخلوق هم محتاج به خالق است و کسی که محتاج است خدایی را نشاید و خالق همه الله است و بس. شیخ سعدی گفت:

قدیمی تکوکار و نیکی پسند به کلک قضا در رحم نقشید

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ: بدل

نیست خدایی جز او و هو العزیز الحکیم، یعنی او غالب است که قوتش محدود نیست و حکیم است چنانکه خواهد کند حوا را بی مادر و مسیح را بی پدر و آدم الطیلا را بدون پدر و مادر آفرید. کسی حکمت کامل او را محیط نخواهد بود.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ءَأَمَّنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

هم اوست که این کتاب بر تو نازل کرده، از آنجمله آیه‌هایی که برخی از آن کتاب آیات محکم است آنها ام‌الکتاب‌اند و بخش دیگر آیه‌هایی است مشابه، اما آنها که در دلها نشان خللی هست، برای فتنه جویی و در طلب تاویل آن از مشابه آن پیروی می‌کنند و حال آنکه تاویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند می‌گویند: بدان ایمان داریم، همه از پیش پروردگار ماست و جز خردمندان اندرز نگیرند. (۷)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خیر

اوست بر تو این کتاب را (قرآن) فرو فرستاد. این قرآن بعضی محکمات است و بعضی متشابهات محکمات آنست که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد و آن فرائض و حدود است، امر و نهی، حلال و حرام.

این آیات محکمه اصل و معظم قرآن است که قوام هر چیز بدانست می‌گوید - این آیات محکمات که در این قرآن بتو فرو فرستادیم اصل همه کتاب خدای‌اند که پیغمبران را داد. یعنی برای همه حلال و حرام و فروع و حدود مشخص کردیم و روشن گفتیم یعنی آیه‌های محکم و متقن و واضحی است که هنگام می‌توانند به معانی و تفسیر آنها پی ببرند و در فهم آنها دچار اشتباه نشوند. می‌گوید متشابهات است درین قرآن و متشابهات آنست که به چیزی می‌ماند که به یکدیگر شبیه هستند و درک و معنای آن بدون فکر و تأمل بدست نمی‌آید.

قناده و ربیع و ضحاک و سدی گفتند: محکّمات ناسخات است که موجب عمل است. و متشابهات منسوخات است که ایمان آوردن بدان واجب است اما عمل بدان نیست و نیز گفته اند: که محکّمات آنست که علما از آن دریافت معنی می کنند و بر تأویل و تفسیر آن برسند، و متشابهات آنست که علم آن جز از الله نماند، چنانکه وقت خروج دجال و نزول عیسی و آفتاب از مغرب بر آمدن و قیامت برخاستن که خلق بر وقوف آن اطلاعی ندارند و جز ایمان آوردن بدان، کس را در آن نصیبی نیست اگر کسی گوید آوردن متشابهات در قرآن چه فایده‌ای و چه حکمتی دارد. که در آن همه از محکّمات بود جواب آنست که اگر همه محکّمات بودی به تفکر نظر احتیاجی نبود و آن ثواب بدست نمی آمد. معنی دیگر آنست که دانایان و عالمان آن زمان که به متشابهات تامل و تفکر کنند و از دریافت معانی آن عاجز مانند نقص خویش بینند و عجز خویش بشناسند و آنکه در راه بندگی ثابت قدم تر باشند که بندگی عجز خود شناختن است و در ماندگی خود را اقرار کردن.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از عائشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ این آیت را تلاوت نمودند: (او آن ذاتی است که قرآن را بر تو نازل نموده، که بعضی از آیات آن از محکّمات بوده که اساس قرآن می باشند، و آیات دیگر متشابهات اند، کسانی که از حق منحرف شده اند: جهت فتنه انگیزی و تاویلات به جستجوی متشابهات هستند، در حالیکه تاویل آنها جز خداوند متعال کس دیگری نمی داند، و علمای راسخ در احکام دین می گویند: ما به قرآن ایمان داشته و همه‌ی آن از نزد پروردگار ما است، و جز مردم خردمند، کس دیگری این چیز را نمی تواند درک کند). عائشه رضی الله عنها گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: « اگر کسی را دیدی که به جستجوی متشابهات است، بدان که آن شخص همان کسی است که خداوند از وی یاد کرده است، و تو از وی بپرهیز.»

فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ

فِي قُلُوبِهِمْ خَيْرٌ مَقْدَمٌ - زَيْغٌ: مبتدا موخر - ابْتِغَاءً: مفعول له

اما آن کسانی که از جهت تقلید و تعصب در دل‌هایشان کجی و تباهی است یا در سخن الهی شک دارند پس آن چیزی را از آن کتاب پیروی کنند که لفظ آن متشابه و معنی آن مشکل باشد آنانکه در دل زیغ دارند (کجروی) یعنی کافران و منافقان و جهودان همواره بدنبال متشابهات باشند و دیگر آنکه ابتغاء تاویل یعنی از متشابهات به جهت طلب تاویل آن بر وفق آرزوهای مدعی پیروی کنند - یعنی تاویلی بر آن متشابهات نهند تا حقیقت و مراد الله از آن بدانند.

فرق میان تفسیر و تاویل آنست که - تفسیر - علم نزول و شأن و قصه‌ی آنست، اما استعمال تاویل - گاه بر سبیل عموم بوده، گاه بر سبیل خصوص، و نیز مربوط به تاویل است لفظی مشترک میان معناهای مختلف.

وَمَا يَسْأَلُكُمْ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

يَسْلَمُ: فعل مضارع - تَأْوِيلُهُ: مفعول به - لفظ الله: فاعل

غیر از خدا کسی تاویل آنچه که متشابه است نمی‌داند این ابتداء سخن است، که بر الا الله، و قسی تمام است. می‌گوید که: راستخان و ثابت قدمان و ماهران در علم از درک دانش تاویل نا امیدند و می‌گویند ما گرویدیم و به متشابه و مذهب اهل سنت و تسلیم شدیم و ایمان آوردیم.

وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ

و راستخان و دانشمندان ماهر و فرزانه در علم و ثابت قدمان در ایمان بر آنچه آنچه را که عقل قبول نمی‌کند قبول کردن و تسلیم شدن به آن درست آید، و اما اهل تکلف و کلام می‌گویند آنچه را که عقل قبول کند قبول کردن آن درست است.

در حدیث شریف آمده است کسی که به راستی و درستی سوگند خورد، و به زبان راست گوید، و غث خود نگاه دارد و قلب مستقیم و راست دارد این چنین کس از راستخان در علم است.

كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا

كُلٌّ مبتدا - مِّنْ عِنْدِ (جار و مجرور، خبر)

همه محکمات و تشابهات از نزد پروردگاران نازل شده است و ممکن نیست برخی از آن مخالف برخی دیگر باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه می‌کریمه را تلاوت نمودند، آنگاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه می‌کریمه مورد نظر خداوند جل و جلاله می‌باشند (یعنی فتنه‌گرد) پس از آنان پرهیز کنید.

وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَوْلُواً آلِ لَيْكِبِ

وَمَا: حرف نفی - أَوْلُواً: فاعل

و به یاد می‌آورند و پندیر نشوند مگر صاحبان علم و خردمندان به حق.

رَبَّنَا لَا تُرِخْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)

پروردگارا! دل‌های ما را از راه حق و سنت درست پس از آنکه هدایت‌مان کرده‌ای، منحرف مگردان و ما را از نزد خویش رحمتی بخشای که بخششگری (۸).

رَبَّنَا لَا تُرِخْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً

وَهَبْ: فعل امر، فاعل (انت) - رَحْمَةً: مفعول به

فرزندگان صاحب خرد ایشان گروهی‌اند که متاع علم و دانش را به زینور عقل بیاراسته‌اند می‌گویند پروردگارا! دل‌های ما را از راه حق و سنت درست پس از آنکه ما را هدایت نمودی چنانکه دل چوگردان و ترسایان که دل زین دارند بگردانیدی و منحرفشان ساختی، منحرف مگردان و به ما از نزد خود رحمتی بخش.

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

ک: اسم ان - أنت: ضمیر فصل - الْوَهَّابُ: خبر ان
بدرستی تو بسیار بخشنده و بخشایشگر هستی.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَمِيعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَبَّ فِيهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخَلِّفُ أَلَيْمًا ۝۹
پروردگارا! تو در روز قیامت محققاً همه مردم را فراهم می کنی و شکی در آن نیست که او از وعده
تخلف نمی کند. (۹)

رَبَّنَا إِنَّكَ جَمِيعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَبَّ فِيهِ

ک: اسم ان - جَمِيعُ: نامی است از نامهای خداوند عزوجل، اینجا به معنی حشر و نشر و قیامت است،
خبر ان.

یعنی روز قیامت بدرستیکه تو فراهم آورده ای همه مردمانی بعد از مرگ ایشان برای حساب روزی
که هیچ شکی در وقوع آن نیست.

إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخَلِّفُ أَلَيْمًا

لفظ الله: اسم ان - لَا يُخَلِّفُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان
بدرستیکه خداوند در وعده ای که در بعث و نشر فرموده است خلاف نکند و این وعده حق و راست و
بودنی است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ
النَّارِ ۝۱۰
کسانیکه کافر شده اند، هرگز اموال و اولادشان در قبال خدا سودشان نمی دهد و آنها، خودشان، هیزم
جهنم اند. (۱۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ: از ایشان دفع نمی گرداند، فعل مضارع - أَمْوَالُهُمْ: فاعل مرفوع - شَيْئًا: مفعول به
بشقیق آنان که کافر شدند یعنی مشرکان قریش و جهودان قریظه و نضیر که حضرت رسول ﷺ را
سوزنش می کردند و می گفتند درویش است و پسران ندارد و خودشان به اموال و اولادشان افتخار
می کردند بلکه روز قیامت آن مال و فرزندی بکار نیاید و آنان را از عذاب خدا دفع نکند و نجات ندهد
و قادر نیست مایه ی رهایی ایشان از عذاب خدا گردد.

وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر فصل - وَقُودُ: خبر

این گروه کافران آنان هیزم آتش دوزخ هستند چون آل فرعون. یعنی که جهنم با سوختن آنها شعله ور می شود.

كُذِّبَ آلَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ﴿١١﴾

این گروه هم به عادت فرعونیان و اسلافشان که آیه های ما را دروغ شمردند پس خدا آنها را به کیفر گناهشان مجازات کرد که خدا سنگین مجازات است. (۱۱)

كُذِّبَ آلَ فِرْعَوْنَ

كُذِّبَ: مانند عادت، کار، جار و مجرور

مانند عادت و عمل پیروان فرعون است در دروغ پنداشتن موسی چون ایشان هیزم دوزخ اند چون آل فرعون و ایشان که پیش از ایشان بودند سخنان ما را دروغ شمردند.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

و عادت آن کسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عادت عاد و ثمود.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

آیات و معجزات پیغمبران ما را دروغ پنداشتند.

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ

فَأَخَذَهُمُ: فعل ماضی - هم، مفعول به - لفظ الله: فاعل

پس خداوند ایشان را به گناهایی که مرتکب شده اند و تکذیب کرده اند بگیرد. و عقاب کرد.

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

لفظ الله: مبتدا - شدید: خبر

و خداوند بر کافران سخت عقوبت است هرگاه که عقوبت کند و سخت گیر است هرگاه که بخواهد سخت بگیرد.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿١٢﴾

به کسانی که کافر شده اند، بگو: بزودی مغلوب و در جهنم محسور می شوید که بسیار بد آرامگانی است. (۱۲)

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

سَعْتٌ: مستقبل مجهول - (و) نایب فاعل

ای محمد ﷺ! به کافران و مشرکان مکه و جهودان مدینه که شما را در واقعه احد سرزنش کردند بگو: زود باشد که در این دنیا با کمک مومنان مغلوب خواهید شد و شکست خواهید خورد فردا در قیامت به دوزخ رانده خواهید شد.

وَيَسِّرَ الْيَهَادَ

وَيَسِّرَ: فعل ذم - الْيَهَادُ: قرار گاه، آرامگاه، فاعل

و دوزخ بد جایگاهی است که ایشان برای خود ساخته‌اند و آتش سوزان و دوزخ جاودان برای خود حاصل کردند.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيِ الْقَتْلِ فِعَةً تَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَمِيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

برای شما در دو گروه، که روبرو شدند، عبرتی بود، گروهی در راه خدا کارزار می‌کرد و دیگر گروه کافر بود که آنها را، به چشم، دو برابر خویش می‌دیدند و خدا هر که را خواهد بیاری خویش، نیرو می‌دهد، که درین، برای اهل بصیرت عبرتی هست. (۱۳)

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيِ الْقَتْلِ

قَدْ حرف تضحیق - لَكُمْ: جار و مجرور خبر کان - آيَةٌ: اسم کان

بدرستی که برای شما علامت و نشانه‌ای درست و ثابت بر پیغمبری محمد ﷺ بود. در قصه‌ی آن دو گروه که در جنگ بدر رو در روی هم قرار گرفتند.

فِعَةً تَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَى الْعَمِيْنِ

مبتدا محذوف - فِعَةً: خبر - مِثْلَهُمْ: حال - هم: مضاف الیه - رَأَى: مفعول مطلق منصوب
گروهی از لشکر پیغمبر ﷺ بودند که با کافران در جنگ بدر حرب می‌کردند و تعداد آنها سیصد و سیزده تن، که هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن از انصار و از آن طرف گروهی کافران بودند که لشکر ابوجهل بودند تعداد آنها نهصد و پنجاه تن بودند و در راه اهریمن هوی و هوس نبرد می‌کردند.

گروه مسلمانان، کافران را یعنی لشکر کفار را دو برابر خود می‌دیدند دیدنی آشکارا هر چند که تعداد کافران سه برابر مسلمانان بودند اما خداوند وعده داده بود که یک مسلمان بر دو تن کافر غالب خواهیم کرد.

^۱ - این تعبیر در صورتی است که مرجع ضمیر «برون» مسلمانان و «هم» کافران باشند. و اگر مرجع ضمیر «برون» کافران و ضمیر «هم» مسلمانان باشد، در آن صورت تعبیر آیه چنین است: که گروه کافران در صحنه جنگ، مؤمنان را دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند و این احتمال نیز وجود دارد که هر گروه، گروه دیگر را دو برابر خود می‌دیدند.

هر دو لشکر صف آرایی کردند و جنگ سخت شد و از عبدالله بن عباس نقل است، که فرشتگان در جنگ بدر شرکت کرده بودند و در حدیث دیگری از قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است، که علامت مشخصه فرشتگان در جنگ بدر عمامه‌های سپید بود و حضرت جبرئیل رضی الله عنه عمامه زرد داشت. زمانی که مسلمانان در جنگ پیروز شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: که میان کشتگان ابوجهل را جستجو کنید. عبدالله بن مسعود که در آن روز از کنار ابوجهل گذشته است می‌گوید: ابوجهل را دیدم هنوز رمقی داشت پای خود را روی گردنش گذاشتم، به من گفت: ای چوپانک گوسفندان پیروزی از جانب کیست؟ گفتم: از خدا و رسول خداست و سرش را بریدم و پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. فرمود: تو را به خدایی که غیر از او خدایی نیست راست می‌گویی؟ گفتم: آری، سوگند به همان خدایی که غیر از او خدایی نیست، و سر او را برابر رسول خدا انداختم.

وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ

يُؤَيِّدُ: فعل مضارع، فاعل (هو) - مَن: مفعول به

و خداوند به هر کسی که بخواهد قدرت و نصرت دهد، نصرت بر دو وجه است. یکی نصرت ظاهری و آشکارا از روی حجت و فعل، دیگری نصرت غلبه بر دشمنان است در آنچه دیدند از نصرت مومنان با کافران و هزیمت و شکست کافران با توجه به کثرت ایشان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ

فِي ذَلِكَ: خبر آن - لَعِبْرَةٌ: لام مزحلقه، عبره: اسم آن

بدرستیکه در کم و زیادی تعداد و نصرت مومنان بر کافران و شکست آنان با تعداد زیاد هر آینه عبرتی است برای صاحبان خرد و بینایی.

رَبِّينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ

حُسْنُ الْمَتَابِ ﴿١٤﴾

دوستی شهوات از زنان و فرزندان و بسته‌های فراهم شده طلا و نقره و اسبان داغدار و نشاندار و رومه و کشت و زرع برای مردم آراسته شده است، این همه، کالای زندگی دنیاست و بازگشتگاه نیک پیش خداست. (۱۴)

رَبِّينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسُومَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ

رَبِّينَ: فعل ماضی مجهول، حُبُّ: نائب فاعل

برای مشرکان دوستی آرزوهای نفس آراسته شده است مراد شهوات نفس است و لذات زانندان و بدنیال خواهشهای نفسانی رفتن. آن که شهوات را تفسیر کرد و ابتدا به زنان اشاره کرده می گوید: مرد به هیچ چیز فریفته نگردد مگر بر این زنان که این زنان دام شیطان اند و فرزندان که محبوب قطرت والدین هستند فریفته شوند. مولانا گفت:

زین للناس حق آراسته است ز آنچه آراست چون تاندرست؟

در حدیث شریف صحیح البخاری از اسامه بن زید رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «بعد از خود فتنه ای مضرت تر از زن برای مردها باقی نگذاشته ام». اما باید دانست که قصد از دیستگی به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان صالح باشد پسندیده و مطلوب است.

وَالْقِنْطِيرِ: جمع قنطار، دارائی و مال زیاد - أَلْمُقَنْطَرِ: انباشته، بیشمار

أَلْمَسْومِ: سر داده شده برای چرا، نشاندار سفید پیشانی و دست و پا

وَالْأَمْخِرِ: چهار پایان، شتر و گاو و بز و گوسفند - وَالْحَكْرِيثِ: کشتزار

و قنطارهایی انباشته از زر و سیم (طلا و نقره) و اسبهای نشاندار آراسته (مركبهای ممتاز) و دیگر از شهوات دنیا که برای مردم آراسته اند چهار پایان است همچون شتر و گاو و بز و گوسفند و حرث و زرع که آماده کردن زمین و یاشیدن تخم در آن و رویانیدن و پروریدن آن است. باید دانست که آنچه از محبت های فوق منح شده، افراط و زیاده روی و حریص و آزمند بودن در محبت های فوق می باشد و حال آنکه در کنار این محبت ها هزاران حکمت وجود دارد که شخص بدان توجه کند.

ذَلِكَ مَتَكِعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَقَابِلِ

ذَلِكَ: مبتدا - مَتَكِعُ: خیر

اینکه گفته شد در نظر مشرکان و کفار آراسته کرده شده است چیزی است که کافران از آن در زندگانی دنیا بهره مند شوند و به آن فریفته شوند و حریص و آزمند آن محبت ها گردند.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَقَابِلِ

حُسْنُ الْمَقَابِلِ: محل بازگشت خوب در بهشت - عِنْدَهُ: مفعول فیه، خیر مقدم - حُسْنُ: مبتدا موخر

و بازگشتگاه نیکو در بهشت برای مومنان در نزد خداست آنانکه به محبت های مذکور معتدل و میانه رو باشند و به قصد و نیت نیک از آنان بهره مند گردند و حریص و آزمند نباشند که روح را خسته و جان را ملول سازند چنانچه شیخ اجل سعدی گفت:

آن شنیدستی که در اقصای غور؟ یار سالاری بیفتاد از ستور
گفت: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

قُلْ أُو۟سِب۟کُمْ بِخَی۟رٍ مِّنۡ ذَٰلِکُمْ ۖ لِلَّذِی۟نَ اتَّقَو۟ا عِنۡدَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٌ تَجۡرِی۟ مِنْ تَحۡتِہَا الْأَنْهَارُ ۚ خَالِدِی۟نَ فِیہَا وَأَزۡوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ ۖ وَرِضۡوَانٌ مِّنۡ رَبِّہِمْ ۗ وَاللّٰهُ بِبَیۡرٍ بِالۡوَسۡبِ ۗ ﴿۱۵﴾

بگو ای پیغمبر ﷺ! می‌خواهید آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که پرهیزکار بوده‌اند، نزد پروردگارشان بهشت‌هاست که جویها در آن روان است و در آن جاودان‌اند، با همسران پاکیزه و خشنودی خدا و خداوند بحال بندگان نیک آگاه است. (۱۵)

قُلْ أُو۟سِب۟کُمْ بِخَی۟رٍ مِّنۡ ذَٰلِکُمْ ۖ

بگو ای محمد ﷺ! آیا شما را به چیزی خبر دهم که از تمام چیزهایی که در دیده‌آراسته و جلوه داده شده است بهتر است؟

لِلَّذِی۟نَ اتَّقَو۟ا عِنۡدَ رَبِّهِمۡ جَنَّٰتٌ تَجۡرِی۟ مِنْ تَحۡتِہَا الْأَنْهَارُ ۚ خَالِدِی۟نَ فِیہَا وَأَزۡوَٰجٌ مُّطَهَّرَةٌ ۖ وَرِضۡوَانٌ مِّنۡ رَبِّہِمْ ۗ

مبتدا: محطوف - جَنَّاتٌ: خبر

برای آنهایی که از شرک پرهیز کردند که عموم مؤمنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا از متاع دنیا دست باز داشتند مانند اهل صفا برای ایشان است در نزد پروردگارشان در آخرت باغهای بهشتی. جمله‌ی بعد از جنت صفت است که در آن همه نوع میوه‌ها باشد و در زیر درختان آن (طوبی) از آب و شیر و خمر و غسل جاری است هر جا بهشتی بود بر بام کوشکها و منظره‌ها جویهای روان پیش خود بیند و بهشتیان و متقیان در آن بوستانها جاودان می‌مانند.

و بر ایشان در آن بهشت زنانی است هر مردی را دوزن و حورا بر آن عدد که الله داند. مصطفی ﷺ گفت: در بهشت عزب نیست (مرد بی زن)، زنانی پاک کرده شده از عیبه‌ها و آفتها که در زنان دنیا موجود باشد، از حیض و نفاس و قضاء حاجت و فضولهای تن و بیماری و پیری و مرگ. و دیگر از جانب خدا به ایشان خوشنودی است و این خشنودی از بهشت و نعمت‌های آن بهتر است.

وَاللّٰهُ بِبَیۡرٍ بِالۡوَسۡبِ ۗ

لفظ الله: مبتدا - بَیۡرٍ: خبر

و خداوند به بندگان و به احوال ایشان بینا و آگاه است و به اعمال نیک آنان پاداش خواهد داد.

الَّذِی۟نَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اِنۡنَاۤ اِۡمَانًا فَاغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاِنۡنَاۤ اِۡمَانًا فَاغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاِنۡنَاۤ اِۡمَانًا فَاغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا ﴿۱۶﴾

کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان داریم به فضل و کرم خود گناهان ما را ببامرز و از عذاب جهنم مصونمان دار. (۱۶)

الَّذِی۟نَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اِنۡنَاۤ اِۡمَانًا فَاغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاِنۡنَاۤ اِۡمَانًا فَاغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا ﴿۱۶﴾

وَقِنَا: فعل امر مبنی بر حذف ی - فاعل (انت) - (نا): مفعول به - عَذَابٌ: مفعول به ثانی

پرهیزگاران و متقیان از روی نیاز می‌گویند پروردگارا بدرستی که ما گرویده‌ایم به آنچه که تو فرمودی پس برای ما گناهان مان را بیامرز و قلم عفو بر گناهان کش و فردا ما را از عذاب دوزخ نگهدار.

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾
 آنان صابران و راستگویان و فرمانبران و انفاق‌گران و آمرزش‌طلبان سحرگاهها هستند. (۱۷)

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ
 و شکیبایان اند بر ادای فرمان الله و بجای آوردن فرائض و حدود و شرایط و نیز هر چه از رنجها و مصیبت‌ها و ناکامیها به ایشان رسد از صبر کنندگان‌اند و در دل از صادقین و راست‌گویان و راست‌کاران‌اند. و خدای را فرمان برداران و مطیعان‌اند و همیشه چه نهان و چه آشکار وی را پرستندگان‌اند و نفقه دهندگان از مال حلال بر اهل استحقاق‌اند و از خدا آمرزش خواهندگان‌اند در وقت سحر.
 مختوم‌مغلی فراغی گفت:

به هنگام سحر از خواب بر خیز ز بهر خالق خود ناله بر گیر
 نما توبه بدرگاه الهی که ایزد هم نماید عفو تقصیر

بخاطر آنست که عبادت در وقت سحر بر تن دشوارتر و وقت صافی‌تر و دل رقیق‌تر بود داود عليه السلام از جبرئیل عليه السلام پرسید که در شب کدام ساعت فاضلتر؟ گفت نمی‌دانم و لیکن هر شب بوقت سحر عرش عظیم به جنبش در می‌آید.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَابِئًا بِأَلْسِنَتِهِ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

خدای یکتا عیان کرده و فرشتگان و دانشوران گواهی داده‌اند که خدائی جز او نیست که انصاف بدو پایدار است خدائی جز او نیست که عزیز و فرزانه است. (۱۸)

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

شَهِدَ: فعل ماضی - لفظ الله، فاعل - ه: اسم ان - اله: اسم لای نفسی جنس - خبر لای نفسی جنس محذوف - هو: بدل - خبر ان محذوف

خداوند به حق گواهی داد (کلمه کرد) هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او. کلیبی گفت سبب نزول این آیت (شهد الله انه لا اله الا هو) آنست که دو جبر (پیشوای روحانی) از احبار شام به پیش مصطفی صلی الله علیه و آله در مدینه آمدند چون مصطفی را دیدند، او را بآن صفت و نعت دیدند که خواننده و دانسته بودند. گفتند:

انت محمد؟ تو محمدی؟ جواب داد که: آری من محمدم، گفتند تو احمدی؟ گفت: آری من احمدم، گفتند از تو شهادتی می‌پرسیم اگر ما را از آن خبر کنی و بیان کنی به تو ایمان می‌آوریم و بگرویم.

رسول خدا گفت: آنچه من خواهید بیسید، گفتند: ما را خبر ده که کدام شهادت بزرگوارتر و عظیم‌تر در کتاب الله عزوجل است. جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت آورد: شهد الله انه لا اله الا هو. مولانا گفت:

يشهدا الله و الملك و اهل العلوم انه لا رب الا من يدوم

وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ

و فرشتگان نیز به همین وجه گواهی دادند و صاحبان علم که مؤمنان اهل کتاب اند: با جمیع مهاجر و انصار و یا علمای این امت نیز گواهی دادند و هر یک از علمای قدیم به عدل گواهی دادند، و گفتند: جز او معبودی نیست و بر همه چیز قادر و توانا و بر همه چیز حکیم است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

إِلَهٌ: اسم لای نفی جنس، خیر لا محذوف

هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او که تکرار تأکید است و دلیل بر توحید خدای تعالی است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ لَأَسْلَمُوا وَمَا اٰخْتَلَفَ الَّذِينَ اٰتَوْا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ

الْعِلْمُ بَقِيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيٰتِ اللَّهِ فَاِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

دین پسندیده، نزد خدا اسلام است، و اهل کتاب در آن راه اختلاف نکرده‌اند، مگر از پس آن که دانش بسویشان آمده و از راه رشک و حسد به یکدیگر اختلاف بعیان آورند و هر که آیه‌های خدا را انکار کند، حساب کردن خدا، سریع است. (۱۹)

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ لَأَسْلَمُوا

الَّذِينَ: اسم آن - الْأَسْلَمُوا: خبر آن

براستی که دین پسندیده نزد الله دین اسلام است نه یهودیت و نه نصرانیت و اگر تفصیل آن خواهی که بدانی، قول و عمل و نیت است و اگر واضح‌تر خواهی پنج چیز است - یکی قرآن و حکم آن، دیگر رسول و سنت وی، سومی اجماع علمای اهل سنت چهارمی آثار پیشینیان پنجمی قیاس سماعی

وَمَا اٰخْتَلَفَ الَّذِينَ اٰتَوْا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَقِيًا بَيْنَهُمْ

أَوْتَوْا: فعل ماضی مجهول، و او، نایب فاعل - بَقِيًا: مفعول لاجله

در آنکه دین اسلام و پیغمبر وی که به او کتاب (قرآن) داده شده است، اوصاف و مشخصاتش در کتاب آسمانی پیشین که بخشهایی از آن در دست یهود بود اختلاف نکردند مگر بعد از اینکه مبعوث شد

^۱ - اصول دین سه چیز است: ۱- نماز ۲- روزه ۳- زکات ۴- حج ۵- جهاد
 ۱- توحید ۳- نبوت ۴- معاد
 ۲- روزه ۳- زکات ۴- حج ۵- جهاد

اختلاف کردند چون منافع خود را در خطر می‌دیدند از روی طغیان و ظلم و حسد ظهور بیغمبر را ناپسندیده گرفتند.

وَمَنْ يَكْفُرْ يَتَّخِذْ اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

لفظ **اللَّهِ**، اسم ان - **سَرِيعُ**، خبر ان

و هر که به قرآن و یا به معجزاتی که خدای تعالی به محمد ﷺ ارزانی داشته نگردد و به آن پشت کند و کفر ورزد زود باشد که ایشان ازین دنیا بروند و خدای تعالی به جهت کفر و انکار ایشان آنان را جزا دهد.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَكَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ ﴿۲۰﴾

اگر با تو احتجاج کردند بگو من از دل و جان خود و کسانی را که پیرو من شده‌اند بخدا تسلیم کرده‌ام به کسانی که کتابشان داده‌اند یعنی اهل کتاب و به بی‌کتابان بگو: آیا اسلام آورده‌اید؟ اگر اسلام آورده‌اند هدایت یافته‌اند و اگر پشت بگردند، بر عهده تو رساندن پیام الهی است و پس که خدا بینای بندگان است. (۲۰)

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ

حَاجُّوكَ، فعل ماضی، واو فاعل، ک، مفعول به، یا تو بجدال و ستیزه کردند.

أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ، با تمام وجود فرمانبر خدا هستم.

پس اگر این جهودان بعد از اقامه دلیل در کار دین با تو ستیزه و دشمنی کنند توبه آنها بگو من خود و کردار خود و نیت خود را برای خدا سپردم.

و مهاجر و انصار نیز که بدینال من ایستاده‌اند و تابع من هستند همچنین اند که من کردم.

وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ

و ای محمد ﷺ! بر آن کسانی که کتاب به ایشان داده‌اند یعنی یهود و نصاری و نیز به مشرکان عرب که کتاب نداشته‌اند بگو آیا اسلام می‌آورید چنانچه من آورده‌ام؟ یعنی اسلام بیاورید اسلامی که من آوردم.

فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَكَدُوا

پس اگر اسلام آوردند و امر حق را مطیع شدند پس هدایت شدند و از دره ضلالت و گمراهی به مقصد اصلی رسیدند.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ

عَلَيْكَ، جار و مجرور خبر مقدم - **الْبَلَاءُ**، مبتدا موخر

و اگر ایشان از اسلام و دین حق برگردند، بر تو جز تبلیغ رسالت نیست، و توفیق هدایت کار تو نیست و وظیفه‌ی تو تبلیغ و دعوت به اسلام است.

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

لفظ **وَاللَّهُ**، مبتدا - **بَصِيرٌ**، خبر

و خداوند به تصدیق و تکذیب بندگان آگاه و بیناست و اعمال همه را می‌داند و در روز قیامت همه را پاداش می‌دهد، هر کسی را به سزای اعمال خویش می‌رساند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۱﴾

کسانیکه آیه‌های خدا را انکار می‌کنند و پیغمبران را به ناحق می‌کشند و نیز کسانیکه مردم را به عدل و انصاف فرمان می‌دهند به قتل می‌رسانند ای پیغمبر ﷺ آنان را بعدادای الم انگیز بشارتشان بده. (۲۱)

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ

الَّذِينَ، اسم ان - بِآيَاتِ، در اینجا، قرآن و دین است.

در این آیه کریمه صنعت استعاره عنادیه یعنی امکان اجتماع دو طرف استعاره وجود ندارد بکار رفته است می‌گوید: بدرستی آن گروه که کافرند و به ناحق پیغمبران را یا ستم و دلیری می‌کشند، از حضرت رسول ﷺ پرسیدند یا رسول الله از مردمان برای چه کسی عذاب سخت‌تر و صعب‌تر خواهد بود. رسول خدا ﷺ جواب داد: من قتل نبیاً او رجلاً امر بمعروف و نهی عن منکر یعنی عذاب سخت برای کسی است که پیغامبری را بکشد یا آن مردی را که امر به معروف و یا نهی از منکر کند بکشند ایشان را سخت‌ترین و صعب‌ترین عذاب خواهد بود.

وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ

وَيَقْتُلُونَ، فعل مضارع - (و)فاعل - الَّذِينَ، مفعول به

آنان را که از روی عدل و انصاف و راستی امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و به سوی خدا می‌خوانند می‌کشند. بدانند که مقابله و مقاتله با پیغمبران و ناصحین به منتهای شقاوت و قساوت است چنین کسی به دردناکترین عذاب‌ها سزاوار است. مولانا گفت:

چون سفیهان راست این کار و کیا لازم آمد یقتلون الانبیاء

فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

فَبَشِّرْهُم، فعل امر - هم: مفعول به - (انت)فاعل، جمله خبر ان از برای الذین.

پس ایشان را به عذاب دردناک بشارت بده ایشان را به آن عذاب و عید بده.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۲۲﴾
 همین کسانند که اعمالشان در دنیا و آخرت هدر شده و یاورانی ندارند. (۲۲)

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتِ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

حَبِطَت: تباه و هدر رفته است، فعل ماضی - أَعْمَلْتَهُمْ: فاعل

آن گروه کافران و قاتلان کسانی هستند که پیغمبران و امر به معروف و نهی از منکر کننده را می‌کشند، در دنیا و آخرت اعمالشان فرو می‌ریزد و به باد می‌رود.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - نَاصِرِينَ: مبتدا مؤخر.

و بر آنها هیچ یار و یآوری نیست که آنان را از زبال دنیوی و عذاب اخروی نجات دهد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا

مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾

مگر آن کسانرا که از تورات بهره‌ای از کتاب یافته‌اند نمی‌نگرید که به کتاب خدا دعوت می‌شوند، که میان آنها حکم کند، ولی گروهی از آنها پشت می‌کنند و اعراض گردانند. (۲۳)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّوْا فَرِيقًا

مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ

أُوتُوا: فعل ماضی مجهول - (و): نایب فاعل محلا مرفوع - نَصِيبًا: مفعول به از برای تر

واو: حالیه - وَهُمْ مُّعْرِضُونَ: جمله حالیه (مبتدا و خبر)

آیا نمی‌بینی و ننگر نمی‌بینی به این جهودان که ایشان را از کتاب تورات نصیب دادند یعنی اندک چیزی را از آن دانسته‌اند.

اعمال جهودان آن بود که می‌گفتند ما پذیرنده‌ی تورات هستیم و بر شریعت موسی ایستاده‌ایم، گویند روزی حضرت رسالت پناه ﷺ جمعی از یهود را به اسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوقی گفت ای محمد ﷺ با تو در حضور علمای دین خود مناظره می‌کنیم حضرت فرمود آن صفحه‌هایی که مربوط به صفت و نعت من است بیارید و در این محکمه آنرا حکم سازید.

ایشان از این قول خودداری کردند و آیات تورات را حاضر نکردند حق تعالی فرمود: پس گروهی از ایشان که از رؤسای یهودند از حق روی می‌گردانند، بعد از آنکه حکم تورات را دانستند، ایشان روی بر گرداندگان و پشت کنندگان به حق‌اند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَوَعَّرَهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْرُقُونَ ﴿۲۴﴾

اعراضشان برای اینست که آنان گویند: آتش دوزخ بنا نرسد مگر چند روزی معدود و معینی، دروغی که ساخته اند در کار دینشان ایشان را فریب داده است. (۲۴)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ

لَنْ تَمَسَّنَا: مضارع متصوب - نا: مفعول به - النَّارُ: فاعل - أَيَّامًا: مفعول فيه

این اعتراض برای ایشان است که ایشان می گویند به ما آتش دوزخ نخواهد رسید مگر چند روزی که شمرده شده است تا چهل روز یعنی این ایام معدودات آن چهل روز خواهد بود که در آن گوساله می پرستیدند و به آن تعداد ما را عذاب خواهد بود که در سوره بقره گفته شد: رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت:

وَعَرَّيْكُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْرُقُونَ

وَعَرَّيْكُمْ: گول زده فریب داد - مَا: فاعل از برای غر

این دروغ، ایشان را فریب داد، خود دروغ را می سازند و افتراهایی که در دینشان به خدا می بندند و بیوسه بهم می بافتند بدان دروغ فریفته می شوند و به آن گول می خورند.

فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوَقَّيْتُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾
چگونه باشد وقتی در آن روز، که شک ندارد، فراموشان کنیم و بهر کس آنچه کرده است داده شود و ستم نبینند. (۲۵)

فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

فَكَيْفَ: حال فعل و فاعل محذوف - لَا: لای نفی جنس ریب: اسم لای نفی جنس - فِيهِ: جار و مجرور خبر

پس حال ایشان چگونه باشد آن زمانی که ایشان را برای حساب جمع کنیم که در وقوع آن هیچ شک هم نیست در آن روز معلوم خواهد شد که به چه تاریکیها افتاده اند و چگونه رسوا شدند.

وَوَقَّيْتُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

وَوَقَّيْتُ: ماضی مجهول - كُلُّ: نایب فاعل - مَّا: مفعول به - وَو: حالیه - وَهُمْ لَا

يُظْلَمُونَ جمله حالیه (مبتدا و خبر) - هم: مبتدا - جمله فعلیه لَا يُظْلَمُونَ خبر است.

در روز حشر هر نفسی هر عملی را که انجام داده اند و کسب کرده اند در آن روز بتامی و یکمال داده خواهد شد و کوچکترین عمل نیک کسی ضایع نمی گردد.

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تَوَكَّلْ عَلَى الْمَلِكِ مَنْ تَشَاءُ وَتَتَرَعُ الْمَلِكِ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ
وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۶﴾

بگو ای «محمد» ﷺ بار خدایا، ای مالک ملک! ملک بهر که خواهی می دهی و ملک از هر که خواهی می ستانی، هر که را خواهی عزیز می کنی و هر که را خواهی ذلیل می کنی همه خویشها بدست توست که تو بر همه چیز توانایی (۲۶)

قُلْ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ

وَتَنْزِعُ: باز پس می گیری، فعل مضارع، فاعل ضمیر مستتر (انت)

ای محمد ﷺ بگو: پروردگارا! پادشاهی به کسی دهی که خود خواهی و می گیری پادشاهی را از هر که بخواهی.

وَتُؤْتِي مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ

وَتُؤْتِي: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَن: مفعول به

و هر که را بخواهی او را به پادشاهی عزیز کنی و بنوازی و گرامی داری. چون محمد ﷺ مهتر عالمیان و صفوت آدمیان و امت وی بهترین امتان است و نیز بخواهی او را که خوار داری و بیفکنی و بی مقدار گردانی چون دشمنان و منافقان و جهودان و مشرکان همچون ابوجهل و پیروان او را.

مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست سند و آنرا که خواست داد
مولانا گفت:

پس یقین شد که عمر من تشاء خاکش را گفت پرها برگشا
سعدی گفت:

یکی را بر سر برنهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد و بخت

و اما سبب نزول این آیت آنست که مفسران گفتند: مصطفی ﷺ به فتح مکه امت خود را وعده داد و به تصرف ملک یارس و روم وعده داد، منافقان و جهودان گفتند کجا محمد ﷺ ایران و روم را تصرف کند و حال آنکه محمد ﷺ در تصرف مکه عاجز است. محمد بن اسحاق از جابر بن عبدالله نقل می کند، که گفته است در قسمتی از خندق مردم به سنگی برخوردند که کندن آن امکان نداشت و به رسول خدا ﷺ گزارش دادند و سلمان را به حضرت رسول ﷺ فرستادند.

مصطفی ﷺ آمد، و تبر از دست سلمان گرفت و یکی بر آن سنگ زد، پاره ای از سنگ شکافته شد و از جرقه آن نوری تابفت، که چهار گوشه مدینه از آن روشن گشت، مصطفی تکبیری گفت و مسلمانان همچنین تکبیر گفتند یکی دیگر بزود همه برین صفت روشنایی از آن تابفت، سوم بار زد همچنان بارقه آتش بجیبید و آن سنگ شکافته شد و پاره پاره گشت.

- این واقعه در جنگ احزاب پیش آمد. جنگ احزاب (جنگ خندق) در ماه شوال سال پنجم هجرت روی داد. مسلمانان برای جلوگیری از هجوم کفار بنابه طرح پیشنهادی حضرت سلمان فارسی (رضی الله عنده) در اطراف مدینه در قسمت هایی از شهر، حفر کردند.

سلمان گفت: یا رسول الله! عجب چیزی دیدم که هرگز مانند آن ندیده بودم! رسول خدا به قوم نگر بست و گفت شما همان را دیدید که سلمان دید؟ گفتند آری دیدیم رسول خدا ﷺ گفت در حضرت اول که آن نور پیدا شد کوشکهای حیره و مدائن کسری جمله پدید و فرمود: جبرئیل آمد مرا خبر کرد امت تو بر آنچه دیدی غلبه کنند، در حضرت دوم کوشکهای حمیر از زمین روم بمن آشکار شد و جبرئیل الطیّب آمد همان را به من گفت و حضرت سوم کوشکهای صنعاء بمن جبرئیل آمد همان را گفت، ازین بشارت مومنان همه شاد شدند.

بَيِّنَاتُ الْخَيْرِ

بَيِّنَاتُ الْخَيْرِ: بخار و مجرور خبر مقدم - الْخَيْرِ: مبتدا مؤخر

خدایا! عز دنیا و آخرت بدست توست و نصرت بر دشمنان، و نیکی کردن با دوستان بدست توست.

إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ک: اسم ان - قَدِيرٌ: خبر ان

براستی همه را توانی و به همه توانایی، خواهی عزیز کسی، خواهی بخوار داری، خواهی بخوانی و بنوازی، خواهی برانی و بیندازی. کار تو داری تو کریم و مهربانی، رحیم و رحمانی عزیز و سلطانی.

تَوَلِّجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَتَوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ اللَّيْلَ مِنَ اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ النَّهَارَ مِنَ اللَّيْلِ

وَتَرَوُنَّ مِنْ شَكَاةٍ بَعِيرٍ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

شب را به روز می کنی و روز را به شب نابدید می گردانی، زنده را مرده پدید می آوری و مرده را زنده پدید می آوری و هر که را خواهی بدون شمار روزی می دهی. (۲۷)

تَوَلِّجُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَتَوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ

تَوَلِّجُ: داخل می گردانی، فعل مضارع - (انت فاعل) - اللَّيْلُ: مفعول به

گاهی از شب می گاهی و به روز می افزائی و گاهی از روز می گاهی و به شب می افزائی. در یک موسم پانزده ساعت روز و نه ساعت شب ماههایی که روز طولانی می شود و در موسم دیگر پانزده ساعت شب و نه ساعت روز می گردانی در ماههایی که روز کوتاه می شود. نظامی گنجوی گفت:

منزل شب را تو دراز آوری روز فروخته تو باز آوری

وَتُخْرِجُ اللَّيْلَ مِنَ اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ النَّهَارَ مِنَ اللَّيْلِ

زنده را از مرده بیرون می آوری چون حیوانات که آن نطفه است یا بیرون می آوری مرغ را از بیضه و درخت را از دانه - و بیرون می آوری مرده را از زنده یعنی از حیوان و مرغ و درخت، نطفه و بیضه و دانه بوجود می آوری.

و گفته اند، ناپاک را از پاک و پاک را از ناپاک جاهل را از عالم و دانا از نادان، کامل از ناقص و ناقص از کامل در تصرف قدرت خاص اوست.

وَرَزَقُكَ مِنْ كَسَاةٍ يَبْعَثُ حِسَابًا

وَرَزَقُكَ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مَنْ: مفعول به

و خداوند آن کسی را که بخواهد بیش از اندازه روزی می دهد یعنی روزی می دهد در دنیا بدون رنج و رحمت، و بیش از اندازه در آخرت از نعم بهشت برخوردار می سازد. و این پاداش و روزی از برای کسی است که در این دنیا چندانکه طاقت دارد عبادت کند که فردا در آخرت جزا و نعمت آن بیابد.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾
مؤمنان، بغیر مومنان، کافران را دوستان نگیرند. هر که چنین کند رابطه خود را با خدا قطع کرده است، مگر که از آنها ترسی داشته باشید، خدا شما را از خود می ترساند و سرانجام بازگشت همه به سوی اوست. (۲۸)

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

لَا يَتَّخِذُ: مضارع مجزوم - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل - الْكَافِرِينَ: مفعول به - أَوْلِيَاءَ: مفعول به ثانی

این آیت در شأن قومی آمد که از مؤمنان بعضی پنهانی با جهودان دوستی داشتند. رب العالمین ایشان را از آن باز داشت و نهی کرد و گفت:

مومنان که دوستان اند کافران را که دشمنان اند بدوستی نگیرند. دوست مؤمن چیز مؤمن نشاید یعنی شایسته نیست که مؤمنان دوستانی غیر مؤمنان برای خود برگزینند.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا

أَنْ تَتَّقُوا: مضارع منصوب - (و) فاعل - تُقَاتُوا: مفعول مطلق

و هر که این دوستی با دشمنان برقرار کند پس آنکس از دین خدای چیزی ندارد یعنی الله از آن کس بیزار است و طاعت وی را نپذیرد و نپسندد.

مگر آنکه بترسید و بپرهیزید از ضررهای کافران چه ترسیدنی و بپرهیز کردنی آنکه مسلمانان را بترسانید، و در خشم خویش به پرهیز نمودن امر کرد.

وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ

وَيُحَذِّرُكُمُ: مضارع - لفظُ اللَّهِ: فاعل - كُمْ: مفعول به - نَفْسَهُ: مفعول به ثانی

و خداوند شما را در ارتکاب کارهای نهی شده از عذاب نفس خود یعنی عذابی که از محض قهر و غضب حق تعالی و تقدیس صادر شده باشد می ترساند. در انوار القرآن آمده است که این عیب علیه

می‌گوید: در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها به عنوان مجرم اسرار به جای هم کیشان مؤمنان نهی کرده مگر در صورتیکه کفار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی باجاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار محبت نموده در کار دین با آنان مخالفت ورزند رسول خدا ﷺ که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که مکه مکرمه فتح شد پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن حضرت ﷺ را از وطن بیرون کرده شکست خوردند همه را آزاد کرد و فرمود: لا تریب علیکم الیوم یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سزایش نخواهد شد.

وَاللّٰهُ الْمَصِيْرُ

وَاللّٰهُ: جار و مجرور خیر مقدم - الْمَصِيْرُ: مبتدا مؤخر

و بازگشت همه به سوی خدا خواهد بود.

در مورد تقیه در انوار القرآن از قول تفسیر المصیر آورده است که تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع است، زیرا دشمن یا دشمن دین است یا دشمن دنیا، اگر دشمن دین باشد، پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بروی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بروی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت و اگر دشمنی دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول رایج، در این صورت نیز هجرت بروی واجب است.

قُلْ اِنْ تَحْفَوْا مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ اَوْ تُبْدُوْهُ یَعْلَمُهٗ اللّٰهُ وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِيْرٌ ﴿۲۹﴾

بگو ای پیغمبر ﷺ آنچه را در سینه‌های شماست، چه نهان کنید چه عیان کنید، خدا آنرا می‌داند و هر چه در آسمانها و زمین هست می‌داند که خدا به همه چیز تواناست. (۲۹)

قُلْ اِنْ تَحْفَوْا مَا فِیْ صُدُوْرِكُمْ اَوْ تُبْدُوْهُ یَعْلَمُهٗ اللّٰهُ

تَحْفَوْا: فعل مضارع - (و) فاعل - مَا، مفعول به

بگو ای محمد ﷺ که اگر آنچه در سینه‌های شماست (در دل‌های کافران) پنهان دارید یا آشکار کنید، خداوند آنرا می‌داند و در برابر آن شما را جزا می‌دهد.

وَيَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ

وَيَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - مآ: مفعول به

و نیز آنچه در آسمان و زمین است می‌داند و جزای هر کس از مغفرت و عذاب بدهد، پس بداند که ضایع دل شما را هم می‌داند و به آن جزا دهد. پس شایسته است از وی بترسید و از عذاب و خشم وی بر حذر باشید.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و خداوند بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدرات محیط است پس هر چه می‌کنید می‌داند و جزای آن را می‌دهد پس نافرمانی نکنید و بترسید. صاحب تفسیر «العتیر» در بیان احکام می‌گوید:

۱- این دو آیهی کریمه و امثال آن از آیات از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان یا غیر آنان نهی نمی‌کنند، چنانکه پیامبر خدا ﷺ با قبیله خزاعه - در حالیکه هنوز بر شرک خویش بود- پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران و طغیان باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲- برخی از مالکی‌ها بر آنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتیکه آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه‌ی نیک داشته باشد ولی شاقمی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْتَصِرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تُوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَيَدِّيهِ
أَمَدًا يَّعْتَدُ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾

روزی که هر کس، آنچه کار خوب کرده در پیش روی خود حاضر بیابد، و نیز آنچه کار بد کرده است، و دوست دارد که میان او و کارهای بدش فاصله‌ای دور باشد، خدا شما را از خویش می‌ترساند و خدا با بنده‌گان مهربان است. (۳۰)

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْتَصِرًا

تَجِدُ: مضارع - كُلُّ: فاعل - يَوْمَ: مفعول فيه - مآ: مفعول به - مُّحْتَصِرًا: حال

روزی که هر کس بیابد آنچه از نیکی‌های کرده باشد مانند جزای عمل نیک خود را و خصمه‌های اعمال نیک را به نوبه او حاضر گردانند.

وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ

و آنچه از بدی کرده باشد جزای آن را ببیند یعنی تیکان به ثواب رسند و بدان به عذاب.
من اگر نیکم و گرد تو برو خود را یاش هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت

قَدْ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا

بَيْنَهَا: اسم آن - اَمَدًا: خیر آن

در آن روز مجرمین آرزو می کنند و می گویند ای کاش این روز از ما دور می بود و بین ما و بین اعمال ما فاصله می بود که به آن نزدیک نمی شدیم.

وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ

وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

یحدرکم الله نفسه به دو اخطار آمده است یکی در آیهی سابق از نهی لا يتخذ المؤمنون... آمده است و هشداری است که مالکیت از آن خداست و دیگری بوم تجد کل نفس... و این آیه هشدار می است به روز مالکیت مطلق خدا که دوره ی اختیار انسان به سر آمده و اعمال در تصرف خدا در آمده است.
در خیر باز است و طاعت و لیک نه هر کس تواناست بر فعل نیک

وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ

لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا - رَءُوفٌ: خبر

و خداوند به بندگان خود سخت مهربان است و شما را از عاقبت کار خیر می دهد و از اعمال بد بر حذر می دارد تا بیدار و هوشیار باشند و به عاقبت رستگار شوند.
مولانا گفت:

هر خیالی کو کند در دل وطن روز محشر صورتی خواهند شدن
سیرتی کان در وجودت غالب است هم بر آن تصویر حشرت واجب است

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)

بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را بامروزه که خدا آمرزگار و رحیم است (۳۱)

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ

سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ﷺ کعب اشرف و اصحاب او را از جهودان به دین اسلام دعوت کرد و سید و عاقب را از ترسائی به اسلام خواند. ایشان گفتند ما خود پسران و دوستان الله ایم. به وی نزدیکتر از انیم که تو ما را به آن دعوت می کنی. رسول خدا ﷺ و مؤمنان گفتند اگر شما پسران

و دوستان او هستند، پس چرا بر شما از سوی او غضب و لعنت است، گفتند این چنان است که پدر بر پسر خشم گیرد پس رب العالمین آیت فرستاد.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي أُنَسِتْ لَكُمْ إِيَّاهُ وَابْتَغُوا الْوَجْهَ الْكَافِرِ الَّذِي كُنْتُمْ تُبْغُونَ لِلَّهِ وَاللَّهُ يَبْغِي لَكُمْ أَسْمَاءَ بَنَاتٍ لَمْ يَكُن لَكُمْ فِي الْحَدِيثِ مِنْكُمْ بِأَنَّكُمْ أَنْتُمْ مَأْمُورُونَ بِالنَّكَاحِ وَاللَّهُ يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ خَيْرًا وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

می‌دارید، چنانکه می‌گویند پس مرا دوست دارید که نسبت می‌دارم از روی نبوت و رسالت و محبت و دنباله رو من باشید که من شما را به طاعت و عبادت و بی‌خواری آنکه که شما می‌خواستید و طاعت دارید و فرمان بردار باشید، او نیز شما را دوست می‌دارد و گناهان شما را بیامرزد و الله گناهان کسانی را که تابع و دنباله رو من باشند آمرزیده است. مولانا گفت:

چون یحیون بخواندی از نی / یا یحبهم شوقین در مطلبی

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و خداوند به رحمت خاص خود بر ایشان مهربان و بخشنده است. در حدیث شریف آمده است «هر کسی کاری کند که آن کار مطابق با شرع اسلام نیست، پس آن مردود است»

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

بگو خدا و پیغمبران را فرمان برید، اگر پشت بگردید، خدا کافران را دوست نمی‌دارد. (۳۲)

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ

بگو در اوامر و نواهی خدا را اطاعت کنید و او را یگانه و یکتا دانید، و به خداوندی و معبودی وی اقرار دهید و او را به نبوت و رسالت استوار دارید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ

پس اگر از اطاعت خدا و رسولش برگردند و اعراض کنند، بدستیکه خدا کافران را دوست نمی‌دارد، هر چند که ایشان می‌گویند، وی را دوست داریم، گفتن ایشان بی‌حاصل است و دعوی ایشان باطل و خداوند قطعاً بر ایشان نمی‌آمرزد و آنان را مورد خشم خود قرار می‌دهد این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمدی ص کفر است.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳)

خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر اهل جهان برگزید. (۳۳)

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم ان - اصطفى: فعل ماضی - (هو مستتر) فاعل، جمله خبر ان

براستی خداوند حضرت آدم عليه السلام را به محبت و ولایت و نبوت برگزید، و او را به فرزندان خویش رسول کرد اما آن ملکات روحانی و کمالات جسمانی را که خداوند جل جلاله بعلم محیط و حکمت بالغه خویش در ابوالبشر حضرت آدم عليه السلام به ودیعت گذاشت در هیچ مخلوق دیگری به ودیعت

نگهداشته است آدم علیه السلام را مسجود ملائکه قرار داد تا آشکار شود که اکرام و بزرگداشت آدم از سایر آفریده‌ها تا چه حد فضل و شرف دارد. و نیز برگزیده نوح علیه السلام را و ابراهیم علیه السلام را و آل وی اسماعیل و اسحاق و الوط و یعقوب را پس هر گاه در دین موافق نباشد و در اتباع ثابت قدم نیابند او را آل نگویند. اگر چه نسبت هم داشته باشد و پسر نوح که موافق نوح علیه السلام در دین نبود از آل وی برشمرد و گفت انه ليس من الهلك. بتعدی گفت:

پسر نوح بنا بدان بنشینت
خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد

و آل عمران یعنی موسی و هارون برگزیده مقاتل گفت: این عمران پدر موسی و هارون است و عمران دیگری هم داریم که پدر مریم که مادر عیسی علیه السلام است و عالمان زمانشان برگزیده، عالمان در مخلوقات خدا جل جلاله زمین و آسمان، خورشید، ماه، ستارگان و سنگها همه را شامل است.

ذُرِّيَّةٌ مِّنْ بَعْضِ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾

نژاد ابراهیم و عمران بعض آن از بعض دیگر است و خدا شنوا و داناست. (۳۴)

ذُرِّيَّةٌ مِّنْ بَعْضِ آلِ إِبْرَاهِيمَ

ذُرِّيَّةٌ مِّنْ بَعْضِ آلِ إِبْرَاهِيمَ

چون بعد از آدم و نوح علیه السلام کسانی که در جهان زنده گانی می کردند همه از نسل این پیغمبران برگزیده بودند اما بر خلاف آن بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام در دنیا خانواده‌های متعددی بوجود آمدند و خداوند از میان این اقوام دو دمان حضرت ابراهیم را مخصوص گردانید و نسلی که از فرزندان او بوجود آمدند می گویند برخی از ایشان از برخی زاده شده از اولاد پسندیده و از آنای برگزیده‌اند چون حضرت عیسی علیه السلام از طرف مادر پدید آمده سلسله نسب او هم از طرف مادر بحساب می آید نه اینکه بعد از آنکه به خدا منسوب گردد و چون واضح است که سلسله نسب عمران پدر حضرت مریم صدیقه مادر مسیح به ابراهیم منتهی می شود پس آل عمران نیز شعبه ای از آل ابراهیم است و پیغمبرانی که بعداً مبعوث شده‌اند هیچ یک از خاندان ابراهیم بیرون نمی باشند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله مبتدا - سمیع خبر - علیم خبر ثانی

و خداوند برگزیده شنواست و به اغراض فاسد ایشان آگاه و داناست که اشاره به تولد حضرت مریم صدیقه مادر عیسی دارد که انشاء الله بعداً بیان خواهد شد.

إِذْ قَالَتْ أَمْرًا تُعِزُّ عِيْمَرَانَ رَبِّيَ إِنَّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَقَبَّلَ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾
و چون زن عمران گفت: پروردگارا آنچه را که در شکم خود دارم آزاد از هر قیدی، نذر تو کردم. از من بپذیر که تو شنوا و دانایی. (۳۵)

إِذْ قَالَتْ أَمْرًا تُعِزُّ عِيْمَرَانَ رَبِّيَ إِنَّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَقَبَّلَ مِنِّي

قَالَتْ: فعل ماضی - أَمْرًا: فاعل - عِيْمَرَانَ: مضاف الیه - رَبِّيَ: منادا - مُحَرَّرًا: حال.

خداوند به حال و به گفتار آن زن عمران مادر مریم صدیقه داناست که گفت: رب انی نذرت لک: پروردگارا! بدرستی که نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است از قید و بند دنیا آزاد کرده شده تا خالص ترا پرستند و به سجده تو کند مادر مریم آنچه دعا کرد تا آن نذر از وی پذیرفته شود براساسی تو سخنی را که در باب نذر گفتم به قصد من آگاهی که جز رضای تو نخواستم در آن زمان خدمت در مسجد قدس را بزرگ می داشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند. و بر فرزندان فرمانبرداری و تعظیم والدین در حین نذرها فریضه بود. بعد از نذر حنه شوهرش عمران گفت و بحک این چیست که تو کردی شاید که در شکم تو دختر باشد که دختر عورت باشد و ناقص عقل و دین. مادر مریم گمان برد که پسر زاید از آن جهت نذر کرد، پس دختر زائید و دختر چون پسر نیست شایستگی آزادی و تحریر ندارد.

إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

پروردگارا! بدرستی که تو سخنی را که در باب نذر گفتم شنوایی و می دانی که من درین نذر جز رضای تو نخواستم.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّيَ إِنَّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمِيتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾

و چون باز گشت، گفت: پروردگارا من بار خویش دختر گذاشتم، خدا بهتر داند که چه گذاشتم، که پسر چون دختر نیست. من او را مریم نامیدم و او را با فرزندان از شر شیطان ملعون بتو می سپارم. (۳۶)

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّيَ إِنَّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ

وَضَعْتُهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - (هی) فاعل - أُنْثَىٰ: حال.

پس آن هنگام که بار خود را بنهاد از راه عذر خواهی و حسرت گفت پروردگارا! بدرستی آن بار را فرزند ماده نهاده ام که دختر عورت باشد و شایستگی خدمتکاری مسجد را ندارد.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ

لفظ الله: مبتدا - أعلم: خبر

خدا دانایتر است که عاقبت کار وی چگونه خواهد شد و حقیقت حال وی چگونه باشد.

وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ

الذکر: اسم لیس - کَالَانُتْقُ: جار و مجرور، خبز لیس.
حنه گفت پروردگارا! فرزندی که من طلب کردم به خدمت کنیه (مسجد و عبادتگاه) و نذری که کردم پسر نیست بلکه دختر است که بمن داده ای.

وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

سَمَّيْتُهَا: فعل ماضی - ت: فاعل - ها در سمیتها: مفعول به - مَرْيَمَ: مفعول به ثانی.
بدرستی که من او را مریم نام نهادم و مریم به زبان ایشان امة الله (کنیزک خدا) است و بدرستی که من او را و فرزندان او را از وسوسه شیطان سرکش لعنت شده یا از مس او به تو پناه می آورم، برکت دعای حنه پروردگار مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و مصون ماندند در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر اینکه شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می کند، جز مریم و پسرش عیسی».

فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرِئُمُ أَنْ لَأَسُ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِعَمْرِىَ حَسَابٍ (۳۷)

پروردگارش او را پذیرفت، پذیرشی نیکو، و او را به پرورش نیک پرورش داد. و زکریا را سرپرست وی کرد. هر وقت زکریا به محراب نزد او می رفت روزی ای پیش وی می یافت وی گفت: ای مریم! این برای تو از کجا آمده؟

گفت: این از پیش خدای است که خدا هر که را خواهد، بی شمار روزی دهد. (۳۷)

فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا

فَقَبَّلَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - رب: فاعل - وَأَنْبَتَهَا: فعل ماضی - فاعل (هو) - ها: مفعول به -

نَبَاتًا: مفعول مطلق نوعی - حَسَنًا: نعمت

پس پروردگار این دعای مادر مریم را پذیرفت آن پذیرفتن نیکو به خدمت خانه، او را بجای پسر قبول کرد و او را برویاند نشو و نمای نیکو یعنی پرورش داد - نبات - سخنی جاری در میان عرب در پروردن فرزند.

وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا

وَكَفَّلَهَا: ماضی - (هو) فاعل - ها: مفعول به - زَكَرِيَّا: مفعول به ثانی.

زکریا را سرپرست مریم کرد مریم دختر حنه که حنه خواهر زن زکریاست. چون مریم هفت ساله شد و به خدمت مسجد اقصی شایسته گشت حنه دست مریم را گرفته کوزه و جاروب برداشته در بیت المقدس پیش زکریا رفت و سلام کرد و گفت یا رسول الله من این فرزند را در شکم خود بامید آنکه

پسر یزایم نذر کرده بودم که خدمت مسجد کند چون دختر زائیدم مریم نام نهاده بخدمت تو آوردم تا خدمت مسجد بجا آرد و زکریا به آن قوم که حاضر بود گفت این دختر را چه کسی می پرورد و تعهد و پرستاری می کند؟

پس هر یکی می خواستند بگیرند تا اینکه به نزاع انجامید سر انجام قرار شد که قلمهای آهنی که تورات از آنان می نوشتند در آب اندازند قلم کسی که بر سر آب بماند و فرو نرود او کفیل مریم باشد.

قوله تعالی

اذ یقولون اقلامه انهم یکفل مریم یعنی هر گاه که قلمهای خود را می انداختند بر این که کدام کس از ایشان مریم را پرورد. همه قلمها در آب فرو رفت الا قلم زکریا که بر سر آب بایستاد پس زکریا سرپرستی او را قبول کرد. زکریا از بهر وی غرفه ای بساخت چنانکه با نردبان به غرفه می رفتند. و او را در آن غرفه بنشانند.

این است که رب العالمین گفت:

كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ

دَخَلَ: فعل ماضی - زَكَرِيَّا: فاعل.

محراب: فامی است که شریف ترین و گرامی ترین جای را گویند، هر گاه که زکریا به غرفه که مریم در آنجا بود در آن محراب داخل شد.

وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا

وَجَدَ: فعل ماضی - (هو): فاعل - رِزْقًا: مفعول به

به نزدیک وی روزی ای می یافت. در تفسیر آورده اند که در تابستان میوه زمستانی تازه می یافت و در زمستان میوه زمستانی تازه.

قَالَ يَتَرَمَّ أَنَّ لِلرَّبِّ هَدًى

أَنَّ: از کجا، مفعول فیه - هَدًى: مبتدا موخر - لِلرَّبِّ: جار و مجرور خیر مقدم.

زکریا گفت: ای مریم این میوه در غیر وقت او به تو از کجا رسید.

در غزلیات مولانا آمده

میوه های نوزمستان می رسند

خرم آن باغی که بهر مریمان

هم زمستان سوی بستان می رسند

اصلشان لطف است و هم واگشت لطف

قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

هُوَ: مبتدا - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خیر محلاً

مریم گفت: این از نزد خداست: گفته اند که: حضرت جبرئیل علیه السلام از آسمان می آورد. آنچه گفت:

إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

رَزُقُ: مضارع - (هو) فاعل - مَنْ: مفعول به.

براستی خداوند هر که را که بخواهد بی حساب و بی اندازه از خزانه قراح یا گنیم و بدون رنج و زحمت خود روزی می دهد که این جای تعجب نیست.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ. قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٨﴾

در این هنگام زکریا پروردگار خویش را بخواند، گفت: پروردگارا! مرا از جانب خویش فرزندی پاکیزه بخش که تو شنوای دعائی. (۳۸)

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ.

هُنَالِكَ: مفعول فيه.

در آن هنگام در همانجا که زکریا میوهی نازده میوه های در غیر و فحش دانست که آن از قدرت قراح خداوند است او را به فرزندی طیب افتاد. و زن او عاقرب بود (ناز) آیا خود گفت: آن خدایی که بی هنگام میوه می آفریند می تواند از زن عاقرب فرزندی آورد. در آن هنگام زکریا از خدای خویش خواند.

قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً.

هَبْ: فعل امر از هب - فاعل (انت) - ذُرِّيَّةً: مفعول به.

گفت: پروردگارا از نزد خود به من فرزندی پاک از آلامش گناه بخش.

إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ

براستی که تو دعائی دعا کنندگان را شنوای اجابت کننده آن هستی.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَاتٍ مِنْ اللَّهِ

وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٩﴾

و فرشتگان او را، که در محراب نماز ایستاده بودند که خدا برای به یحیی بشارت می دهد که صدق کلمه خداست و (به نبوت عیسی گواهی می دهد) آفا و یارسا و یغبری از شایستگان است. (۳۹)

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ

وَهُوَ: مبتدا - قَائِمٌ: خبر.

پس حضرت جبرئیل علیها السلام زکریا را ندا کرد و او در محراب در حالت قیام نماز می خواند (محراب مسجد بیت المقدس)

أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَاتٍ مِنْ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الْمُرْسَلِينَ

لَفْظِ اللَّهِ، اسْمِ أَنْ - يَبْتَشِرُكَ : فعل مضارع - ك: مفعول به - فاعل (هو) - مُصَدِّقًا : حال.

براستی خداوند ترا مژده می دهد به فرزندی که نام او یحیی است یحیی از حیوه است و معنای آن آنست که نام پدر بدو زنده باشد و زندگی یابد و گفته اند که الله بعلم قدیم خود دانست که یحیی از دنیا شهید بیرون می رود و رب العالمین شهیدان را از زندگان خواند. در حالیکه این فرزند ایمان آورنده است به عیسی علیه السلام یعنی اولین کسی که به عیسی بن مریم ایمان آورد و به نبوت و رسالت وی اقرار داد. یحیی بود، یحیی سه سال بزرگتر از عیسی بود و هر دو پسر خاله یکدیگر بودند. عیسی از مریم بنت عمران از مادر بی پدر زاده شد و یحیی از ایشاع بنت عمران که عاقر (نازایا) بود بقدرت خدای تعالی متولد شد.

و دیگر صفت یحیی این است که مهتری به علم و عقل و تقوی که شرایط سیادت است آراسته و یاز ایستاده از زنان (خود را از لیب و لعب باز دارند) و پیغمبری است که از آبا و اجداد شایسته متولد شد یعنی زکریا و ابای او صالح تا حقوق خالق و خلاق بر وجهی ادا کند.

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا

يَشَاءُ ﴿۴۰﴾

گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد! که پیر شده ام و زنم نازایا است! گفت: همچنین، خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. (۴۰)

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ

وَامْرَأَتِي: مبتدا - عَاقِرٌ: خبر

مفسران گفتند زکریا این خطاب به جبرئیل کرد و گفت: یا سیدی! انی یكون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امرأتی عاقر. ای سرورم از کجا خداوند به من پسری دهد بدوستی که من پیر شده ام و زن من (ایشاع) و او خواهر مادر مریم است نازایا و عاقر می باشد. آیا ما را جوان می سازی یا در همین پیری فرزندی می دهی. یا از زنی دیگر خواهد بود؟

قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ

حضرت جبرئیل گفت: همچنین بر این حال که هستی خداوند شما فرزندی می دهد یعنی در حال پیری و نازایی زنت. مولانا گفت:

حاکمست و يفعل الله ما يشاء	کار ز عین درد انگیزد دوا
اوست بر هر پادشاهی پادشا	کار ساز يفعل الله ما يشاء

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا زَمْرًا وَاذْكُرَ رَبَّكَ

كَثِيرًا وَسَخِّبْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْهِكْرِ ﴿۴۱﴾

گفت: پروردگارا برای من نشانه ای بگذار، گفت: نشانی تو ایست که سه روزه با مردم، جزیر من سخن نکنی. پروردگار خویش را بسیار یاد کن و شبانگاه و بامداد تسبیح گوی. (۴۱)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً

زکریا گفت پروردگارا برای من نشانه ای آشکار کن که از حمل ایشاع به ولد خیردار کند. یعنی وقت حمل این فرزند کنی بوده و چه نشان دارد؟ تا در شکر سپاسداری، و عبادت بپنزام.

قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا

الآ: حرف نصب و نفی.

جبرئیل گفت: خداوند می فرماید نشانه تو آنست که بمدت سه شبانه روز با مردم سخن نگوئی یعنی قادر به سخن گفتن نباشی مگر آنکه با چشم و سر و دست اشاره کنی.

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَكِينًا بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ

و پروردگار خود را بسیار یاد کن و خدا را در شبانگاه و بامداد بمدت سه روز بیوسته ذکر و عبادت داشته باشی و تسبیح و سپاس گویی و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِئِكَةُ يَمْرُومُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾

فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا ترا برگزیده و پاک کرده و بر زنان زمانه، برتری داده است. (۴۲)

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِئِكَةُ يَمْرُومُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

الْمَلَأِئِكَةُ: در اینجا جبرئیل علیهما السلام است، مریم در محراب بود، جبرئیل علیهما السلام آمد و خطاب به مریم گفت: خداوند ترا برای طاعت و عبادت برگزیده و ترا از لوث شرک یا قاذوراتی که زنان را نباشد پاک ساخت و اصطفاک ثانی تکرار برای تأکید است یعنی بی شک و شبهه ترا بر زنان دنیا برگزیده یا آنکه به نفخه جبرئیل علیهما السلام مخصوص گرداند و بی شوهر فرزند دهد. همچنین در حدیث شریف آمده است: از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال او نرسیده. و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان همچون ثرید (برتری آبگوشت بر سایر غذاها) - و برتری خدیجه و فاطمه که بر کسی پوشیده نیست.

يَمْرُومُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكُعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۴۳﴾

ای مریم، فرمان بر خویش بیز و سجده کن و باراکمان رکوع گزار. (۴۳)

يَمْرُومُ أَقْنِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكُعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ

أَقْنِي: فعل امر مبني بر حذف (ن) - ی: فاعل.

ای مریم فرمانبرداری کن آفریننده و پروردگار خود را و خدا را سجده کن و رکوع کن یا رکوع کنندگان - رب العالمین با این دو کلمه مریم را به نماز و شکر فرمود. اشارت بر آن است که زن را با مردان

نماز جماعت کردن روایت، و دلیل است بر آن که نماز به جماعت موکد است و آن فرمان شرع است. از اینکه اول آیات قصه مریم و سپس قصه زکریا به میان آمد دوباره به قصه مریم رفت به این علت است که یکی بیان آیت و ولایت و نبوت دیگری بیان طاعت و عبادت است.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفَلَمْهَمْ آيُهُمْ يَكْفُلْ مَرْيَمَ
وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿۱۴﴾

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم، و تو نزد آنان نبود، آن گاه که اخبار قلمهای خویش میفکندند که کدامشان سر پرستی مریم کنند و آندم که کشمکش می کردند تو پیش آنها نبود. (۴۴)

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ

اینها که از حدیث مریم و زکریا و عیسی ذکر کرده شد خبرهای غیب و پوشیده است که ما بخاطر اعجاز ای محمد ﷺ! آنرا به تو وحی کردیم.

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَفَلَمْهَمْ آيُهُمْ يَكْفُلْ مَرْيَمَ

ای: مبتدا - هم: مضاف الیه - يَكْفُلْ: خبر (فعل و فاعل)

و تو ای محمد ﷺ نزدیک ایشان نبود ایشان که اهل مسجد مقدس بودند، به تو وحی می کنیم و به زبان جبرئیل به تو می گوئیم. نیکان آن شهر در آن زمان، هر کس می گفت: مریم را به من بسپارید تا پیورم و سر پرستی کنم آن هنگامیکه از برای فرغه قلمهای کتاب خود را در جوی اردن انداختند تا بدانند که کدامیک از ایشان سر پرستی و تعهد مریم را به عهده بگیرد.

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

وَمَا: حرف نفی.

و تو نزدیک ایشان نبود آن وقت که مخاصمت می کردند یعنی که از یک سو سخن می گفتند، و از سوی دیگر جهت عهده دار شدن کفالت و سر پرستی مریم مجادله می کردند.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۱۵﴾

و فرشتگان گفتند: ای مریم خدا ترا بکلمه خویش نوید می دهد که نام وی مسیح، عیسی پسر مریم است، در دنیا و آخرت آبرومند و از نزدیکان و مقربان درگاه الهی است. (۴۵)

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ

کلمه: اینجا نام عیسی علیه السلام است که او بی پدر و به کلمه الله بوجود آمد، او را کلمه از آن گفت که به کلمه «کن» بی پدر حاصل شد مصطفی صلی الله علیه و آله هم او را کلمه خواند، و دیگر به یاد آور آنرا که فرشتگان در اینجا حضرت جبرئیل علیه السلام است که گفت:

ای مریم بدرستی که خدای تعالی مزده می دهد ترا به کلمه از او مراد حضرت عیسی علیه السلام است اگر چه هر مخلوقی از بی بشر بواسطه این کلمه آفریده شده است اما سبب ولادت او پدر و مادر بود.

أَسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

عیسی: بدل - ابن: نعت - مریم: مضاف الیه مجرور به فتحه - وجیهًا: حال.

نام آن کلمه مسیح که لقب عیسی علیه السلام است. این لقب از جهت بزرگداشت باشد چنانکه برای محمد صلی الله علیه و آله مصطفی می گوئیم، شناخته شده و دارای قدر و قیمت تمام در دنیا به طاعت و به شفاعت به نصرت دین محمدی و یا به قتل دجال، و از مقربان بازگناه الهی است.

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الْمَصَلِحِينَ ﴿٤٦﴾

و با مردم در گهواره و در بزرگی سخن گوید و از شایسته گانست. (۴۶)

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الْمَصَلِحِينَ

المهد: گهواره - و کهلًا: کهلوت و میان سالی.

این فرزند (عیسی) با مردمان در زمان صغری که هنوز شایسته گهواره بود سخن می گوید. در غزلیات مولانا گفت:

دل مریم آستین، یک شیوه کند با من عیسی دو روزهی تن در گفت زبان آمد

و نیز سخن می گوید در زمان کهلوت با مردمان یعنی سخن گفتن او در گهواره معجزه بود و در زمان کهلوت دعوت او، او از بیغمبران شایسته و صالح است. این بشارت مریم است به نبوت عیسی علیه السلام و به زندگانی وی تا به ایام کهلوت.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا

يَقُولُ لَهُ، كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

گفت: پروردگارا چگونه مرا فرزندی باشد که بشری بمن دست نزده! گفت: همینطور، خدا هر چه خواهد می آفریند و چون چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید باش و وجود می یابد. (۴۷)

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ

يَكُونُ: فعل مضارع مرفوع (ناقضه) - لي: جار و مجرور خبر مقدم - ولدٌ: اسم يَكُونُ

این خطاب مریم با جبرئیل علیه السلام است. گفت از کجا و بر چه وجه مرا فرزندی باشد و حال آنکه هیچ بشری مرا مس نکرده است و این خارج از عادت است که زنی بی شوهر فرزندی آرد.

قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

جبرئیل علیه السلام گفت: بر همین حال که تو هستی بی اساس بشری خدا آنچه که می خواهد می آفریند خداوند زکریا را فرزند داد بر نسق عادت که در میان خلق در آفرینش روانست، مریم را فرزند داد بی پدر بلکه از روی ابداع محض که آفرینش در آن لایق تر و خالص تر است.

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

قَضَىٰ أَمْرًا: معنی قضا برگزاردن کاری است و تمام کردن آن از روی گفتار و کردار خداوند زمانیکه کاری را حکم کند پس جز این نیست آن چیزی را که بخواهد می گوید کن فیکون بیاش پس باشد.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ ﴿٤٨﴾

و او را کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد (۴۸)

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ

و خدا کتابهای فرو فرستاده پیش از آن را و علم حکمت یعنی حلال و حرام قوت فهم و حسن تدبیر را که علم شریعت است و نیز تورات و انجیل را که از کتب نازل شده است بیاموزد.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَتْرِكُ الْأَكْثَمَةَ وَالْأَنْبَرَمَ وَأَنبِئُكَ أَنَّكَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

و پیمبری سوی پسران اسرائیل باشد. [گوید] با معجزه ای از جانب پروردگارتان سوی شما آمده ام، برای شما از گل چون شکل مرغی می سازم و در آن می دمم که بحکم و باذن خدا مرغی می شود، کور مادرزاد و برص زده را شفا می دهم و مرده را، باذن خدا، زنده می کنم و شما را از آنچه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می نهید، خبر می دهم و در این کار، اگر گرویده اید، و ایمان آوریده اید برای شما عبرتی است. (۴۹)

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ

إِسْرَائِيلَ: مضاف الیه مجرور به فتحه

و خداوند او را رسول بحق به فرزندان یعقوب (بنی اسرائیلیان) گرداند. گفته اند اول پیغامبران بنی اسرائیل یوسف علیه السلام و آخر ایشان عیسی علیه السلام است.

أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ

پس عیسی علیه السلام با ایشان سخن گوید به آنکه من از نزد پروردگار شما به شما آمده ام و علامتی از خدای تعالی بشما آوردم که بر نبوت و رسالت من گواهی می دهد. گفتند آن چه علامت است؟ جواب داد.

أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ
 بدرستی من از گل تصویر می کنم و من سازم برای شما به شکل مرغی، سپس می دمم در آن تا مرغی
 شود تا بقدرت ربانی میان آسمان و زمین پرواز کند.
 مولانا گفت:

چون بخوانی آن فسون بر مرده ای بر جهد چون شیر صید آورده ای
 گفت آری آن منم گفتا که تو بی ز گل مرغان کنی ای خوب رو

وَأُزْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَالْحَمْرُومَ بِإِذْنِ اللَّهِ

وَأُزْرِئُ: شفا می دهم، بهبود می دهم - الْأَكْمَهَ: کور مادرزاد - وَالْأَبْرَصَ: پیس
 و علامت سوم آنست که کور مادرزاد را از بیماری شفا می دهم و چهارم کسی را که به بیماری ابرص
 (پیس) مبتلا شده باشد بهبود می دهم و پنجم اینکه مردهگان را به فرمان خدای تعالی زنده می کنم گفته
 اند که مسیح مرده را زنده کرد جبرئیل الطَّلَا در آن حال حاضر بود.
 مفسران گفته اند عیسی الطَّلَا چهار مرده را زنده کرد. همچون عازر: مولانا گفت:

به جهانیان نماید مرده زنده کردن تو مسیح خوبی سوی گور عازر آمد

یکی از ایشان سام بن نوح است که قریب چهار هزار سال از مرگ او گذشته بود دعا کرد و گفت: یا حی
 یا قیوم. پس او را زنده گرداند، و سام بعد از آنکه که سر از خاک برداشت گفت: آیا قیامت شده
 عیسی گفت: قیامت نشد. اما من تو را به نام خدای تعالی خواندم و دعا کردم تا زنده شدی آنکه عیسی
 گفت، دوباره بمیرا سام گفت: بشرط آنکه دعا کنی تا الله تعالی مرگ بر من آسان گرداند و ایمن کند
 عیسی دعا کرد چنانکه او خواسته بود دوباره مرده بخاک فرو شد.

وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ

وَأَنْبِئُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا مستتر) فاعل

و خیر می دهم شما را به آنچه می خورید و به آنچه ذخیره می کنید در خانه هایتان مفسران گفتند:
 چون عیسی الطَّلَا مرده را زنده کرد و کور و بیماری ابرص (پیس) را شفا داد.
 قوم وی گفتند: این سحر است تو بجا دومی و به استادی این کار را کردی او ما نمی گزویم تا زمانی که ما را
 خبر دهی از آنچه در خانه های خویش می خوریم و می نهیم. پس عیسی به ایشان خبر داد که: پدران و
 مادران شما فلان طعام خورده اند.

برای شما فلان چیز گذاشته اند و ایشان به خانه می آمدند و از چگونگی خورده شده ها (میکولات) و
 ذخیره ها یعنی طعام باقی مانده باز گفتند:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُمْ مِّنْ مُّؤْمِنِينَ

بدرستی که درین پنج معجزه هر آینه نشانه هاین برای شماست که دلالت می کند بر صدق مدعای من. اگر شما از باور دارندگان و ایمان آورندگان هستید.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
وَجِئْتُمْ بِنَايَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝۵۰

[آمده ام] تا تورات را که پیش از من بوده تصدیق کنم و بعضی چیزها را که بر شما حرام شده بود، برایتان حلال کنم، با معجزه ای از پروردگارتان بسوی شما آمده ام، از خدا بترسید و مرا فرمان بپذیرید. (۵۰)

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ
وَجِئْتُمْ بِنَايَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ

وَلِأَجْلِ: مضارع منصوب

فاعل (انا مستتر) - بعض: مفعول به

و آمده ام بشما باور دارنده، برای آن چیزی که پیش از من بوده که آن کتاب تورات موسی علیه السلام است و من بیان کننده شیء های آن هستم و دیگر برای آن آمده ام تا بر شما برخی از آنها که در شریعت موسی حرام کرده و بزرگداشت روز شنبه را که صید ماهیان در آن روز حرام شده بود بردارم. و با نشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلایل روشن که همه دلیل حکم یک آیت دارنده بشما آمده ام.

فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

پس از خدا در مخالفت فرمان من بترسید و مرا فرمان بردار باشید و دعوت حق را بپذیرید. یعنی اگر من مرده را زنده کردم و مرغ را به هوا پرواز دادم و غیر آنچه که گفته شد بر طریق معجزات و بیان دلالت صحت رسالت است. من بنده خدای عزوجل هستم و آفریده ای او می باشم.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝۵۱

خدای یکتا، پروردگار من و پروردگار شماست، او را پرستید که راه راست اینست. (۵۱)

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوا

لفظ الله: اسم ان - رَبِّي: خبر ان

بدرستی که خداوند پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید آن زمان که عیسی گفت: یا توجه به اینکه من مرده را زنده کردم و مرغ را پرواز ساختم همه به جهت بیان صحت رسالت بود، من بنده خدای عزوجل هستم و آفریننده اوست و الله تعالی خدای من و خدای شماست. او را پرستید و بنده او باشید و به یکتایی وی اقرار دهید.

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

هَذَا: مبتدا - صِرَاطٌ: خبر.

راه راست اینست، هر که ازین برگشت بر راه راست نیست و دین وی باینجا نخواهد بود.

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ؕ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٥٢﴾

و هنگامیکه عیسی احساس کفر از آنها کرد گفت: کیانند که یاران من در راه خدایندا خواریان گفتند: ما یاران خدائیم، بخدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما گردن نهادگانیم. (۵۲)

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

أَحَسَّ: فعل ماضی - عِيسَى: فاعل - مَنْ: مبتدا، انصاری خبر

آن زمان که عیسی در یافت و بدانست که جهودان بر کفرشان محکم ایستاده‌اند، و بر قتل عیسی اجتماع کردند و مشورت کردند و چون عیسی دعوت آغاز کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام چون پافشاری آنها را بر کفر دید در آن حال از ایشان برگشت و راه فرار گرفت، تا به قومی به نام خواریون رسید. یعنی گازران که لباسها می‌شستند و سپید می‌کردند. از ایشان بر علیه جهودان کمک خواست و گفت:

چه کسی است از میان شما که مرا نصرت کند با آنکه الله مرا نصرت می‌دهد.

قَالَ الْخَوَارِثُ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ

نَحْنُ: مبتدا - أَنْصَارُ: خبر

خواریون گفتند که ما یاران خدای را یعنی دین خدا را کمک و نصرت می‌دهیم،

کلبی گفت: خواریون دوازده مرد بودند و از خواص عیسی که از وی متابعت می‌کردند

همیشه با وی بودند، و هرگز از وی جدا نمی‌گشتند.

هر گاه که گرسنه شدند می‌گفتند یا روح الله جعنا - عیسی دست بر زمین می‌زد و گزیده نان بیرون

می‌آمد از آن می‌خوردند و در حال تشنگی می‌گفتند عطشنا یا روح الله

عیسی دست بر زمین می‌زد آب بیرون می‌آمد از آن می‌نوشیدند پس ایشان گفتند.

بِأَمْنًا بِاللَّهِ

ای روح الله! چه کسی از ما فاضل‌تر است که ما به تو ایمان آوردیم، و برین تو ایستاده‌ایم و پشتیبان تو،

چون گرسنه شویم ما را طعام می‌دهی و چون تشنه شویم آب، عیسی گفت: فاضل‌ترین شما آنست که

بدست خویش کار کند و از کسب خویش روزی خورد. ایشان چون این سخن بشنیدند تشغل گازی

آموختند و از کسب خویش خوردند که ایشان را - رب العالمین - خواریون نام نهاد.

وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

وَأَشْهَدُ: فعل امر و فاعل مستتر انت - إن: حروف مشبهه بالفعل - ناه اسم إن - مُسْلِمُونَ: خبر إن

از قول حواریون است. می‌گوید: پروردگارا ما بتو ایمان داریم و بگرویدیم. و تو ای عیسی گواه باش به آنکه ما دین خدا را گردن نهادیم. پس از آغاز دعا کردند و گفتند:

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّاكُمَا إِنَّمَا أَزَلَّتْ وَأَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٣﴾

پروردگارا به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آورده و این پیغمبر را پیروی کرده‌ایم پس ما را در زمره‌ی گواهان ثبت فرمای. (۵۳)

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّاكُمَا إِنَّمَا أَزَلَّتْ وَأَتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

پروردگارا ما ایمان آوردیم به آنچه به عیسی علیه السلام فرو فرستاده‌ای یعنی انجیل و رسول تو (عیسی) را پیروی کردیم راه او را پس ما را جزو گواهان به وحدانیت و به انبیای خود ثبت کن و ما را در زمره‌ی گواهان بنویس.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٥٤﴾

کافران نیرنگ کردند و خدا تلافی کننده نیرنگهاست و او بهترین چاره جوینان است. (۵۴)

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ

آن کسانی که عیسی از آنها احساس کفر کرده بودند مکر کردند بطرفی که جمعی را برانگیخته که عیسی را در هر جا که ببینند ناگهان بکشند. می‌گویند که عیسی را به جنگ آوردند و در خانه زندانی کرده از او پاسداری کردند و در صبح مهتر و بزرگتر خود را که یهودا نام داشت به دزون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق سبحانه تعالی در آن شب عیسی را به آسمان برده بود و همینکه یهودا به آن خانه داخل شد عیسی را ندید و حق سبحانه شبیه عیسی علیه السلام بر او افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی در اینجا نیست به او حمله ور شدند و هر چند فریاد زد که من یهودا هستم بجائی نرسید و به دار آویخته و تیر باران کردند این است که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند و خدای تعالی جزای مکر بدیشان رسانید تا خود را به خواری تمام بکشند - رب العالمین عیسی را به آسمان چهارم برد و به منزل فرشتگان فرود آورد، و او را به صفت ایشان بر آورد اکنون عیسی علیه السلام در آسمان است.

مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: شب معراج عیسی را به آسمان دیدم. و به آخر عهد این امت به محراب بیت المقدس فرود آید و دجال را هلاک کند و صلیب بشکند و خوک بکشد و دین محمد صلی الله علیه و آله را نصرت و باری دهد.

وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ

و خداوند برای باطل ساختن حیل و نقشه‌های ایشان چاره جوئی کرده و بهترین مکافات کشندگان برای اهل مکر در روز قیامت است. مولانا گفت:

ورنداری باور از من رو بسین در نیی: والله خیر الماکرین

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿۵۵﴾

و خدا گفت: ای عیسی، من تو از زمین برگیرم و بسوی خویش بر آورم و از کسانی که کافر شده‌اند بر کنار دارم و کسانی را که پیروی تو کرده‌اند تا روز قیامت بالا دست کافران کنم، و عاقبت باز گشت شما بسوی من است و میان شما درباره‌ی چیزهایی که در آن اختلاف می کرده‌اید، حکم می‌کنم. (۵۵)

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

مُتَوَفِّيكَ: خیر آن، تو را در وقت خود می‌میرانم

بیاد آورید آن زمانی که خداوند به عیسی فرمود ای عیسی تو را بسوی خویش می‌برم و از کافران می‌رهانم و آنچه برانجام ترا به دنیا می‌فرستم و می‌میرانم. مولانا گفت:

نردبانش عیسی مریم جو یافت بر فراز چرخ چارم بر شتافت

یعنی می‌خواهد آن عبرتی را بیان کند که پادشاه به مردم حکم داد تا مسیح را گرفته به صلیب بکشند. اما خداوند جل جلاله نمی‌گذارد که دست ناپاک آنها بدامن تو رسد، خدا تو را از میان این جمعیت آورده و ناپاک به طهارت و پاکی بر می‌دارد بجای آنکه تویی عزت شوی که تو و موافقان و مخالفان تو همه به حکم من مراجعه می‌کنید من منازعات شما را به طور قطعی فیصله می‌کنم و این همه منازعات حل و فصل می‌پذیرد آنگاه کافران در عذاب شدید می‌باشند و هم‌دیگر را هیچگونه معاوضی و کمکی نتواند. در مقابل برای اهل ایمان در دنیا و آخرت اجر کامل می‌باشد.

و ایشان که تابع تو شدند ای محمد ﷺ در توحید و تصدیق هم ایشانند که اتباع دین عیسی الطیلا و ملت وی گردیدند براسی و درستی، و او را بیندگی الله و رسالت وی اقرار دادند ای محمد! اینان برتر جهودان و ترسایانند، امروز در برهان و حجت تا به قیامت، و فردا در درجات بهشت با نعمت و کرامت.

آن جهودان و ترسایان در افضل الساقین، و این مؤمنان در اعلیٰ علیین

ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

پس باز گشت همه شما به سوی من است یعنی عیسی و کسانی که متابع او بودند و منکران او بودند پس براسی میان شما در آن چیزی که شما اختلاف می‌کردید حکم می‌کنم یعنی یهود، موسی را تصدیق

می کردند و عیسی و محمد ﷺ را منکر بودند، و نصاری عیسی را تصدیق می کردند و موسی عليه السلام و محمد ﷺ را منکر بودند و یک گروه هم می گفتند عیسی خداست، و گروه دیگر می گفتند فرزند وی است. آنکه خیر داد از سرانجام این چهار گروه که کافرند و آن یک گروه که مسلمان اند. یعنی از اهل کتاب که به رسالت محمد ﷺ و قرآن ایمان آوردند.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِبْنَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٥٦﴾
 اما کسانی که کافر بوده اند آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت عذاب می کنم و یارانی نخواهند داشت. (۵۶)

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذِبْنَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

فَأَعَذِبْنَهُمْ فعل مضارع فاعل مستتر (انا) - هم: مفعول به - عَذَابًا: مفعول مطلق نوعی پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری پس ایشان را عذاب کنم عذاب سختی در این دنیا به شمشیر و در آخرت به آتش جاوید.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

وَمَا: حرف نفی

و برای شما این کافران یاری کننده و نصرت دهنده ای نیست که عذاب از ایشان منع کند و از عذاب خدا برهاند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾
 و اما کسانی که ایمان داشته و کارهای شایسته کرده اند: خدا پاداششان را به آنها می رساند و خدا ستمگران را دوست نمی دارد. (۵۷)

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ

و اما آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی امت محمد ﷺ و عمل صالح انجام داده اند جزای عمل ایشان و ثواب و طاعت ایشان بشما می و کمال بایشان می رسانیم و از عمل نیک ایشان هیچ چیز ضایع نمی کنیم و نمی کاهیم

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد.

ذَٰلِكَ نَتَلَوُكُمْ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

اینکه آیه های الهی و ذکر حکیم بر تو می خوانیم. (۵۸)

ذَٰلِكَ نَتَلَوُكُمْ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ

ذَٰلِكَ: مبتدا - نَتَلَوُكُمْ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل

آنست که این قصه عیسی و مریم که ما بر تو خواندیم ای محمد ﷺ از علامات رسالت و برهان نبوت تو است آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی اهل نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد ﷺ تو چرا عیسی را دشنام می دهی و نام بندگی بر وی می نهی حضرت فرمود: نام عبدالله برای عیسی کجا دشنام باشد او بنده ای است فرستاده خدای تعالی ایشان در آتش غضب بر آفرختند و گفتند هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد، حق تعالی آیت فرستاد.

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

حکایت عیسی نزد خدا چون حکایت آدم است. وی را از خاک ساخت و بدو گفت: باش و وجود یافت (۵۹)

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ

مَثَلٌ اسْمُ أَنْ - عِيسَى مضاف الیه - عِنْدَ: خَیْرٌ

سبب نزول این آیت آنست که نرسایان نجران، سید و عاقب و اسقف و اصحاب ایشان بر مصطفی ﷺ آمدند و گفتند: بشما چه شده است که صاحب ما را (عیسی) ناسزا می گویی، رسول خدا ﷺ گفت: چه ناسزاست که من به وی گفتم؟ گفتند: می گویی که وی بنده است. گفت هو عبدالله او بنده خداست، ایشان از شنیدن این سخن در خشم شدند و گفتند هرگز هیچ مردم بدی که بی پدر باشد اگر چنین است که تو می گوئی پس نمونه و مانند آنرا به ما بنمای! رب العالمین حجت برایشان فرستاد.

آن مثل عیسی عندالله کمثل آدم. قیاس آفرینش عیسی ﷺ بی پدر همچون قیاس آفرینش آدم ﷺ بی پدر و مادر است.

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

رب العالمین آدم را از خاک بیافرید و قالب وی بساخت، و روزگاری آن جسد بی روح میان منگه و طائف چنانکه در خیر است بگذاشت، آنکه آن جسد را گفت: که ای آدم! بشری زنده ای گویا باش، که در آن آفرینش نه پدر بود نه مادر که در سوره بقره بیان شد، همچنین است که به یاد گفت. (نسخ جبرئیل ﷺ) عیسی باش، عیسی متولد شد، پدر نداشت و مادر داشت که در آفرینش هر دو یکی اند چنانکه حضرت آدم بی پدر و مادر، بر رب العالمین دشوار نبود آفرینش عیسی بدون پدر هم دشوار نیست.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

حق همین است که از جانب پروردگار تو است؛ بنابراین از دودلان مباش. (۶۰)

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

الْمُمْتَرِينَ: دودلان، شک کنندگان

این خبر که از عیسی گفته شده است درست و راست است و پیغامی است رسیده از جانب خداوند تو، و حق راست اینست که خدا گفت، نه آن که ترسایان در کار عیسی گفتند.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْوَلِيِّ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

و هر که، با وجود این دانش که بنوی تو آمده، درباره‌ی عیسی با تو مجادله کنند بگو بیاید پسران ما و پسرانتان و زنان ما و زنانتان و نفوس خویش و نفس‌های شما را بخوانیم و تضرع کنیم آنگاه لعنت خدا را به دروغگویان کنیم. (۶۱)

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْوَلِيِّ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ

فَمَنْ: مبتدا - حَاجَّكَ: فعل ماضی - ك: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر
پس هر که خصومت کند و با تو در کار عیسی مجادله کند و آنچه الله گفت و بیان کرد. پس از آنکه بتو از خدا پیغام آمد نپذیرد و در حالیکه می‌داند که عیسی بنده‌ی خدا بود و رسول وی است.
پس به ایشان، یعنی ترسایان نجران و مهتران ایشان سید و عاقب که با تو خصومت می‌کردند بگوی:
بیایید تا ما بخوانیم پسران خود و شما پسران خود، و ما زنان خود و شما زنان خود و ما به خویشتن و شما خود به خویشتن.

ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

ثُمَّ نَبْتَهِلْ: فعل مضارع - (نحن) فاعل

سپس یکدیگر را نفرین و مباحلت کنیم که کدامیک از ما دروغگویان اند گفته‌اند: که روز مباحلت (نفرین کردن)، روز بیست و یکم از ماه ذی الحجه بود مصطفی ﷺ به صحرا رفت آن روز دست حسن را گرفته و حسین را در بر نشانده و قاطمه از پس می‌رفت و علی از پس ایشان. مصطفی ﷺ به ایشان گفت: زمانیکه من دعا کنم شما آمین گوئید. بزرگان و دانشمندان ترسایان چون ایشان را بر آن صفت و حالت در صحرا دیدند بترسیدند و از مباحلت و مجادلت دست باز ایستادند. و طلب صلح کردند و جزیت بپذیرفتند، بآنکه هر سال دو هزار حله بدهند. هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب، مصطفی ﷺ با ایشان در آن صلح بست.

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْمَرِيضُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

هر آینه خبر راست و درست این است و هیچ معبودی غیر خدا نیست و بدرستی الله او غالب و با حکمت است. (۶۲)

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ

هَذَا: اسم ان - هو: ضمیر فصل - الْقَصَصُ: خبر ان
این بیغام که به تو فرستادیم از قصه عیسی و آدم ^{علیهم السلام} راست و درست است، و سخن توراتیان در عیسی باطل.

وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ

مِنْ إِلَهٍ: جار و مجرور خیر مقدم - لَفْظُ اللَّهِ: مبتدا مؤخر
و معبود جز خدائی عزوجل نیست، و عزت جز عزت او نیست، و حکم جز حکم او نیست.

وَلِلَّهِ اللَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اللَّهُ: اسم ان - هو: ضمیر فصل - الْعَزِيزُ: خبر ان - الْحَكِيمُ: خبر ان ثانی
و بتحقیق که خدای تعالی غالب و تواناست و سزاوار خدایی اوست و فرزند و شریک ندارد و حکیم است که کارها به حکمت انجام دهد و عدل و راستی در آن نگه دارد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿۶۳﴾

اگر پشت بگردند خدا تبهکاران را می شناسد. (۶۳)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ

تَوَلَّوْا: روی برگرداندند، اعراض نمودند.

اگر با این همه دلایل و حجت های روشن باز هم از پذیرش حق و بیان راست روی برگردانند آن برگشتن ایشان بر خدای پوشیده نیست. خداوند کسانی که تبهکار و بدکارند می داند و در روز قیامت به وی جزا دهد.

هر که برین ره نرفت راه بجایی نبرد هر که ازین رخ بتافت روی رهایی ندید

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَمَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۶۴﴾

بگو: ای اهل کتاب بیانید کلمه ای را که میانه ی ما و شماست بپذیرید، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک نکنیم و بعضی از ما، بعضی را، غیر خدا، بخدائی نگیرد. اگر پشت بگردند، بگو گواه باشید که ما گردن نهادگانیم (۶۴)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَمَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِن دُونِ اللَّهِ

از روی تحقیق این خطاب با اهل توحید و فریدان راه حقیقت است، و هم خطاب به ترسایان نجران است و بعضی هم گفتند که اهل کتاب اینجا جهودان مدینه و ترسایان نجران یا هم اند. می گوید: بیائید به سوی سخن راست و درست که میان ما و شما وجود دارد و آن کلمه لا اله الا الله است که مردم باید در آن عبادت بکسان باشند.

یکی آنکه خدا را بپرستیم کتاب یهود و نصاری در عبادت عزیر عليه السلام و عیسی عليه السلام است. دوم آنکه به خدا چیزی را شریک مگیریم سوم اینکه بعضی از ما بعضی دیگر را ارباب خود بدانیم جز خدای تعالی را فرمان نبریم، هر کس را که فرمان برد و ارباب خود بداند، همچنانست که به خدای یگنا شریک گرفته است. مصطفی صلى الله عليه وسلم گفت:

من اطاع مخلوقا فکانما سجد سجده لغير الله یعنی کسی که مخلوقی را اطاعت کند و ارباب خود بداند پس گویا اینکه سجده کرد سجده کردنی برای غیر خدا.
مولانا گفت:

قل تعالوا گفت حق ما را بدان تا بود شرم اشکنی ما را نشان

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

این خطاب با مصطفی صلى الله عليه وسلم و به امت وی است می گوید: پس اگر از این کلمه ای عدل، اهل کتاب روی برگردانند شما ای پیغمبر و ای اصحاب به آنان بگوئید و گواه باشید به آنکه ما مسلمان هستیم و خدای یگنا را می پرستیم.

رب العالمین ما را درین آیت ادب کرده بیان می کند که دشمن بعد از آنکه حجت و دلیل بروی لازم گشت و حق بروی ظاهر شد، باز در اعراض و عناد پافشاری می کنند راه بهتر آنست که از عناد و ستیزه جویی برگردند. و به آغوش اسلام در آیند.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِي

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٥﴾

ای اهل کتاب چرا در مذهب ابراهیم که تورات و انجیل بعد از او نازل شده مجاحه و مجادله می کنید، چرا نمی فهمید؟ (۶۵)

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِي

إِبْرَاهِيمَ: مجرور به حرف جر مجرور به فتحه

مفسران گفته اند: این آیت به آن علت آمد که دانشمندان جهودان و ترسایان نجران در کار ابراهیم عليه السلام خصوصت کردند جهودان می گفتند ابراهیم از ما نبود و بر دین ما، و بما سزاوارتر، و ترسایان ادعیا می کردند که از ما بود و بر دین ما است. رب العالمین ادعای هر دو را باطل کرد و گفت: آنکه بیان کرد

که این نسبت جهودان و ترسایان مجال است. زیرا که تورات و انجیل بعد از وفات ابراهیم فرود آمدند گفته اند که میان ابراهیم و موسی هزار سال بود و میان موسی و عیسی دو هزار سال.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا در نمی یابید که این دعوی شما باطل و حجت شما تباه است؟

هَكَانْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبَتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۶﴾

آگاه باشید شما نیستید آن گروه که در آنچه به آن علم دارید، احتجاج ورزیدید، پس چرا در چیزی که به آن علم ندارید، احتجاج می ورزیدید؟ خداوند می داند و شما نمی دانید: (۶۶)

هَكَانْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجِبَتُمْ فِيْمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّوْنَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ

ها، های تشبیه - هَكَانْتُمْ: مبتدا - هَؤُلَاءِ: بدل - حَاجِبَتُمْ: فعل ماضی مبنی - تم: فاعل، جمله خبر می گویند: شما که جهودان و ترسایان اید و خصومت کردید و حجت آوردید آگاه باشید و گوش دارید پس چرا دلیل و حجت آوردید در آن چیزی که شما دانش و علم آنرا ندارید یعنی قصه ی ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

وَأَنْتُمْ: مبتدا - لَا تَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و خدای شان و قصه ی ابراهیم را می داند و شما نمی دانید، آنچه تفسیر کرد و گفت:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۶۷﴾

ابراهیم نه یهودی بود، نه نصرانی، بلکه معتدل و مسلمان بود و از مشرکان نبود: (۶۷)

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا

إِبْرَاهِيمَ: اسم کان - يَهُودِيًّا: خبر

ابراهیم هرگز جهود و ترسا نبود، بلکه مسلمانی یکتا پرست و مخلص بود اهل تفسیر گفته اند که حنیف به معنی موحد و مخلص است یعنی سایر طرق باطله را فرو گذارده راه خدای یگانه اختیار نمایند او مسلم و مخلص و موحد است.

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و ابراهیم از مشرکان و شرک آرنندگان نبود بلکه این ادبی است برای جهودان و ترسایان در ادعایشان که آنان مشرک بودند.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۶۸﴾

هر آینه نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی اند که او را پیروی کردند و این پیغمبر و کسانی که به این پیغمبر ایمان آوردند، و خدا کارساز مؤمنان است. (۶۸)

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

سبب نزول این آیت آنست که روایت کرده اند از جمعی از یاران رسول الله ﷺ که گفتند: چون مصطفی ﷺ به مدینه و جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرد و واقعه بدر اتفاق افتاده بود و مسلمانان پیروز شده بودند. عده ای از قریشیان در دارالندوه حاضر شدند و اتفاق کردند که مالی فراوان جمع کنند و به نجاشی پادشاه حبشه بفرستند، تا نجاشی از جعفر و اصحاب وی انتقام بگیرد و به آنان قهر براند. عمر بن عاص و عماره بن ابی معیط را به آن کار نامزد کردند و فرستادند. در حبشه به پیش نجاشی رفتند و وی را سجود کردند چنانچه عادت ایشان بود. و گفتند آمدیم تا تو را خیر دهیم از قصه و حال این قومی که (جعفر و ...) که به نزد تو آمدند، ایشان از نزد مردی آمدند منظور پیغمبر ﷺ، دروغ زن، جادوگر، دعوی پیغمبری می کند و می گوید من رسول خدایم این عم خود را به نزد تو فرستاد تا به دین تو زیان برساند.

و ملک تو تباہ کند، اکنون ما آمدیم که ایشان را بدست ما بسپاری تا شر ایشان از تو باز داریم و نشان درستی این حال آن است زمانیکه ایشان به پیش تو بیایند سجود نکنند پس نجاشی کس فرستاد و جعفر و اصحاب او را بخواند پس آنها آمدند و سجود نکردند چنانکه عمرو بن عاص گفته بود. نجاشی گفت چرا مرا سجود نکردید. مؤمنان جواب دادند. ما آنکسی را سجود می کنیم که تو را بیافرید و به تو پادشاهی داد. و سجود کردن در زمان بت پرستی ما بوده است. اکنون خدای عزوجل پیغامبری راستگوی بما فرستاد نجاشی از کتاب خدا در تورات و انجیل چیزی شناخته بود و با خود گفت آنچه ایشان می گفتند حق است. جعفر گفت از عمرو بن عاص و عماره بن ابی معیط پرس که ما آزادگانیم یا بنندگان، نجاشی گفت یا عمرو ایشان چه کسانی هستند آزاده یا بنده گفت آزاداند و کریمانند جعفر گفت: از ایشان پرس آیا ما هرگز خون بناحق ریختیم تا از ما قضاص بخواهند - عمرو گفت - نخیر.

جعفر گفت: از ایشان پرس ما هرگز مال به غضب و بی حق گرفتیم؟ تا باز دهیم. نجاشی گفت ای عمرو بگو. عمرو گفت: نخیر. نجاشی گفت پس از ایشان چه می خواهید عمرو گفت: دین آبا و اجداد ما را بگذاشتند و دین دیگری برگزیدند. نجاشی گفت: یا جعفر آن چه دینی بود که رها کردید و چه دینی بود بجای آن برگزیدید. جعفر گفت: ما اول بر دین شیطان بودیم، بت پرست و کافر بودیم و اکنون رسول ﷺ آمد بما دین خدای عزوجل و کتاب آورد چون کتاب عیسی؛ نجاشی راهبان را حاضر کرد در

۱ - بنا به روایت ابن اسحاق، هجرت به حبشه دو بار صورت گرفته است، هجرت اول مسلمانان به حبشه در ماه رجب بوده است که در شوال همان سال به علت شایعه مسلمان شدن اهل مکه، مهاجرین به مکه بازگشتند و دیری نماند که هجرت دوم به صورت وسیع تر با جنیتی بیش از هشتاد نفر، صورت گرفت و حضرت جعفر سخنگوی آنان بود.

قریش نمایندگان خویش را به دنبال مسلمانان به حبشه اعزام داشتند تا نجاشی امپراطور حبشه را وادار نمایند که مسلمانان را از کشور خویش اخراج نماید - نجاشی بعد از گفتگو با مسلمانان به آنان پناه داد و نمایندگان قریش بدون آنکه نتیجه ای گرفته باشند به مکه بازگشتند. برخی از تاریخ نگاران، اعزام نمایندگان قریش را بعد از جنگ بدر دانسته اند و برخی هم هر دو رانی را جمع کرده و گفته اند که اعزام نمایندگان قریش دو بار صورت گرفته است.

کتاب انجیل هیچ چیزی خواندید و یافتید که میان عیسی و قیامت پیغامبری مؤمن خواهد بود ایشان گفتند بلی خواهد بود که ایشان ما را به آن بشارت داده من آمن به فقد آمن بی و من کفر به فقد کفر بی نجاشی گفت ای جعفر آن مرد دینی شما چه می گوید جواب داد که کتاب خدا بر ما خواندند و امر به معروف و نهی از منکر کرد. نیکویی با همسایگان و آوازش بپیمان، و پرستش خدای یکتا و طاعت او نجاشی گفت از آن کتاب که بر شما می خواند چیزی بخوان جعفر سوره العنکبوت و سوره الروم بر خواند نجاشی و اصحاب او زمانیکه آنرا شنیدند بسیار گریستند عمرو بن عاص زمانیکه آن حال و آن عمل را دید خواست نجاشی را به خشم آورد و گفت: ایشان عیسی و به مادر او ناسزا می گویند نجاشی گفت: در عیسی و مادر او مریم چه می گویند جعفر سوره ی مریم بر خواندند آنکه نجاشی به جعفر و اصحاب وی گفت: در سرزمین من ایمن باشید کسی شما را نرنجاند و ناسزا نگوید شما حزب ابراهیم اید.

عمرو گفت: حزب ابراهیم کیانند؟

نجاشی گفت: این گروه که من بیستی عمرو از این سخن خوش نیامد و شروع به دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما به وی سزاوارتریم حق سبحانه تعالی این آیه در مدینه فرود فرستاد که سزاوارتر به ابراهیم علیه السلام حضرت پیغمبر و اصحاب اوست. پس در این آیه می گوید: که نزدیکتر مردمان به ابراهیم آنانند که بر پی او بودند، یعنی در روزگار او؛ و این پیغامبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، یعنی برای ایشان سزاوار و شایسته است که گویند ما بر دین ابراهیم ایم.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ

وَاللَّهُ: مبتدا - وُلِيُّ: خبر

و خداوند دوست مومنان و سازنده کار ایشان است.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّوكُمْ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾
گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که شما را گمراه کنند ولی جز خودشان را گمراه نمی کنند اما نمی فهمند. (۶۹)

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ

وَدَّتْ: فعل ماضی - طَائِفَةٌ: فاعل

در بیان سبب نزول آمده است: آیه ی کریمه در باره ی طوائف یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع نازل شد. آنکه که گروهی از مسلمانان را به سوی دین خویش دعوت کردند: «گروهی از اهل کتاب» یعنی راهبان و رؤسای گمراهشان آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند یعنی آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش گمراه سازند «در صورتیکه جز خودشان

را گمراه نمی‌کنند، چرا که گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی‌گردد و اما آنان حقایق را نمی‌فهمند. می‌گوید: جهودان آرزو می‌کنند که شما را گمراه کنند و یا بفریبند جز این نیست که خود را گمراه می‌کنند و می‌فریبند.

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

يُضِلُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - أَنْفُسَهُمْ: مفعول به

چه وبال گمراهی به خودشان باز می‌گردد و نمی‌دانند که زیان به خودشان می‌رسانند.

يَتَأَهَّلَ الْكِتَابَ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

ای اهل کتاب! شما که به آیه‌های خدا گواهی می‌دهید چرا منکر آن می‌شوید؟ (۷۰)

يَتَأَهَّلَ الْكِتَابَ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَسْهَدُونَ

يَتَأَهَّلَ الْكِتَابَ: جهودان و ترسایان، آیت الله: قرآن و بیان نعت محمد ﷺ شما که جهودان و ترسایان اید چرا به قرآن که بر محمد ﷺ نازل شده است کفر می‌ورزید؟ و شما که گواهی می‌دهید و می‌دانید که تورات و انجیل حق است در حالیکه اثبات نبوت محمد ﷺ و نعت او در هر دو کتاب موجود است. و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان همان نعت و صفت محمد ﷺ است که به آن کفر می‌ورزند با توجه به اینکه می‌دانند این دلایل حق است آن را تحریف می‌کنند.

يَتَأَهَّلَ الْكِتَابَ لِمَ تَلْسُونَهُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل می‌آمیزید حق را که می‌دانید پنهان می‌دارید. (۷۱)

يَتَأَهَّلَ الْكِتَابَ لِمَ تَلْسُونَهُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

يَتَأَهَّلُ: منادا - وَأَنْتُمْ: مبتدا - تَعْلَمُونَ: مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

ای گروه یهود و نصری! چرا حق را به باطل می‌آمیزید، حق دین اسلام است و باطل جهودی و ترسائی و تحریف و تبدیل می‌کنید نعت محمد ﷺ در تورات و چرا سخن راست را پنهان می‌کنید که همان نعت و صفت محمد ﷺ است. و حال آنکه شما می‌دانید که آن حق است. بلکه از روی حسد و عناد می‌پوشانید.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُونَا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيْنَا مِنَ آيَاتِ اللَّهِ وَأَكْفُرُوا

مَآخِرَهُمْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ ﴿٧٢﴾

دسته‌ای از اهل کتاب گفتند: اول روز به آنچه بر مومنان نازل یافته بگروید و آخر روز انکار کنید شاید آنها نیز از دین اسلام بازگردند. (۷۲)

وَقَالَتْ طَاقِمَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهِ النَّهَارِ وَآخِرَهُ
عَآخِرُهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

وَقَالَتْ: فعل ماضی - طَاقِمَةٌ: فاعل

قول سدی و حسن است که: این جهودان خبیر بودند، دوازده مرد از ایشان با یکدیگر قرار گذاشتند و گفتند در اولین روز به دین محمد ﷺ بگروید و به زبان اقرار دهید و آنکه شبانگاه از اعتقادتان برگردید و بگوئید ما در تورات نگریم و تو پیغامبر آخر الزمان نیستی پس ما از اقرار خود برگشتیم. آنکه ایشان یکبار اظهار ایمان کردند و یکبار اظهار کفر، شاید که مؤمنان به سب انکار شما بعد از اقرار، در شک افتاده از دین خود بازگردند. بعضی از اهل کتاب می خواستند چنانکه خود گمراه می باشند می خواهند مسلمانان را نیز از راه حق منحرف گردانند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

و باور مدارید که، جز آنکه پیرو دین شماست، بگو هدایت هدایت خداست، نکند به کسی نظیر آنچه به شما داده شده است داده شود، یا نزد پروردگارتان با شما محاجه کنند. بگو برتری بدست خداست به هر که بخواهد می دهد که خدا وسعت افزا و داناست. (۷۳)

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ

اگر کسی شما را با سخنان و فضائل و کرامات علم و حکمت گوید تصدیق نکنید و ایمان میاورید مگر آنکس را که هم کیش و هم دین شما باشد یعنی دین یهودیت در میان سبب نزول آمده است از جمله احبار یهود یعنی رؤسای یهود به فرودستان خود می گفتند فقط پیروان دین و اهل آئین خود را تصدیق کنید و باور دارید و بر مسلمانان تظاهر به اسلام کنید هر چند که مسلمانان بر علیه شما دلیل و حجت بیاورند.

قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ

الْهُدَىٰ: اسم ان - هُدَىٰ: خبر ان

به ایشان بگو: بدرستی که دین حق دین خداست - یعنی دین اسلام - جمله معترضه است در میان سخن یهود در رد قول ایشان که گفته بودند جز سخن هم کیشان خود را تصدیق نکنید و باور مدارید.

أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ

أَن يُؤْتَىٰ: فعل مضارع مجهول منصوب - أَحَدٌ: نایب فاعل

اینکه هیچ کس را جز از هم دینان خود استوار مگیرید بر آنچه که به شما از علم و فضل و حکمت با برتری و افزونی بگویند باور نکنید به این ترتیب روشن می شود که آنها گرفتار خودبینی بودند، خود را

بهترین نژادهای جهان می پنداشتنند و دوست داشتند برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند در آخر این آیه خداوند جواب محکمی به آنها می دهد و با بی اعتنائی به آنها روی سخن را به پیامبر ﷺ کرده می فرماید:

قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ

الْفَضْلُ: اسم ان- بید: جار و مجرور خبر ان
بگو فضل و بزرگی و برتری در علم و حکمت به دست خداست.

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

يُؤْتِيهِ: فعل مضارع- ه: مفعول به- (هو) فاعل
آن فضل و برتری و علم و حکمت را به هر کسی که بخواهد و شایسته ببیند می دهد.

وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- وَاسِعٌ: خبر- عَلِيمٌ: خبر ثانی
و خداوند دارای بخششهای گسترده و آگاه از موارد شایسته می باشد.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾

هر که را خواهد خاص رحمت خود کند و خدا دارای گرمی بزرگ است. (۷۶)

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ

يَخْتَصُّ: فعل مضارع- (هو) فاعل- مَنْ: مفعول به
در این آیه برای تاکید بیشتر می افزاید: خدا هر کس را بخواهد و شایسته بداند ویژه رحمت خود می کند.

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا- ذُو: خبر

و خداوند دارای فضل عظیم است و هیچ کس نمی تواند مواهب و بخششهای او را محدود سازد. بنابراین اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می شود نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه بخاطر تفاوت شایستگی هاست.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِمْ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّةِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى

اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۷۷﴾

از جمله اهل کتاب کسی است که او را بر نقد بسیاری از مال امین شماری آن را به تو رد می کند و باز پس می دهد و از جمله آنها کسی است که اگر او را بر دیناری امین شماری آن را به تو رد نکند مگر

پیوسته [بطلب] بر او ایستاده باشی، برای آنکه گویند در کار بدویان و ناخواندگان بر ما گناهی نیست در حالی که خودشان می‌دانند که درباره‌ی خدا دروغ می‌گویند. (۷۵)

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُودِّهِ إِلَيْكَ

وَمِنْ أَهْلِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا موخر - بِقِنطَارٍ: دارائی و مال فراوان

این آیت در نگویش قومی از اهل کتاب آمده است که ایشان با مسلمانان در معامله بدقولی می‌کردند و وام (قرض) را دیرتر از موعد برمی‌گرداندند و امانت را دیرتر عودت می‌دادند به این ترتیب به ایشان خیانت می‌کردند. و در انجام ایذا و خیانت خود را گنه کار نمی‌دانستند - رب العالمین - در جواب ایشان همین آیت آورد و من اهل الکتاب من إن...

می‌گوید از اهل تورات کس است که اگر قنطاری پیش او به امانت گذاری، قنطار یعنی مال به امانت نزد کسی بتهی آن مال به تو برگرداند. این در حق عبدالله بن سلام است که شخصی هزار و دویست اوقیه زره اوقیه وزنه معادل هفت مثقال است، به امانت به وی داد آن امانت را به او بازگرداند.

وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا

دُمَّتْ: ماضی - ت: اسم دام - قَائِمًا: خبر دام

و از میان ایشان باشد کسی که امین گردانی به یک دینار زر آن را ادا نکند. و باز نگرداند و به آن خیانت کند.

می‌گوید: در کار عرب برای ما سوزنش و ملامتی نیست از اینکه اموال ایشان را برنگردانیم، بلکه آن عمل مباح است چون ایشان بر دین ما و بر کتاب ما نیستند مگر آنکه مادام به سر او برای تقاضای آن مال ایستاده باشی ضمناً آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران می‌دانستند هیچ منطقی جز منطق زور و سلطه را پذیرا نیستند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيَّتِ سَبِيلٌ

عَلَيْنَا: خبر لیس - سَبِيلٌ: اسم لیس

این خیانت برای یهود است که این گروه در مورد غصب اموال دیگران می‌گویند ما در برابر امیین (غیر اهل کتاب) مسئول نیستیم. و گناهی و عقوبتی در آخرت بر ما نیست یعنی مال امی را بر خود حلال می‌دانستند و به خود حق می‌دادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان مالک شوند. و این منطق دروغین از اصل خیانت آنها در امانت، به مراتب بدتر و خطرناکتر است.

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

وَيَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) ناعل - الْكُذِبَ: مفعول به - (و) حالیه - وَهُمْ يَعْلَمُونَ: جمله‌ی حالیه

و در حالیکه آنها برای توجیه اعمال ننگین خود چنین دروغهایی را می‌ساختند و به خدا نسبت می‌دادند با توجه به اینکه آنها به خوبی می‌دانستند که در کتب آسمانشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده است.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

[چنین نیست] بلی هر که به پیمان خویش وفا کند و پرهیزگار باشد خدا پرهیزکاران را دوست می‌دارد. (۷۶)

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

بلی: حرف جواب است - من: مبتدا - اوفی: خبر

این آیت در نفی منطبق اهل کتاب که می‌گفتند خوردن و خیانت کردن اموال غیر اهل کتاب (امیین) برای ما حرام نیست آمده است آری کسی که به پیمان خود وفا کند و در باب حلال و حرام پرهیزکار باشد بدرستی که خداوند پرهیزکاران را دوست می‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا

يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرْكَبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

کسانی که پیمان و قسمهای خویش را به بهائی ناچیزی می‌فروشند، آنان در آخرت نصیبی ندارند و روز قیامت خدا با آنها سخن نمی‌گوید و سويشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌کند و عذابی الم انگیز دارند. (۷۷)

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا

يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرْكَبُهُمْ

يَشْتَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ثمنًا: مفعول به.

بدرستی کسانی که عهد و پیمان و سوگند های خود را به نام مقدس او با بهای اندک معامله می‌کنند، آن عهد شکنان و سوگند و دروغ خورندگان در آن دنیا هیچ نصیبی ندارند در سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: هر کس به دروغ سوگند خورد تا بدینوسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالیکه با خدا ملاقات می‌کند که او بروی خشمگین است. در این هنگام صحابه‌ای که مدعی مال خود بر یهودی ای بود و شاهدهی هم نداشت، گفت یا رسول الله! پس در اینصورت او سوگند دروغ می‌خورد و مالم از بین می‌رود همان بود که خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنًا قليلاً... می‌گوید: الله با ایشان سخن نگوید، سخنی که به آن شاد شوند، و به ایشان به رحمت ننگرد، بلکه به ایشان سخنی که عذاب شوند گوید و ایشان را در دنیا و آخرت تزکیه نکنند، تزکیه در دنیا آنست که به بنده توفیق طاعت دهد، و ارشاد کند، و تزکیه عقی و آخرت آنست که وی را ثواب دهد، و به سعادت ابد رساند.

در حدیث شریف صحیح البخاری

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که: دوزن در یک خانه سکونت داشتند، روزی یکی از آنها در حالیکه دستش را سوراخ کرده بود، از خانه برآمده، و ادعا می کرد که آن زن دیگر دستش را مجروح ساخته است، موضوع شان به ابن عباس رضی الله عنه رسید، ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر به هر کس طوری که دعوی می کند بدهند، خونهای مردم و اموال مردم هدر شده و از بین می رود، خدا به یاد آن زن داده و این آیت را برایش بخوانید (به تحقیق کسانی که عهد خدا و قسمهای خود را فروخته، و قیمت اندکی می گیرند...)، آنها خدا را بیادش دادند و او اعتراف کرد، و ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «قسم بر کسی است که دعوی بر علیه او اقامه گردیده است».

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ جَارٌ وَمَجْرورٌ خَیْرٌ مَّقْدَمٌ - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر

و بر ایشان عذاب دردناکی است که درد آن منقطع نگردد و کسی قادر نیست آن عذاب از وی دفع کند.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقًا یَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْکِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتَابِ وَیَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَیَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْکِذِبَ وَهُمْ یَعْلَمُونَ ﴿۷۸﴾

گروهی از آنها هستند که زبانهای خورش بخواندن کتاب همی گردانند که آنرا از تورات بنمایند ولی از تورات نیست، و گویند این از جانب خداست ولی از جانب خدا نیست، دروغ بخدا می بندند با توجه به اینکه می دانند این تحریف از خودشان است. (۷۸)

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقًا یَلُؤْنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْکِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتَابِ

یَلُؤْنَ: به گونه صحیح ادا نمی کنند، بیج می دهند، فعل مضارع مرفوع - در سبب نزول این آیت آوردند.

بدرستی که از جهودان گروهی هستند چون کعب و ابویاسر و یحیی که از روی ناراستی زبانهای خود را هنگام خواندن کتاب (خدا) بیج می دهند و متحرف می کنند که گمان کنند آنچه را می خوانند از کتاب خداست در حالیکه از کتاب الهی نیست.

وَیَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

هُوَ: مبتدا - مِنْ عِنْدِ: جار و مجرور خیر

آنها به این کار نیز قانع نبودند و می گفتند:

آن تحریف از جانب خداست و آنرا به خدا نسبت می دادند در حالیکه آن از نزد خدا نبود.

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَيْبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

ایشان در عموم احوال و اوقات بر خدای دروغ می‌گویند، که در این دروغ عذری و گمانی نیست بلکه به قصد و به عمد دروغ‌گویان اند با توجه به اینکه خود می‌دانند که دروغ‌گویان‌اند.

مَا كَانَ لِإِنْسِيٍّ أَنْ يُوْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالشُّبُهَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾
هیچ بشری حق نداشت که خدایش به او کتاب و حکمت و دانش پیغمبری بدهد، آنگاه به مردم گوید بغیر خدا بندگان من باشید و لیکن ربانی باشید برای آنکه کتاب آسمانی تعلیم می‌داده اید و برای آنکه به درس می‌پرداخته اید. (۷۹)

مَا كَانَ لِإِنْسِيٍّ أَنْ يُوْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالشُّبُهَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن كُونُوا رَبَّيْنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ

إِنْسِيٍّ: در اینجا عیسی علیه السلام است و کتاب انجیل و این آیت در شأن ترسایان نجران آمد. که در عیسی دعوی باطل کردند و غلو نمودند:

این آیه همچنان افکار باطل اهل کتاب را نفی می‌کند و به مسیحیان گوشزد می‌نماید که هرگز مسیح ادعای الوهیت نکرد می‌گوید: برای هیچ بشری روا نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم نبوت به وی دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدای یکتا مرا به خدایی گیرید. چون رؤسای نجران گفتند: یا محمد صلی الله علیه و آله اگر تو بخواهی که ما بنده تو باشیم و ترا بخدایی گیریم. رسول خدا گفت: معاذ الله که من چنین جمله‌ای بگویم. خدای مرا به پیغامبری فرستاد نه آنچه که شما می‌گوئید فرستاد.

مردی از مصطفی صلی الله علیه و آله درخواست کرد که تا ترا سجد کنم، رسول او را از آن نهی کرد و این آیت در شأن وی آمد. سپس می‌گوید: هرگز نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیغمبر دیگری حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این گونه نسبتها که به انبیاء داده شده ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از تعلیمات آنهاست. و اما پیغمبران می‌گویند که ثابت قدمان در دین و استواران در علم و حکمت و از جمله نیک خواهان باشید. آری؛ فرستادگان الهی هیچ‌گاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و همیشه بیش از هر کس در برابر خداوند خاضع و فروتن بودند.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا لِلْكُفْرِ وَالنَّاسِ أَرْبَابًا أَيُّكُمْ بِأَلْكَفَرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

و شما را و نمی‌دارد که فرشتگان و پیغمبران را خدایان گیرید، چگونه شما را پس از آنکه مسلمان هستید، به کفر فرمان می‌دهد؟ (۸۰)

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا لِلْكُفْرِ وَالنَّاسِ أَرْبَابًا

أَنْ تَتَّخِذُوا: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل - لِلْكُفْرِ: مفعول به - أَرْبَابًا: مفعول به ثانی.

هیچیک از پیغمبران به شما امر نمی‌کند که فرشتگان و پیغمبران را به اربابی خود (پروردگاری) گیرید در آیه فرشتگان را آورد از بهر آنکه جهودان عزیز الطیلا را پسر خدا گفتند، ترسایان عیسی را پسر خدا گفتند و عرب فرشتگان را دختران خدا گفتند.

أَيُّكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

أَيُّكُمْ: استفهام به معنی انکار است.

یعنی، چگونه ممکن است پیامبری پیدا شود نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند بعد از آنکه به ایشان ایمان آوردند و بر دین الله باشند سپس راه شرک را به آنها نشان دهد!

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ لَمَّا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ، وَلَتَنْصُرُنَّهُ، قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

و چون خدا از پیغمبران پیمان گرفت، که بحق این کتاب و حکمت که بشما داده ام، چون پیغمبری سوی شما آید و آنچه را همراه شماست تصدیق کند، بدو ایمان بیارید و وی را یاری کنید. گفت: آیا پذیرفتید و تکلیف مرا بگردن گرفتید؟ گفتند: پذیرفتیم، گفست: گواه باشید و من نیز با شما گواهیم. (۸۱)

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ لَمَّا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ، وَلَتَنْصُرُنَّهُ،

أَخَذَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - مِيثَاقٌ: مفعول به

و به یاد آور ای محمد ﷺ زمانی که خداوند از پیغمبران و پیروان آنها پیمان مؤکد گرفت که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم به آن بگروید و تصدیق کنید.

سپس پیغمبری از نزد من بشما آمد که او محمد ﷺ است تصدیق می‌کند و باور دارد به آن چیزی که از کتاب و حکمت باشماست هر آینه به وی ایمان آرید و او را یاری دهید.

قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي

إِصْرِي: عهد

خداوند بعد از عرض میثاق و عهد پیمان مؤکد به پیغمبران گفت: آیا اقرار کردید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ بروجهی که به آن وفا کنید.

قَالُوا أَقْرَرْنَا

انبیاء گفتند اقرار کردیم و میثاق و عهد و پیمان را پذیرفتیم.

قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

وَأَنَا: مبتدا - مِنَ الشَّاهِدِينَ: جار و مجرور خبر

خداوند بدیشان گفت: پس برخی بر اقرار برخی گواه باشید یا ملائکه را فرمود که بر اقرار انبیاء گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم در اینجا میثاق، موکد است.

اما باید دانست که رسالتهای انبیاء (ع) همگی کامل کننده و تأیید کننده یکدیگرند و هدف همه آنها یکی است چون در اصول همه متفق اند و اختلاف در فروع هم به مصلحت امتهاست اگر دو پیامبر در یک عصر و زمانی با هم باشند مانند موسی و هارون (ع) در تمام امور با هم متفق اند و یا پیغمبر متأخر به پیامبر مقدم ایمان می آورد مانند حضرت لوط علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسی و عیسی (ع) در اینصورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که باید از سوی تمام امتهای انبیاء گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را از آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی بر نیانگیخت، مگر اینکه از وی درباره محمد صلی الله علیه و آله پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری اش کند همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿۸۲﴾
و هر یک پس از این روی بگرداند، آنها خودشان بدکارانند. (۸۲)

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

فَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْفَاسِقُونَ: خبر

قرآن مجید در این آیه پیمان شکنان را مورد سرزنش و تهدید قرار می دهد و می گوید: پس هر کسی بعد از این همه پیمانها و میثاقهای محکم برگردد و از ایمان آوردن به دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاری دادن وی خودداری کند و اعراض کند پس آن گروه معرضان، ایشان بیرون رفتگان و فاسقان از دایره فرمان و ایمان و عهد پیماناند.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا

وَأَلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۸۳﴾

آیا کافران جز دین خدا می جویند؟ و حال آنکه هر که در آسمانها و زمین هست، خواه ناخواه، فرمان او گردن نهاده اند و همه به سوی او باز خواهند گشت. (۸۳)

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا

وَأَلَيْهِ يُرْجَعُونَ

آیا غیر از دین خدا دین دیگری را می طلبند یعنی پیمان شکنان غیر از دین حق دین دیگری می طلبند و حال آنکه تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند چه از روی اختیار و چه از روی اجبار در برابر فرمان او تسلیم شدند و گردن نهاده اند و به سوی او بازگردانیده خواهند شد و به مقتضای اعمالشان پاداش داده خواهد شد.

قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ
وَنَحْنُ لَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿۸۴﴾

بگو بخدا و به آنچه بر ما نازل یافته و آنچه بر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و اخلاف نازل یافته و آنچه به موسی و عیسی و دیگر پیغمبران از پروردگارشان آمده ایمان داریم و میان هیچیک از ایشان فرق ننهیم و مسلمانان اوئیم (۸۴)

قُلْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ

تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۱۳۶ آمده است.

ای محمد ﷺ اسید سادات و سرور کاینات تویی و صفوت آدمیان و تتمه دور زمانی بگوئید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده است (قرآن) ایمان داریم و نیز به هر چه که پیغمبران گذشته گفتند و رسانیدند تا هر شرفی بجملگی ایشان را بود، تنها شما را بود. و ایمان آوردیم آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط (یعنی فرزندان یعقوب) نازل شده است و بگوئید ایمان داریم آنچه به موسی و عیسی (تورات و انجیل) داده شده است. و ایمان داریم به آنچه عطا کرده شده است از نزد خدای به پیغمبران از کتاب و معجزات.

لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ

و هیچ جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان بلکه به همه ایمان داریم و خدای را گردن نهادگانیم.

وَنَحْنُ لَهُم مُّسْلِمُونَ

وَنَحْنُ لَهُم مُّسْلِمُونَ : خیر

و ما همه تسلیم شوندگان و گردن نهادگانیم آنکه همه را زیر علم مصطفی ﷺ در آورد و اتباع وی گردانید و امت وی را برگزشتگان پیش داد و گفت:

نحن الآخرون السابقون يوم القيمة.

وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِينَ ﴿۸۵﴾

هر که جز اسلام دینی جوید از او پذیرفته نشود و هم او در آخرت از زیانکارانست. (۸۵)

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ

وَمَنْ: مبتدای جازم - يَبْتَغِ: فعل مضارع - فاعل (هو) - دِينًا: تمیز منصوب.

الْإِسْلَامِ: اینجا، شریعت مصطفی ﷺ است.

مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که دوازده مرد از دین اسلام برگشتند و مرتد شدند، و از مدینه بیرون رفتند و به کفار مکه پیوستند - رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد - معنی آیت آنست که: هر کس بعد از بعث محمد ﷺ غیر از شریعت وی شریعت دیگری جوید، غیر از دین و سنت وی دین دیگر گیرد. و راهی دیگر برود آن را از وی نپذیرند.

وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

وَهُوَ: مبتدا - مِنَ الْخَاسِرِينَ: جار و مجرور خبر

و از جمله هالکان و دوزخیان و زیانکاران است. و این آیت تهدید آن کسانی است که طالب غیر دین اسلام اند و از دین اسلام برگردند و مرتد شوند.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۸۶﴾

چگونه گروهی از بی ایمان خویش که گواهی داده اند این پیغمبر بحق است و حجت ها سویشان آمده کافر شده اند، خدا چگونه هدایتشان می کند؟ که خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. (۸۶)

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
این در شأن مردی آمد از بنی عمر و بن عوف که از دین اسلام برگشت و دین ترسایی گرفت و به روم رفت.

حکیم مرتد آنست که هر مرد و زن از دین اسلام برگردد کشتنی است. اما کشتن مرتد کودک و دیوانه درست نیست بعضی مفسران گفتند این در شأن جهودان آمد. که پیش از مبعث پیغمبر به وی ایمان آورده بودند، و بعد از مبعث به وی کافر شدند و تعداد ایشان دوازده تن بودند که اول بخدا گرویدند و گواهی دادند برآستی که فرستاده خدا یعنی محمد ﷺ حق است و قول او صدق است و بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات پیغمبر آمده بود.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. چرا خداوند آنها را هدایت نمی کند؟ دلیل آن روشن است، آنها پیامبر را با نشانه های روشن شناخته اند و به رسالت او گواهی داده اند در بازگشت از اسلام و عدول از اسلام در واقع ظالم و ستمگرند. و کسی که آگاهانه ظلم و ستم می کند شایسته هدایت الهی نیست.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۸۷﴾

آنان سزایشان اینست که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، یکسره بر آنها باد. (۸۷)

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ

پاداش مرتد شدن آن گروه مرتدان آنست که بر ایشان لعنت خدا باشد و آن دوری از رحمت او و لعنت فرشتگان باشد و آن بیزاری از ایشان و لعنت همه مردمان و آن نکوهش کردن ایشان است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۸۸﴾

در لعنت جاوید باشند، عذاب آنها تخفیف نیاید و مهلتشان ندهند. (۸۸)

خَالِدِينَ فِيهَا

خَالِدِينَ: حال.

اثر این لعنت همیشگی می ماند در دنیا تهدید و در آخرت ضربت الهی و عقوبت است.

لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

لَا يُخَفَّفُ: فعل مضارع مجهول - الْعَذَابُ: نایب فاعل

عذاب دوزخ از ایشان سبک کرده نشود و مهلتی بدیشان داده نمی شود و قطعاً به دوزخ خواهند رفت و عذاب ایشان منقطع نخواهد بود سپس حق تعالی توبه کنندگان را استثناء کرده می فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۸۹﴾

مگر آنها که پس از کفر، توبه کرده و به اصلاح پرداخته اند که خدا آمرزگار و رحیم است. (۸۹)

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا

مگر آنکه از مرتد شدن به حضرت ربوبیت بازگرداند و اصلاح کنند آن چیزی را که در آن فساد کرده اند و در مقام جبران آن برآیند و توبه کنند.

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

هر که با وجود چنین جرایم سنگین باز گردد و پشیمان شود و از خلوص دل توبه نماید تمام جرایم وی به یکباره بخشیده می شود براستی خدای تعالی غفور و رحیم است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الضَّالُّونَ ﴿۹۰﴾

کسانی که از بی ایمان خویش کافر شده اند و کفرشان بیشتر شده توبه ایشان هرگز (که از روی ناچاری و یا در آستانه مرگ صورت گیرد) پذیرفته نمی شود و آنها، خودشان، گمراهانند. (۹۰)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقَبِّلَ تَوْبَتَهُمْ

این آیت در شأن اصحاب حارث بن سويد آمد که حارث مرتد گشته بودند سپس حارث به اسلام باز آمد و توبه کرد. بدرستی آنانکه کافر شدند به خدا و رسول ﷺ بعد از گرویدنشان کفر بر کفر زیاده کردند یعنی در ثبات آن کفر اصرار ورزیدند هرگز توبه ایشان پذیرفته نشود.

وَأُولَئِكَ هُمُ الصَّالُونَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الصَّالُونَ: خبر.

و آن گروه به ثبات کفر اقدام ورزیدند ایشان گمراهانند چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أَوْتَدْتَنِي

يَوْمَ ۖ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿۹۱﴾

کسانیکه کافر شوند و کافر بمیرند، اگر یکیشان آنقدر طلا ببعوض دهد که زمین پر شود، از او نپذیرند آنها عذابی الم انگیز دارند و یارانی ندارند. (۹۱)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ أَوْتَدْتَنِي

يَوْمَ

مِلءُ الْأَرْضِ: پر زمین - ذَهَبًا: طلا، زر - وَلَوْ أَوْتَدْتَنِي يَوْمَ: اگر آنرا برای رهایی خود و نجات از عذاب بدهد.

می گوید اگر کسی روی زمین پر از زر داشته باشد در دنیا به قربت و طاعت خرج کرده باشد چون بر کفر بمیرد آن زر زیاد وی را بکار نیاید و از او نپذیرند زیرا که انفاق از پرهیزگاران نپذیرند نه از کافران، روشن است که کفرشان اعمال نیک انسان را بر باد می دهد.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و آنانکه کافر بمیرند بر ایشان عذابی دردناک و بی حساب است، نه تنها فدیة و نفاق به حال آنها سودی ندارد بلکه شفاعت، شفاعت کنندگان نیز شامل حال آنها نمی شود. چون شرایط شفاعت داشتن ایمان بر خداست.

وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر - مِنْ: حرف جز زائد - نَاصِرِينَ: مبتدا مؤخر

و هیچ کس برای ایشان نباشد که از یاری دهندگان باشد و او را از عذاب دوزخ باز دارد.

۱ - حارث بن سويد که به همراه یازده نفر دیگر مرتد شده و به مکه رفته بودند، حارث از کرده خویش پشیمان شد و توبه نمود و به سوی پیامبر بازگشت، اما یازده نفر دیگر از همراهان وی، به کفر خویش پافشاری نمودند و اظهار داشتند که ما منتظر فروپاشی مسلمانان هستیم و اگر چنانچه پیامبر پیروز شد، راه توبه را در پیش می گیریم و به سوی پیامبر باز می گردیم و خدا هم توبه ما را خواهد پذیرفت.

لَنْ نَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ ۖ وَمَا يُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿۹۲﴾
 هرگز به نیکوکاری نمی رسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید خدا می داند. (۹۲)

لَنْ نَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ ۖ

الْبِرَّ: معنی وسیعی دارد که به تمام نیکیه‌ها اعم از اعمال و ایمان پاک گفته میشود.
 در اینجا بهشت است و انفاق کردن زکات از مال

یعنی هرگز به بهشت نمی‌رسید تا زمانی که زکات مال بیرون نکنید و به درویشان از آنچه که از مال دوست می‌دارید صدقه ندهید گویند بوظلحه انصاری بستانی در بغل مسجد داشت و در آن نخل فراوان و آب روان بود. چون این آیت آمد گفت: یا رسول الله! از مال خویش هیچ چیز دوست تر از این بستان ندارم، و خدا می‌گوید آنچه دوست‌تر دارید خرج کنید. اکنون این بستان در راه خدا صدقه دادم و امیدوارم که برایم ذخیره‌ی آخرت در نزد خدای عزوجل باشد.

می‌صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد

وَمَا يُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ

آنچه از مال دوست‌تر می‌دارید خرج کنید چه آن چیز اندک باشد چه بسیار، خواه بالارزش باشد خواه بی ارزش. بدرسبتی که خدا به آنچه که صدقه می‌کنید آگاه است و به آن جزا خواهد داد.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ
 التَّوْرَةُ ۗ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۹۳﴾

همه خوردنیها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه اسرائیل از آن پیش (که تورات نازل شود)، بر خویش حرام کرده بود. بگو: اگر شما راست گوئید تورات را بیازید و آنرا بخوانید. (۹۳)

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ
 التَّوْرَةُ ۗ

كُلُّ: مبتدا، خبر محذوف، اسم کان (هو) - حَلَالًا: خبر کان

از روایات اسلامی بر می‌آید که: خوردن گوشت شتر را یعقوب عليه السلام بر خود حرام کرد پس در بین علماء اختلاف است که یعقوب چرا خوردن گوشت شتر را بر خود حرام کرد؟ گفته‌اند: وی بیماری داشت که در آن بیماری گوشت شتر و شیر شتریه او ناسازگار بود. بدآنجهت گوشت شتر نمی‌خورد و بر خود حرام کرد نه از روی تحریم شرعی. ابن عباس و حسن گفتند که: یعقوب را غلت عرق النساء (یکی از بیماریهای اعصاب که غالباً در کمر بروز می‌کند و تا زانو و پا می‌رسد) پدید آمد، نذر کرد که

اگر خدای تعالی وی را از آن علت و بیماری شفا دهد آن طعامی که دوست تر دارد، آن را نخورد و بر خود حرام کند پس خوردن گوشت شتر و شیر شتر را بر خود حرام کرد بجهت ایفای نذر خویش جهودان مصطفی ﷺ را منکر بودند که گوشت شتر حلال می داند و می خورد.

گفتند این بر ابراهیم حرام بود، و در تورات آمده است، چگونه است که محمد ﷺ در حلال داشتن گوشت شتر مخالف دین ابراهیم عمل می کند - رب العالمین - آن جهودان را در این آیات دروغ زن خواند و بیان کرد که گوشت شتر بر ابراهیم و بر فرزندان او حلال بود، تا آنکه یعقوب آنرا بر خود حرام کرد که گفتیم بیماری عرق النساء به او رسید ضحاک گفت: یعقوب که قصد بیت المقدس داشت نذر کرد که اگر تندرست، و بی عیب و زنجی به بیت المقدس فرود آید آخرین فرزند خود را قربانی کند پس فرشته ای پراه وی آمد و از وی مصارعت خواست (با یکدیگر کشتی گرفتن). یعقوب اجابت کرد ساعتی در هم آویختند آنکه فرشته دست بر گوشت یعقوب زد از آن ضربه بیماری عرق النساء پدید آمد، آنکه به یعقوب گفت: این ضربه را از آن جهت کردم تا تو تندرست به بیت المقدس نروی و فرزندت را بخاطر ایفای نذر خویش قربانی نکنی. یعقوب به بیت المقدس رفت و آنچه را که فرشته گفته بود فراموش کرد، قصد ذبح فرزند کرد. فرشته ای آمد و گفت: ای یعقوب تو از نذر خویش بیرون آمدی و فرج حاصل شد نباید فرزند خود را قربانی کنی پس جهودان به یعقوب اقتدا کردند و آنچه را یعقوب بر خود حرام گفت حرام کردند و ادعا کردند که این تحریم در تورات است. خداوند می فرماید: **كُلَّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا... هَمَّ خَوَرْنِيهَا لِأَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَلَالٌ بُوَدَّ** است مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر نفس خود که آن خوردن گوشت شتر و شیر آن بود که بیان آن رفت. اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار و پافشاری نمایند.

قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

بگو تورات صحیح را بیاورید سپس آیات چیزهای تحریم شده را بخوانید اگر از راستگویان هستید چون یهودان (جهودان) از آوردن تورات ابا کردند و روی برگرداندند تهمت ایشان بر عموم مردم روشن شد.

فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩٤﴾

و هر که پس از این بر خدا دروغ بندهد، آنها، خودشان، ستمگراند. (۹۴)

فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

فَأُولَئِكَ: مبتدا - **هُمُ**: ضمیر فصل - **الظَّالِمُونَ**: خبر

می گوید: حال که آنها حاضر به آوردن تورات نیستند پس اگر در حلال و حرام پس از آنکه افترا بستن آنها به خدا مسلم و ظاهر شد بدانند، آنان دروغ گویان و ستمگراند چون که از روی علم و عمد چنین می کنند.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۹۵﴾
 بگو خدا راست گفت. آئین ابراهیم را که معتدل بود و از مشرکان نبود پیروی کنید. (۹۵)
 قُلْ صَدَقَ اللَّهُ

می گوید: ای محمد ﷺ خدا راست گفت و سخن یهود دروغ بود:

فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه، مجرور به فتحه - حَنِيفًا: حال

پس ابراهیم و دین او را متابعت کنید و خدا به هر چه گفت و خبر داد راست گوی است.

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و از آئین او پیروی کنید که دین و آئین او حق و راست است و او از مشرکان نیست.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۶﴾
 نخستین خانه که برای مردم بنا شد همانست که در مکه، مایه برکت و هدایت جهانیان است. (۹۶)

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ

مسلمانان و جهودان در کار قبله سخن گفتند که جهودان گفتند بیت المقدس فاضلتر و شریفتر است و مسلمانان گفتند: قبله همان کعبه است که کعبه شریفتر و عظیمتر است در این منازعت بودند که - رب العالمین - در برتری کعبه این آیت فرستاد:

بدرستی که اولین خانه‌ای که در زمین برای مردمان عمارت کرده شده و ساخته شده تا آن را زیارت کنند خانه‌ی کعبه است. ابوذر از مصطفی ﷺ پرسید که: اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد کدام است؟ مصطفی ﷺ فرمود: مسجد حرام. ابوذر گفت: بعد از آن کدام است؟ مصطفی ﷺ گفت: بعد از آن مسجد اقصی. ابوذر گفت: میان دو چه فاصله زمانی بود مصطفی ﷺ گفت: چهل سال. که آن مکه بر برکت و مایه‌ی هدایت جهانیان است. گفته‌اند که: کعبه قبله‌ی اهل مسجد است و مسجد قبله‌ی اهل حرم، و جمله حرم قبله‌ی اهل زمین.

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَقَّامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ عَلِيمٌ ﴿۹۷﴾

در آن نشانه‌هایی روشن هست، چون جایگاه ابراهیم، و هر که درون آن شود ایمن است. پیاس خدا، زیارت این خانه، بر همه مردمان هر که بدان راه تواند یافت، مقرر است و هر که انکار کند یقیناً خدا از جهانیان بی نیاز است. (۹۷)

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مِّمَّا مَقَّامُ إِبْرَاهِيمَ

کانت البیوت قبله و لکنه کان اول بیت وضع لعباده الله. این کسبج اول ذیل آیه.

فیه: خبر مقدم - مَآئِکْتُ: مبتدا موخر - مَقَامُ: بدل - اِبْرَاهِیمَ: مضاف الیه، مجروریه فتحه
 در این خانه یا حرم نشانه‌های روشن است که یکی از آنها مقام ابراهیم است و آن سنگی است که اثر
 قدم ابراهیم خلیل الله بر آن بوده که ابراهیم در آن قدم نهاده و تاریخ آن نزد تمام عرب غیر قابل انکار
 و مسلم است. نشان می‌دهد که این سنگ همان است که ابراهیم علیه السلام بر آن می‌ایستاد و کعبه را تعبیر
 می‌کرد. نقش قدم ابراهیم بقدرت الهی در این سنگ ثابت و تا امروز محفوظ مانده است که طریقه
 ساخت آن توسط ابراهیم و پسرش اسماعیل بعد از خرابی طوفان نوح در سوره بقره ذکر گردید. ابراهیم
 پس از اینکه کعبه را بنا کرد گفت: رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا اِبْرَاهِیمَ دَعَا کَرْدَ تَا مِکَکَ حَرَمِی اَمِنَ کَرْدِید
 و هر صید و وحش که به آن رود که بخوانند او را بگیرند، ایمن و آسوده از شر صیاد است، آهو و
 سنگ هر دو بهم بسازند - رب العالمین - دعای ابراهیم اجابت کرد و در آن بر ابراهیم و جهانیان منت
 نهاد. ابوالنجم الصوفی مردی از قریش بود. گفت من شبن طواف می‌کردم، گفتم پیرو دگارا تو گفته‌ای.

وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا

هر که در خانه کعبه وارد شود ایمن است! از چه چیز ایمن است؟ گفتا: هاتقی آواز داد که: آمنا من النار
 یعنی از آتش دوزخ ایمن است.

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

عَلَى النَّاسِ: جار و مجرور خبر مقدم - حِجُّ: قصد، آهنگ، مبتدا موخر

بر مردمان واجب است که هر کسی توانائی دارد قصد زیارت خانه خدا کند یعنی به جا آوردن حج بر
 مردمان که مسلمان و عاقل و بالغ و آزاد و صاحب مال باشد واجب و فرض است. و بهتر آنکه در ادای
 حج و فرائض و واجبات آن تاخیر نکند البته اگر چون بی عذری تاخیر کند و پیش از ادای حج بمیرد
 حج در ترکه‌ی او واجب می‌شود اگر چه وصیت نکند، اما نیابت حج کسی که در قید حیات باشد
 آنست که او دارای بیماری سخت باشد یا پیری باشد از کار افتاده چنانکه نتواند بر اسب و شتر بنشیند
 و آرام بگیرد.

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ

لفظ الله: اسم ان - غَنِيٌّ: خیران

و هر کسی به فرضیت حج نگرود و ادای فریضه حج بجای نیاورد و آن را ترک کند و انکار نماید به
 خود زیان رسانیده است و بدستیکه خدای تعالی از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز و غنی است. اگر بنده ادای
 حج کند به ثواب و نفع آن می‌رسد، و اگر معصیت کند، بر خود زیان می‌کند که از ثواب درماند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ كَفَرْتُمْ بِمَا آتَيْتُمُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۸﴾

بگو: ای اهل کتاب! چرا آیه‌های خدا را منکر می‌شوید! خدا بر آنچه می‌کنید گواه است. (۹۸)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِمَا آتَيْتُمُوهَا

در سبب نزول این آیه ابن جریر طبری از زید بن اسلم رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: شام بن قیس یهودی که در جاهلیت مجروح شده بود پیرمردی بود بسیار با عقده علیه مسلمانان. و بسیار پر کینه و حسود بود چون محبت و همدلی اوسى ها و خزرجی ها را دید عرق جاهلیت او گل کرد و این دو گروه با هم به نزاع برخاستند سپس با وساطت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با هم صلح کردند و دست یکدیگر را گرفتند و فشرده می گوید: خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد که از یهودان بپرسد انگیزه آنها در کفر و ورزیدن به آیات خدا چیست؟ در حالیکه می دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است. می فرماید: بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات و نشانه های خدا در باب حج کفر می ورزید؟

وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ

اللَّهُ: مبتدا - شَهِيدٌ: خبر

و خداوند بر آنچه که شما آنرا می پوشانید از پوشاندن حق و کفر آیات خود آگاه و گواه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّنْ ءَامَنَ تَبِعُونَهَا ءَوْجًا وَانْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا

اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٩﴾

بگو: ای اهل کتاب چرا کسانی را که ایمان آورده اند، از راه خدا باز می دارید و آن را منحرف می خواهید، در صورتیکه شما گواهانید، و خدا از آنچه می کنید، بی خبر نیست. (۹۹)

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مِمَّنْ ءَامَنَ تَبِعُونَهَا ءَوْجًا وَانْتُمْ شُهَدَاءُ

تَصُدُّونَ: باز می دارید. - تَبِعُونَهَا ءَوْجًا: آن را کج می دارید. - ءَوْجًا: حال

بگو ای اهل تورات! (اهل کتاب) چرا کسی را که به خدا و دین حق گرویده است از راه خدا باز می دارید و منع می کنید و می خواهید این راه را کج سازید و در حالیکه شما به درستی این راه گواه هستید مراد عمار یاسر رضی الله عنه و رفقای او بود که یهود ایشان را به گیش خود فرا خواندند.

وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

لفظ اللّٰهُ: اسم ما - به: حرف جر زائد - غافل: خبر ما

و خداوند از آنچه که انجام می دهید بی خبر نیست یعنی اگر ایشان از راه و روش خود غافل اند و دیگران را اغفال می کنند، خدا از انگیزه ها و آثار کارها و ساخت و سازهایشان هیچ غافل نیست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ ءَاتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كُفْرِينَ ﴿١٠٠﴾

شما که ایمان دارید! اگر گروهی از آنها را که کتابشان داده اند، فرمان برید، شما را از پی ایمان آوردن، کافر می کنند. (۱۰۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ ءَاتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كُفْرِينَ

يُرَدُّوْكُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مقول به - **كُفِرِيْنَ** : حال

خطاب به گروه انصار است: می‌گویند در شأن اوس و خزرج آمده است که اغفال شده بودند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از گروهی که کتاب به ایشان داده شده است پس از ایمان آوردنتان پیروی کنید شما را به کفر باز می‌گردانند یعنی شما را مرتد سازند اوس و خزرج دو قبیله بودند در جاهلیت میان ایشان جنگ و کشتار همیشگی بود و زمانی که مسلمان شدند میانشان آن خصومت باقی بود که جمعی از اهل کتاب که کارشان فتنه انگیزی بود از خصومت این دو قبیله استفاده کرده آنان را فریب داده و می‌خواستند آتش جنگ‌های دوران جاهلیت را شعله‌ور سازند.

وَ كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ اٰيٰتُ اللّٰهِ وَفِيْكُمْ رَسُوْلُهُ وَمَنْ يَعْصِمِ اللّٰهُ فَقَدْ هُدِيَ

اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿۱۱۱﴾

شما که آیه‌های خدا برایتان خوانده می‌شود و فرستاده وی میان شماست چگونه کافر می‌شوید و هر که بخدا متمسک شود برای راهی راست هدایت شده است. (۱۰۱)

وَ كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ وَاَنْتُمْ تُتْلٰى عَلَيْكُمْ اٰيٰتُ اللّٰهِ وَفِيْكُمْ رَسُوْلُهُ

او: و او حالیه - **وَاَنْتُمْ تُتْلٰى** : جمله حالیه (مبتدا و خبر)

فی الحال جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت نازل شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به معرکه ایشان در آمده فرمود: با وجود اینکه من در میان شمایم هنوز انگیزه رسوم و آداب جاهلیت دارید بعد از آنکه به اسلام روی آوردید طریق دینداری فرو می‌گذارید پس این آیتها بر ایشان خواند. و کیف تکفرون... چگونه کافر می‌شوید حال آنکه بشما قرآن خدا خوانده می‌شود و رسول او در میان شماست. ایشان پس از این فوراً استغفار کردند و سلاحها بر زمین گذاشتند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند سپس ایشان را توضیح می‌کند.

وَمَنْ يَعْصِمِ اللّٰهُ فَقَدْ هُدِيَ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ

و هر کس به دین خدا یا به کتاب او متمسک شود و جنگ زند پس بدرستی که به سوی راه راست هدایت شد بر مومنین واجب است که در مسیر هدایت و استقامت پیوسته آگاهانه هشیار باشند و از عوامل و انگیزه‌ها و فتنه انگیزیهای مخالف آن بترسند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖٓ وَلَا تَمُوْنُ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ﴿۱۱۲﴾

شما که ایمان دارید از خدا چنانکه شایسته ترسیدن از اوست، بترسید و تمیزید جز اینکه مسلمان باشید. (۱۰۲)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖٓ وَلَا تَمُوْنُ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ

اَتَّقُوا : فعل امر - (و) فاعل - **لَفِظُ اللّٰهِ** : مقول به - **حَقَّ** : مفعول مطلق - **تُقَاتِهٖٓ** : مضاف الیه

ای گروه گرویدگان شما که انصاریان از قبیله اوس و خزرج از خدا بترسید چنانچه سزای ترسیدن است گویند این آیه یاد آمدن آیه فاتحه الله ما استطعتم منسوخ شده است. در پایان آیه به انصاریون هشدار می‌دهد و می‌گوید: بر مسلمانی پاینده و ثابت قدم باشید تا چون مرگ فرارسد در حالت مسلمان بمیرید.

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾

همگی بر پیمان خدا جنگ زبید و پراکنده مشوید، و موهبت خدا را بر خودتان نیاد آرید، آندم که دشمنان بودید و میان دل‌هایتان پیوند داد. و به موهبت وی برادران گشتید، پر لب گودالی از آتش بودید پس شما را از آن برهانید. بدینسان خدا آیه‌های خویش برای شما بیان می‌کند شاید هدایت شوید. (۱۰۳)

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا

وَأَعْتَصِمُوا: فعل امر - (و) فاعل - جَمِيعًا: حال

این آیت هم خطاب به دو قبیله اوس و خزرج است.

می‌گوید: به دین خدا و به کتاب وی جنگ زبید و پراکنده مشوید چنانکه در جاهلیت پراکنده دل و پراکنده روزگار بودید.

قرآن توسط حضرت رسول ﷺ بشما امر می‌کند که همگی به متابعت وی در آئید چون با پیروی آنحضرت می‌توان به مقصد رسید.

رباعی:

حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ رو به هیچ دری راه نمی‌دهند آنرا که ز آستانه‌ی او روی دل بقافت

وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا

تم: اسم کان - أَعْدَاءَ: خیر کان - تم: اسم اصبح - إِخْوَانًا: خیر اصبح

خطاب به اوس و خزرج می‌گوید یاد کنید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی فرموده است و آن اسلام و قرآن است که شما در زمان کفر دشمن یکدیگر بودید. رب العالمین میان دل‌های ایشان (انصار و مهاجر) الفت نهاد و نعمت دین اسلام بر ایشان روان کرد و بر آن منت نهاد. در زمان کفر شما دشمنان یکدیگر بودید و به فضیلت دین اسلام دوستان و برادران یکدیگر گشتید.

وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا

فَأَنْتَدِكُمْ: شمارا نجات داد.

سپس می‌گوید: شما در گذشته بواسطه ضلالت و جهالت بر لبه‌ی گودالی از آتش دوزخ بودید اگر مرگ شما را در آن حال می‌یافت هر آینه به آتش جهنم می‌رفتید. پس خداوند شما را از آن گودال یا آتش جهنم باز رهایی داد و به سوی انس و الفت و برادری رهنمون ساخت.

كَذَلِكَ يَبِينُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

خداوند همچنانکه حال شما را از ضلالت و گمراهی زمان کفر بشما بیان کرد در حال از الفت و انس و برادری مجدد بشما گفت و برای شما دلایل وحدانیت خود را آشکار و روشن ساخت شاید قبول هدایت کنید و در طریق دین و حق ثابت قدم باشید.

وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾

باید دسته‌ای از شما باشند که سوی نیکی بخوانند و به معروف و از منکر باز دارند، آنها، خودشان، رستگارانند. (۱۰۴)

وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

لام در وَلَتَكُنَّ: لام امر است - أُمَّةٌ: فاعل از برای لتکن

هر آینه که باید اینچنین باشد که از شما گروهی مردمان را به نیکی بخوانند و امر به معروف و نهی از منکر کنند یعنی حق را از باطل و صلاح را از فساد و خوب را از بد تمیز و تشخیص دهند. و این امر به معروف و نهی از منکر پایه‌های دین است که خداوند انبیاء را به این فرستادند. و در جای دیگر امر به معروف و نهی از منکر را به نماز و روزه متصف کرد و دینداران را به آن موصوف کرد و بستود.

مفسران گفتند که: داعیان به خیر و امر به معروف و نهی از منکر علماء دین و مؤذنان و نصیحت کنندگان اند، و نهی کنندگان از منکر، جهادگران فی سبیل الله و علماء و سلطان عادل اند و نیز گفته‌اند «خیر» درین آیت اسلام است و «معروف» تابع شدن محمد ﷺ و «منکر» کافر شدن به وی.

گرت نهی منکر بر آید ز دست

نشاید چو بی دست و پایان نشست

شیخ سعدی گفت:

رسانیدن امر حق، طاعت است

ز زندان ترسم که یکساعت است

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

و آن گروهی که دعوت کننده به خیر و امر به معروف و نهی از منکر هستند ایشان رستگارانند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾

چون آنکسان می‌باشند که با وجود حجت‌ها که سویشان آمده بوده پراکنده شدند و اختلاف کردند، که آنها عذابی بزرگ دارند. (۱۰۵)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

جَاءَهُمْ: فعل ماضی - هم، در جاء هم، مفعول به - الْبَيِّنَاتُ: فاعل

در این آیه مجدداً درباره‌ی اتحاد و دوری از تفرقه و نفاق و فتنه بحث می‌کند، می‌گوید: ای مسلمانان! شما مانند کسانی که به عداوت و دشمنی و خصومت چون یهود و نصاری متفرق شدند و در دین و قول و عمل و اعتقاد مختلف بودند می‌باشید چون جهودان بعد از موسی علیه السلام در دین گروه گروه گشتند و ترسایان بعد از عیسی علیه السلام همچین متفرق شدند.

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

آنکه سرانجام در باره‌ی عذاب متفرقین گفت، بر آن پراکنده‌گان و مخالفان در آن روز عذابی بزرگ است.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

روزی که روهای سفید می‌شود و روهای سیاه می‌شود، اما کسانی که روهایشان سیاه شده [گویندشان] چگونه پس از ایمان آوردنتان منکر شدید، اکنون به سبب آن انکار که می‌کردید از این عذاب بچشید. (۱۰۶)

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ

یوم تبیض ووجوه و تسود ووجوه

یوم: مفعول فیه.

در این آیه اشاره می‌کند که چگونه کفر موجب رو سیاهی و اسلام موجب رو سفیدی است، می‌گوید: بیاد آورید روزی را که در چنین روزی یعنی روز رستاخیز روهای سفید کردند و روهای سیاه کردند. مولانا در مثنوی گفت:

روز زادن روم و رنگ و هر گروه یوم تبیض و تسود و جوه

فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ

پس از آنکه روهایشان سیاه گردد خدای تعالی از روی توبیخ به ایشان می‌گویند.

أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

آیا پس از اینکه ایمان آوردید منظور اهل کتاب، به پیغمبر کافر شدید یعنی چرا بعد از ایمان آوردنتان راه کفر را انتخاب کردید و مرتد شدید و چرا از روشنایی اسلام برگشتید و راه نفاق و جاهلیت را پیمودید پس عذاب دوزخ را بچشید به جهت کافر شدنتان بعد از آوردن اسلام.

وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْغَضْتَ وَجُوهَهُمْ فَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

اما کسانی که روهایشان سفید شده در رحمت خداوند یعنی در بهشت در آیند و خودشان، در آن جاودانند. (۱۰۷)

وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْغَضْتَ وَجُوهَهُمْ فَبِي رَحْمَةِ اللَّهِ

و اما آنانکه روهایشان سفید شد روهایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت پس در دریای رحمت الهی غرق خواهند بود یعنی از نعم بهشت برخوردار خواهند بود.

هُم فِيهَا خَالِدُونَ

هُم: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

این سفید رویان (مؤمنان) در رحمت و در بهشت نعم جاوید ماندگانند.
شیخ سعدی گفت:

برومند دارش درخت امید سرش سرسبز و رویش به رحمت سفید

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٨﴾

این آیه‌های خداست که آنرا بحق بر تو می‌خوانیم و خدا برای اهل جهان ستمی نمی‌خواهد. (۱۰۸)

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ

تِلْكَ: مبتدا - آيَاتُ اللَّهِ: خبر

تمام این بخشهای مختلف که اشاره شد و بیان آن رحمت درباره اتحاد و اتفاق و ایمان و توبه معروف و نهی از منکر و کفر بعد از ایمان آوردن و عواقب آنهاست خداوند می‌فرماید:

این آیه‌ها و نشانه‌هایی است در روز رستاخیز و وعده و وعید آن است که آن را الحق بواسطه وحی بر شما می‌خوانیم

وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ

يُرِيدُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - ظُلْمًا: مفعول به

و خداوند بر کسی بی جهت ظلم و ستم نمی‌کند و بدون جرم عقوبت نمی‌فرماید.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست و کارها بسوی او بازگشت دارند. (۱۰۹)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

چگونه ممکن است خدا ستم کند در حالیکه آنچه در آسمانها از ستارگان و ملائکه و آنچه در زمین هاست از موالید ثلاثه از آن اوست و پادشاه بحقیقت اوست.

نظامی گنجوی گفت:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف، از تو، توانا شده
زیر نشین غلمت کائنات ما به تو قائم، چو تو قائم به ذات
کیست درین دیرگه دیر پای کاو « لمن الملک » زند جز خدای؟

وَاللّٰهُ رَاجِعُ الْاُمُوْرُ

رَاجِعُ: فعل مضارع مجهول - اَلْاُمُوْرُ: نایب فاعل

همه کارها به سوی خدا بازگرداننده شود.

كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُوْمِنُوْنَ
بِاللّٰهِ وَكُوْءَا اَهْلُ الْكِتٰبِ لَکَانَ خَيْرًا لَّهْمُ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَکْثَرُهُمُ
الْفٰسِقُوْنَ ﴿۱۱۰﴾

بهترین امتی که بر این مردم نمودار شده‌اید شما بوده‌اید به نیکی و کار شایسته فرمان می‌دهید و از بدی باز می‌دارید و بخدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب مؤمن می‌شدند، بر ایشان بهتر بود بعضی از آنها مؤمنانند و بیشترشان، از دین بزور شدگانند. (۱۱۰)

كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُوْمِنُوْنَ
بِاللّٰهِ

تم: اسم کان - خَيْرًا: خیر کان

بعضی مفسران گفتند: امة اینجا، صحابه رسول، مهاجرین و انصار، گروهی از علما گفتند. این عامه امت محمد ﷺ راست. پیشینیان و پسینیان شما ای پیروان محمد ﷺ بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شدید زیرا که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، و به خدا ایمان دارید. امر به معروف آن چیز است که شرع آنرا بیسندد و نهی از منکر آنست که شرع آن را زشت شمارد. مولانا گفت:

جمعه شرطست و جماعت در نماز امر معروف و زمنکر احتراز

وَكُوْءَا اَهْلُ الْكِتٰبِ لَکَانَ خَيْرًا لَّهْمُ

هو: (مستتر) اسم کان - خَيْرًا: خیر کان

و اگر علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده ایمان بیاورند و تصدیق کنند و بگردند یعنی به قرآن هر آینه آن ایمان و گرویدن بهتر از کفر و انکار ایشان است.

مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَکْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ

مِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - الْمُؤْمِنُوْنَ: مبتدا موخر

بعضی از ایشان یعنی عده‌ی کمی از آنان ایمان آوردند و تصدیق کردند و پشت پا به تعصبهای جاهلانه زدند و به آغوش اسلام بازگشتند در حالیکه بیشتر ایشان از دایره‌ی دین و از فرمان پروردگار بیرون رفتگان و فاسقان‌اند.

لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذىٌ وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُولُوكُمُ الْأَذْيَارَ ثُمَّ لَا يَضُرُّوكُمْ ۝۱۱۱

هرگز بشما زیان نزنند، مگر آزار اندکی، و اگر با شما بجنگند، پشتها بشما کنند و پیروز نشوند. (۱۱۱)

لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أذىٌ

لَنْ يَضُرُّوكُمْ: فعل مضارع - (و)فاعل - کم: مفعول به - أذىٌ: مفعول مطلق

خداوند این وعده نصرت به مومنان داد و گفت هیچگاه اهل کتاب بشما نمی‌توانند ضرر برسانند مگر اینکه شما را به کفر دعوت کنند یا بر شما تهمت زنند یا شما را به قتال خود بترسانند بدانید که ضرر و زیانهای آنها جزئی و زودگذر است.

وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُولُوكُمُ الْأَذْيَارَ

يُولُوكُمُ الْأَذْيَارَ: به شما پشت می‌کنند و می‌گریزند.

اهل کتاب (جهودان مدینه) هر چند بر مؤمنان ناسزا گویند آن رنجی است موقتی و گذرا که سرانجام کار از آن مؤمنان خواهد بود بهر حال آنان به شما پشت می‌کنند و می‌گریزند.

ثُمَّ لَا يَضُرُّوكُمْ

و پس از هزیمت و شکست یاری کرده نشوند یعنی نه از حق به جهودان نصرت رسد و نه از خلق.

ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَفَقَّهُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوهُ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِعَايَتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝۱۱۲

هر کجا باشند ذلت بر آنها مقرر است، مگر پیمانی از خدا و پیمانی از مردم داشته باشند، قرین خشم خدا شدند و مسکت بر آنها مقرر شد. برای آنکه آیه‌های خدا را انکار می‌کردند و پیغمبران را به ناحق می‌کشتند، برای آنکه نافرمان بودند و تعدی می‌کردند. (۱۱۲)

ضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا تَفَقَّهُوا إِلَّا يَحْبِلُ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوهُ يَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ

أَيْنَ مَا تَفَقَّهُوا: هر کجا یافته شوند - وَضَرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ: مهر خواری بر ایشان خورده است.

آنان (جهودان) هر کجا یافته شوند مهر خواری و ذلت بر ایشان خورده است و چنان در نفس آنان خواری تعبیه شده است که هرگز جدا نمی‌گردد.

یعنی که جهودان را همیشه خوار دارید، و بخواری از ایشان جزیت بگیرید مگر اینکه از راه ناپسند خود دست بکشند و در اعمال خویش تجدید نظر کنند و خیال شیطنت و کینه توزی را از افکار خود بشویند و راه خدا را پیش گیرند و یا به مردم متوسل شوند یعنی با رعایت مقررات همزیستی مسالمت آمیز خویشن را از ایذا و اذیت مردم در امان دارند و از مساوات حقوقی و قضایی برخوردار گردند. و مهر بیچارگی بر آنان خورده شده است.

این آیت برای تنبیه مؤمنان و ترساندن ایشان از گناهان است، چه گناهان صغیره و چه گناهان کبیره که نهایتاً به شرک و کفر بینجامد، می‌گوید:

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِتَايَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ

این خواری و نکبت بخاطر آنست که ایشان از روی عناد و خصومت به آیات خدا و به قرآن و یا به احکام الهی یا به معجزات محمد ﷺ ایمان نمی‌آورند و کفر می‌ورزند و پیغمبران را به ناحق می‌کشند مفهوم تنبیهی آیت به زمان حال است یعنی در هر عصر و زمانی هر کس دست به چنین اعمالی بزند جزای او همین خواری و ذلت خواهد بود.

ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

این کفر و قتل به این علت بود که کفر ورزیدند و نافرمانی کردند بلکه از حدود الهی تجاوز کردند، مسلماً هر قومی و هر ملتی چنین اعمالی انجام دهد سرنوشتی مشابه آنها خواهند داشت.

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَانَّةَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾
یکسان نیستند، از اهل کتاب مردمی راست کردارند، که آیه های خدا را در اثنای شب می‌خوانند و سجده می‌کنند. (۱۱۳)

لَيْسُوا سَوَاءً

(و) در لَيْسُوا: اسم لیس - سَوَاءً: خیر لیس

اهل کتاب و مسلمانان یعنی امت محمد ﷺ نه در این دنیا و نه در آخرت با هم یکسان و برابر نیستند.

مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَانَّةَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ

يَتْلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - آيَاتِ: مفعول به - ءَانَّةَ: مفعول فیه

از میان اهل کتاب گروهی هستند بر دین اسلام و دارای اعتقاد راسخ و آن عبدالله بن سلام و یاران اوست. و عطا گفت چهل تن از مرد عرب از اهل نجران و سی و دو مرد از حبشه و هشت مرد از روم، که بر دین عیسی عليه السلام بودند به محمد ﷺ ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند و صفت دیگر ایشان این بود که آیات قرآن را در دل شب تلاوت می‌کنند و در بخشهایی از شب و با خواندن نماز در برابر عظمت پروردگار و به جهت اثبات بندگی خود به سجده می‌افتند گفته‌اند این وقت شب میان

نماز شب و عشاء است و یا نماز شب که مشهورتر همان نماز عشاء است که نماز عشاء مخصوص این امت است.

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾

به خدا و به روز جزا ایمان دارند، به نیکی فرمان می دهند و از بدی باز می دارند و به خوبیها می شتابند، اینان از شایستگانند. (۱۱۴)

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

آنان به خدا و به روز رستاخیز ایمان دارند و مردم را به انجام کارهای نیک و امورات شریعت تشویق و رسالت حضرت محمد ﷺ را تصدیق می کنند و از ارتکاب اعمال زشت باز می دارند و کسانی که بیعتی را دروغ می پندارند نهی می کنند و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند.

وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور خیر

و آنان یعنی ائمه فاطمه موصوف به صفاتی که ذکر شد از افراد صالح و شایستگان اند که عمل نیکوکاران ضایع نخواهد بود و ثواب اعمال نیک آنان از ایشان بازگرفته نخواهد شد.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

هر کار نیک کنند هرگز ناسپاسی نیستند (از ثواب آن محروم نشوند) و خداوند پرهیزکاران را می شناسد. (۱۱۵)

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا

این گروه از افراد اهل کتاب آنچه از نیکی می کنند نقصانی به ثواب اعمالشان نخواهد رسید و پاداش شایسته‌ی همه‌ی اعمال نیک خود را خواهند دید.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به احوال پرهیزکاران داناست بنابراین پاداش اعمال نیک آنان هر چند کم باشد ضایع نخواهد شد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُمَنَّىٰ عَنْهُمْ أَموالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

کسانیکه کافرند اموال و اولادشان در قبال خدا چیزی سودشان نمی‌دهد آنها اهل جهنم‌اند، و خردشان، در آن جاودانند. (۱۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا

حکمت در آمدن این آیت آن است که در آیه قبل گفته بود هر چه از نیکی انجام دهید پاداش آن بیاید اما در این آیت بیان کرد که این حکم در همه جا و برای هر کسی نیست یعنی بدرستی آنانکه به قرآن و به محمد ﷺ کافر شدند و او کعب بن اشرف و اصحاب او بودند که لعنت خدا بر آنها باد، آنانکه از قوم اراذل و اوباش رشوه می‌گیرند و به علمای خود رشوه می‌دهند که بیایند کتاب خدا را تحریف کنند و نیز فرزندان متعدد ایشان هرگز نمی‌توانند آنان را از مجازات خداوند در امان بدارند.

وَأَوْلِيَّكَ أَصْحَابُ النَّارِ

وَأَوْلِيَّكَ، مبتدا - أَصْحَابُ، خبر

آن گروه کافران (صاحبان اموال و اولاد) که فخرشان بر آنست اصحاب آتش دوزخ‌اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ، مبتدا - خَالِدُونَ، خبر

ایشان در آتش دوزخ جاودان می‌مانند.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

وصف آنچه در این زندگی دنیا می‌بخشند، مانند وصف بادی است در بردارنده‌ی سرمای سوزان که به کشاورز گرومی زند که بر خوبترین ستم کرده‌اند، و آن را نابود سازد و خداوند به آنان ستم نکرد و لیکن خود بر خوبترین ستم می‌کردند. (۱۱۷)

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا

أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ

مَثَلُ، مبتدا - كَمَثَلِ، جار و مجرور خبر

گفته‌اند: این نفقه مشرکان مکه است که ریاکارانه بر علیه مسلمانان می‌دادند مانند نفقه در جنگ احد برای خرج لشکر کفار یا هزینه‌هایی که مشرکان در اعیاد بر بتان خود می‌دادند. آنچه آنها در زندگی دنیا انفاق می‌کنند مانند باد سوزانی است که به کشاورز قومی که بر خود ستم کرده‌اند بوزد و آن را نابود سازد یعنی اعمال ریاکارانه افراد بی‌ایمان همچون باد سوزانی است که بر کشاورز نفقه آنان می‌وزد و آن را نابود می‌کند.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

خداوند به آنها ستم نکرده است یعنی مزارع آنها را به آتش نسوزانده است بلکه ایشان هستند که بر نفسهای خود به ارتکاب عملی که بدان مستحق بودند به خویشتن ستم می‌کنند. آن هنگام که اموال خود را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت و زرع آن قوم ستمگر را پاک از بین برده، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، اما باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه‌گذاریهای باطلشان را نابود کرد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِيٰطٰنَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يٰۤاَلُوْنَكُمْ خَبٰٓآءًا وَّ دُوًّا مَّا عٰنَيْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضٰٓءُ مِنْ اَفْوٰهِهِمْ وَاَمَّا تَخْفٰى مِنْهُمْ اَكْبَرُ قَدْ يَبْدَا لَكُمْ الْاٰيٰتُ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿١١٨﴾

ای اهل ایمان شما که ایمان دارید از غیر خودتان دوست صمیمی و همراز بگیرید، که آنها در تباهی شما کوتاهی نکنند. و رنج بردن شما را دوست دارند، دشمنی از گفتارشان عیان است و آنچه در سینه‌هایشان نهان است بدتر است، در حقیقت اگر تعقل می‌کنید ما این آیه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم. (۱۱۸)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بِيٰطٰنَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يٰۤاَلُوْنَكُمْ خَبٰٓآءًا

بِطَانَةٌ: معرّم راز - لَا يٰۤاَلُوْنَكُمْ: تقصیر و کوتاهی نمی‌کنند، فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به -

خَبَآءًا: تباهی و فساد، مفعول به ثانی

باز به مؤمنان هشدار می‌دهد و می‌گوید:

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! غیر از هم کیشان و هم مسلکان خود برای خود، دوست و هم رازی انتخاب نکنید. و بیگانگان را از رازهای درونی خود باخبر نسازید. عده‌ای از صحابه رضی الله عنهم با متفقان رابطه دوستی داشتند حق تعالی مؤمنان را از همنشینی ایشان نهی کرده فرموده است. زیرا آنان هیچگاه در حق شما از هرگونه شر و فساد کوتاهی نکنند.

رقم بر خود به نادانی کشیدی	که نادان را به صحبت برگزیدی
طلب کردم زندانی یکی پند	مرا فرمود: با نادان مپیوند

وَدُوًّا مَّا عٰنَيْتُمْ

عَنْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل

بلکه همیشه آنها دوست دارند که شما در رنج و زحمت باشید.

قَدْ بَدَتِ الْبَغْضٰٓءُ مِنْ اَفْوٰهِهِمْ

بَدَتِ: فعل ماضی - الْبَغْضٰٓءُ: فاعل

بتحقیق دشمنی و عداوت ایشان آشکار شده است یعنی یهود و منافقین که پیوسته در جستجوی عیبهای مسلمانان بودند از سخنانی که بر دهن ایشان گذرد دشمنی آنان بر ملا شده است.

وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ

وَمَا، مبتدا - أَكْبَرُ، خبر

و آنچه از عداوت که در دلهای خود پنهان می‌کنند به مراتب از آنچه بر زبان جاری کردند بیشتر و بزرگتر است.

قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنُونَ

هر آینه ما برای شما نشانه‌ها بیان کردیم اگر شما در آن تفکر کنید می‌توانید دوست را از دشمن تمیز و تشخیص دهید و راه رستگاری از شر دشمنان را بیابید. ابوموسی اشعری به عمر بن الخطاب گفت: در پیش ما مردی نصرانی است، سخت دبیر و حافظ و با کفایت. عمر رضی الله عنه گفت: خداوند فرمود غیر از همکیشان و هم‌مسلمانان خود کسی را دوست مگیرید. ابوموسی گفت ما را با دین او چه کار. او بردین خود و ما بردین خود عمر رضی الله عنه گفت: زمانیکه خداوند ترا خوار جلوه می‌دهد پس آنان را دوست خود مشمار.

شیخ سعدی گفته:

نه هر که در مجادله چست، در معامله درست.

بس قامت خوش که زیر چادر باشد چون بازگویی مادر مادر باشد

هَاتَانِمْ أَوْلَاةٌ مَّحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتَوَمَّنُونَ بِالْكِتَابِ كَلِمَةٍ وَإِذَا لَقَوُكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا

عَصُوا عَلَيْكُمْ الْأَنْبِيَاءَ مِنَ الْقَيْظِ قُلْ مَوْتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۱۹﴾

شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید و آنها شما را دوست نمی‌دارند، شما به همه کتابها گرویده‌اید و آنها چون شما را ببینند گویند: گرویده‌ایم و چون بخلوت شوند از خشم سرانگشتان گزند، بگو: از خشم خویش بمرید، که خدا به راز دلهای و سینه‌ها آگاه است. (۱۱۹)

هَاتَانِمْ أَوْلَاةٌ مَّحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتَوَمَّنُونَ بِالْكِتَابِ كَلِمَةٍ

ها: حرف تنبیه است - کَلِمَةٍ توکید - ه: مضاف الیه

می‌گوید: آگاه باشید آنانکه یهودیان و نصرانیان را به دوستی می‌گیرند شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید چونکه آنان به ظاهر اظهار ایمان کرده‌اند و حال آنکه آنان شما را دوست نمی‌دارند، در حالیکه شما به تمام کتابهایی که از طرف خداوند نازل شده ایمان دارید ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند.

شیخ سعدی گفت:

هر که با بدان نشیند، نیکی نبیند.

گر نشیند فرشته‌ای با دیو وحشت آموزد و خیانت و ریو

از بدان نمی‌کوی، مآه زوی نکند گدگ بوستین، دوزی

و هر گاه که بشما رسیدند برای فریب دادن شما به دروغ می‌گویند. ما نیز ایمان آورده‌ایم و آئین شما را تصدیق می‌کنیم.

وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَهْدَكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ

و زمانی که با یکدیگر خلوت کنند از شدت خشم و کینه سرانگشتان خود را به دندان می‌گزینند.

سعدی گفت :

دشمن چو از همه حیلتی فروماند، سلسله‌ی دوستی بچیناند؛ پس آنکه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمنی نتواند.

قُلْ مُؤْتُوا بَعِيثَكُمْ

ای پیامبر! به ایشان بگو: به جهت خشم و عداوتی که از مؤمنان در دل دارید روزگار بگذرانید و بمیرید و این غصه تا دم مرگ با شماست.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

یدرسد که خداوند به آن کینه‌هایی که در سینه‌های شماست آگاه است و در قیامت به شرارت و عداوت نهانی آنها که مناسب حال ایشان است پاداش خواهد داد.

إِنْ تَمَسَّكُمُ حَسَنَةٌ نَسُّوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ نَصَّرُوهُمْ وَتَثَقَّوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٣﴾

اگر نیکی‌ای بشما رسد آنان را اندوهگین کند و اگر یدی بشما رسد، از آن شادمان شوند. اگر صیوری کنید و بهره‌یزید، از مکرشان ضرری بشما نرسد. که خدا، به اعمالشان واقف است. (۱۳۰)

إِنْ تَمَسَّكُمُ حَسَنَةٌ نَسُّوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا

إِنْ تَمَسَّكُمُ : اگر بشما برسد

زمانیکه در جنگ بر شما نصرت و غنیمی بدست آید دلننگ شوند و اگر شکستی بشما برسد شاد شوند پس از ایشان چگونه نیکی انتظار داشت و چگونه دست دوستی به سوی آنها دراز کرد در حالیکه ایشان هرگز شایسته‌ی دوستی و همدلی را ندارند.

وَإِنْ نَصَّرُوهُمْ وَتَثَقَّوْا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

لَا يَضُرُّكُمْ : فعل مضارع - کم: مفعول به - كَيْدُهُمْ : فاعل - هم: مضاف الیه - شَيْئًا: مفعول مطلق
پس شما ای مؤمنان بر ایذا و اذیت ایشان صبر کنید و در مقابل کید آنان تقوی و خویشترداری پیش گیرید هرگز کید ایشان بر شما زیان نکند. که مطمئن باشید صبر و تقوای شما مایه‌ی احسان است و خداوند مزد احسان‌کنندگان را بی‌پاداش نخواهد گذاشت. پس ازین، واقعه احد ذکر می‌گردد که در آن بعضی مسلمانان تحت تأثیر کید منافقان قرار گرفته بودند و نزدیک بود دو قبیله مسلمان دامن صبر و

تقوی را از دست دهند و مایه مسرت منافقان گردد در روز احد. مصطفی ﷺ از اهل خویش یعنی از منزل عایشه بیرون رفت. و پیاده به احد رفت و به اصحاب خویش فرمود تا برای جنگ صف کشند و آماده شوند، از آن طرف ابوسفیان با سه هزار مرد پیاده و دوست مرد سوار از مشرکان مکه به صحرای احد فرو آمدند. عبدالله بن ابی بن سلول و جمعی از یاران او گفتند: یا رسول الله هیچ لزومی ندارد که از مکه بیرون رویم و به استقبال دشمن رویم اجازه بدهیم که اگر به مدینه در آیند با ایشان جنگ کنیم. رسول خدا ﷺ این رای بیسندید مگر جماعتی از یاران گفتند، یا رسول الله ﷺ در مدینه نشستن صلاح نیست اگر به استقبال جنگ نرویم می‌گویند که: بددلان و ضعیف دلانایم. رسول خدا ﷺ دوست داشت در مدینه بماند تا دشمن بیاید و در مدینه جنگ کند. اما چون همت و عزم جماعت را دید در رفت و سلاح بپوشید و عزم رفتن کرد. آن کسانی که اصرار به رفتن داشتند از گفت خویش پشیمان شدند، که چرا با رسول الله ﷺ این سخن گفتیم. مصلحت رفتن و یا نرفتن با رای پیغمبر بود و او از ما بهتر می‌داند و رای وی قویتر است. پس بیامدند و همه عذر خواستند و گفتند تا توقف کنیم. رسول ﷺ فرمود: برای هیچ پیغمبری سزاوار نیست سلاح بپوشد تا با دشمن جنگ کند آنگاه پیش از جنگ سلاح بر زمین نهد این کار درست نیست و من چنین کاری نمی‌کنم پس مصطفی ﷺ روز آدینه بعد از نماز جمعه نیمه اول شوال سال سوم از هجرت، به سوی احد بیرون رفت.

حاصل کلام اینکه عبدالله بن ابی سلول در روز احد با سیصد مرد برگشت و پشت بداد و دو طایفه از انصار یکی بنوحارثه و یکی بنوسلمه خواستند با عبدالله برگردند اما خداوند به آنها کمک کرد و دلهایشان را نیرو بخشید و به آنها فهماند که باید مسلمانان به اعانت و نصرت الهی امیدوار باشند و انبوهی لشکر و تجهیزات در مقابل نصرت خداوند چیزی نیست.

إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - خَبِيرٌ: خبر ان

بدرستی که خداوند به آنچه از صبر و تقوا می‌کنید احاطه کننده است.

وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۷۱﴾
ای پیامبر ﷺ ایاد آر آن هنگام که بامداد از بر اهل خویش در آمدی تا مومنان را در مواضع جنگ جای دهی و خدا شنوا و داناست. (۱۷۱)

وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدَ لِلْقِتَالِ

عَدَوْتَ: سحرگاهان بیرون رفتی - تُبَوِّئُ: جایگزین می‌کنی - مَقْعِدَ: جایگاهها، مفعول به ثانی و به یاد آور ای محمد ﷺ! بامداد از خانه عایشه رضی الله عنها بیرون رفتی تا پایگاهی برای مومنان برای نبرد با دشمن آماده سازی و جای تیراندازی و جای سواران و جای سائر مومنان را مشخص کردی.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند به آنچه که می‌گوئید و به آنچه که در دل پنهان می‌دارید شنوا و داناست و تبت‌ها و کردارهای بندگانش را می‌داند.

إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۲﴾

آن‌دم که دو گروه از شما بد دل و ترسناک و در فکر فرار از جنگ بودند و خدا یارشان بود پس مؤمنان باید به خدا توکل کنند. (۱۲۲)

إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا

هَمَّتْ: خواست، قصد کرد - أَنْ تَفْشَلَا: که سستی کنند، تبلی کنند.

زمانیکه عبدالله بن ابی به جنگ پشت کرد و بازگشت دو گروه از شما که مسلمانانند بنوحارثه از اوس و بنوسلمه از خزرج خواستند که بد دلی کنند و به‌مراه عبدالله بن ابی بازگردند.

وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا

و او حالیه - لفظ الله و لِيَهُمَا: جمله حالیه (الله مبتدا، ولی خبر)

چگونه گریزند و بازگردند در حالیکه خداوند یار و نگهدارنده این دو گروه بود یعنی آنها از تصمیم خود به زودی بازگشتند.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

خداوند یار و پشتیبان این دو گروه بود و افراد با ایمان باید به خدا توکل کنند تا ایشان را نصرت دهد.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ فَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲۳﴾

و خداوند در بدر نصرتان داد در صورتیکه زیون بودید پس از خدا بترسید شاید سپاس دارید. (۱۲۳)

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَوْلَىٰ

نَصَرَكُمُ فعل ماضی - کم: مفعول به - لفظ الله: فاعل

و خداوند شما را در بدر پیروزی داد در حالیکه نسبت به دشمن ضعیف و از جهت‌ساز و برگ و تجهیزات جنگی قابل مقایسه با آنها نبودید تعداد شما سیصد و سیزده تن با ساز و برگ بسیار اندک و در حالیکه مشرکان بیش از هزار نفر با ساز و برگ فراوان بودند.

فَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

پس از خدا بترسید، و از مخالفت فرمان پیغمبر خود اجتناب کنید و روی از دشمن برنگردانید تا شاید شکر نعمتهای او را بجای آورده باشید تا نعمت نصرت و کمک خداوند به شما زیاده گردد. تا این حقیقت روشن گردد که پیروزی، نتیجه صبر و استقامت و پایداری است. پس از خدا بترسید باشد که سپاسداری نمائید، زیرا که تقوا و پرهیز بر انگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ ﴿١٢٤﴾
 ای رسول! بیاد آر آندم که به مؤمنان می‌گفتی مگر بستان نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته
 فرود آمده از آسمان مددتان کرد؟ (۱۲۴)

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ
 يُمَدِّدُكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- رَبُّكُمْ: فاعل- مُنَزَّلِينَ: حال

خداوند نصرت مسلمانان را در جنگ بدر به وسیله فرشتگان یادآوری کرده می‌گوید در آن هنگام که
 مؤمنان از خداوند عزوجل از فرشتگان آسمان کمک خواستند سه هزار فرشته از فرشتگان آسمان فرو
 آمدند و در جنگ بدر کمک مسلمانان کردند از اینجا معلوم می‌شود که جایگاه فرشتگان آسمان است.
 اگر امروز هم استقامت بخرج دهید و صبر کنید و تقوا پیشه گیرید و با فرمان پیغمبر مخالفت نکنید
 خداوند شما را نصرت و مدد خواهد کرد آنکه رب العالمین به تصدیق وعده خویش گفت:

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾

آری اگر صبور باشید و پرهیزکاری کنید، و دشمنان در این هیجان خویش بشما تازند، همان گاه
 پروردگارتان به پنج هزار فرشته نشاندار مددتان می‌کند. (۱۲۵)

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
 مُسَوِّمِينَ

يُمْدِدْكُمْ: فعل مضارع- کم: مفعول به- رَبُّكُمْ: فاعل- مُسَوِّمِينَ: یورشگران، نشانداران، حال
 اگر شما در جنگ صبر کنید و از معصیت خدا و مخالفت فرمان رسول وی پرهیزید آنکه برفور
 دشمنان شما از خشمناکی بیایند.

در این حال به جای سه هزار فرشته در حرب بدر پنج هزار فرشته که آن فرشتگان و اسبانشان دارای
 علامت مشخصه‌ای می‌باشند به کمک شما فرستاده می‌شود و نشان ملائکه در آن روز آن بود که دارای
 عمامه‌های سفید و طره‌های آن از میان دو کتف آویزان شده است دم اسبانشان بسته شده است. امام
 فخر رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: اهل تفسیر و سیر اجماعاً بر آن‌اند که فرشتگان در روز بدر با
 کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند، پس چنان نبود که امداد، امدادی مصنوعی باشد، آن گونه که
 صاحب تفسیر المتیر می‌گوید: از ابن عباس روایت است که فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت
 کردند، اما در دیگر غزوات حضوری مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند.

وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِلظَّالِمِينَ قُلُوبُكُمْ بِهِ. وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾
 و خداوند آن فرشتگان را نفرستاد، جز بشارتی برای شما نکرد تا دل‌هایتان مطمئن شود که پیروزی جز
 از نزد خدای عزیز فرزانه نیست. (۱۲۶)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِنَطْمِئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ ۗ

جَعَلَهُ: فعل ماضی - به: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل - بُشْرَى: مفعول به ثانی
آن نصرت و مدد فرشتگان در جنگ بدر از جانب خداوند نبود مگر برای شادی شما و به جهت آرامش دل مسلمانان که بوسیله آن، دلهای شما به وعدهی نصرت بیارآمد.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ

جز این نیست که پیروزی از جانب خداوندی است که بر همه چیز قادر و عزیز و در همه کار حکیم است یعنی غالی است که هیچگاه مغلوب نشود و حاکمی است که نصرت و خوار کردن و بر مقتضای حکمت باشد.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُ غَلَبًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتُ سَوَآءًا مِّنْهُم مَّا لَمْ يُؤْمَرُوا بِهٖ لِيُقْطَعْ لَهُمْ أَعْيُنُهُمْ فَيَكْبِتُوا عَنْهُ ۗ

نصرتان داد [تا گروهی از آنها را که کافر شده‌اند نابود کند یا سرکوبشان کند و از مقصود خود نومید بازگردند. (۱۲۷)]

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُ غَلَبًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتُ سَوَآءًا مِّنْهُم مَّا لَمْ يُؤْمَرُوا بِهٖ لِيُقْطَعْ لَهُمْ أَعْيُنُهُمْ فَيَكْبِتُوا عَنْهُ ۗ

لِيَقْطَعَ: تا هلاک کند - طَرَفًا: جماعتی از رؤسا و اشراف - يَكْتَسِبُ: خوار گرداند حَآبِئِينَ: ناامیدان، مأیوسان.

هدف از فرو فرستادن فرشتگان به مدد شما آن بود که دلهای شما قوت گیرد تا اینکه کافران را هلاک و نابود کند و جماعتی از بزرگان و رؤسای آنان را نیست و نابود کند و یا آنان را سرکوب و خوار نماید و با شکست سخت آنان را ناامید گرداند بدون اینکه به اهداف خود برسند. غزوه‌ی بدر روز جمعه، هفدهم ماه مبارک رمضان در سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ فُلُوكُمْ

ای پیغمبر! کار بدست تو نیست، یا خدا، می بخشدشان و یا عذابشان می کند که آنها شناسگرانند. (۱۲۸)

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ فُلُوكُمْ

لَكَ: جار و مجرور خبر لیس - شَيْءٌ: اسم لیس

سبب نزول این آیت آنست که پس از آنکه گروهی از قریش در جنگ بدر کشته شدند، گروهی دیگر که گریخته بودند، هنگامیکه به مکه رسیدند، اشراف قریش پیش ابوسفیان رفتند و گفتند، ما از دل و جان آماده‌ایم که با سود کالاهایی که در نزد توست سپاهی را برای جنگ با محمد ﷺ تجهیز و آماده سازید، ابوسفیان گفت: من نخستین کسی هستم که با این مسئله موافقم کالاهای را فرو خند و سرمایه هر کس را به او دادند و سودش را کنار گذاشتند قریش فرستادگان خود را به قبایل عرب گسیل داشتند و

آنها را برای نصرت خود فراخواندند و همگی برای جنگ آماده شدند و از هر سو به سکه آمدند و جمعاً سه هزار نفر بودند. هفت صد نفر زره دار بودند و دویست اسب و سه هزار شتر همراهشان بود. شب جمعه ششم شوال، پیامبر ﷺ در خواب دید که گویی در زرهی محکمی قرار دارد و دسته‌ی شمشیرش که ذوالفقار بود شکست و گاو نری کشته شد و قوچی را از پی خود می‌کشد، این خواب برای یاران خود نقل کرد و چنین تعبیر فرمود: که منظور از زرهی محکم شهر مدینه است و شکستن دسته‌ی شمشیر مصیبتی است که بر من خواهد رسید و گاوی که کشته شده است کشته شدن بعضی از اصحاب من است و قوچ هم عبارت از پهلوان دشمن است که خداوند او را خواهد کشت.

عقیده رسول خدا این بود که بواسطه‌ی این خواب از مدینه بیرون نرود (حالت دفاعی بگیرد) در عین حال در این مورد با یاران خود مشورت فرمود عبدالله بن ابی بن سلول اشاره کرد که از مدینه بیرون نروند و بزرگان مهاجر و انصار هم همین عقیده را داشتند، در این هنگام نوجوانان که در جنگ بدر نتوانسته بودند شرکت کنند بپاخواستند و از پیامبر تقاضا کردند که آنها را به سوی دشمن بیرون ببرد که تصور نکنند ما از آنها ترس و واهمه‌ای داریم یا ناتوان و درمانده‌ایم و پیامبر ﷺ نیز موافقت فرمود: پیامبر ﷺ نماز جمعه را با مردم گزارد و آنها را موعظه فرمود و دستور داد که تلاش کنند. ضمناً فرمود که اگر شکیبیا باشند پیروز خواهند شد.

سپس در حالیکه همگی جمع شده به مسجد آمده بودند و با پیامبر ﷺ نماز عصر را گزاردند، پیامبر همراه ابوبکر و عمر و وارد خانه شد، آن دو در لباس پوشیدن و عمامه به سر بستن به پیامبر کمک کردند و مردم هم صف کشیده و منتظر بیرون آمدن پیامبر از خانه بودند. رسول خدا در حالیکه لباس جنگی پوشیده بود از خانه بیرون آمد، زره پوشیده بود و میان کمر خود را با تسمه چرمی که حمایل شمشیرش بود بسته بود و عمامه بسته و شمشیر آویخته و سپر بر پشت خود انداخته بود. مردم از گفتار خود پشیمان شدند و گفتند: ای پیامبر! در مورد بیرون رفتن از مدینه هر طور صلاح می‌دانی رفتار فرمای، پیامبر فرمود: چون پیامبری جامه‌ی جنگی بپوشد شایسته نیست آن را از تن بیرون آورد تا خداوند میان او و دشمنانش حکم فرماید، اکنون توجه کنید و آنچه من می‌گویم انجام دهید و در پناه خدا حرکت کنید و اگر شکیبیا و صابر باشید سرانجام پیروزی از آن شماست. بهر حال در نزول این آیت،

«لیس لك من الامر شيء» اختلاف اقوال است.

ربیع و کلبی و جماعتی گفتند: روز احد کافران دندان مبارک مصطفی ﷺ را بشکستند و او را برنجاندند قدمهای مبارک وی لرزید و بیهوش بر زمین افتاد کافران بانگ برداشته که محمد ﷺ کشته شده است. اندکی بعد پیغمبر به هوش آمد.

شمعی گفت: رسول خدا ﷺ روز احد مثله‌ها دید که بر مسلمانان بعد از قتل کرده بودند. هند با جماعتی از زنان بر سر کشتگان می‌گشت و گوشها و بینی‌های ایشان می‌برید، و جگر حمزه را بیرون کرده و همچنین عبدالله بن جحش را دید گوش و بینی بریده و شکم بر کرده.

مصطفی ﷺ زمانیکه آن مثله‌ها را دید دلنگ شد، و خواست که بر حال این گمراهان تفرین کند از بارگاه کبریا این آیت نازل شد « لیس لك من الامر شیء » یعنی از دست تو کاری ساخته نیست اگر بعد از این ما بر کافران پیروز شویم با ایشان همین کنیم که ایشان با مسلمانان کردند رب العالمین این آیت فرستاد « لیس لك من الامر شیء » مقاتل گفت: این آیت در شأن اهل بئر معونه آمد آنان هفتاد مرد از درویشان صحابه بودند. رسول خدا ﷺ ایشان را به بئر معونه فرستاد تا مسلمانان را آداب دین و قرآن و علم بیاموزند، کافران قصد ایشان کردند و همه را بکشتند. رسول خدا ﷺ بسیار دلنگ شد. انس گوید: رسول خدای هیچوقت چنان خشمگین نشد که به قتل ایشان شده بود بلکه این کار در دست خدای یکتاست.

با اینکه خدا بخواهد توبه دهد ایشان را و ببخشد آنها را با بخاطر ظلم و ستمی که کرده‌اند مجازاتشان کند و توای محمد ﷺ مسئول هدایت آنها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ و دعوت آنها به اسلام هستی اگر خدا بخواهد آنها را هدایت می‌کند و اگر بخواهد عذاب می‌نماید یعنی تو درباره‌ی آنها دعای بد منما. **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَاللَّهُ عَفُوٌّ رَّحِيْمٌ ﴿۱۲۹﴾** هر چه در آسمان ها و زمین هست از خداست هر که را بخواهد بیامرزد و هر که را بخواهد عذاب کند و خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۲۹)

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ

وَرِلَّو: جار و مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا موخر

و آنچه در آسمانها و زمین هاست از آن خداست و فرمان فرمان اوست و همه مخلوق و مملوک اویند.

يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ

او به هر که بخواهد توفیق ایمان دهد می‌بخشد و هر که را بخواهد مجازات دهد می‌دهد.

وَاللَّهُ عَفُوٌّ رَّحِيْمٌ

خداوند بر دوستان خود آمرزنده و بر بندگان خود مهربان است یعنی اگر بخواهد آنها را به دولت ایمان رستگار می‌گرداند و مورد آمرزش و بخشایش خویش قرار می‌دهد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَأْكُلُوْا الرِّبٰٓوَۃَ اَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿۱۳۰﴾

شما که ایمان دارید! ربا را به افزودنهای مکرر، نخورید و از خدا ترسید، شاید رستگار شوید. (۱۳۰)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَأْكُلُوْا الرِّبٰٓوَۃَ اَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً

اَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً: دو و چند برابر، حال.

ای گروه گرویدگان مال ربا را به دو برابر یا چندین برابر می‌خورید که در زمان جاهلیت مرسوم بود و الا ربا به هر کیفیتی که باشد مضاعف یا غیر مضاعف، کم یا زیاد. با نص صریح قرآن حرام است. در آیه ۲۷۵ سوره البقره آورده‌ایم که ربا:

در لغت به معنی زیادت است و در شریع عبارت است از زیادتی که از عوض خالی باشد از جابر رضی الله عنه، لعن رسول الله (ص) آکل الربوا را (خورنده ربا را). آنحضرت لعنت کرده است خورنده ربا را که ربا می‌ستاند. و لعنت کرده است آنحضرت خوراننده‌ی ربا را که ربا می‌دهد و بوسیله‌ی آن قرض می‌گیرد. و لعنت کرده است نویسنده ربا را که خط آنرا می‌نویسد و نیز شاهدان و گواهان آنرا (لعنت کرده است). اینها یعنی آکل و موکل و کاتب و شاهد در ورود لعنت و ارتکاب معصیت برآیند و ربا در صورتی است که زیاده کرده شود از همجنس خود. قال رسول الله (ص): الذهب بالذهب (طلا به طلا) - الفضة بالفضه (نقره به نقره) - البر بالبر (گندم به گندم) - الشعير بالشعير (جو به جو) - التمر بالتمر (خرما به خرما) - الملح بالملح (نمک به نمک) - پول به پول - به زیادتی باشد.

بیست:

قناعت کن ای نفس بر اندکی که سلطان و درویش بینی یکی

همانطوریکه گفتیم برای اطلاع بیشتر به تفسیر آیه ۲۷۵ سوره البقره رجوع شود.

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و از خدا به آنچه که نهی کرده است بترسید و سودخواری را کنار بگذارید تا شاید شما رستگار گردید.

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۳۱﴾

و از آن آتش که برای کافران آماده شده بترسید. (۱۳۱)

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ

وَاتَّقُوا: فعل امر - (و) فاعل - النَّارُ: مفعول به - الَّتِي: نعت

و از آتش بترسید یعنی از عملی که شما را به آتش دوزخ رساند و آن در اینجا عمل سودخواران است از برای کافران و یا تباہکاران آماده کرده شده است بپرهیزید. یعنی خوردن ربا، همچنان اعمال کفار است، پس شما مسلمانان باید از عمل ربا که ایمان را از شما سلب می‌کند و بوسیله آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید بپرهیزید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

خدای یکتا و این پیغمبر را فرمان برید، شاید مرحمت بینید. (۱۳۲)

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

و فرمان برید خدا را در آنچه حکم کند و رسول او را اطاعت کنید در آنچه که فرماید باشد که شما رحم کرده شوید و در عذاب جهنم نیفتید و آن مراد سود خواری است.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾
 بشتابید به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن چون آسمانها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیا گشته است. (۱۳۳)

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ

وَسَارِعُوا: فعل امر از مصدر سارع: مسابقه در سرعت

مَغْفِرَةٍ نوعی پوشش که از آلودگی و نقض مضمون دارد مجرور به حرف جر می‌گوید. به مغفرت خداوند بشتابید، یعنی به آن کاری که سبب مغفرت باشد. بعضی از مفسران درباره‌ی سبب مغفرت گفتند. اسلام و سنت است. قومی گفتند جمع و جماعت است. قومی گفتند جهاد و هجرت است. و قومی هم گفتند اخلاص در طاعت و صدق در معاملات است. و محققان گویند این مسارعت به پیفودن راه نیست بلکه به پیفودن دل است.

بیت:

این راه بیای تن پایان نرشد تا جان نزنند قدم بجایان نرشد

و بشتابید به عملی که شما را به بهشتی که از جهت عظمت ماورای آسمانها و زمین است، مولانا گفت:

و آنکه مردن پیش او شد فتح باب سارعوا آید مر او را در خطاب

أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

بهشتی که برای پرهیزکاران و متقیان از شرک و نفاق آماده کرده شده است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَبْتِ وَالغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۴﴾

همانا که در گشادگی و سختی انفاق می‌کنند، نگهداران خشم و بخشندگان مردم، و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (۱۳۴)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَبْتِ وَالغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

آنانکه در آسانی و در سختی، چه در موقعی که در راحتی و فراخی نعمت‌اند و چه زمانی که در پریشانی و مخرومیت‌اند، یعنی چه در حالت توانگری و چه در حالت درویشی و تنگدستی نفقه می‌کنند. و آنانکه خشم فرو خورند و انتقام نگیرند. با توجه به اینکه می‌توانند انتقام بگیرند و در آن خشم و انتقام گرفتن صبر می‌کنند و رضای خدا در آن طلب می‌کنند. بیت:

صبر باشد مشتهای زیرکان هست حلوا آرزوی کودکان

مولانا گفت:

گفت ازین خشم خدا چه بود امان گفت ترک خشم خویش اندر زمان

روایت کنند که: ابوبکر صدیق روزی با مصطفی ﷺ نشسته بود، مردی آمد و به ابوبکر زبان دراز کرد و ناسزا گفت. ابوبکر از وی اعراض کرد و روی برگرداند و از وی در گذشت پس آن مرد در طعن بیفزود. ابوبکر خشم گرفت و شروع به پاسخ دادن نمود. مصطفی ﷺ برخاست، ابوبکر از پی مصطفی ﷺ رفت، گفت یا رسول الله چرا تا آن زمانیکه به ما طعن می‌کرد تو نشسته بودی چون من جواب دادم برخاستی؟ این چه بود؟ مصطفی ﷺ گفت: یا ابابکر تا زمانیکه تو جواب نمی‌دادی فرشته‌ای آمده بود از طرف تو پاسخ می‌داد. چون خشم گرفتی و در انتقام ایستادی فرشته برفت و شیطان درآمد، من برخاستم. سعدی گفت:

حکیمی که با جهال در افتد، توقع عزت ندارد و گر جاهلی بزبان آوری بر حکیمی غالب آید، عجب نیست که سنگی است که گوهر همی شکنید.

نه عجب گر فرو رود نفسش عندلیبی غراب هم قفشش
سعدی گفت:

گر هترمند از او باش جفایی بیند تا دل خویش نیازارد و درهم نشود
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود

آورده‌اند که کسی امام اعظم (رح) را سبلی زد، امام فرمود که من می‌توانم تو را سبلی بزنم لیکن توتم و قادرم از تو بر خلیفه شکایت کنم اما نکنم و می‌توانم در سحرگاه از جفای تو بحضرت حق بنالم ولی نالم و می‌توانم کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت مرا بپذیرند بی تو قدم در بهشت نهم. شیخ سعدی گفت: جوهر اگر در خلاب افتد، همچنان نفیس است و غبار اگر بفلک رسد، همان خسیس.

مردی گمان مبرکه به زورست و پردلی با خشم اگر برآئی دامن که کاملی
و عفو کنندگان اند بر کسیکه بر او ستم کرده باشد.
تو نیکی می‌کنی و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

لفظ **وَاللَّهُ**: مبتدا - **يُحِبُّ**: فعل مضارع - **فَاعِل** (هو)، جمله خبر - **الْمُحْسِنِينَ**: مفعول به
و خداوند نیکوکاران را دوست دارد و بهترین نیکی آنست که نیکوئی کنند در حق کسی که به او بدی کرده باشد.

گر فراق بنده از بد بندگیست چون تو با بد بدکنی پس فرق چیست؟
در گلستان شیخ سعدی آمده است:

پادشاهی را شنیدم بکشتن اسیری اشارت کرد بیچاره در آن حالت نومیدی ملک را دشنام دادن گرفت
و سقط گفتن که گفته‌اند: هر که دست از جان بشنود هر چه در دل دارد بگوید.
ملک پرسید چه می‌گوید؟ یکی از وزیرای نیک محضر گفت: ای خداوند همی گوید:

و الکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس ملک را رحمت آمد و از سر خون او در گذشت. وزیر دیگر که ضد او بود گفت: اینای جنس ما را نشاید در حضرت پادشاهان جز براستی سخن گفتن: این ملک را دشنام داد و ناسزا گفت. ملک روی از این سخن در هم آورد و گفت: آن دروغ وی پسندیده تر آمد مرا از این راست که تو گفتی، که روی آن در مصلحتی بود و بنای این بر خبثی. و خردمندان گفته‌اند: دروغی مصلحت آمیز به که راستی فتنه انگیز.

هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ

و آنها که چون ناروایی کردند و کار زشتی انجام دادند یا بخوبی شتم کردند، خدا را یاد کنند و برای گناهان خویش آموزش طلبند و جز خدا کیست که گناهان بیامرزد و بر آنچه کرده‌اند، دانسته اصرار نوزند. (۱۳۵)

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ

وَالَّذِينَ: معطوف است به الذین ینفقون.

سبب نزول این آیت آن بود که مؤمنان به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله بنی اسرائیل در نزد خدا از ما گرامی‌تر است، چون هرگاه گناهی از آنان صادر می‌شد کفارت آنرا می‌دادند یعنی که بینی یا گوش آنان بریده می‌شد و بدین طریق کفارت گناهان می‌دادند مصطفی ﷺ چون این سخن از ایشان شنید، ساعتی خاموش گشت و منتظر وحی شد تا چه آید. رب العالمین این آیت فرستاد. یعنی آنانکه از روی هوا و نفس زمانیکه کاری ناشایست انجام دهند یا بر نفسهای خود شتم کنند عقوبت خدا را یاد کنند پس از خداوند برای گناهان خود آموزش بخواهند.

آنکه مصطفی ﷺ گفت: بیائید تا شما را از چیزی خبر بدهم که آن بهتر از آن چیزی است که به بنی اسرائیل دادند. بنی اسرائیلیان را مثله کردن فرمودند ولی شما را ذکر و استغفار و ترک اصرار برای گناهان فرمودند.

وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ

و کیست که گناهان را بیامرزد « من » استفهام است به معنی نفی یعنی هیچکس گناهان بندگان را بیامرزد. مگر خداوند جل جلاله

وَلَمْ يَصِرْوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ

و دوباره اصرار و پافشاری بر انجام آن گناهان نکردند یعنی از انجام گناهان توبه کردند بلکه آنان می‌دانند که عقوبت اصرار بر گناهان سخت تر است.

أُولَئِكَ جَزَاءُكُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿۱۳۶﴾

پاداش آنها آموزش پروردگارشان است با بهشت‌هایی که در آن جویها روان است که جاودانه در آن باشند. و پاداش نیکوکاران چه نیکست. (۱۳۶)

أُولَئِكَ جَزَاءُكُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
درباره پاداش آن گروه پرهیزگاران که صفات آنها در دو آیه قبل گفته شد. می‌گوید: پاداش ایشان آموزشی است از جانب پروردگار ایشان و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش نهرهایی جاری است و بهشتی که در آن دائم جاودان باشند و چه پاداش نیک است برای کسانی که اهل علم و عمل و صاحب تقوا اند و مطیع فرمان خداونداند.

وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ

وَنِعْمَ: فعل مدح - أَجْرُ: فاعل

و چه مزد نیکویی است پاداش عمل‌کنندگان و آن مغفرت خدا و رسیدن به بهشتی که وصف آن رفت.

قَدْ خَلَّتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿۱۳۷﴾
پیش از شما ماجراها گذشته است پس در زمین بگردید و ببینید سرانجام تکذیب‌کنان چنان بود؟ (۱۳۷)

قَدْ خَلَّتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ

خَلَّتْ: ماضی مفرد مونث از خلی به معنی گذشت - سُنَنٌ: فاعل

پیش از شما در دنیا در کار و راندن حکومت‌سننهایی بود در نیک و بد، گاه شادی و گاه اندوه، گاه راحت و گاه محنت، گاه آسانی و گاه شدت و از آنها کسانی بودند که با پیغمبران خدای (ج) دشمنی ورزیدند و به تکذیب برخاستند و از اطاعت و تصدیق خدا و رسول او اعراض نمودند و به عصیان و حرام‌خواری اصرار نمودند سرانجام آنها چه سان بد شد.
مولانا گفت:

گفت سیر و می‌طلب اندر جهان بخت و روزی را همی کن امتحان

فَمَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

پس بروید و در روی زمین سیر کنید و ببینید سرزمین عاد و ديار ثمود و بیابان لوط را پس به نظر عبرت بنگرید که به سبب نافرمانی سرانجام کار تکذیب‌کنندگان و اعراض‌کنندگان چگونه بوده است؟

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾

این برای مردم، بیانی و برای پرهیزکاران هدایت و پندی است. (۱۳۸)

هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ

هَذَا: مبتدا - بَيَانٌ: خبر

این کلام در قصه احد و بدر گذشت در این آیت عبرتی برای مردمان و آرام کردن دلهاست هر چند این بیانات خطاب همگانی است بلکه افراد با ایمان و پرهیزکاران از آن عبرت می‌گیرند و هدایت می‌یابند.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۹﴾

سستی مگیرید و غمگین مشوید که شما، اگر واقعاً ایمان دارید، برترید. (۱۳۹)

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَلَا تَهِنُوا: از وهن به معنی دلسردی، مکنید، سستی موزید - الْأَعْلَوْنَ: برتران

در جنگ احد یعنی جهاد در راه خدا آنچه شما برسد سست مشوید و از جراحات و مصیبت‌های وارده افسرده و غمگین مباشید چونکه در آن روز هفتاد مرد از انصار و پنج مرد از مهاجرین کشته و شهید شدند از جمله آنها حمزه بن عبدالمطلب بود، هند دختر عتبه گوش و بینی اصحاب رسول خدا ﷺ را برید و از گوش و بینی شهیدان گردن بند و خلخال درست کرد، و قطعه‌ای از جگر حمزه را کند و در دهان گذاشت ولی نتوانست آنرا بی‌لعد و بیرون انداخت، و بر بالای سنگی که مشرف به آوردگاه بود رفت و گفت: ما شما را در عوض جنگ بدر جزا دادیم. گویند صفیه دختر عبدالمطلب آمد تا پیکر برادر خود حمزه را ببیند، پیامبر ﷺ به پسر صفیه، زبیر بن عوام گفت: برو او را برگردان که نبیند که چه بر سر برادرش آورده‌اند، زبیر به مادر گفت: مادر جان رسول خدا دستور می‌دهد برگردی، گفت: چرا؟ هر چند به من خبیر رسیده است که برادرم را مثله کرده‌اند ولی این در راه خدا چیزی نیست و راضی و خشنودیم و به خواست خداوند متعال صبر می‌کنیم، و چون زبیر به حضور پیامبر ﷺ برگشت و این خبیر را داد فرمود: آزادش بگذار و او آمد و به پیکر برادر خود نظر کرد و بر او دعا کرد و استغفار نمود و کلمه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان آورد. آنگاه پیامبر ﷺ دستور داد حمزه را همانجا به خاک سپردند و همچنین هفتاد مرد دیگر مجروح شدند و حال آنکه شما برترانید نسبت به ایشان یعنی کشتگان شما در صدر نعیم بهشت‌اند و کشتگان ایشان در قعر جهنم اگر از گرویدگان به وعده‌ی حق باشید خداوند تعالی در آیه، مومنان را به صبر و شکیبایی و پایداری فرا می‌خواند و مصیبت وارده از جنگ احد را به آنان تسلیم می‌گوید و آنان را بر جنگ در مقابل دشمنان از سستی و کوتاهی باز می‌دارد و بیان می‌کند که عاقبت نیک با صابران و شکیبایان است.

۱- بیشتر روایات بر این نکته متفق‌اند که شهدای مسلمین هفتاد تن بوده‌اند که اکثریت قاطع آنان از انصار بوده‌اند - (نگاه کنید: الرجحان المختوم، ص ۴۰۷)

بنا به روایت قوی تعداد شهدای مهاجرین فقط چهار نفر بوده و بقیه از انصار بوده‌اند.

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ ۚ وَتِلْكَ الْآيَاتُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾

اگر بشما زخمی رسیده آن گروه را نیز، زخمی مانند آن رسیده، این روزها را، میان مردم جابجا می‌کنیم، تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند، معلوم دارد و از شما گواهان گیرد که خدا ستمگران را دوست ندارد. (۱۴۰)

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلَهُ ۚ

يَمْسَسْكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - قَرْحٌ: زخم، جراحت، فاعل - مِثْلَهُ: نعت

در سبب نزول این آیه راشد بن سعد می‌گوید: هنگامیکه رسول خدا اتدوهناک از احد برمی‌گشتند، زنی می‌آمد که شوهر و پسر او هر دو در جنگ شهید شده بودند و بدانجهت شیون می‌کرد در این هنگام پیغمبر مناجات کنان به خدای متعال عرض کرد خداوند فرمود اگر در روز احد، بشما جراحتها رسید، برای کفار قریش در روز بدر مثل آن رسید. اگر امسال در احد از شما قومی کشته شدند، پارسال ازیشان هم در جنگ بدر قومی کشته شدند.

وَتِلْكَ الْآيَاتُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

وَتِلْكَ: مبتدا - الْآيَاتُ: بدل - تُدَاوِلُهَا: خبر - هاء مضاف الیه

این به آنست که رب العالمین میان مردم روزگار می‌گرداند یک روز دولت بر قومی می‌دهد و روز دیگر بر قومی دیگر. فیوماً علینا و یوماً لنا.

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ ۗ

بر اینکه خداوند بداند صبر کسانی را که به او ایمان آورده‌اند و برای آنکه فراگیرد از شما گواهان یعنی گواه یک دیگر باشید که در معرکه جهاد کدام یک جان خود را فدا کردند و به افتخار شهادت نایل آمدند و چه کسانی رو به گریز نهادند.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

و خداوند ستمکاران را که مشرکان‌اند دوست نمی‌دارد، مسلمانان از بهر آن خواستار شهادت بودند که دوستدار خداوند باشند و نیز خداوند خواست که مؤمنان به آن رنجها و مصیبت‌ها که در آن روز به ایشان رسید، صبر کنند تا گناهان ایشان پاک گرداند. این است که رب العالمین گفت:

وَلِيَمْحَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ ﴿١٤١﴾

و تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند تصفیه کند و از هر عیب و نقص پاک کند. و کافران را نقصان دهد. (۱۴۱)

وَلِيْمَحِصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمَحَقَ الْكٰفِرِيْنَ

وَلِيْمَحِصَّ: فعل مضارع از مصدر تمحیص به معنی پاکي از آلودگي- تصفيه- الَّذِينَ: مفعول به- وَيَمَحَقُ: از محق، به معنی پوشيده، محو و نابودي و فايده‌ی ديگر آنست که مؤمنان را از گناه پاک و سره و خالص گرداند همچنانکه کافران را نابود و هلاک گرداند.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۱۴۲﴾
مگر پنداشتيد به بهشت درون می شويد؟ و خدا کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند معلوم نمی کند پيش از آنکه صوري پيشگان را معلوم کند. (۱۴۲)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمُ الصّٰدِقِيْنَ

أَمْ: آيا- حَسِبْتُمْ: گمان برده‌ايد

در اين آيه قرآن با استفاده از واقعه احد و صبر و استقامت از مصيبت وارده می فرماید آيا می پنداريد که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانيد به بهشت داخل شويد يعنی داخل شدن به بهشت تنها به نام مسلمان شدن و يا عقیده بدون عمل داشتن نیست. تا اینکه خداوند ﷻ شما را مورد امتحان قرار ندهد که چه کسی خالصانه جهاد می کند و هنگام نبرد بر مصيبت وارده صبر و پافشاری می کند. و هر نوع سختی و مصيبت را تحمل می کند و برای هرگونه فداکاری آماده باشد به اين مقامات عالیّه فائز می گرداند، عرب گوید:

بقدر الكد تكتسب المعالي
و من طلب العلى سهر اللبالي
شیخ سعدی گفت:

اگر تیغ قهر بر کشد، نسی و ولی سر در کشته و گر غمزه‌ی لطف جنباند، بدان بتيگان در رساند.

گر به محشر خطاب قهر کند
پرده از روی لطف گو بردار
انبیا را چه جای معذرتست
کاشفيا را امید مغفرتست

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ لَنْظُرُونَ ﴿۱۴۳﴾
شما بوديد که مرگ [در میدان جنگ] را پيش از آنکه با آن روبرو شويد، آرزو می کرديد پس آنرا در حالیکه می نگرستيد، دیديد. (۱۴۳)

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ

تَمَنَّوْنَ: از مصدر تمنى: به معنی امید و آرزو.

۱- به قدر تلاش و کوشش عزت و سربلندی را در می یابی و کسیکه طالب عزت و شرف است باید روح بیدار خوابی را به خود بقبولاند و سختی ها را تحمل نماید تا به مقام ارجمنندی نایل آید.

بدرستی که شما آرزوی شهادت می‌کردید قبل از اینکه وارد جنگ شوید (حزب احد) و می‌گفتید در خارج مدینه جنگ باید کرد تا مشرکان تصور نکنند از آنان ترسی در دل داریم به آنان گفته شد.

فَقَدْ رَأَيْتُمْهُمُ وَأَنْتُمْ نَظُرُونَ

پس بتحقیق آنچه که آرزوی آنرا داشتید اکنون آنرا مشاهده می‌کنید پس بجای حمله و اشتیاق شهادت، هزیمت و فرار چه معنی دارد و حال آنکه شما می‌نگرید یاران و برادران شما کشته و شهید می‌شدند یا نگاه می‌کردید که پیامبر ﷺ زخم خورد، و در میان کشتگان نهاده شده او را تنها گذاشته و در خلاص خود می‌کوشیدید.

ابن اسحاق می‌گوید ابودجانہ شخصاً خود را سپر بلای پیامبر ﷺ قرار داد و او خود را روی بدن پیامبر خیم داده بود و تعداد زیادی تیر به او برخورد کرد سعد بن ابی وقاص هم مرتب تیراندازی می‌کرد، سعد می‌گوید، پیامبر ﷺ به من تیر می‌دادند و می‌گفتند: پدر و مادرم فدای تو باد بزَن، گاهی تیرهایی به من می‌دادند- پر نداشت و می‌فرمود بزَن و می‌زد، به دهان عبدالرحمن بن عوف هم سنگ خورد و داندانهای پیشین او شکست و بیش از بیست زخم برداشت که از جمله پایش لنگ شد.

ابن اسحاق می‌گوید، اولین کسی که پس از هزیمت مردم رسول خدا را شناخت کعب بن مالک بود، کعب می‌گوید، همان وقتی که مردم فریاد می‌کشیدند پیامبر کشته شد ناگه متوجه شدم که چشمان پیامبر ﷺ از زیر مغفر می‌درخشد و با صدای بلند فریاد کشیدم که ای مسلمانان مژده دهید که این رسول خداست، پیامبر ﷺ به من اشاره فرمود که ساکت باشم، گوید، همینکه مسلمانان رسول خدا را شناختند، گرد آن حضرت جمع شدند و همگی به طرف دره حرکت کردند و علی رضی الله عنه و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه و طلحه بن عبیدالله و زبیر بن عوام و حارث بن صحره و گروهی از مسلمانان همراه او بودند. همینکه رسول خدا در دره بود و همین گروه از اصحاب همراهش بودند گروهی از لشکر قریش بالای کوه رفتند و خالد بن ولید فرماندهی ایشان بود، پیامبر عرض کرد: پروردگارا سزاوار نیست که آنها مشرف بر ما باشند، عمر رضی الله عنه و تنی چند از مهاجران با آنها جنگ کردند و از فراز کوه زانندشان. پیامبر ﷺ برخاست که بر صخره‌ای از کوه بالا برود ولی چون ضعیف شده بود و دو زره بر تن داشت، نتوانست بالا برود، طلحه بن عبیدالله نشست و پیامبر را بر دوش گرفت و برخاست و آن حضرت را بر فراز صخره نهاد.^۱

ابن هشام گوید، پیامبر ﷺ به مناسبت زخمهایی که برداشته بود در روز احد نماز ظهر نشسته خواند و مسلمانان هم نماز را نشسته در پشت سر آن حضرت گزاردند.

^۱ - پیامبر هنگامیکه بر فراز سنگ برآمد، فرمود:

«طلحه پشت را بر خویس لازم ساخت»

- سیره بن هشام ج ۲ ص ۸۶ - سنن ترمذی کتاب الجهاد - مستند امام احمد ج ۱ ص ۲۶۵

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ
وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۶۴﴾

محمد جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او فرستادگان در گذشته‌اند. آیا اگر بمیرد یا کشته شود عقب گرد می‌کنید و هر که عقب گرد کند، ضرری بخدا نمی‌زند و خدا سپاسداران را پاداش خواهد داد. (۱۶۴)

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ

وَمَا: حرف نفی - مُحَمَّدٌ مبتدا - رَسُولٌ: خبر

مفسران گفتند: سبب نزول این آیت آن بود که مصطفی ﷺ آن روز که به جنگ احد بیرون رفت به شعبی از شعبهای احد فرو آمد، و پنجاه مرد تیرانداز از لشکر خود برگزید و جنگ سخت شد. پس چون کافران به هزیمت شدند و مسلمانان به غنیمت در افتادند و فرمان رسول الله ﷺ را خلاف کردند و مرکز جنگ خالی گذاشتند و به غنیمت گرفتن مشغول شدند. خالد بن ولید و عکرمه بن ابی جهل که فرمانده سواره نظام لشکر قریش بودند دیدند که مسلمانان به غنیمت مشغول شدند. از آن جایی که قوم رفته بودند شروع به حمله کردند.

و ایشان را شکست دادند و عبدالله بن قثمه حارثی بر چهره‌ی عزیز رسول خدا ﷺ ضربتی زد چنانکه مجروح شد. و یاران را از وی پراکنده کرد. آواز دهنده‌ای از میان لشکر آواز داد. «الا ان محمداً قد قتل» گویند: آن آواز دهنده ابلیس بود لعنه الله. انس بن نصر عم انس بن مالک گفت: یا قوم اگر محمد ﷺ کشته شد خدای محمد ﷺ زنده‌ی پاینده است اکنون بیائید تا شمشیر زنیم و جنگ کنیم بر آن دینی که رسول ﷺ جنگ کرد. و بمیریم هم بر آنکه وی بمرد پس روی به دشمن نهاد و جنگ کرد تا کشته شد. اینجاست که خداوند فرمود: «و ما محمد الا رسول» و نیز روایت است که چون مصطفی ﷺ از دنیا رفت عمرین خطاب برخاست و گفت که: منافقان می‌گویند که: رسول خدا ﷺ بمرد، و رسول ﷺ نمرد، که وی به حضرت عزت رفت چنانکه موسی ﷺ: چهل شب از میان قوم رفت و به مناجات مشغول شد سپس باز آمد. مصطفی ﷺ همچنین باز آید. پس ما این منافقان که این سخن می‌گویند دست و پای می‌بریم و گردنهایشان را می‌زنیم و بردار می‌کنیم. این قصه به ابوبکر صدیق رسید، بویکر بیامد به عمر برگذشت، و عمر همان سخن می‌گفت: بویکر به خانه عایشه رفت. مصطفی ﷺ را دید جامه بسر کشیده، جامه از روی وی باز کرد، وی را دید کالبد مبارک خالی کرده، به روی وی در افتاد و می‌گریست و می‌گفت: «فداک ابي وامی» پدر و مادرم فدای تو باد. پس بیرون آمد و عمر را صدا کرد و گفت یا عمر! خاموش باش و عمر سروازد و همان سخن می‌گفت، پس ابوبکر روی به مردم کرد و شروع به سخن کرد. مردم همه روی به وی در نهادند و عمر را بگذاشتند. بویکر این آیت بر خواند که: «و ما محمد الا رسول» بعضی از صحابه گفتند دانستیم که آنچه بویکر گفته حق و راست است.

قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ

بدرستیکه بمرده‌اند پیش از وی فرستادگان (پیغمبران) که بعد از فوت ایشان پیروان نشان به فدای جان و مال دین را محافظت و استوار داشته‌اند رحلت پیغمبر از این جهان کاری شگفت نیست.

أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

آیا اگر این پیغمبر بمیرد یا شهید گردد شما ترک جهاد می‌کنید و یا مرتد می‌شوید و دین خود را ترک می‌کنید؟

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا

لَقَدْ اللَّهُ : مفعول به - شَيْئًا : مفعول مطلق

و هر که برگردد و عقب گرد کند و یا مرتد شود و یا ترک جهاد کند آنان به جهت عقب گرد خود به خدا زیان نمی‌رسانند زیرا که زیان و ضرر بر او روا نیست بلکه تنها به خود زیان می‌رسانید و اما خداوند به کسانی که در جنگ احد بر خلاف همه‌ی مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر ﷺ دست از جهاد برداشتنند و در دین و ایمان خود محکم و پا برجا ایستادند اشاره می‌کند و آنان را به عنوان شاکرین معرفی می‌کند و می‌گوید:

وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ

«س» در وَسَيَجْزِي: حرف استقبال

و زود باشد که خداوند شاکرین و سپاس دارندگان را جزا دهد یعنی خداوند یکتاپرستان و ثابت قدمان در دین را در آخرت بهشت می‌دهد، و به آنان «المؤمنین المجاهدین الجنة» گفته می‌شود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

هیچکس جز به اذن خدا نخواهد مرد، نبی است مدت دار. هر که پاداش دنیا خواهد از آتش دهیم و هر که پاداش آخرت خواهد از آتش دهیم و سپاسداران را پاداش خواهیم داد. (۱۴۵)

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً

أَنْ تَمُوتَ: فعل مضارع - فاعل (هی) - كِتَابًا: مفعول مطلق

در شایعه‌ی کشته شدن حضرت رسول ﷺ در جنگ احد که در بین مسلمانان پخش شده غده‌ی زیادی از مسلمانان خواستند از جنگ دست بکشند و حتی بعضی می‌خواستند از جنگ عقب گرد کنند. خداوند در این آیه خطاب به مسلمانان می‌فرماید: مرگ به خواست و ارادت خداست هیچ کس نمی‌میرد مگر اینکه زمان اجلش فرا رسد و اگر اجل برسد کسی قادر نیست از آن فرار کند.

رباعی:

دوروز حذر کردند از مرگ روانیست روزیکه قضا باشد و روزیکه قضا نیست
 روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود روزیکه قضا نیست در مرگ روا نیست
 شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است، یکی خوردن بیش از رزق مقسوم و دیگر مردن پیش از وقت معلوم.

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَوْتِهِ مِنْهَا

و هر که به طاعت و عمل خویش ثواب دنیوی بطلبد، خداوند آنچه را که بخواهد به او می‌بخشد.

وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ فَوْتِهِ مِنْهَا

و هر که به طاعت و عمل خویش ثواب اخروی خواهد آنچه خواست از پاداش برای اوست، البته عمل او توأم با اخلاص باشد و برای زیا و تظاهر نباشد و ثواب این عمل بر اندازه نیت و بروقی همت او بود یعنی هر کسی که در عمل نیت دنیا داشته باشد وی را پاداش دنیا دهد و هر کسی که در عمل نیت عقبی داشته باشد وی را پاداش عقبی دهد.

وَسَنَجِزِي الشَّاكِرِينَ

و زود باشد که ما شکر گویندگان بر نعمت جهاد را پاداش خواهیم داد. از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: پایداران بر دین خویش، ابوبکر رضی الله عنه و اصحاب وی هستند و علی رضی الله عنه همیشه می‌فرمود: ابوبکر رضی الله عنه امیر شکرگزاران بود.

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿۱۶۱﴾

و چه بسا پیغمبران که جمعیت زیادی از پیروانش به همراه او جنگ کردند و از آنچه در راه خدا از سختیها به آنها رسید، سستی نکردند و ناتوان نشدند و زبونی نکردند و خدا صابران را دوست دارد. (۱۴۶)

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِيثُونَ كَثِيرٌ

وَكَأَيِّنْ: اسم مرکب از کاف تشبیه و ای به معنی چه بسیار

رِيثُونَ: از رب به معنی سهرست در اصطلاح عبرانی و سریانی پیغمبران و مریبان دینی بسیاری پیغمبران در راه حق جهاد کردند و کشته شدند که در قرآن از این پیغمبران که کشته شدند فراوانند از آنجمله- زکریا- یحیی و ...

فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا

وَهَنُوا: سستی- اسْتَكَانُوا: از کین یا کون به معنی ناله بر آوردن قوم و یازان مخلص او بعد از قتل پیامبران از دین خود برنگشتند.

و سست نشدند و از بسیاری جنگ ضعیف و ناتوان نشدند و دین را رها نکردند و دست از جهاد بر نداشتند و ناله نکردند و شما ای شکست خوردگان احدا ای یاران رسول خدا ﷺ چرا شما آن نگفتید که یاران ایشان گفتند و چرا آن کار نکردید که ایشان کردند.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ

و خداوند صبرکنندگان بر جهاد را دوست می‌دارد و به آنان پاداش می‌دهد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۴۷﴾

و سخنانشان جز این نبود که گفتند: پروردگارا! گناهان ما و زیاده روی‌هایمان را در کارمان بیامرز و قدمهای ما را استوار کن و بر گروه کافران پیروزمان ساز. (۱۴۷)

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

إِلَّا أَنْ قَالُوا: استثناء مفرغ

یاران ایشان آن زمان که پیغمبران ایشان کشته شد سخنی که از آن اضطراب و وحشت پدید آید بر زبان نیاوردند و از مقابله و جهاد باز نه ایستادند و مطیع دشمن نشدند و دست از دین خود برنداشتند و بلکه گفتند:

پروردگارا گناهان مان را بیامرز و از زیاده رویها و تندرویها در کارمان صرف نظر کن و قدمهای ما را در وقت مقاتله با کفار ثابت و استوار بدار و بر گروه کافران و ناگرویدگان یاریمان ده.

فَعَانَهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۴۸﴾

پس خداوند پیروزی در دنیا و پاداش نیک آخرت نصیب گردانید و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۴۸)

فَعَانَهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ

فَعَانَهُمُ: فعل ماضی - هم؛ مفعول به - لفظُ اللَّهِ؛ فاعل - تَوَابٌ؛ مفعول به ثانی - الدُّنْيَا؛ مضاف الیه

پس خداوند به برکت دعا و استغفار ایشان یا به جهت صبر و استقامت بر مقاتله کفار و ثابت قدم بودن ایشان در جهاد پاداش این جهان و آن جهان بدیشان داده است در این جهان بر دشمنان بر بدست آوردن غنائم پیروز گرداند و در آن جهان پاداش ثواب آنان را داد که همان نعمت های بهشت یا لقاء الله است.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

و خداوند نیکوکاران و ثابت قدمان در جهاد را دوست می دارد و به ایشان پاداشی در خور و شایسته عنایت می کند.

يَتَّيِّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ
فَتَنَقَّلُوا خَيْرِيْنَ ﴿١٤٩﴾

ای اهل ایمان! اگر کسانی را که کافر شده اند، فرمان برید شما را از دیتان باز میگردانند و آنگاه زیانکار میشوید. (۱۴۹)

يَتَّيِّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوْكُمْ عَلٰى اَعْقَابِكُمْ
فَتَنَقَّلُوا خَيْرِيْنَ

ای: منادا- الَّذِينَ: بدل

این آیت آن زمان نازل شد که در جنگ احد چون مسلمانان شکست خوردند منافقان گفتند ای کسانی که ایمان آورده اید بدین اول خود باز گردید و از اوسقیان امان طلب کنید و فرمانبردار کافران باشید. رب العالمین فرمود:

اگر شما از ایشان فرمان برید و به مصلحت و مشورت ایشان (کافران) کار کنید، شما را از دین اسلام بر می گردانند و فرمانبردار کافران می کنند.

پس آنگاه شما در هر دو دنیا از زبان زدگان خواهید بود اگر شما بگویند فرمان بردار باشید نافرمانی کنید و فرمان مبرید و هرگز چنین کاری مکنید.

بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّصِيْرِيْنَ ﴿١٥٠﴾
[نکنید] که خدا یار شماست و او بهترین یاوران است. (۱۵۰)

بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ

لفظ اللّٰهُ: مبتدا - مَوْلَاكُمْ: خبر، کم: مضاف الیه

هرگز و هیچوقت کافران را بدوستی مگیرید و تابع آنها مباشید و از ایشان یاری مجوئید زیرا یاری دهنده و مولای شما الله است.

وَ هُوَ خَيْرُ النَّصِيْرِيْنَ

وَ هُوَ: مبتدا - خَيْرُ: خبر

و خداوند بهترین یاری دهندگان و بهترین دوستان است.

پس به سوی مشرکان باز نگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدای عز و جلاله باشید و بر علیه دشمنان همدست و هم پیمان باشید که خدا با شماست.

سَتَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ
 سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾
 در دل کسانی که کافر شده اند، هراس خوامیم افکند، زیرا چیزهایی را که خدا دلیلی بر آن نفرستاده
 با وی شریک کرده اند جایشان جهنم است و جایگاه ستمگران چه بد است. (۱۵۱)
 سَتَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ
 سُلْطَانًا

سُلْطَانًا: مفعول به - به معنی دلیل و برهان.

سبب نزول این آیت آن بود که در روز احد بعد از جنگ کافران قریش به سوی مکه بازگشتند در راه
 با یکدیگر گفتند برگردیم و همه را بکشیم و کسی را از مسلمانان زنده نگذاریم. خالد بن الولید به
 بالای کوه رفت و قصد رسول الله ﷺ کرد. حضرت رسول الله ﷺ دعا کرد. خداوند ﷻ ترسی و بیمی در
 دل ایشان افکند و آنان سراسیمه و شکست خورده از تصمیم خود برگشتند و به مکه روانه شدند
 خداوند ترسی در دل کافران افکند و بر مسلمانان منت نهاد.

به جهت آنکه ایشان به خدا شرک آوردند و انباز گرفتند چیزها را بدون دلیل بر خدا شریک قرار
 داده بودند یعنی خداوند به پرستش آن بت هیچ حجت نیاورده است و از آسمان به آن شرک هیچ کتابی
 نفرستاده است. پس هیچ حجتی و عذری بر آنها نیست.

وَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ

و محل و جایگاهشان آتش دوزخ است.

وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ

وَبِئْسَ: فعل ذم - مَثْوَى: محل اقامت دائم، فاعل - الظَّالِمِينَ: مضاف الیه

و دوزخ برای ستمکاران و مشرکین چه جایگاه و آرامگاه بدی است.

به روایت جابرین عبدالله ﷺ در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: به من پنج
 خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده است:

۱- با افکنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده ام.

۲- زمین همه برایم سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد.

۳- غنائم برایم حلال گردانیده شد.

۴- اجازه شفاعت بمن داده شد و در حالیکه انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند.

۵- پیامبران قبل از من مخصوص به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، ولی من به سوی همه
 مردم مبعوث گردیده ام.

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ
 وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا آوَيْنَكُم مَّا تَحِبُّونَ ۗ مِّنْكُمْ مَّن
 يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ ثُمَّ صَرَّفَكُمُ عَنْهُمْ لِئَلْبَتِلِكُمْ
 عَقَابًا ۗ وَعَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾

براسنی خدا وعده خویش با شما راست کرد آندم که باذن وی بکشیدشان، تا وقتی که سست شدید و در کار جنگ اختلاف کردید و نافرمان شدید، با وجود آنکه خدا چیزی را که دوست می داشتید، بشما نمایانده بود، کسانی از شما بودند که دنیا می خواستند و کسانی از شما بودند که آخرت می خواستند. آنگاه شما را از کشتنشان باز داشت تا بیازمایندتان و از شما در گذشت که خدا با مومنان کرمی دارد. (۱۵۲)

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ ۗ

تَحُسُّونَهُمْ: از احساس، دانستن، دریافتن.

رسول خدا ﷺ زمانی که به مدینه بازگشت، عده ای از یاران وی گفتند: این رنج و محنت از کجا به ما رسید و چگونه این واقعه اتفاق افتاد. و حال اینکه خداوند به ما وعده نصرت و پیروزی داده بود. رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد: لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ ... الایه هر آینه خداوند وعده خود را بشما در باب پیروزی راست کرد که آن پیروزی مشروط به صبر بود تا صبر می کردند پیروز می شدند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند.

صبر آرد آرزو رانی شتاب صبر کن و الله اعلم بالصواب

آن زمانی که کافران را از روی عجله و شتاب در اولین روز جنگ احد کشتید پیروزی از آن شما بود شما ایشان را بخواست و اجازه خداوند کشتید.

حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا آوَيْنَكُم مَّا تَحِبُّونَ

فَشِلْتُمْ: سستی، بی تفاوتی - آوَيْنَكُم: نشانتان داد، فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - مَّا تَحِبُّونَ: مفعول به ثانی.

تا آنگاه که شما سستی کردید و بددل شدید و با یکدیگر در اموری مخالفت و منازعت کردید، فرمانده ایشان عبدالله بن جبیر می گفت: با یکدیگر مخالفت و منازعت نکنید و گذرگاه را خالی نکنید ایشان فرمان نبردند و در هم افتادند و عبدالله خود با گروه اندکی که کمتر از ده نفر بودند ایستادگی کرد و گفت: من از فرمان رسول خدا سرپیچی نمی کنم و شروع به پند دادن یاران خود کرد و فرمان رسول خدا را به آنها گوشزد نمود، ولی آنها گفتند، رسول خدا چنین نفرمود، دشمن همه گریختند فاندن ما در

اینجا چه سودی دارد؟ رفتند و همراه لشکر شروع به جمع غنایم و غارت کردند و دره و کوه را رها ساختند.

سعدی گفت:

بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشد.

دشمن چو بینی ناتوان لاف از بروت خود مزن

مغزیست در هر استخوان، مردیست در هر پیرهن

خالد بن ولید متوجه خلوتی کوه و اندکی پاسداران شد و با سواران حمله کرد و عکرمه بن ابی جهل هم از پی او راه افتاد و بر مسلمانان حمله کرد و آسیای جنگ به نفع ایشان چرخید و ابلیس لعنة الله بانگ برداشت که محمد ﷺ کشته شد مسلمانان در هم شدند و شروع به ضربت زدن به یکدیگر شدند و از ترس و شتاب نمی دانستند چه می کردند. و در فرمانبرداری امیر و سالار خود عبدالله بن جبیر ﷺ عاصی شدند و مرکز لشکر را ترک کردند پس به شکست مبتلا شدند پس از آن بنحوا آنچه دوست می دارید از نصرت و غنیمت شان داد.

مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ

از بین شما کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام بلند، آنان گروهی بودند که از فرمان امیر خود سرباز زدند و به گرفتن غنیمت روی آوردند و باز از میان شما کسی باشد که رستگاری آخرت و سعادت شهادت طلبد و این گروهی بودند که در استحکام مرکز لشکر ثابت قدم بودند تا اینکه شربت شهادت چشیدند.

ثُمَّ مَكَرَ كُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ

مَكَرَ كُمْ عَنْهُمْ : شما را از ایشان بازداشت.

پس خداوند شما را باز داشت و روی شما را از کشتن کافران بگردانید پس از آنکه شما برایشان غلبه یافته بودید و بدین طریق شما را بیازماید تا صبر خالص شما را بر محک آزمایش قرار دهد.

وَلَقَدْ عَمَّا عَنْكُمْ

و بدرستی که خداوند بشما عفو کرد و درگذشت چونکه بخاطر مخالفت شما همه شما را نکشتند و از بیخ و بن بر نکندند.

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

و خدای تعالی خداوند فضل و رحمت برای گروندگان است از آنکه همه شما را به تمامی هلاک نکرد.

إِذْ تَضِعُونَ وَلَا تَكُونُ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَجِكُمْ
فَأَثْبِكُمْ غَمًّا يَغْمِرُ لِيَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾

بیاد آرید آندم که به هزیمت می شدید و به کسی اعتنا نمی کردید و پیغمبر از دنبالان شما را برای کارزار می خواند توجه نکردید و خدا از برای سزایتان غمی زوی غمی افزود تا بر آنچه از دستتان رفته و آنچه بشما رسیده اند غم محوریید و خدا آنچه می کنید آگاه است. (۱۵۳)

إِذْ تَضِعُونَ وَلَا تَكُونُ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَخْرَجِكُمْ
فَأَثْبِكُمْ غَمًّا يَغْمِرُ لِيَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ
تَضِعُونَ: دور شدن از سرزمین به سوی سرزمین دیگر - وَلَا تَكُونُ: روی بر نمیکردانید، نمی‌نگرید.

فَأَثْبِكُمْ: از ثوب، برگشت اجتماع مردم - غَمًّا يَغْمِرُ: غم اندوه از پس غم و اندوه (غم فراگیر) شما سر اسیمه به کوه بالا می رفتید و در آن اضطراب و پریشانی باز نمی گشتید و در عقب خویش به هیچکس التفات نمی کردید یعنی به پیغمبر ﷺ نمی نگرستید و پیغمبر در پشت سر شما، شما را می خواند و می گفت به سوی من باز گردید که من رسول خدا هستم شما اجابت نمی کردید. وقتی که پیغمبر از پشت سر شما را خواست شما به سخنان او توجه نکردید. در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما رو آورد که یکی از آن غم، خیر قتل پیغمبر ﷺ است و غم دیگر شهادت و مجروح شدن بعضی از صحابه ﷺ و دیگر اینکه غمگین مباحثید بر آنچه که از شما فوت شده است از فتح و غنیمت و نیز به آنچه که از قتل و مجروح شدن و شکست خوردن به شما رسیده است اندوهگین مباحثید.

وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می دهید آگاه است. یعنی به احوال و نیات شما آگاه است و بر طبق آن به شما پاداش و مکافات می دهد.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةٌ مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ
الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا

قَاتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

عاقبت پس از آن غم آرامشی بر شما نازل کرد، خوابی که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی که غصه جانهای خویش داشتند، درباره خدا گمان ناحق، گمان جاهلیت، می بردند، می گفتند: آیا ما را در این کار بهره ای هست؟ بگو اختیار کارها یکسره با خداست، در ضمیر خویش چیزها نهان می دارند که بر تو عیان نمی کنند، می گویند اگر در این کار اختیاری داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم. بگو: اگر در خانه های خویش بودید، کسانی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، بکشتگاه خویش می آمدند. تا بدین سان خدا آنچه را در سینه های شماست بیازماید و آنچه را در دلهای شماست مصفا کند و خدا مکنونات سینه ها را می داند. (۱۵۴)

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ

الْفُغْرِ: پوشش، اندوه فراگیر - نُعَاسًا: بی حسی، سستی حواس - چرت، بدل.

در جنگ احد غده ای از مسلمانان پس از شکست فرار کردند و غده ای به شهادت رسیدند که مستحق درجه شهادت بودند و غده ای هم که مخلص بودند در معرکه استوار و ثابت قدم ماندند خداوند خطاب به این گروه می فرماید: سپس بدنبال این غم و اندوه آرامشی و بی حسی به گونه خواب سبکی بر شما چیره گردانیده شد که این آیه در حق گروهی از مومنان (مومنان مخلص و راستین) یعنی در شأن چند نفر از یاران مصطفی ﷺ فرود آمد. از جمله ابوبکر صدیق و عمر فاروق علی مرتضی و الحارث بن الضمه و سهیل بن حنیف و ابوطلحه از انصاری و غیره.

می فرماید: ایشان را پس از اندوه قتل و شکست امن دادم. خواب بر شما افکندم و خواب نشان امن و آرامش دل و نشانه زوال غم و اندوه و ترس است.

وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ

أَهَمَّتْهُمْ: او را نگران و اندوهگین کرد - أَنفُسُهُمْ: فاعل

غَيْرَ: مفعول مطلق - ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ: همچون گمان اهل جاهلیت، مفعول مطلق.

و اما گروهی بودند، یعنی منافقان معتب بن قشیر و اصحاب او که برای ایشان نه امن بود و نه خواب. تمام وجود ایشان را غم و اندوه فرا گرفته بود و تمام تلاش ایشان در خلاص و رهایی نفس خود بود و در آن فکر بودند که چگونه خویشان را نجات دهند.

این گروه منافقان بودند که به خدا گمان بد می بردند که خداوند ﷻ را یاری نخواهد کرد و کار وی در حال از بین رفتن است و دین وی دارد برچیده می شود. رب العالمین گفت:

این گمان ایشان بسیار کافر گونه است، یعنی این گمان منافقان به خدای در کار محمد ﷺ هم چون گمان کافران اهل جاهلیت است.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ

ایشان می گویند (منافقان) آیا برای ما هست، استفهام است یعنی برای ما از نصرت و پیروزی که وعده داده بود هیچ خبری نیست؟ که ما انتظار غلبه بر لشکر اوسفیان داشتیم ولی میسر نشد و نصرت با ما نیست. رب العالمین در جواب ایشان گفت:

قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ

کَلَهُ: توکید

بگو: ای محمد ﷺ! بدرستی که همه کارها از غنیمت و هزیمت، نصرت و ظفر قضا و قدر و شهادت همگی از آن خداست و بفرمان اوست.

يُخَفُّونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ

يُخَفُّونَ: پنهان می دارند - لَا يَبْدُونَ: آشکار نمی کنند.

آنها (منافقان) در دلهای خویش اموری را پنهان می دارند که برای توبه جهت ترس از شمشیر مسلمانان آشکار نمی کنند.

يَقُولُونَ لَوْ كَانِ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا

لَنَا: جار و مجرور خیر کان مقدم - شَيْءٌ: اسم کان: موخر

مثلاً می گفتند اگر ما عقل و شعوری داشتیم با پیغمبر ﷺ به جنگ بیرون نمی آمدیم و اصحاب و بزرگان ما در اینجا کشته نمی شدند و شکست به ما راه نمی یافت رب العالمین در جواب ایشان گفت:

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ

مَضَاجِعِهِمْ: جمع مضجع؛ جای پهلو نهادن، استراحتگاه - كُتِبَ: فعل ماضی مجهول -

الْقَتْلُ: نایب فاعل

در این آیت رد عقیده قدریه و معتزله است که آنان می گویند بر کسی قتل نوشته نشده است و هر کس که کشته می شود اجل فرا نرسیده است بخاطر فرارسیدن اجل کشته نمی شود.

و این عقیده مخالف نص قرآن است که خداوند عز و جل می فرماید:

لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ یعنی بگو ای محمد ﷺ اگر شما (منافقان) در خانه هایتان می بودید و با ما بیرون نمی آمدید هر آینه آنانکه درازل برایشان کشته شدن نوشته شده است بیرون می آمدند و راه گریزی از اجل نیست این موهبت الهی است که در جنگ احد قتل آنها مقدر بود در راه خدا به منتهای دلاوری و خوشی شهادت رسیدند پس چرا از کشته شدن اصحاب خود حسرت و تاسف می خورید. آنانکه با اخلاص به شهادت رسیدند با عقیده ای که شما در دل پنهان می دارید یکی نیست.

کار پاکان را قیاس از خود بگیر / گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

وَلْيَبْتَلِ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ

وَلْيَبْتَلِ: مضارع منصوب - لفظ الله: فاعل - ما: مفعول به

خداوند به رازهای درون دل شما آگاه است و آنچه در دلهای شما میگذرد ظاهر گرداند. یعنی شما را در معاملات امتحان وارد می کند تا هر چه در قلبهای شماست بیرون تر آید و مشخص کند و در کوزه امتحان و آزمایش قرار دهد تا خالص از مغشوش متمایز گردد.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

و خداوند به آنچه که در سینه های شماست از خفیات و رازها آگاه است.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۱۵۵﴾

کسانی از شما که روز تلاقی دو جماعت در جنگ احد پشت بکردند، جز این نبود که شیطان بشوم پاره ای بدها که کرده بودند، بگناهشان کشید، خدا از آنها در گذشت که خدا آمرزگار و بردبار است. (۱۵۵)

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَمَى الْجَمْعَانِ

الَّذِينَ: اسم ان

این آیت خطاب به مومنان است. در روز احد، مسلمانان با کافران یا یکدیگر روبرو گشتند آنان که از میان شما از قتال دشمن برگشتند و به جنگ پشت کردند و به هزیمت شدند.

إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا

اسْتَزَلَّهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الشَّيْطَانُ: فاعل، جمله خبر ان

جز این نیست که ایشان را شیطان بلغزانید که این ذلت را برایشان بیاراست و به جهت آن بود که به فرمان رسول ﷺ خلاف کرده و مرکز سیاه را خالی گذاشته بودند.

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ

و بدستی که خداوند این گناه را بجهت توبه و عذر خواهی ایشان در گذراند و قلم عفو بر گناهان آنان کشید.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ

بدستی که خداوند آمرزگار و بردبار است و در عفویت گناهان عجله نمی کند و به بنده فرصت می دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را در میان کند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا
عُزْرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ يُحْيِي ۗ وَيُمِيتُ ۗ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١٥٦﴾

شما که ایمان دارید امانتد آنکسان مباشید که کفر ورزیدند و درباره برادران خویش که زمین سپرده یا جنگاوران بوده اند گفتند: اگر نزد ما بودند، نه میمردند و نه کشته می شدند. تا خدا این را در دل‌های ایشان حسرتی کند، خداست که زنده می دارد و می میراند و خدا باعملی که می کنید بیناست. (۱۵۶)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا
عُزْرَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا

(و) اسم کان - عُزْرَى: جمع غازی، جنگجو، خبرکان.

خداوند خطاب به مومنان می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید و گروید گانید شما همچون منافقان مباشید، شک و نفاق بدل خود راه مدهید، و آنچه را که ایشان می گویند شما مگویید که آنان می گفتند اگر ما در خانه می نشستیم و بیرون نمی رفتیم مرگ به سراغ ما نمی آمد و ما کشته نمی شدیم. و به برادران کشته و مرده‌ی نسبی یا سببی خود آن زمانیکه به سفر بیرون رفتند و در غزوه کشته شدند گفتند اگر ایشان بیرون نمی رفتند و به غزوه نمی رفتند و نزد ما می بودند. نمی مردند و در غزوه کشته نمی شدند رب العالمین گفت: پس برای مؤمنان در این قول و گفتار شما مخالف ایشان کنید.

لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ

لِيَجْعَلَ: فعل مضارع منصوب - لفظ الله: فاعل - ذَٰلِكَ: مفعول به - حَسْرَةً: مفعول به ثانی

تا اینکه خداوند آن مخالفت منافقان که می گفتند اگر با ما می بود تلف نمی شدند، این سخنان از این جهت در دل منافقان می گشت و بزبان شان جاری می شد که خداوند ﷻ همیشه آنها را در آتش حسرت و افسوس سوخته بگذارد و این حسرت در دلشان ماند که چرا مسلمانان مانند ما نشدند و هیچکس به سخنان ما گوش نداد.

وَاللَّهُ يُحْيِي ۗ وَيُمِيتُ ۗ

و خداوند است که زنده می کند و می میراند و این کار مخصوص خداست: بسیاری از مردم تمام عمر خود را در سفر می گذرانند و در جنگها شرکت می کنند اما جان سالم بدر می برند و در خانه بر روی بالین جان می سپارند و اما بر عکس کسانی هم هستند که عادت دارند همیشه در کنج خانه باشند سرانجام خداوند سببی پدید می آورد و از منزل بیرون می آید تا کشته شوند و قتی اجل فرا رسد هر قدر سعی و تلاش کند نمی تواند آن را تغییر و تبدیل کند و آن اجل را از خویشش دفع کند.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کاربه جان رسید جان باید باخت

شیخ سعدی گفت:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ای گرویدگان! خداوند به آنچه که انجام می‌دهید چه خوب باشد چه بد آگاه است و آنرا می‌بیند.

وَلَكِنْ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۱۵۷﴾

اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید، آمرزش و رحمت خدای، از آنچه جمع می‌کنند بهتر است. (۱۵۷)

وَلَكِنْ قَاتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةً خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

وَلَكِنْ: اگر - حرف شرط - قَاتِلْتُمْ: فعل ماضی مجهول - تم: نایب فاعل

اگر شما در راه خدا کشته شوید یا بمیرید هر آینه آمرزشی از جانب خداست و بخشایش حق سبحانه تعالی برای شما از آنچه که کافران جمع می‌کنند از متاع و مال و غرور بهتر است البته مرگ را دو قسمت است یکی در راه خدا باشد و دیگری در راه شیطان. اما آنچه در راه خدا باشد یکی مرگ شهیدان است که در جهاد فی سبیل الله کشته شوند چنانکه در آیه بالا گفت؛ دیگر مرگ عارفان است که در رضای خدا و خشودی از وی بمیرند. برای این دو گروه مرگ ثنیه است چنانکه مصطفی ﷺ گفت: تحفه المومن الموت. جایگاه ایشان بهشت است.

خداوند در حق شهیدان در سوره بقره آیه ۱۵۴ می‌فرماید:

و لا تقولوا لمن يقتل فی سبیل الله اموات بل احياء و لكن لا تشعرون

یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند مرده میندازید بلکه آنان زنده‌اند و اما شما درک نمی‌کنید. و در مثنوی مولانا نیز چنین آمده است.

ای زره سرمست در غزو آمدی	اندر آخر حمزه چون در صف شدی
در فکندی در صف شمشیر خویش	سینه یاز و تن برهنه پیش پیش
ای هزیر صف شکن شاه فحول	خلق پرسیدند گای عم رسول
تهلکه خواندی ز پیغام خدا	نه تو لا تلقوا بایدیکم الی
می در اندازی چنین در معرکه	پس چرا تو خویش را در تهلکه
مرگ می دیدم و داغ این جهان	گفت حمزه چونک بودم من جوان
امر لا تلقوا بگیرد او بدست	آنک مردن پیش چشمش تهلکه است
سارعوا آید مراو را در خطاب	و آنک مردن پیش او شد فتح یاب

و دیگر در حق مرگ عرفا که در رضای خدا و خشودی از وی می‌میرند. مرگ را به جان می‌خرند و از مرگ باکی ندارند بلکه آن را سعادت می‌پندارند.

سفیان ثوری: هر گه که مسافری را می دید آن مسافر می گفت شغلی بفرمای سفیان می گفت - اگر جایی به مرگ برسی درود ما را به او برسان و بگو: اگر جان به اشارتی بخواهی زری در حال فرستم و توقف نکتم از اینجا گفتند: مرگ راحت قومی است برای شهیدان و عارفان و آفت قومی (مرگ در راه شیطان) - قومی را عنا، و قومی را عطاء، قومی را بلا و قیامت و قومی را شفا و سلامت.

وَلَيْنَ مَتِّمْ أَوْ قَيْلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ تُحْمَرُونَ ﴿١٥٨﴾

اگر (در راه خدا) بمیرید تا کشته شوید (غم مداوید) که به رحمت ایزدی پیوسته و به سوی خدا محشور خواهید شد. (۱۵۸)

وَلَيْنَ مَتِّمْ أَوْ قَيْلْتُمْ لِأَلِي اللَّهِ تُحْمَرُونَ

و اگر مومنان یا خوشنودی در راه حق بمیرید یا در کارزار کفار (جهاد) کشته شوید هر آینه به سوی خدا که معبود شماسست حشر کرده می شوید.

کان راه به تست می شناسم

گر مرگ رسد چرا هراسم

شایسته افسر وصال است

سری که آن به ره تو پامال است

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ فَطَّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

به مرحمت خدا با آنها نرم خوشده ای، اگر خشن و سخت دل بودی از دور تو پراکنده می شدند، آنها را ببخش و برای ایشان آمرزش بخواه، و در کار جنگ با آنها مشورت کن و چون مصمم شدی بخدا توکل کن که خدا متوکلان را دوست دارد. (۱۵۹)

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ

لَئِنْ: فعل ماضی از لین - نرم شدی - ت: فاعل

بعد از مراجعت مسلمانان از احد، آن کسانی که از جنگ فرار کرده بودند اظهار ندامت کرده از پیغمبر تقاضای عفو بخشش می کردند خداوند با این آیه خطای خطاکاران را صادر کرده و پیغمبر ﷺ عذر آنان را پذیرفت. می گوید:

در پرتو رحمت و لطف پروردگار! تو با مردم، با محبت و نرم خو و مهربان شدی.

توانی که قبلی به مویب کسی

به شیرین زبانی و لطف خوشی

ای سید سادات! ای مہتر کائنات! لطیف و مہربانی، لطیف و رحیم بر ہمگانی، همه را بر سفره عزت می خوانی، و بسعدت جاودانه میرسانی. یتیمان را چون پدری، بیوه زنان را چون شوهری، آشنا را نوازنده ای، و بیگانه را راه نمابنده. پس عذر گناهکاران را بپذیر و بر ایشان آمرزش بخواه.

وَلَوْ كُنْتَ فَطَّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ

ته اسم کان - قَفَلًا: تند خوه، خبر کان - لَا تَقْضُوا: پراکنده می شدند.
و اگر تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده و سخت دل و نامهربان می بودی هر آینه اصحاب و یاران تو (مسلمان عذر خواه) از اطراف تو پراکنده می شدند و با تو نیار آمدند.

به نرمی زدشمن توان کند پوست
چو با دوست سختی کنی دشمن اوست
چو سندان کسی سخت روی نبرد
که خایسک تادیب بر سر نخورد

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ

ای سید سادات وای سرور کاینات و مفخر موجودات و صفوت آدمیان و تتمه دورزمان! تقصیری که در حق تو کرده اند عفو کن و ایشان را ببخشای. و آنچه در ادای حقوق ما تقصیر کردند تو برای ایشان شفیع باش و از ما آمرزش بخواه و با ایشان در کاری که از حق تعالی حکم جزم و محکم صادر نشده است مشورت نمای زیرا که مشورت کردن با آنها قلبهایشان را پر از محبت و دوستی می کند و ملامت از دلشان زدوده می گردد. در سبب نزول آیه، و مشاوره هم فی الامر ابن عباس رضی الله عنهما می گوید که این آیه در حق ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنهما نازل شد که حواریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا فرمودند: اگر شما دو تن، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنهما در مشورتی با یکدیگر هم رای و متفق شوید، من هرگز از رای شما بر نمی گردم.
مولانا گفت:

امر مشاوره پیغمبر رسید
گرچه رایش را بند رایی مزید

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

زمانیکه بعد از مشورت قصد انجام کاری کردی پس بر خدا توکل کن نه بر مشورت یعنی نه بر اصحاب و یاران خود که با آنها مشورت کرده ای. ابوعلی دقاق گفت: توکل را سه رتبت است: اول توکل: پس تسلیم، سوم تفویض، توکل بدایت است، تسلیم وساطت، و تفویض نهایت.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

پدرستیکه خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد و متوکل حقیقی کسی است که غیر از حق نترسد و بجز خداوند امید وار نباشد و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خواست تا شتر خویش را همین گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن.»

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٦٠﴾

اگر خدایان نصرت دهد، هیچکس بر شما چیره شدنی نیست و اگر شما را رها کند کیست که پس از وی نصرتان دهد؟ پس مومنان به خدا توکل کنند. (۱۶۰)

إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ

غَالِبٌ : اسم لای نفی جنس - لَكُمْ : جار و مجرور، خبر لای نفی جنس.

اگر خداوند شما نصرت و پیروزی دهد چنانکه در حرب بدر نصرت داد کسی از مردمان شما را نمی تواند خوار کند و آن نصرت را بشکند.

وَإِنْ يَخُذْ لَكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ

و اگر خدا شما را فرو گذارد و خوار کند در کار شما سستی پیش می آید چنانکه در جنگ احد به وقوع پیوست. یعنی بعد از خواری از طرف خدا، کسی شما را نمی تواند نصرت دهد و عزیز کند. پس سرچشمه قدرت حقیقی و پیروزی، حق تعالی است.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

و بر مومنین است که فقط بر ذات پاک خدا توکل کنند برای اینکه هیچ کمک دهنده‌ای غیر او برای آنها نیست، رحمت خدا بر آن جوانمردان باد که کمر مجاهدت بر میان بستند، و در میدان بندگی در صف خدمت ایستادند، و قدم بر کل مراد خود نهادند با خلق خدا به صلح و با نفس خود به جنگ پرداختند.

با خود زبی تو جنگها دارم من	صد گونه زعشق زنگها دارم من
در عشق تو از ملامت بی خبران	بر جان و جگر خدنگها دارم من

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلَّ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۶۱﴾

بر هیچ پیغمبری روا نبود که خیانت کند و هر که خیانت کند روز قیامت با آنچه خیانت کرده بیاید، آنگاه بهر کس هر چه کرده سزا دهند و ستم نبینند. (۱۶۱)

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ

أَنْ يَغُلَّ : فعل مضارع از غل، نفوذ دادن یا نافذ شدن چیزی در خلال چیز دیگر مانند آب در گیاه، شخص در بیابان، خیانت در غنیمت کند.

و برای هیچ پیغمبری روا و شایسته نیست اینکه در غنیمت اموال خیانت کند. گویند بعضی از صحابه رضی الله عنهم از پیغمبر در خواست می نمودند که برای ما از غنیمت بیش از سهم ضعیفان چیزی بده آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم روا نیست و خدای تعالی انبیاء را از این خیانت بر می گردانید و فرمود هیچ پیغمبری در غنیمت خیانت نکرده و نکند. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از غلول بر حذر داشتند و

فرمودند غلول در روز قیامت خواری و رسوایی بر صاحبش است. حتی باید نفع و سوزن را نیز از غنایم تسلیم کنند.

وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

يَغْلُلُ: خیانت در غنیمت کرده فعل ماضی - فاعل (هو)

و کسی که در غنایم خیانت کند گناه آنچه را که خیانت کرده است در روز رستاخیز بیابد هر چند آن خیانت ناچیز و بی ارزش باشد در اخبار آمده است که شخص بعد از قسمت غنایم رسن کهنه ای را که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسول ﷺ آورد. آن حضرت قبول نکرد و فرمود نگاه دار تا بپزد قیامت آن را بیاری.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

تَوْفَى: به تمام و کمال داده می شود، فعل مضارع مجهول - كُلُّ نَائِبِ فاعل.

پس برای هر نفسی جزای آنچه که کسب کرده باشد از خیر و شر به تمام و کمال داده می شود و ایشان در وقت جزا ستم کرده نشوند یعنی از ثواب اعمالشان چیزی کم کرده نمی شود.

أَفَمِنْ أَنْتَعِ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ يَسْحَطِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيَسْنَ اللَّصِيرُ ﴿١٦٢﴾

آیا آنکه خوشنودی خدا را پیروی کرده همچون کسی که با کفر خشم خدا ببیماید و جهنم جایگاه اوست که آن جهنم بد جایگاهی است یکسان است؟ (۱۶۲)

أَفَمِنْ أَنْتَعِ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ يَسْحَطِ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ

رِضْوَانٌ: خوشنودی بسیار - بَاءٌ: به گناه پای بند شده، به سوی چیزی برگشت. يَسْحَطِ: خشم تهر آمیز و بسیار تند، مقابل بَاء - وَمَأْوَاهُ: جای برگشت عادی.

این در حق گروه ابن ابی است که میدان جنگ را خالی گذاشتند: می گوید آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند و از خوشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که به سوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها زشت و ناراحت کننده است. چرا که عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان آتش جهنم است.

وَيَسْنَ اللَّصِيرُ

اللَّصِيرُ: اسم مکان، از صار، از حالی به حالی دیگر برگشت.

دوزخ جایگاه بدی است برای غضب شدگان ستم پیشه و تبهکار چه بازگشتگاه بدی است.

هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ

آنها یعنی گروه مومنان نزد خدا درجه‌های مختلف دارند و خداوند به اعمالی که می کنند، بیانت. (۱۶۳)

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ

هُم: مبتدا - دَرَجَاتٌ: خبر.

انبیا و اهل امانت که پیروان رضوان حق اند صاحبان درجات بلند در نزد خداوند هستند. مسلماً اهل بهشت هم یکسان نیستند، بلکه درجات ایشان مختلف است، و جاه و مقام ایشان بقدر اعمال و معارف آنان بستگی دارد آنکه در آخر آیت گفت:

وَاللَّهُ بِصِعْرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ

و خداوند به آنچه که مردم از امانت داری و خیانت گذاری انجام می دهند بیناست تا مطیع در طاعت بیفزاید و عاصی از معصیت پرهیزد که چیزی از اعمال آنها بر خداوند پوشیده نیست و زود باشد که جزای اعمالشان را خواهند دید.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَرَزَقَهُمُ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾

خدا بر مومنان منت نهاد که میان آنها پیغمبری از خودشان بر انگیخت که آیه های خدا برایشان بخواند و پاکشان کند و کتاب و حکمتشان آموزد و گرچه از پیش در ضلالی آشکار بوده اند. (۱۶۴)

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَرَزَقَهُمُ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

مَنْ: فعل ماضی از مَنَّت، منت به زبان - لفظاً اللهُ: فاعل

هر آینه خداوند بتحقیق برگزیدگان منت نهاد چون در میان ایشان پیغمبری از خودشان فرستاد. یعنی اصلشان و نیششان از عرب است و نیز پیغمبر را از ملائکه قرار نداده است بلکه از بنی آدم که از بهترین آنهاست فرستاد و بتحقیق بر او در سه چیز فضیلتی است یکی اینکه او از نسب شریف عرب بود. براستی عرب افضل است، سپس از عرب طایفه قریش، سپس از قریش بنی هاشم.

و دیگر براستی پیغمبر ﷺ قبل از نزول وحی در بین آنها امین بود می گوید: به مومنان رسولی فرستادم یکی از ایشان که کار او شناخته اند، و صدق و امانت او آزموده و دانسته، نه فرشته و نه بیرون از فرزند آدم. در جای دیگر گفت:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ ...

که بر ایشان آیت های قرآنی یا نشانه های توحید را می خواند و زکات از مال ایشان جدا کرده می شود تا اموالشان پاک گردانیده شود و نیز گفته اند که از گناهان و از شرک پاک شوند و همچنین گفته اند که آنان را به کلمه اخلاص امر کند و آن قول لا اله الا الله است.

و به ایشان قرآن یا معارف شرعیه و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه می آموزد.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لِيَّ صَمَكًا مَبِينًا

و بدرستی که همه مردمان پیش از بعثت رسول خدا ﷺ در گمراهی آشکار بودند نه حق را می دانستند و نه از باطل دوری می جستند.

تاریک بد زطلمت باطل همه جهان عالم ز روی روشن او نور حق گرفت

در واقع خداوند با فرستادن حضرت رسول ﷺ نعمت و منت بزرگی با بعثت خود بر امت اسلامی ارزانی داشت که این یکی از افتخارات امت وی می باشد که پیغمبری عظیم الشان، امین و عادل و شفیع در میانشان برانگیخت.

أَوْلَمَّا أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا قَوْلُ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۶۵﴾

چرا وقتی شما را صدمه ای رسید که دو برابر آن را رسانیده بودید گفتید: این از کجا به ما رسید؟ بگو این از جانب خودتان بود که خدا بر همه چیز تواناست. (۱۶۵)

أَوْلَمَّا أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا

أَصَبْتُمْ كُمْ : فعل ماضی - کم : مفعول به - مُصِيبَةً : فاعل - مِثْلَهَا : مفعول به

شما نباید از نتیجه جنگ احد نگران و ناراحت باشید اگر شما در این جنگ مصیبتی رسید در جنگ دیگر (بدر) دو برابر آن مصیبت را به آنان وارد ساختید اگر در جنگ احد هفتاد نفر از شما شهید شده در جنگ بدر هفتاد نفر از کفار کشته شده و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند.

قُلْتُمْ إِنَّ هَذَا

أَنَّ : مفعول فیه، خیر مقدم - هَذَا : مبتدا مؤخر

اما با آنکه ضربه دو چندان به مشرکان وارد کرده بودید شما از روی تعجب و جزع گفتید که این شکست و هزیمت از کجا به ما رسید و در حالی که ما مسلمان هستیم و پیغمبر ﷺ خدا در میان ماست. رب العالمین به ایشان جواب داد.

قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ

بگو: ای محمد ﷺ! اینکه از مصیبت به شما رسید از شومی مخالفت شما در روز احد بود. آن زمان که مرکز سپاه را خالی بگذاشتید و طلب غنیمت کردید.

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بدرستی که خداوند بر همه چیز از فتح و غنیمت و کشتار و شکست توانا و قادر است.

وَمَا أَصَبْتُمْ يَوْمَ التَّنْعِيمِ إِيذِنَ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۶۶﴾

آنچه روز تنعمی دو جماعت به شما رسید باذن خدا بود تا مومنان را معلوم دارد. (۱۶۶)

وَمَا أَصْبَحْتُمْ يَوْمَ التَّنَجُّوتِ إِذِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ جَمِيعًا مُّسْلِمُونَ

آنچه در روز احد به شما رسید از شومی طبیعت شما بود آن روز که جمعیت مسلمانان یا کفار آن قریش روبروی هم قرار گرفتند و مصیبتی بر شما وارد شد به فرمان خدا بود و طبق خواست و اراده‌ی او صورت گرفت تا اینکه خداوند ثابت قدمان را از دیگران جدا کند و افراد با ایمان از سست ایمان و رضاء ایشان بقضا و قدر و حیر ایشان به بلا و شدت مشخص شود.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَنقُتِلْهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ أَذْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَافِرِينَ يَوْمِئِذٍ اقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿۱۱۷﴾

و نیز کسانی را که نفاق کرده اند معلوم کند. ایمان کسانی که [چون] گویندشان: بیائید در راه خدا کارزار کنید یا به دفاع پردازید، گویند: می دانستیم جنگی درخواهد گرفت بی شک از شما پیروی می کردیم در آن لحظه ایشان به کفر از ایمان نزدیک ترند به زبانهای خویش چیزها می گویند که در دلهایشان نیست و خدا به آنچه نهان می کنند دانا تر است. (۱۱۷)

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا

و تا اینکه خصومت آنان را که نفاق و ستم می کنند آشکار کند مراد از آشکار داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و جدا ساختن صفشان از صف مومنان است. و مراد از منافقان عبدالله بن ابی و یازان وی هستند. در سبب نزول آیه کریمه روایت شده است. رسول خدا ﷺ با هزار تن به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را میپوشید، عبدالله بن ابی خود با یک سوم از صف ایشان کنار کشید، و گفت به خدا سوگند که ما نمی دانیم چرا و به چه علت، خود را در این جا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل نفاق بازگشت.

وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا فَنقُتِلْهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ أَذْفَعُوا

همانطوریکه گفته شد آن هنگام که به جنگ احد می رفتند عبدالله بن ابی و اصحاب او که سصد نفر بودند از راه مدینه و جنگ بازگشتند، به او و به اصحاب او گفته شد بیایید و از جنگ باز مگردید و با مشرکان در راه خدا با جد تمام جنگ کنید تا مشرکانی که قصد قتل و غارت مدینه را دارند دفع کنید و اگر در راه خدا ﷻ و دین جنگ نمی کنید برای غیرت ملی و وطن و حفاظت مال و اولاد خود از دشمن دفاع کنید.

قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ

نَعْلَمُ: فعل مضارع - (نخن) فاعل - قِتَالًا: مفعول به.

عبدالله بن ابی یا سصد مرد منافق جواب دادند که:

اگر ما می دانستیم که جنگ خواهد شد یا شما می آمدیم و از شما بی روی می گردیم لکن می دانیم که جنگ نخواهد بود البته این بهانه ای بیش نبود چون وقوع جنگ حتمی دیده می شد.

هُمُ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ

هُمُ: مبتدا - أَقْرَبُ: خیر - یوم: مفعول فيه - اذ: مضاف الیه.

این منافقان آن روز که این سخن گفتند و بازگشتند و جنگ را رها کردند به کفر نزدیک بودند تا به ایمان.

يَقُولُونَ يَا قَوْمِ هُمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

يَا قَوْمِ هُمْ: جمع قومه، فاه، فیه، قم: به معنی دهان ها.

آن منافقان به زبان می گفتند و اظهار می کردند که جنگ واقع نخواهد شد در حالیکه در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع می شود. مولانا گفت:

از منافقین عذر رد آمد نه خوب زانکه در لب بود آن نی در قلوب

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ

لفظ الله: مبتدا - أَعْلَمُ: خیر

و خداوند به آنچه که منافقان از روی حسد و کینه می پوشانند داناتر است و می داند که چه نیرنگهایی را علیه مسلمانان پنهان داشته اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی بزرگ برای منافقان است.

الَّذِينَ قَالُوا لَإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ قَادَرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳۸﴾

کسانی که خودشان از جهاد باز نایسته اند و درباره برادران خویش گویند، اگر از ما فرمان برده بودند، کشته نمی شدند، به آنها بگو، اگر راست می گویند مرگ را از خودتان دفع کنید. (۱۳۸)

الَّذِينَ قَالُوا لَإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا

الَّذِينَ: بدل

این منافقان آناند که از روی نادانی به جهت فریب نادانان به افراد و نزدیکان و همشیرانی که در جنگ احد شهید شده بودند گفتند در حالی که آنان در خانه های خود نشسته و دست از جنگ کشیده بودند اگر آن برادران کشته شده (شهید شده) از ما تبعیت می کردند و از جنگ باز می گشتند کشته نمی شدند همچنانکه ما کشته شدیم.

قُلْ قَادَرُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بگو ای محمد ﷺ اگر اختیار مرگ بدست شماست پس مرگ را از جانهای خود دفع کنید اگر شما از راست گویان هستید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۱۶۹﴾

کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازند، بل زندگانند و نزد پروردگار خویش روزی می برند. (۱۶۹)

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا

تَحْسَبَنَّ: فعل مضارع - (ن) تاکید - (انت) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به.

و میندازند آنان را که در راه خدا کشته شدند ایشان مردگان اند. بلکه ایشان زندگانند به آنان از میوه های بهشت روزی داده می شود یعنی کسانی که مطیع فرمان خدا بوده اند و در راه دین جهاد کردند مفسران گفته اند که: این آیت در شأن شهدای بدر و احد فرود آمد شهداء بدر چهارده تن بودند، شش نفر از ایشان مهاجر و بقیه انصار، و شهداء احد هفتاد نفر بودند که از ایشان پنج نفر مهاجر از جمله شهیدان احد و مهاجرین حمزه بن عبدالمطلب بود. بقیه از انصار بودند از رب العزه به ایشان نواخت ها رسید و ایشان گرامت ها دیدند روح های آنان در شکم پرندگان بهشتی تا مرغزار بهشت پرواز بر شاخه های طوبی آشیانه می سازند و از جویبار قدوس آب می خورند و در وقت استراحت در خوابگاه ایشان چراغ های زرین پایه عرش سایه افکننده و ایشان می گویند خداوند! کاشکی یاران و برادران ما که در دنیا اند از حال و احوال نیک ما خبر می داشتند و این نواخت و گرامت و این جای خوش و این ناز و نعمت ها را که ما داریم می دیدند و در راه خدا جهاد می کردند و شهید می شدند تا به این نعمتها می رسیدند.

مولانا گفت:

آن غذا را نه دهان بد و نه طبق

در شهیدان یرزقون فرمود حق

رب العالمین گفت: شما ساکن شوید که این خیر من به آنها می رسانم و از آنچه در آید از نعمتها و ... ایشان را بیاگاهانم

پس این آیت قر و فریاد:

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا ... الآية.

مولانا گفت:

یرزقون فرحین شد خوشگوار

چون بریده گشت خلق رزق خوار

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: «از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام عمل بهتر است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: مسلمانانیکه بجان و مال خود در راه خدا جهاد نمایند» گفتند: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «مسلمانان یا تقوانیکه در گوشه‌ای افتاده و مردم را از غیر خود در امان می‌دارد».

بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مبتدا محذوف - أَحْيَاءٌ: خیر

و ایشان را احیاء بدان خوانند همچنان که زندگان را در جهاد ثواب نویسند ایشان را نیز می‌نویسند و گفته اند ایشان را نشویند و با لباس خود دق کنند چنانکه زندگان را و نیز گفته اند که ایشان را در گور خاک نخورد چنانکه زندگان را نخورد در آثار بیارند که بعد از مرگ چهار کس را خاک نخورد: انبیاء، علماء، شهداء، حافظان قرآن در این معنی آورده‌اند که عمرو بن الجموح و عبدالله بن عمرو و بن حزام هر دو در روز احد شهید گشتند و هر دو را در یک گور نهادند، و گور ایشان بر گذرگاه سیل بود، بعد از چهل و شش سال سر ایشان باز کردند، تا از ترس سیل به جای دیگر نقل کنند، ایشان را تازه دیدند چنانکه گویی یک روز گذشته است و خاک ایشان را نخورده و تپه نکرده است. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «مساحت دو گوشه‌ی کمان شما در جنت، از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید بهتر است» و فرمودند: «جهاد کردن در یک قسمتی از روز - چه از صبح تا ظهر باشد، و چه از ظهر تا شام - از تمام آنچه که آفتاب بر آن طلوع کرده و غروب می‌نماید، بهتر است».

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَكَسِبْتُمْ بِالدِّينِ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۷﴾

به آنچه خداوند از کرم خود به آنها داده خوشحال اند و از میراث کسانی که از پی می‌روند و هنوز به ایشان نیوسته‌اند شاد مانند که نه بیمی دارند و نه غمگین می‌شوند: (۱۷۰)

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

فَرِحِينَ: حال

در حالیکه بدان چیزی که خدای تعالی به ایشان از فضل خویش عطا کرده و به نعمت‌های خویش نوازش فرموده شادمان‌اند

مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست می‌کنم جهد که خود را گرد آنجا فکنم

وَكَسِبْتُمْ بِالدِّينِ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ

و شادمان و خوش‌اند و مژده و بشارت می‌دهند به جهت کسانی‌که هنوز در انتظار شهادت‌اند پس از ایشان امید دارند که به بهشت ایشان برسند و در کرامت با ایشان شریک شوند. چون مقامات بلند آنان را در آن جهان می‌بینید به این علت در انتظار رسیدن برادران و یاران خود هستید و خوشحالی شهیدان هم برین است.

أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

خَوْفٌ؛ مبتدا - عَلَيْهِمْ؛ جار و مجرور خبر

از اینکه ایشان (شهیدان آینده) که به پیش ایشان خواهد آمد هیچ ترسی و بیمی ندارند و اندوهگین و پشیمان نیستند از اینکه از دنیا جدا می‌شوند و دارائی و عزیزائی را ترک می‌گویند.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۷۱﴾

به نعمت و کرم خدا و اینکه خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی‌کند شادمان‌اند. (۱۷۱)

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ

آنان به نعمتی که از جانب خداوند بدیشان رسیده و به رحمتی که رستگار شده‌اند یعنی به جهت ثواب و پاداش اعمال خود شادمانی می‌کنند.

اللَّهُ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ

و دیگر اینکه خداوند پاداش اعمال مؤمنان یکتاپرست را ضایع نمی‌کند چه برسد که پاداش مجاهدان فی سبیل الله را که شریعت شهادت نوشیدند فراموش و ضایع گرداند.

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ

عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾

کسانی‌که خدا و پیغمبر را از آن پس که آن زخم بایشان رسیده بود اجابت کردند، نیکوکاران و پرهیزکارانشان، پاداشی بزرگ دارند. (۱۷۲)

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ

الْقَرْحُ؛ زخم کاری که به درون رسیده باشد.

عقیده مجاهد و مقاتل و عکرمه آنست که این آیت در جنگ بدر الصغری فرود آمده است، که روز احد بعد از آنکه شکستی بر مسلمانان افتاد ابوسفیان گفت: یا محمد ﷺ اگر می‌خواهی در بدر صغری با هم مقابله کنیم و جنگ کنیم. رسول خدا جواب داد: آری چنین کنیم، وعده‌گاه ما آنجاست. پس سال دیگر ابوسفیان و اهل مکه بوعده بیرون آمدند تا به محته از ناحیه مر الظهران رسیدند. رب العالمین ترس و وحشتی را در دل ایشان افکند، از همانجا ابوسفیان تصمیم گرفت که به مکه بازگردد. رسول

خدا ﷻ و یاران او در بدر (جای وعده گاه) هشت روز ماندند و تجارت کردند، پس به مدینه سلامت و به غنیمت باز آمدند و جبرئیل امین از درگاه عزت در آن حال فرود آمد و آیت آورد که:

لَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ

لَّذِينَ: خیر مقدم - آجْر: مبتدا موخر

بعد از آن همه جراحتها و مصیبت‌هایی که روز احد بر ایشان پدید آمد باز هم دعوت خدا و پیامبر ﷺ را اجابت کرده آماده شرکت در جنگ بدرالصری با دشمن شدند، برای آنها که نیکی کردند و پرهیزکار شدند یعنی با اخلاص کامل و تمام آماده جنگ شدند پاداش بزرگی خواهد بود.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا

اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾

کسانیکه مردم به آنها گفتند: یقین مردمان کافر برای [جنگ] شما گرد آمده‌اند پس از آنها بترسید، و ایمانشان افزون شد و گفتند: خدا ما را بس! که نیکو تکیه گاه است. (۱۷۳)

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا

الَّذِينَ: بدل - إيمانتا: مفعول به ثانی

الَّذِينَ: یعنی المؤمنین - قَالَ لَهُمُ النَّاسُ: یعنی نعیم بن مسعود

إِنَّ النَّاسَ: یعنی ابوسفیان و یاران او - قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ

یعنی آن زمانی که ابوسفیان از جنگ در مدینه (بدرالصری) منصرف شد و خواست که به مکه بازگردد - فزادهم ایماناً: یعنی ایمان مسلمانان را زیاد کرد و به آنها اطمینان داد. و غیرت اسلام را آشکار کرد.

کناران قریش آن زمانیکه خواستند از ترس به مکه بازگردند یکی را که عازم مدینه بود مبلغی یا چند رأس شتری وعده داد و گفت: هنگامیکه به مدینه وارد شوی سخنانی شایع کن که مسلمانان را به

۱ - بنا به روایتی این آیت در مورد جنگجویان غزوه «حمره الاسد» نازل گردیده است که سیاق آیات نیز این نظریه را تأیید می‌نماید. حاصل کلام آنکه ... پیامبر خدا ﷺ بعد از مراجعت از احد، نگران بازگشت مشرکین به مدینه و حمله مجدد آنها بودند، بدین خاطر رسول خدا ﷺ از مجاهدین احد خواستند تا مشرکین مکه را تعقیب نمایند. شرکت کنندگان در جنگ احد با وجود زخم‌های شدید و مصائبی که دامنگیر آنها شده بود به خواسته پیامبر «لبیک» گفته و صبح روز یکشنبه هشتم ماه شوال سال سوم هجری به همراه پیامبر ﷺ به تعقیب کفار پرداختند و تا منطقه «حمره الاسد» که در هشت مایلی مدینه واقع است، پیش آمدند و در آنجا اردو زدند کفار مکه که سرمست از پیروزی خویش در «احد» بودند در منطقه «روحاء» که در سی و شش مایلی مدینه قرار دارد، اردو زدند و در صدد آن برآمدند تا به مدینه بازگردند و به زعم خویش کار را یکسر نمایند ولی خداوند رعب و وحشتی در قلوب آنها ایجاد نمود و از رویارویی مجدد با مسلمانان و از طرفی چون از تعقیب مسلمانان در هراس بودند، ابوسفیان به جنگ روانی و تبلیغاتی علیه مسلمانان دست زد تا لشکر مسلمین را از ادامه تعقیب سپاه مشرکین باز دارد، بنابراین به گروهی از قبیله «عبدالقیس» که عازم مدینه بودند، گفت: به محمد ﷺ و یارانش بگویید که ما می‌خواهیم برگردیم و آنها را به مسلمانان رسانند، مسلمانان در جواب گفتند «حسبنا الله و نعم الوکیل» پیامبر ﷺ به مدت سه روز در «حمره الاسد» اقامت نمودند و سپس به مدینه بازگشتند. نکاد کنید: تفسیر المنیر جزء ۴ ص ۱۶۴ مترجم الرحیق المختوم ص ۴۸ - ۴۱۰ این کثیر ج اول ذیل آیه - المرأفی جز ۴ ذیل آیه.

وحشت اندازد و به جنگ مبادرت نورزند آن شخص (نعیم بن مسعود) به مدینه آمد و به مردم گفت اهل مکه سپاه بزرگی فراهم آورده‌اند اگر با آنها جنگ نکنید بهتر است اما خداوند ﷻ به آنها نیرو بخشید و از جهت ایمان زیاد گشتند و در اقدام کار خود هیچ ترس و بیمی نداشتند. و اما در مورد شأن نزول آیه: «الذین قال لهم الناس...» که آیا مربوط به غزوه حمره‌الاسد است و یا غزوه بدر الصغری، از ابن عباس، مجاهد، و عکرمه روایت شده است که این آیه در باره‌ی غزوه بدر الصغری نازل گردیده است» تفسیر المنیر جزء ۴ ص ۱۹۵ ترجمه ابن کثیر ج اول ذیل آیه - المرأعی جزء ۴ ذیل آیه.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیه مبارکه را تلاوت نمود:

«حسینا الله و نعم الوکیل» یعنی: (خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهدارنده است) و گفت که: این آیه مبارکه را ابراهیم علیه السلام هنگامیکه به آتش انداخته شد، تلاوت می‌نمود، و پیغمبر خدا ﷺ نیز این آیه را هنگامی تلاوت نمودند که برای شان خبر رسید: (مردم بر علیه شما جمع شده‌اند، پس از آنها بترسید، ولی ایمان [مسلمانان] قوی‌تر گردیده و گفتند: خداوند برای ما کافی بوده و بهترین نگهدارنده است).

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

حَسْبُنَا: مبتدا - لفظاً الله: خبر

و گفتند خداوند یاری دهنده و کفایت کننده برای ما بس است و خداوند بهترین کار گزار و حامی است و ما مطمئن هستیم و یقین داریم که خداوند ﷻ را خوار نمی‌کند و او بهترین تکیه گاه است. در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسینا الله و نعم الوکیل» بگوئید در حدیث شریف به روایت عایشه (رض) آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ﷺ شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعداً نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبی الله و نعم الوکیل»

مولانا گفته

حسبی الله گو که الله کنی

عقل قربان کن به پیش مصطفی

فَأَنْقَلِبُوا يُنْعَمُونَ مِنَ اللَّهِ وَقَضِيَ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾
 آنگاه با نعمت خدا و فزونی بازگشتند و بدی به آنها نرسیده بود و خدا دارای کرمی بزرگ است. (۱۷۴)

فَأَنْقَلِبُوا يُنْعَمُونَ مِنَ اللَّهِ وَقَضِيَ لَمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ

فَأَنْقَلِبُوا: برگشتند، فعل ماضی، (و) فاعل - يُنْعَمُونَ مِنَ اللَّهِ: بهمهراه نعمتی از خدا

لَمْ يَمَسَّسَهُمْ: بدیشان نرسید؛ فعل مضارع مجزوم - هم: مفعول به - سُوءٌ: فاعل

سپس مسلمانان برای جهاد بیرون رفتند و لیکن چون خداوند **عَلَّامٌ** در دل دشمنان ترس و وحشت افکنده بود از رویارویی با مؤمنان و مقاتله با آنان خودداری کردند و مسلمانان با نصیب نعمت و فضل خداوندی و با سلامتی و شهادت و استقامت و با بردن ثواب جهاد و رحمت خداوندی و با سربلندی تمام به مدینه برگشتند.

و به ایشان هیچ گونه آسیبی و جرح و قتل و هزیمتی نرسید بلکه سلامت رفتند و به کرامات باز آمدند.

وَأَتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ

وَأَتَّبِعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - رِضْوَانَ: مفعول به

و خوشنودی خدا را در اطاعت و فرمانبرداری رسول او پیروی کردند یعنی کاری انجام دادند که موجب رضایت و خوشنودی خدا **عَلَّامٌ** قرار گرفتند.

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ

لَقَدْ أَلَّفَ اللَّهُ مِتْدًا - ذُو: خبر

و خداوند صاحب فضل و بخشش بزرگی است که آنها در اختیار مؤمنان راستین و با اخلاص خود قرار می دهد یعنی کسانی که با کفار در راه خدا بجنگند و از هیچ چیزی ترس و واکنشی ندارند.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۗ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٥﴾

این شیطان است که یاران خویش نمی ترساند، اگر واقعاً مؤمنید، از آنها ترسید و از من بترسید. (۱۷۵)

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ۗ

الشَّيْطَانُ: عطف بیان

آن صاحب خیر نعیم بن مسعود که گفت ابوسفیان یا مشرکان و یاران خود به جنگ بدر صفیری رفت، خود دیو مردم است و آنچه گفته بود دیو در ذهن وی افکنده بود تا منافقان را که حقیقت ایمان ندارند و همچون دیواند و در فسلالت مانده اند بترساند تا از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و بدین لحاظ شکستی و هزیمتی در کار مسلمانان حاصل آید.

فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

وَخَافُوا: فعل امر، (و) فاعل

پس شما ای مؤمنان از اولیا و دوستان شیطان بترسید و از من در مخالفت امر من بترسید اگر وعده و وعید مرا تصدیق کنید گانید.

وَلَا يَخْرُوكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ

حِطًّا فِي الْآخِرَةِ ۗ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾

کسانی که بکفر می‌شتابند، ترا محزون نکنند، که آنها هرگز بخدا ضرری نمی‌زنند، خدا می‌خواهد برای ایشان در آخرت بهره‌ای مقرر ندارد و عذابی بزرگ دارند. (۱۷۶)

وَلَا يَضُرُّكَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ

آنانکه (منافقان و جهودان و مشرکان) در جنگ احد ترسیده هم چون ابن ابی و پیروان او خلاف امر شما کرده و ترا رها کردند و بجنگ نیامده و در نصرت کفر شتافتند تو را اندوهگین نگرداند.

إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا

هم: اسم آن- لَنْ يَضُرُّوا: فعل مضارع- (و)فاعل- لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به- شَيْئًا: مفعول مطلق
براستی که ایشان هرگز به جهت شتافتن در کفر به خدا یعنی به دوستان خدا زیان نمی‌رسانند بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان بازگردد.

يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَقًّا فِي الْآخِرَةِ

يَجْعَلُ: فعل مضارع- (هو)فاعل- حَقًّا: مفعول به
و خداوند می‌خواهد که ایشان را به حال خود واگذارد و در آخرت به جهت شتافتن به سوی کفر از ثواب و پاداش آخرت محروم کند و از نعمتهای بهشت بی‌بهره و بی‌نصیب گرداند.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ مبتدا مؤخر
و به شتاب کنندگان به سوی کفر در آخرت عذاب بسیار بزرگی است، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره‌ی آخرت را به سوبشان جلب می‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۷﴾

کسانیکه کفر را به ایمان خریده‌اند، هرگز بخدا ضرری نمی‌زنند و عذابی الم انگیز دارند. (۱۷۷)

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا

الَّذِينَ: اسم آن- لَنْ يَضُرُّوا: فعل مضارع- (و)فاعل، جمله خبر آن
بدرستی آنانکه کفر را به ایمان بدل کردند و خریدند در این معامله هرگز به خدا زیان نمی‌رسانند یعنی به دوستان خدا بلکه ضرر و گناه آن به خود ایشان بازگردد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر
و بر ایشان است عذابی دردناک که درد ناشی از شتافتن به سوی کفر به دل‌های ایشان برسد.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطَمِّئُ لَهُمْ حَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُطَمِّئُ لَهُمْ لِيُرَدَّوْا إِسْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾

کسانی که کافر شده‌اند مبادارند این مهلت که با ایشان می دهیم حیر آنهاست، فقط مهلتشان می دهیم تا گناهشان بیشتر شود و عذابی سخت انگیز دارند. (۱۷۸)

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطَمِّئُ لَهُمْ حَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ

ان: حرف نسیج - ما: اسم آن - حیر: حیران

این آیت در شأن قومی کافران آمده که الله تعالی بلم خود می دانست که ایشان هرگز ایمان نیاورند بلکه در کفر و شرکشان افزوده می شود. می گویند:

و مبادارید آن کسانی که کافراند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان که اگر به ایشان مهلت می دهیم و وسایل و رفاه دنیوی برایشان مهیا می کنیم و رزق و روزی شان را به خطای منکر نمی بریم به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند.

إِنَّمَا نُطَمِّئُ لَهُمْ لِيُرَدَّوْا إِسْمًا

بدرستی که ما به آنها وقت می دهیم تا گناهانشان را زیاد کنند و در دین باطل خود ثابت قدم و پابرجا باشند. خدای تعالی به کفار طول عمر و زندگی عادی فراوان و گوارا می دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران چیزی از سنت الهی است.

شیخ سعدی گفت:

نه گردنگشان را بگیرد به فور نه عذر آوردن را براند بجور

وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

و برایشان است در آخرت عذابی خوارکننده و رسوا سازنده.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطِيعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَصِي بِمَن يُرْسِلُهُ مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَمَا يُمِئُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾

خدا مؤمنان را بر این حال که شما ندید نمی گذارد، تا بیلد را از پاک جدا کند، خدا شما را از غیب مطلع نمی کند ولی از فرستادگان خویش هر که را خواهد برمی گرداند پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و برهیز کاری کنید، پاداشی بزرگ دارید. (۱۷۹)

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ

چنین نبود که خداوند مؤمنان را بر آن چیزی که شما ای منافقان برآیند بگذارد و آنها را تصفیه نکند بلکه خداوند با آزمودن انسانها به وسیله سختیها و دشواریها و فراز و نشیبهای زندگی از جمله جهاد، منافق را (ناپاک) از مؤمن (پاک) جدا و متمایز می‌سازد.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَكُمْ عَلَى الْعَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ

اللَّهُ: اسم کان- ل: جحد- لِيُظْلِمَكُمْ: فعل مضارع- (هو)فاعل- كُمْ: مفعول به

و باز چنین نیست که خداوند شما را ای منافقان مطلع گرداند به آن غیب که پوشیده و پنهان است که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند و نیز رب العالمین علم غیب را از خلق خویش علی‌العموم بدون استثناء نفی کرد مگر پیغامبری را که به جهت وحی علم غیب دهد. پس هر که پیغمبر و صاحب وحی نباشد دارای علم غیب نیست اگر چه امام بود. و اما خداوند پیغامبران را از این حکم مستثنی کرده می‌فرماید:

خداوند هر زمان و هر که را که بخواهد از پیغمبران خود برای اطلاع علم غیب توسط وحی به منظور آشکار کردن رازهای درون انسانها برمی‌گزیند.

فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

پس شما ای مؤمنان به خدا و به رسولش بر آن وجه که قادر به شناخت رازهای درون توسط وحی است بگروید و رسولان خدا را باور کنید که آنان بندگان برگزیده‌اند.

وَإِن تَوَلَّوْا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ

فَلَکُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- أَجْرٌ: مبتدا موخر

و پس ای منافقان با کفاران به این وجه بر خدا و رسولش ایمان بیاورید و از نافرمانی یا از شرک و تقاطع بپرهیزید برای شما در نزد خدا پاداشی بزرگ است. بحث جنگ احد در اینجا به پایان می‌رسد.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ

مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۸﴾

درباره‌ی نعمتهای خدا که از کرم خویش به ایشان داده بخل می‌ورزند، می‌پندارند که بخل کردن برای ایشان مایه خیر است بلکه بخل برای ایشان مایه شرمست بزودی در روز قیامت آنچه در آن بخل ورزیده‌اند مانند طوق گردنشان می‌شود، میراث آسمانها و زمین از خداست و خدا از اعمالی که می‌کنید آگاه است. (۱۸۰)

۱- لازم به یادآوری است که: ۱- ابا وحی تنها بر پیامبران فرود می‌آید و صاحب وحی آنها هستند و غیر از رسولان خدا بر احدی فرود نمی‌آید.

۲- پیامبران به صورت ذاتی عالم الغیب نیستند و چنانکه نام جنتی پیامبران اولوالعزم از علم «ما کان و ما یکون» اطلاعی ندارند و عالم الغیب به صورت مطلق خداوند است «عالم الغیب فلا ینظر علی فیه احداً الا من ارتضی من رسول» سوره جن/ ۲۷- ۲۶ البته خداوند هر وقت که بخواهد از میان پیامبرانش کسانی را برمی‌گزیند و بر خلق از اسرار نهان را که برای رهبری و هدایت مردم لازم و ضروریست، توسط وحی در اختیار پیامبران برگزیده خود قرار می‌دهد.

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا أَنَاءَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ

فَضْلِهِ: اینجا به معنی نصاب زکات است.

و مفسران گویند که: این آیت در شأن ایشان آمده که زکات از مال بیرون نکنند آنانکه از پستی همت و بخیلی به آنچه خداوند از مال دنیا پدیدشان داده است بخیلی می‌کنند و زکات و صدقه مال را بدر نمی‌کنند، تصور می‌کنند که آن بخل و امساک از مال (زکات، صدقه، صلّه رحم) به آنان بهتر است، نه چنین نیست بلکه آن بخل برای آنان بدتر و زیان آورتر است که در دنیا سبب از دست رفتن بزرگت مال و در آخرت سبب شدائد و عذاب خواهند بود.

سَيُطْرَقُونَ مَا يَمْلُؤُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

زود باشد آن مالی که زکات ندادند، همانند طوفی در گرده‌شان می‌افکند و این رسوایی در روز قیامت برایشان واقع شود.

در حدیث آمده است که خدای تعالی برای هر کس مالی عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکات آن ادا ننمود مال او در روز قیامت بمانند ماری در دور گردن صاحب مال آویخته، از بالاسر او تا به پاهایش می‌گردد و می‌رنجاند و به او می‌گوید: من آن مال توام، من آن کز توام، وی را با این صفت به دوزخ می‌برند.

بیت:

گنج را از دل بیرون کن مال را بیکن از چشم مال تو مارست در معنی و گنجت از دهانت

وَاللَّهُ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَاللَّهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مِيرَاتُ: مبتدا مؤخر

براستی خدای تعالی بندگان را امر کرده که نفقه دهند و بخیلی نکنند قبل از اینکه بمیرند و مال را میراث از برای خدای تعالی ترک می‌کنند و سودی از آن نمی‌برند مگر آنچه را که نفقه و زکات و صدقه و صلّه رحم کرده باشند در اصل آن مال از آن حق است و بخیل را مال نیست پس مالی را که صاحب نیستی بخیلی کردن نهایت نادانی و بدبختی باشد. بیت:

آنکه بخیل کیسه را بتد کنی خود را بوجود مال خرسند کنی
این مال خدا است صرف کن در راه او امساک به مال دیگری چند کنی

و در حدیث شریف از ابن معمود رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی از شما هست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد گفتند: یا رسول الله! هیچ کس نیست که مال و ارث خود را از مال خود بیشتر دوست داشته باشد، فرمودند: «مال خودش نیست که بیش از خود فرستاده است، و آنچه که از وی می‌ماند مال و ارث اوست».

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

لفظ **اللَّهِ**؛ مبتدا - **خَبِيرٌ**؛ خبر

و خداوند به آنچه که شما از انفاق و صدقه و زکات و اساک می‌کنید آگاه و داناست و راز درون دل شما را بدرستی می‌داند. در حدیث شریف آمده است که: خداوند به کسی که مال بخشیده است اما او زکات آن مال را نمی‌دهد آن مال در روز قیامت به شکل ازدهایی درآمده بر طوق گردنش پیچیده سپس از دو لب او می‌گیرد و می‌گذرد.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱)

خدا آنکسان را که گویند خدا فقیر است و ما توانگرانیم گفتارشان را بشنید، به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت، قتل به ناحق پیغمبران را بدست آنان ثبت کنیم و گوئیم عذاب سوزان را بخشید. (۱۸۱)

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ

بدرستی که جهودان، آن زمانیکه خداوند عَلَّامٌ در قرآن از قرض سخن گفت « من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً » گفتند پس خداوند فقیر و درویش است و ما توانگریم یعنی خدا محتاج است که از ما قرض می‌طلبد. حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت:

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ

سَنَكْتُبُ؛ مستقبل - (نحن) فاعل - ما؛ مصدری

زود باشد که خواهیم نوشت سخنان آنها را یعنی بفرمائیم آنچه گفتند بنویسند که فقیری و درویشی و نیازمندی را به ما و بی‌نیازی و توانگری را به خود نسبت می‌دهند و نیز به قتل رسانیدن به ناحق پیامبران پیشین را می‌نویسیم.

وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

و ما با ایشان نزدیک مرگ یا وقت برپایی از قبر می‌گوئیم عذاب آتش سوزنده را بخشید. و آن نوشتن ثبت اعمال آنها برای این است که در این روز (رستاخیز) آن را در برابر چشم آنها قرار می‌دهیم و می‌گوئیم اکنون این عذاب نتیجه‌ی اعمال شماست که در دنیا خود را بی‌نیاز و ما را فقیر و نیازمند قرار دادید.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَالَمِينَ (۱۸۲)

این برای کارهایی است که دستهای شما از پیش فرستاده و خدا به بندگان شمرگ نیست. (۱۸۲)

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَالَمِينَ

ذَٰلِكَ؛ مبتدا - **قَدَّمْتُمْ**؛ فعل ماضی - **أَيْدِيكُمْ**؛ فاعل، ثم؛ مفعول به، جمله خبر

این چنین عذاب دردناک آن چیزی است که شما با دستهای خود از پیش فرستادید یعنی نتیجه‌ی اعمال خود شماست، و این شما بودید که به خود ستم کردید و حال آنکه خداوند عز و جل بر بندگان خود ستمکار نیست.

شیخ سعدی گفت:

ششدهام که به قصاب گوسفندی گفت در آن زمانکه به خنجر سرش ز تن بیرید
جزای هر بن خاری که خورده‌ام دیدم کسی که بهلوی چرم خورده‌چه خواهد دید

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُرْسِلَ رَسُوْلًا حَتّٰى يٰتِيَنَا بِقُرْاٰنٍ تَاْكُلُهٗ
النّٰرُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِىْ بِالْبَيِّنٰتِ وَاِلٰذِىْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِيْنَ ﴿۱۸۲﴾

کنایه‌ی گویند خدا بما حکم کرده است که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم تا قرآنی‌ای برای ما بیارد که آتش آنرا بخورد، بگو: پیش از من پیغمبرانی با معجزه‌ها و آنچه گفتید سوی شما آمدند، اگر راست می‌گویند، چرا آنها را بکشید. (۱۸۲)

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُرْسِلَ رَسُوْلًا حَتّٰى يٰتِيَنَا بِقُرْاٰنٍ تَاْكُلُهٗ
النّٰرُ

لفظ **اللَّهِ**: اسم آن - **عٰهَدَ**: فعل ماضی - **فاعِل** (هو)، جمله خبر آن

یهودان مثل کعب بن اشرف، مالک بن الضیف و باران آنها گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله تو می‌گویی که من پیغامبر خدایم، و خداوند در کتاب خود تورات به ما فرموده است که: هیچ پیغامبر را تصدیق و باور نکنیم تا نخست قرآنی نیاورد که آتش آنرا بخورد. اگر قرآنی نیاورد و آتش آنرا بخورد، به ناچار ترا تصدیق می‌کنیم.

مفسران گفتند این عهد با بنی اسرائیل در تورات رفت و گفته‌اند که علامت نبوت و بعثت پیغامبران در آن زمان آن بود که پیغامبر گوشت قرآنی بر دست می‌نهد، از آسمان آتش می‌آید و آن گوشت را بر دست وی می‌سوزاند و دستش نمی‌سوزد. و این آتش آمدن و قرآنی خوردن تا به روزگار عیسی صلی الله علیه و آله بود. رب العالمین به بنی اسرائیل فرمود که:

عیسی صلی الله علیه و آله را که فرستادیم بی قرآن فرستادیم به ایشان ایمان آرید و بگروید. پس جهودان به آنچه گفتند دروغ زن گشتند.

قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِىْ بِالْبَيِّنٰتِ وَاِلٰذِىْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ
صٰدِقِيْنَ

بگو ای محمد ﷺ به تحقیق پیش از من به شما پیغمبرانی با معجزه‌های روشن به این قربانی که شما گفتید آمدند چون زکریا و یحیی و غیر آنها، و شما اگر از پیغمبران صاحب قربانی متابعت می‌کردید پس چرا ایشان را کشتید اگر از راستگویان هستید.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿۱۸۱﴾
 اگر ترا تکذیب می‌کنند، پیش از تو پیغمبرانی که با معجزه‌ها و زیورها و کتاب‌های روشنی بخش آمده بودند، تکذیب شده‌اند. (۱۸۱)

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
 كَذَّبُوكَ: فعل ماضی - (و) فاعل - ک: مفعول به

آنکه به جهت آرام گرفتن دل مصطفی ﷺ گفت: ای محمد ﷺ اگر ترا دروغ زن گفتند دلنگ می‌اش بدرستی که دروغ زن گفته شده است پیغمبرانی که پیش از تو بودند که ایشان حجت‌ها و دلیل‌ها و معجزات روشن و آشکار و کتابی چون زبور و انجیل که روشن‌کننده حلال و حرام و احکام شرعیه بود آورده بودند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن رَّحِمَ عَنِ الْكَافِرِ وَأَدْخَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعَمَلِ ﴿۱۸۲﴾
 همه کس چشنده مرگ است و روز قیامت پاداش‌های شما را تمام می‌دهند، هر که را از جهنم دور و به بهشت رهنمون کنند، کامیاب شده و زندگی این جهان بجز مایه فریب نیست. (۱۸۲)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

كُلُّ: مبتدا - ذَائِقَةُ: خبر

هر نفس چشنده مرگ است و زود باشد ای اهل تکذیب که همه شما شربت مرگ خواهید چشید و سقرات مرگ ببینید.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان باید باخت

وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

تُوَفَّقُونَ: فعل مضارع مخاطب جمع از ایفاء کاملاً بهره‌مند کردن، فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

در روز رستاخیز پاداش اعمال شما به تمام و کمال داده خواهد شد البته این مرگ و وفات برای مؤمنان مخلص تهئیت و تحفه است که می‌گوید: روز رستاخیز مؤمنان و مخلصان به مراد خود رسند و مزد کردار خویش ببینند پس مرگ تحفه مؤمن است و باعث رسیدن ایشان به سعادت از اینجاست که مصطفی ﷺ گفت: تحفه المؤمن السموت. جماعتی از بزرگان سلف که در رضای خدا و خوشنودی از وی

می‌میرند آرزوی مرگ کردند و آنرا سعادت می‌پنداشتند چنانکه حدیقه علیه السلام بوقت مرگ گفت: بار خدایا اگر دانی که درویشی دوست‌تر دارم از توانگری، و بیماری دوست‌تر دارم از تندرستی و مرگ دوست‌تر دارم از زندگانی، مرگ بر من آسان‌کن، تا به دیدار تو برآسایم.

فَمَنْ رُحِحَ عَنِ النَّكَارِ وَأَدْبَلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ قَارَأَ

رُحِحَ فَعَلَ ماضی مجهول رباعی مجرد مانند زلزله، از بیخ برکنند.

پس هر که را از آتش دوزخ دور کردند و به بهشت در آوردند هر آینه رستگار شد و به مراد خود رسید.

وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ

الْحَيَوةُ: مبتدا - مَتَاعُ: خبر

و زندگانی این جهان نیست مگر کالای فریب که انسان را می‌فریبد یعنی آرزوی دراز در پیش می‌نهد تا امید در عمر دراز می‌بندد، و آنکه ناگهان مرگ فرا می‌رسد و امید بریده گردد مصطفی صلی الله علیه و آله گفت:

امل و آرزو کوتاه کنید و پیوسته مرگ در چشم خویش دارید. و گفت بر شما از هیچ چیز نمی‌ترسم بجز دو خصلت. یکی بر هوای خویش ایستادن، و دوم امید عمر دراز پیش داشتن. در حدیث شریف از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «اگر برای بنی آدم دو دشت پر از مال دنیا باشد، بطلب دشت سوم بر خواهد آمد، و شکم بنی آدم را بجز از خاک چیز دیگر پر نمی‌کند، و خداوند توبه به توبه کنندگان را قبول می‌نماید.» بیت:

در دیده اعتبار خوابی است بر ره گذر اجل سراپی است

ایمن متشین ز گرم و سردش مشغول مشو به سرخ و زردش

تَتَّبَلُّوْا فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَلْتَمِعْتُمْ مِنَ الَّذِيْنَ اَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اَدْمٰى كَبِيْرًا وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْرِ الْاُمُوْرِ ﴿١٨٦﴾

و شما قطعاً در مالها و جانهای خویش آزموده خواهید شد و از کسانی پیش از شما کتابشان داده‌اند و از کسانی که شرک ورزیده‌اند، ناهنجار بسیار می‌شوید، اگر صبروری کنید و پرهیزکار باشید، صبر و پرهیز از کارهای پسندیده است. (۱۸۶)

تَتَّبَلُّوْا فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ

این آیت در شأن مهاجران فرو آمد که مشرکان در مال ایشان دست بردند و مال و متاع ایشان بفروختند و اگر صاحبان مال را می‌دیدند آنان را می‌رنجانیدند. می‌گوید: و هر آینه در جاهلایان و جاهلایان آزمایش کرده خواهید شد یعنی هر آینه شما در نقصان و تلف مال و نیز در نفسهای خود به

بیماریها و علتها مبتلا خواهید شد و گفته‌اند آزمایش در مال و نفس فرائض طاعات است که بر ایشان نهادند. از نماز و روزه و زکات و حج و جهاد.

وَلَقَسَّمُكُم مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا

و هر آینه که کتاب بدیشان داده‌اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری از ایشان رنج و ناخوشی فراوان هم در گفتار و هم در کردار به خود و هم به پیغمبر خواهید شنید و خواهید دید آن زمانیکه ایشان گفتند: ان الله قسیر ونحن اغنیاء بدرستی خداوند فقیر و درویش است و ما توانگرانیم چه سخنان ناروایی است که از زبان آنان جاری می‌شود.

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از اسامه بن زید رضی الله عنهما روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ پیش از جنگ بدر، بر حماری که بر آن جل غلیظی انداخته شده بود، سوار شده و اسامه بن زید رضی الله عنهما را پشت سر خود سوار کردند، و به عبادت سعد بن عباده رضی الله عنه در قبیله‌ی حارث بن خزرج رفتند، و در سر راه خود به مردمی برخوردند که عبدالله بن ابی بن سلول هم در میان آنها بود، و این پیش از مسلمان شدن ظاهری عبدالله بن ابی بود، و در این مجلس مردمی از مسلمانان و مشرکین و بت پرستان و یهود اشتراک داشتند، و در آن مجلس عبدالله بن رواحه رضی الله عنه هم حضور داشت، چون گرد و غبار مرکوب به مجلس آنها رسید، عبدالله بن ابی بینی اش را به چادرش گرفته و گفت: ما را غبار آلود نکنید، و پیغمبر خدا ﷺ بر آنها سلام داده و ایستادند، سپس پیاده شده و آنها را به سوی خدا دعوت کرده و برای آنها قرآن تلاوت نمودند.

عبدالله بن ابی بن سلول گفت: ای مرد! اگر چیزی که می‌گویی حق باشد مگر بهتر نیست که ما را در مجلس ما اذیت نکرده و به خانها تیشینی، اگر کسی نزدت آمد، این چیزها را برایش قصه نمائ! عبدالله بن رواحه ﷺ گفت: نه خیر، بلکه یا رسول الله! این چیزها را در مجلس ما مطرح نمایم، زیرا ما این چیزها را دوست می‌داریم، و مسلمانان و مشرکین و یهود یکدیگر را دشنام داده و به باد حمله گرفتند تا جایی که نزدیک بود به جان هم بینند، و پیغمبر خدا ﷺ آنها را به آرامش دعوت نموده و آنها آرام شدند.

بعد از آن پیغمبر خدا ﷺ سوار شده و رفتند تا آنکه نزد سعد بن عباده رضی الله عنه رسیدند، پیغمبر خدا ﷺ برایش گفتند: «ای سعد! مگر خبر نداری که ابوجباب - یعنی عبدالله بن ابی - چه گفته است، او چنین و چنان گفت» سعد بن عباده رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! از وی عفو کرده و گذشت نمایم، قسم به ذاتی که قرآن را بر شما نازل کرده است، آنچه را که خداوند بر شما نازل نموده است حق و یقین است، و مردم این منطقه / یعنی مردم مدینه منوره / این شخص را بر خود رئیس قرار داده

و از وی پیروی می نمودند، ولی چون خداوند نخواست که این حق را جز بر تو نازل گرداند، این شخص دخالت نموده و کاری کرد که مشاهده نمودید، و پیغمبر خدا ﷺ از وی عفو نمودند. و عادت پیغمبر خدا ﷺ و صحابه‌ی شان رضی الله عنهم آن بود که به قرار امر خداوند عزوجل از مشرکین و کفار عفو نموده و در مقابل آزار و اذیت‌شان صبر می کردند، تا اینکه خداوند برایشان اجازه داد که با آنها جهاد نمایند. و هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به غزوه بدر رفته و سرکردگان کفار قریش کشته شدند، این ابن سلول و همراهانش با خود گفتند: این کار دیگر انتشار یافته است، و آمده و با پیغمبر خدا ﷺ بر اسلام بیعت نموده و به ظاهر مسلمان شدند.

وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ

اگر به این رنج و ناخوشی که به شما می رسد صبر و شکیا باشید و از معصیت او پرهیزید، این صبر و تقوا از حقایق ایمان و از کارهای محکم و استوار است. صبر یعنی مقید ساختن و پای بند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فرو خوردن خشم، و تقوی و پرهیزگاری یعنی دوری گزیدن از گناهان و پای بندی به دستورات الهی است. آن کارهایی که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُ لَكُمْ عَنَّا عَجَبًا

و چون خدا از آنها که کتابشان داده اند، پیمان گرفت که کتاب خدا را برای مردم بیان کنید و آنرا نهان مکنید آنگاه پیمان را پشت سر انداختند و آنرا به بهائی اندک فروختند و چیزی که می خریدند چه بد است. (۱۸۷)

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُ لَكُمْ

مِيثَاقٌ: عهد و پیمان - لَتُبَيِّنُنَّهُ: قطعاً باید آن را بیان کنید

و به یاد آور زمانی که خداوند عهد و پیمان گرفت به کسانی که تورات و انجیل عطا کرده شده است یعنی علمای بنی اسرائیل هر آینه برای مردمان کتاب را که در شان و نعت و صفت محمد ﷺ آمده است بیان کنند و هرگز آنرا کتمان نکنند.

لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكُونُ لَكُمْ عَنَّا عَجَبًا

عَجَبًا: آن را ترک کردند - لَتُبَيِّنُنَّهُ: جمع ظهر، پشت ها

پس آن پیمان را ترک کردند و محتوای آن کتاب را که در حق شان و نعت محمد ﷺ آمده است به پشت سر انداختند و به آن عمل نکردند و بهای اندک را به خود برگزیدند و آن خوردن رشوتها بود که علمای اهل کتاب از عوام نادان و سقلمی گرفتند.

فَيَسَّ مَا يَشْرُونَ

فَيَسَّ: فعل ماضی ذم - فاعل (هو) - ما: تمیز

پس چه بد است آنچه که می‌خورند یعنی نعمت‌های جاودانی بهشت را به مال موقت دنیوی بدل می‌کنند.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ
مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۸۸﴾

مبتدیان آن کسان که به اعمال خویش شادمانی می‌کنند، و دوست دارند برای کارهایی که نکرده‌اند ستوده شوند، مبتدیان آن که در مقام نجات از عذاب باشند که غذایی الم انگیز دارند. (۱۸۸)

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ
مِّنَ الْعَذَابِ

بِمَفَازَةٍ: مصدر میمی به معنی نجات و رستگاری، یا اسم مکان - محل نجات و رستگاری

این آیت در شأن جمعی از دانشمندان یهود فرود آمد این گروه به پیش مصطفی ﷺ آمدند و گفتند: ما ترا می‌شناسیم و تصدیق می‌کنیم این عبارت بر زبان آنان جاری می‌شد ولی در دل خلاف آن داشتند زمانیکه از پیش مصطفی ﷺ بیرون آمدند مسلمانان از ایشان پرسیدند چه کردید؟ ایشان گفتند: شناختیم و وی را به پیغمبری تصدیق کردیم. مسلمانان این سخن پسندیدند و دعا کردند و سپاس گفتند و ندانستند در دل حقیقت را پنهان می‌کردند و ایشان (جمعی از دانشمندان یهود) از کتمان کردن حقایق شادمان بودند رب العالمین گفت: یا محمد ﷺ! مبتدیان که این شادی ایشان به آنچه از اظهار ایمان و اعتقاد کفر کردند آنان را از آتش دوزخ برهاند، و آن ثنا و حمد مومنان به آنچه که تصدیق نکرده بودند ولی گفتند شناختیم و تصدیق کردیم همچنین ایشان را از عذاب دوزخ برهاند این است که رب العالمین گفت:

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و بر آنان است در روز رستاخیز عذاب دردناک به جهت اظهار ایمان و کتمان عقیده خود در شأن و نعت و صفت محمد ﷺ

در حدیث شریف در صحیح البخاری

از ابوسعید خدری ﷺ روایت است که گفت: هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به جهاد می‌رفتند، مردمی از مناقین از رفتن به جهاد خودداری نموده، و از این کار خود خوش و خوشحال هم بودند، و چون پیغمبر خدا ﷺ از جهاد برمی‌گشتند اینها عذر خواهی کرده و قسم می‌خوردند، و در عین حال توقع داشتند که از ترفتن به جهاد مورد ستایش نیز قرار گیرند، و همان بود که این آیه کریمه در موردشان نازل گردید. فکر مکن کسانی که از کرده خود خوشحال بوده، و توقع دارند که در مقابل کاری که

تکرده‌اند مورد ستایش قرار گیرند، بلی فکر مکن که چنین کسانی از عذاب نجات خواهند یافت، بلکه برای آنها عذاب دردناکی است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۸۸﴾
ملک آسمانها و زمین از خداست و خدا به همه چیز تواناست. (۱۸۸)

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَلِلَّهِ جَارٌ وَمَجْرورٌ خَبِرٌ مَقْدَمٌ - مُلْكٌ مَبْتَدَأٌ مَوْخِرٌ

و پادشاهی آسمانها و زمین‌ها از برای خداست و کسی غیر از او مالک الملک آسمانها و زمین نیست.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر

و خداوند به همه چیز از پادشاه ابرار و عقوبت اشرار قادر و تواناست.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَيْلٍ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۱۸۹﴾
در خلقت آسمانها و زمین و تفاوت شب و روز برای صاحبان خرد، عبرت‌هاست. (۱۸۹)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَيْلٍ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

فِي خَلْقٍ: جار و مجرور خبر آن مقدم - لَآيَاتٍ: اسم آن مؤخر

این آیت در شأن اهل مکه فرو آمد که از رسول خدا ﷺ پرسیدند اینکه برای صحت دعوتش نشانه‌هایی بیاورد برای اینکه او آنها را به سوی عبادت خدای یکتا دعوت می‌کرد و گفتند یا محمد ﷺ ما از معجزه‌های موسی و عیسی خبر داریم و به طلب معجزات تو به پیش تو آمده‌ایم. حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات و نشانه‌های خدای یکتا هستید آن فی خلق السموات و الارض بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در آن است از خورشید و ماه و ستارگان. و آنچه در آفرینش زمین است از کوه و دریاها و درختان و حیوانات وحشی و پرندگان و آمد و رفت شب و روز و اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت هر آینه برای صاحبان خرد که از آلودگیهای او هام و خرافات و خیالات خالص پاک باشند نشانه‌هایی است بر وجود خداوند یکتا و کمال علم و قدرت او.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۰﴾

کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد کنند و در خلقت آسمانها و زمین بیندیشند [و گویند] پروردگارا! این را بیهوده نیافریده‌ای، پاکی تراست، ما را از عذاب جهنم نگهدار. (۱۹۰)

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيَمَا وَقَعُوا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
فِيَمَا حَالَهُمْ وَقَعُوا: معطوف

آن کسانی که از روی اخلاص در حالت ایستاده و در حالت نشسته و در موقع تکیه کردن بر پهلوهای خود مرا یاد می‌کنند و دائم در یاد و ذکر من هستند، قصد از ذکر نماز است که با این هیئت سه گانه بر حسب طاقیت خود بر پا می‌دارند.

بیت:

در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست
عاقبان کعبه جلالتش به تقصیر عبادت معترف که ما عبدناک حق عبادتک و واصفان حلیه جمالتش
به تحیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک
و آنانکه در آفرینش آسمانها و زمین فکر می‌کنند تا صاحبان فکر را به صانع قدیم راه نماید و هدایت
کند. در حدیث آمده است: تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه^۱ خواجه عبدالله انصاری در باره
تفکر گوید: تفکر تربیت دادن کارهای معلوم و کشف مجهول است، برای خداوند تفکر سه تاست.
۱- تفکر بر ذات خداوند متعال ۲- تفکر بر صفات خداوند متعال ۳- تفکر بر وضع خداوند متعال.
می‌گوید: در ذات الله تفکر نکند که شما به که ذات او نمی‌رسید و جلال و عظمت او را در نیابید
چون بصیرت آدمی بس ضعیف و عاجز است طاقت دریافت آن ندارد بلکه در آن مدهوش و
متحیر و سرگردان شود.

نظامی گنجوی گفت:

پای سخن را که دراز است دست	سنگ سرا پرده او سر شکست
و هم نهی پای بسی ره نوشت	هم زدرش دست نهی باز گشت
راه بسی رفت ضمیرش نیافت	دیده بسی جست نظیرش نیافت
عقل در آمد که طلب کرده‌اش	ترک ادب بود ادب کرده‌اش

سعدی گفت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وحی	و زهر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر	ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

ابن عمر به پیش عایشه صدیقه (رض) رفت و گفت یا عایشه از کارهای شکفت انگیز پیغمبر یکی را به من بگو: عایشه گفت: یا ابن عمر همه کارهای رسول ﷺ مردم را به شکفت می‌آورد. اما پیغمبر ﷺ شبی در لباس خواب خفته بود به من گفت: یا عایشه امشب به من اجازه بده تا خدا را عبادت کنم و به ذکر وی مشغول شوم. گفتم: یا رسول الله ﷺ من قرب تو و هوای تو بر الله دوست دارم، پس برخاست و

^۱ - یک ساعت (لحظه) فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است.

وضو گرفت و به نماز مشغول شد آنکه شروع به خواندن قرآن کرد و گریستن آغاز کرد چندان که بلال آمد تا او را از نماز صبح بیگانه کند. وی را در حالت گریه بسیار دید گفت یا رسول الله ﷺ این همه گریستن چراست؟ گفت یا بلال چرا نگویم و امشب این آیت به من فرو فرستادند.

رَبَّنَا مَا خَلَقْنَا هَذَا بَاطِلًا خَلَقْتَهُ فَعِلْ مَا نَسَى - (ت) فاعل - هذا: مفعول به - باطلا: حال پروردگارا! آفرینش آسمانها و زمین را به عیب و بیهوده و باطل خلق نکرده‌ای و در آفرینش آن حکمتی و نشانه‌هایی برای صاحبان خرد وجود دارد.

سُبْحَانَكَ قَوْلًا عَذَابَ النَّارِ

سُبْحَانَكَ: مفعول مطلق، ق: فعل امر مبنی ریشه وقی - (انت) فاعل - عَذَابَ: مفعول به از آنکه چیزی را به باطل بیافرینش پاک و منزّه هستی پس ما را به حمایت و لطف خود از عذاب آتش دوزخ نگهدار.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ ﴿۱۴۲﴾
پروردگارا، هر که را به جهنم درون کنی وی را زیون کرده‌ای و کسی ستمگران را یاری نخواهد کرد. (۱۴۲)

رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ

أَخْرَجْتَهُ: از خزی، به معنی خوار و زیون کرده‌ای. پروردگارا بدرستی که تو از روی عدل هر که را به دوزخ در آری به تحقیق در آنجا او را به عقوبت خوار و زیون می‌گردانی.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ

و برای ستمگران از مشرک و بیهود و نصاری و مانند آنان هیچ یاری وجود ندارد که آنان را از آتش دوزخ بیرون آورد و یا آن آتش را از آنان مندفع کند.

رَبَّنَا إِنَّا أَسْمَعُ مَا نَدَا يَا يَسَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿۱۴۳﴾

پروردگارا ما ندای را شنیدیم که به ایمان ندا می‌زند که به پروردگار خویش ایمان بیاورید! ما نیز ایمان آوردیم. پروردگارا گناهان ما را بپامرز و بدیهایمان را پوشیده‌دار و ما را با نیکان بمیران. (۱۴۳)

رَبَّنَا إِنَّا أَسْمَعُ مَا نَدَا يَا يَسَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

پروردگارا! بدرستی که ما ندای ندا دهنده‌ای را که مردم را به سوی ایمان می‌خواند شنیدیم و این ندای محمد ﷺ است یا قرآن که به زبان بیان ندا می‌زند که به پروردگار خود بگروید و ایمان بیاورید. پس ندای را اجابت کردیم و ایمان آوردیم.

رَبَّنَا فَاعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَصَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و بدیهای مان را بپوشان و ما را با نیکان و نیکوکاران بمیران. خداوند! عیب پوش بندگانی، و عذر نبوش ممیوبانی، و دستگیر درماتدگانی. شیخ سعدی گفت:

برده ناموس بندگان بگناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور درای
دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمن این نفلر داری

رَبَّنَا وَمَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا نُنْزِلْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ ﴿۱۹۴﴾

پروردگارا چیزی را که بوسیله فرستادگان خویش به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و روز رستاخیز رسوایمان مکن که تو خلف وعده نمی کنی. (۱۹۴)

رَبَّنَا وَمَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا نُنْزِلْنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

پروردگارا! آنچه را تو به وسیله فرستادگانت به ما وعده فرمودی به ما مرحمت کن، و کار ما را به صلاح آر. و ما را در روز رستاخیز رسوا و مجزون مگردان.

گر آب دهی نهال خود کاشته‌ای ور پست کنی بنا خود افراشته‌ای
من بنده همانم که تو پنداشته‌ای از دست میفکنم چو برداشته‌ای

إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ

که اسم آن - تخلف: فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر آن - الوعد: مفعول به

بدرستی که تو خلف وعده نمی کنی و آنچه وعده کرده‌ای از خیر و ثواب و پاداش برای مؤمنین خواهی بخشید.

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنزِلُ بِعَضْبِكُمْ مِّنْ بَعْضِ مَا كَانُوا يَسْتَعْجِلُونَ وَأَخْرِجُوا مَن دَرَجَاتِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ بَّخَيْرٍ مِّنْ حَيْثُ أَلَّاهُمُ الْآلِهَةُ تَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ

حَسَنُ التَّوَابِ ﴿۱۹۵﴾

پروردگارشان اجابتشان کرد که من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما راه مزد یا زنده تباه نمی کنم. بعضی تان از بعض دیگر برتری ندارید (مگر به طاعت و معرفت) و کسانی که مهاجرت کرده و از دیار خویش اخراج شده و در راه خدا آزار دیده و کارزار کرده و کشته شده‌اند، گناهشان را می پوشانم و به بهشت‌ها درونشان می کنم که جویها در آن روانست، پاداشی از جانب خداست، و پاداش نیک نزد خداست. (۱۹۵)

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ

پس پروردگار ایشان دعاهای ایشان را اجابت کرد به آنکه گفت: من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را چه مرد، چه زن ضایع نمی‌گردانم یعنی ثواب و پاداش عمل کننده در طاعتش را چه مرد و چه زن باطل نمی‌گردانم ام سلمه (رض) نقل می‌کند که من از سید عالم سؤال کردم که هر عاملی را اجری و پاداشی است این چگونه باشد که برای مردان مهاجر مناقب بسیار یاد کرده و زنان را از آن نصیبی ارزانی نفرموده است. پس خدای تعالی این آیت نازل کرد.

شیخ سعدی گفت:

خدایی که از خاک، مردم کند، عجب دارم از مردمی گم کند

بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ

بَعْضُكُمْ: مبتدا، مِّنْ بَعْضٍ: جار و مجرور خبر محلاً مرفوع

برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان خلاصه کلام آنکه شما در ثواب یک حکم دارید هر که عمل نیکو انجام دهد چه مرد و چه زن پاداش نیکو برد.

فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ بَّحْرِيٍّ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

بَّحْرِيٍّ: فعل مضارع - الْأَنْهَارُ: فاعل

پس آنانکه از وطن‌های خود از شرک و کفر دور شدند یعنی از مکه به مدینه هجرت کردند و از خانه‌ها و کاشانه‌های خود در راه طاعت من بیرون کرده شدند و رنجانیده شدند چون بلال حبشی که ایشان را به ضرب و ستم می‌رنجانیدند و آنانکه با کفار در راه دین و طاعت من کارزار کردند و در این جهاد فی سبیل الله کشته و شهید شدند.

یکسر همه محواند بدریای تفکر بر خوانده بخود بر همه، «لاخان و لامان»

هر آینه در گذرم از ایشان بدیهایشان را و داخل می‌کنم ایشان را به جنت‌هایی که نهرهای آب از شیر و می و عسل زیر درختان آن جاری است.

ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ

ثَوَابًا: مفعول مطلق

بهشت‌هایی که پاداش اعمالشان از نزد خدای تعالی است.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ

لفظ الله: مبتدا، عِنْدَهُ: ظرف خبر - هُ: مضال الیه

و خداست که نیکویی پاداش نزد اوست و آن بهشت است و آن محل برگشت مؤمنین مخلص در آخرت است که آن از دنیا بهتر است. و زود باشد که به حساب مؤمنان خواهد رسید و پاداش آنان را خواهد داد.

لَا يَفْرَتُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبَلَدِ ﴿۱۹۶﴾

کسانیکه کافرنه رفت و آمدشان در شهرها ترا فریب ندهد. (۱۹۶)

لَا يَفْرَتُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبَلَدِ

ای محمد ﷺ! این خطاب به مؤمنان است. شما را تجارت کافران و تصرف در اموالشان در شهرها فریب ندهد. چون کفار دست به کارهای بازرگانی زده ثروتی اندوخته بودند و تکبر می‌ورزیدند و در شهرها رفت و آمد می‌کردند پس مسلمانان نباید به آن فریب بخورند.

مَتَّعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿۱۹۷﴾

دنیا متاعی اندک است و پس از این جهان، منزلگاه آنان جهنم است و چه بد آرامگاه است. (۱۹۷)

مَتَّعٌ قَلِيلٌ

مبتدا: مخلوف - مَتَّعٌ: خبر - قَلِيلٌ: نعت

آن مالی که به آن تکبر می‌ورزند در آمدهای بی قید و شرط، و پیروزیهای زودگذر و اندک‌اند.

ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

پس آن زمان که به آخرت روند بازگشت ایشان آتش دوزخ خواهد بود.

وَبِئْسَ الْمِهَادُ

و دوزخ چه بد آرامگاهی است.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ

اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ ﴿۱۹۸﴾

ولی آنها که از پروردگارشان ترسان بوده‌اند بهشت‌ها دارند که در آن جویها روان است، پذیرایی‌ای از جانب خداست، و آن چیزها که برای نیکان نزد خدا هست، بهتر است. (۱۹۸)

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

نُزُلًا: نوشیدنی و خوراکی که از مهمان در آغاز نزول، بدان پذیرایی می‌کنند، مفعول مطلق

در این آیه پایان کار پرهیزکاران را بیان می‌کند می‌فرماید: ولی آنانکه پرهیزکاری پیشه گرفتند و از ترس عاقبت خود به متاع و مال دنیوی مفرور نگشتند و برای رسیدن به سرمایه‌های مادی و دنیوی موازین حق و عدالت را رعایت کردند و با بخاطر ایمان به خدا از وطن‌های خود آواره شدند و در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار گرفتند در برابر این مشکلات خداوند باغهایی از بهشت در اختیار

آنان می‌گذارند که نهرهای آب از شیر و من و عسل زیر درختان آن جاری است و در آن جاودان می‌مانند در حالیکه این بهشت برای پرهیزکاران نازل خدا باشد که از جانب پروردگار پیش‌کش کرده شود و در نهایت تماشای بر تو انوار لغاست.

تو ای زاهد سوی باغ بهشت می‌کنی دعوت نمی‌خواهم بهشت و نعمت دیدار می‌خواهم
شیخ سعدی گفت:

حدیث روضه نگویم باغ بهشت تبویم جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم
بیرهرات گفت:

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است. الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی ناز نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم. الهی! من به حور و قصور کی تا زدم؛ اگر نفسی با تو بردارم، از آن هزار بهشت بر سازم.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ

وَمَا: مبتدا، خَيْرٌ: خبر

و آنچه نزد خداست از الطاف پنهانی و نوال الهی برای نیکوکاران و پرهیزکاران از متاع دنیوی بهتر است.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِيعِينَ لِلَّهِ
لَا يَشْتَرُونَ بِعَاقِبَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ
صَرِيحُ الْحِسَابِ ﴿۱۹۹﴾

از جمله اهل کتاب کسانی که بخدا و آنچه به شما نازل شده و آنچه به ایشان نازل شده ایمان دارند و از خدا بترسند و آیه‌های خدا را به بهای اندک نمی‌فروشند، آنها، اجرشان پیش پروردگارشان است که خدا تند حساب است. (۱۹۹)

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِيعِينَ لِلَّهِ
مِنْ أَهْلِ: جار و مجرور خبر ان مقدم - ل: ابتدا - من: اسم ان مؤخر

و خبر آینه از اهل کتاب به آنچه بر شما نازل شده (قرآن) و به آنچه که بر خود آنان نازل گردیده (تورات، انجیل) ایمان می‌آورند مراد نجاشی و اتباع اوست خبر درگذشت نجاشی بوسیله جبرئیل به رسول الله ﷺ رسید پیامبر به مسلمانان فرمود: حاضر شوید تا به پاس خدمتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز میت بگذاریم. آنگاه به قبرستان بیع آمد و با چهار تکبیر بر او نماز میت گذارد و بر او استغفار طلبید بعضی منافقان گفتند محمد ﷺ بر مردی که هرگز او را ندیده است نماز می‌گذارد و این آیت در جواب آنان نازل شد. در حالیکه متواضعینی از برای الله هستند معنای خشوع در اصل به

معنی نازل است مانند خضوع، و اما فرق بین خضوع و خضوع در آنست که خضوع تواضع و پستی در بدن است و خضوع تواضع و پستی نشان دادن در بدن و چشم و صورت و قلب است.

لَا يَشْكُرُونَ يَذُنُّونَ اللَّهُ كَمَا قَلِيلًا

لَا يَشْكُرُونَ فعل مضارع - (و) فاعل - شَكَرًا مفعول به

آنها هرگز آیات الهی را به بنای اندک و ناچیز نخر و خند و آیات کتابهای آسمانی (تورات و انجیل) را به صورتی که فرود آمده بود به رنگ حقیقی آن تسلیم کردند، و نعمت حضرت رسول ﷺ و احکام را تغییر و تحریفه نکردند.

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

لَهُمْ جار و مجرور خیر مقدم - أَجْرُهُمْ مبتدا مؤخر

آن گروه از مؤمنان که خاشع و متدین اند مژده ایشان در نزد پروردگارتشان است.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

بدرستی که خداوند زود حساب است و مزد و پاداش مؤمنان را بزودی خواهد داد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۴۰﴾

شما که ایمان دارید صبری کنید و ثابت و ورزید و آماده باشید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید. (۲۰۰)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا

ای گروه مؤمنان بر ادای فریض یا بر جهاد فی سبیل الله یا بر ایذا و اذیت دشمنان صبر و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان شکیبا و ثابت قدم باشید و برای جنگ با دشمنان شما آماده شوید یعنی بر طاعت و خدمت شکیبا باش و بر بلا و سختی با جان و مال صبور باش.

همچنین چون شاه فرود آید صبر و رغبتی باید که آن تابی نوزو

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و از خدا بترسید و پرهیزگار باشید شاید که شما رستگار شوید. می گوید آنان رستگار شدند و از آتش دوزخ در امان اند و از آن نجات می یابند.

فهرست

نام پیوند	صفحه
آسیب‌های فاحشه	۱
آسیب‌های بزه	۸
آسیب‌های آل‌توراک	۲۱۷